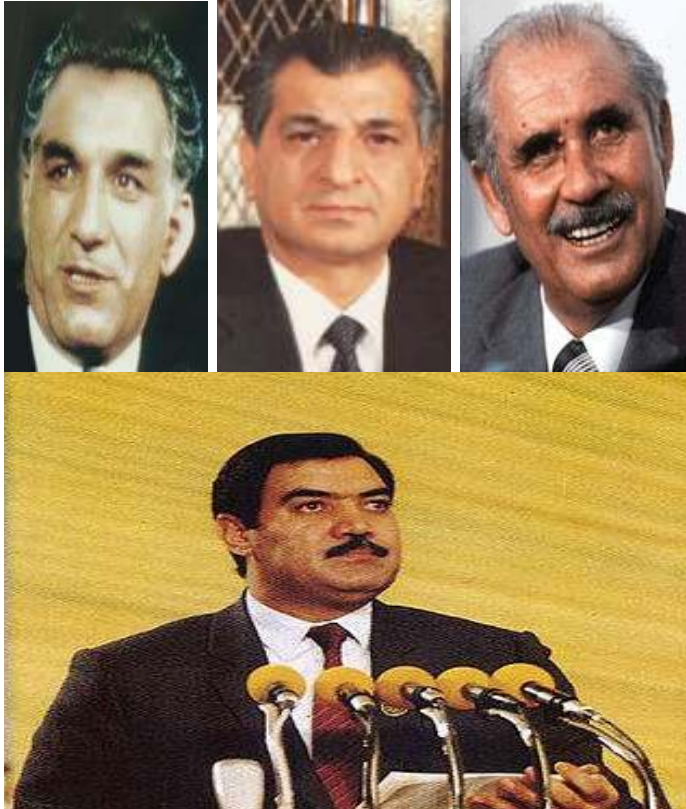


حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ کودتا، حاکمیت و فروپاشی



نویسنده : محمد اکرام اندیشمند

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

شناسنامه :

حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛

کودتا، حاکمیت و فروپاشی (1357 تا 1371)

نویسنده: محمد اکرام اندیشمند

بنگاه انتشارات میوند ناشر :

چاپ اول : میزان 1388 خورشیدی برابر با اکتوبر 2009

تیراژ: 1000 جلد

فصل دوم

حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت
بحران در تأسیس حکومت حزبی
تشدید منازعه قدرت میان جناح های خلق و پرچم
طرد جناح پرچم از حاکمیت
خصومت کینه توزانه میان کارمل و امین
سیاست دوگانه شوروی در اختلافات خلق و پرچم
جناح پرچم در صدد کودتا
حزب دموکراتیک خلق و بحران حاکمیت از بیرون
عملکرد حزب دموکراتیک خلق در اداره کشور

1 - انقلاب و فرمان

نقش فرمانها در تحولات اجتماعی

2 - حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تغییر در مناسبات قدرت

3- عبور غیر قانونی از حریم قدرت

4- دولت مشاورین

5- دولت سرکوبگر و استخباراتی

6- شیوه های سرکوب و کشتار

چه کسی مسئول کشتارها بود؟

7- جزم اندیشی و مطلق گرایی

8- بلشویک سازی حاکمیت

9- تقلید از شوروی و بیگانگی از جامعه

منازعه قدرت در جناح خلق

حفیظ الله امین و سلطه فزاینده در حزب و حکومت حزبی

امین و تره کی؛ رفاقت پرستشگرانه و خصومت مفتضحانه

امین و ریشه های خصومت باتره کی

اوج گیری خصومت

قتل تره کی

شخصیت و عملکرد تره کی در دوران حاکمیت

رویکردها

فصل سوم

حاکمیت حفیظ الله امین و تجاوز نظامی شوروی

امین در اریکه قدرت

فهرست مطالب

مقدمه

فصل اول

کودتای ثور 1357

به سرزمین مُدل جدید انقلاب خوش آمدید!

مارکسیزم و مُدل نوین انقلاب پرولتری در افغانستان

مارکسیستهای کودتاجی افغانستان

قتل خیبر؛ پیش لِرزه کودتا

حفیظ الله امین و فرمان کودتا

پیروزی خونین کودتا

قتل محمد داود

دیدگاه متفاوت جناح های خلق و پرچم از کودتا

کودتای ثور و اتحاد شوروی

حفیظ الله امین، شوروی و کودتا

کودچیان ثور و شوروی

ظهور و شکل گیری حزب دموکراتیک خلق

بنیانگذاران و رهبران حزب

نورمحمد تره کی

ببرک کارمل

حفیظ الله امین

مناسبات حزب دموکراتیک خلق و رهبران حزب با شوروی

وابستگی و انقیاد

فرا دست و فرودست

مسکو؛ مرجع دستور

حزب دموکراتیک خلق و کی.جی.بی

حزب دموکراتیک خلق در میدان مبارزه

الف- شرکت در انتخابات پارلمانی

ب- فعالیت در عرصه مطبوعات

ج- حضور در خیابانهای پایتخت

اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق

الف- رقابت بر سر رهبری

ب- تفاوت در اهداف و اسلوب مبارزه

ج- افکار قبیله ای و تمایلات قومگرایانه

د- سیاست شوروی در اختلاف و انشعاب

اتحاد مجدد جناح های خلق و پرچم

برخورد با طرفداران امین در جناح خلق
ببرک کارمل؛ میانه روی و مدارا در کرسی حاکمیت
دشواریها و محدودیت های کارمل

- 1- حکومت در چتر حمایت نیروهای شوروی
 - 2- دشواری دعوت از نیروهای نظامی شوروی
 - 3- سویتیزم
 - 4- ابعاد منفی سخنرانیها
 - 5- ناتوانی در ایجاد تعادل میان آیدئولوژی حزبی و زمینه های عملی آن در جامعه
 - 6- بازگشت به شیوه پیشین سرکوب و اختناق
 - 7- تداوم انحصار حاکمیت
 - 8- خاد؛ جانشین اگسا و کام
 - 9- مدیریت ناکام و بیروکراتیک دولتی
 - 10- ضعف در رهبری حزب و تأمین وحدت جناح های خلق و پرچم
 - 11- دخالت خارجی در جنگ علیه حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و اکنش و تأثیرات حمله نظامی
- الف: واکنش های خارجی
- 1- ایالات متحده امریکا و غرب
 - 2- چین و کشور های اسلامی
 - 3- مجامع بین المللی
- ب: عکس العمل در داخل افغانستان
- ج: واکنش در درون جامعه شوروی
- موقعیبت و عملکرد نیروهای شوروی
- 1- اهداف و وظایف
 - 2- پایگاه و کمیت نیروها
 - 3- تسلیحات
 - 4- اکمالات
 - 5- مشارکت در جنگ
 - 6- برنامه و راهکار عملیات جنگی
 - 7- عملکرد نیروهای شوروی در عملیات نظامی
 - 8- روابط با ارتش افغانستان
- شوروی ها و ببرک کارمل در سالهای رهبری حزب و حاکمیت شوروی ها و شکل گیری ذهنیت تغیر زعامت در حزب دموکراتیک خلق آیا ببرک کارمل مخالف خروج قوای شوروی بود؟
- گورباچف و ببرک کارمل
- گورباچف؛ "سیاست های بدون کارمل"

مسکو و بررسی تجاوز نظامی بر افغانستان
انگیزه های تجاوز

- 1- دسترسی به آبهای گرم
 - 2- ملحوظات آیدئولوژیکی
 - 3- منازعه قدرت در درون حاکمیت شوروی و تجاوز بر افغانستان
 - 4- حمایت از جناح پرچم و ببرک کارمل
 - 5- ملحوظات امنیتی
- تعبیر متفاوت از تجاوز
تجاوز نظامی و توجیبهات حقوقی
شکل گیری تجاوز
توافق حفیظ الله امین به ورود قوای شوروی
فیصله نامه اعزام قوا
ورود نخستین واحد های نظامی شوروی
نقش حفیظ الله امین در تجاوز
- 1- امین؛ داعی و میزبان قوای شوروی
 - 2- حفیظ الله امین و سی.آی.ای
 - 3- امین؛ شخصیت مستقل و ناسیونالیست
- حفیظ الله امین و مناسبات با شوروی
وفاداری و اعتماد به شوروی
مبنای اعتماد
اعتماد صادقانه
استقبال از ورود نیروهای شوروی
امین در معرض حمله نیروهای شوروی
پورش 333
قتل امین
رویکرد ها

فصل چهارم

پس از تجاوز نظامی
ببرک کارمل در رهبری حزب و حکومت
نخستین بیانیه کارمل از خارج کشور
بازگشت ببرک کارمل
ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت
شوروی ها و گزینش کارمل در رهبری حزب و حاکمیت حزبی
تشکیل حکومت مشترک جناح خلق و پرچم
اولین کابینه

2- اشتعال آتش تفرقه و خصومت در داخل حزب دموکراتیک خلق
الف: کودتای شهنواز تنی

ب: جناح پرچم و دسته بندی های جدید

ج- بازگشت ببرک کارمل و تشدید خصومت در داخل جناح پرچم

3- شکست کودتا در مسکو و موقعیت رو به زوال نجیب الله

چرا روس ها به نجیب الله و دولت او پشت کردند؟

حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و نجیب الله در مسیر فروپاشی

گسترش تفرقه و تسریع فروپاشی

آمادگی نجیب الله به استعفا

تلاش نافر جام در خروج از کشور

پناهندگی به دفتر سازمان ملل

سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

عوامل سقوط

پایان

رویکردها

ببرک کارمل چگونه کنار رفت؟

نقش شوروی در برکناری ببرک کارمل

ببرک کارمل و سالهای تبعید در شوروی

آخرین سالهای زندگی ببرک کارمل

رویکردها

فصل پنجم

خروج قوای شوروی و برگشت "انقلاب"

نجیب الله در رهبری حزب و حاکمیت

رهبری در سازمان امنیت یا استخبارات (خاد)

انگیزه های انتخاب نجیب الله در رهبری حزب

احراز رهبری حزب

گسترش نفاق درونی حزب دموکراتیک خلق

برکناری ببرک کارمل از ریاست شورای انقلابی و تشدید خصومت در

جناح پرچم

نجیب الله در مسیر استحکام قدرت

الف- عزل و نصب در داخل حزب و دولت

ب- تقویت نیروهای نظامی و استخباراتی

ج- گسترش نیروهای شبه نظامی یا قوای ملیشه

د- مصالحه ملی

دگرگونی های سیاسی در پرتو مصالحه ملی

تصویر متفاوت از مصالحه ملی در حزب دموکراتیک خلق

بازتاب مصالحه ملی در اندیشه و عملکرد نجیب الله

چرا مصالحه ملی به شکست انجامید؟

الف - پیروزی یا شکست؟

ب- هویت و عملکرد پیشین حزب دموکراتیک خلق

ج- وابستگی به شوروی

د- صداقت و عدم صداقت در مصالحه ملی

ه- مخالفت با مصالحه ملی در داخل حزب دموکراتیک خلق

م- مخالفت با سیاست مصالحه در بیرون حزب و حاکمیت

ن- شوروی و مصالحه

موافقت نامه ژنو و خروج قوای شوروی

نجیب الله و خروج نیروهای شوروی

خروج قوای شوروی از افغانستان؛ پیروزی یا شکست؟

نجیب الله پس از خروج نیروهای شوروی

1- پایداری و پیروزی در جنگ جلال آباد

شده که دوست و متحد تمام زحمتکشان
میباشد انتقال داد.» (1)

مارکسیزم و مدل نوین انقلاب پرولتری در افغانستان:

اگر بجای خبرنگار آلمانی، کارل مارکس
هموطن خبرنگار که تفکر انقلاب پرولتری
رابه عنوان قوانین جبری تکامل جامعه
بشری در فرایند مراحل پنجگانه تاریخ
تکامل مطرح کرد این پاسخ حفیظ الله
امین را می شنید شاید با کتاب ضخیم
کپیتالش بر سر کاشفِ مودل جدید انقلاب
پرولتری می کوبید.

کارل مارکس متفکرو فیلسوف آلمانی حتی
انقلاب پرولتری را در روسیه پیشینی
نکرده بود؛ چه رسد به افغانستان به
حیث یک کشور و جامعه عقب مانده و
قبیله ای که طبقه کارگر آن حتی به
چند ده هزار نفر نمیرسید.

مارکس روسیه را به عنوان یک کشور عقب
مانده و فاقد طبقه بزرگ کارگرمیپنداشت
و برعکس انقلاب پرولتری را در زادگاه و
وطن خودش آلمان و کشور انگلستان
بمثابه کشورهای بزرگ صنعتی و
سرمایداری پیش بینی میکرد؛ پیش بینی
که تحقق نیافت.

برخی از صاحب نظران مارکسیست پس از
انقلاب اکتوبر در روسیه به این باور
رسیدند که دیدگاه های لنین و
استالین، مارکسیزم را به استراتیژی
قبضه قدرت توسط احزاب و گروه های

فصل اول

کودتای ثور 1357 (اپریل 1978)

"به سر زمین مدل نوین

انقلاب خوش آمدید!

این شعار که در آغاز حکومت حزب
دموکراتیک خلق افغانستان (ثور 1357 -
اپریل 1978) به زبان انگلیسی در پارچه
سرخ رنگی در فرودگاه کابل نگاشته شده
بود، توجه هر خارجی تازه ورود به
خصوص خبرنگاران را جلب میکرد.
خبرنگار "دی تسایت" از جمهوری فدرال
آلمان از حفیظ الله امین خواست تا: «در
باره این مدل و این که برای که
خواهد بود توضیحاتی بدهد. امین در
پاسخ گفت: این یک موضوع تیوریتیکی
است. به عقیده من انقلاب افغانستان
(کودتای ثور 1357) مدل جدید انقلاب
پرولتری است که قدرت سیاسی را از
استثمارگران بدست طبقه کارگر منتقل
کرد که در رأس آن حزب طبقه کارگر (حزب
دموکراتیک خلق) قرار دارد. قبلاً در
یک جامعه فیودالی چنین انقلابی صورت
نگرفته است. بناً این یک مدل جدید
انقلاب در جامعه ای که مناسبات
فیودالی مسلط بود، میباشد که قدرت
را از طبقه استثمارگر به طبقه استثمار

سرمایه داری بود که کارگران جهان را برای انجام انقلاب کارگری به اتحاد فراخواند. البته بسیاری از اندیشه‌ها و پیشبینی‌های کارل مارکس از یکطرف به واقعیت نپیوست و از جانب دیگر برخی از تفکرات و باورهای او چون "دیکتاتوری پرولتاریا از زاویه آزادی و دموکراسی مدرن امروز مورد تردید قرار می‌گیرد. پس از مارکس و لنین، نظریه پردازان، سیاستمداران و دانشمندان فلسفه و مکتب مارکسیزم با دیدگاه نو و انتقادی از مارکسیزم وارد میدان شدند. دیدگاه ها و مکتب‌های جدید در مورد افکار فلسفی و اجتماعی مارکس شکل گرفت. مهمترین اینها مکتب انتقادی فرانکفورت و نیو مارکسیست‌های این مکتب بودند. افرادی چون: "هورکهایمر"، "آدورنو"، "مارکوزه" و "یورگن هابرماس" از چهره‌های شاخص این مکتب اند.

مارکسیست‌های کودتای افغانستان:

نه تنها کودتای اپریل 1978 به فرماندهی حفیظ الله امین از زاویه بینش مارکسیستی انقلاب پرولتری نبود بلکه نگاه به ظرفیت برداشت کودتایان از زاویه مذکور، این تردید را قوت و منطق بیشتری بخشید. در حالی که منابع علمی فهم اندیشه و دانش مارکسیزم - لنییزم برای بسیاری از اعضای حزب دموکراتیک خلق نشریات غیرعلنی حزب توده ایران به زبان فارسی بود این پرسش مطرح

کوچک انقلابی تبدیل کرد. "کارل کائوتسکی" از دانشمندان مارکسیست آلمانی معاصر لنین از انقلاب اکتوبر در روسیه به شدت انتقاد میکرد و آنرا با اندیشه‌های مارکس در تعارض میدانست. او اظهار داشت که قبضه قدرت توسط یک حزب کوچک حرفه‌ای مغایر با اصول مارکسیزم است. او در برابر نظر لنین که معتقد به قبضه قدرت توسط یک حزب انقلابی بود استدلال میکرد که یک سازمان مخفی نمی‌تواند دموکراتیک باشد. "کائوتسکی" رابطه میان سوسیالیزم و دموکراسی را ضروری می‌پنداشت. از دید او دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند به معنی جنگ طبقاتی باشد. حکومت پرولتاریا به عنوان اکثریت جمعیت کشور از طریق رعایت معیارها و اصول دموکراتیک قابل تحقق است. صرف نظر از درستی و نادرستی این بحث‌ها نقطه بسیار روشن این است که کمونیستان حاکم در روسیه پس از انقلاب اکتوبر به همان سیاست توسعه طلبی حاکمان تزار ادامه دادند و از مارکسیزم - لنییزم بمتابه ابزار آیدئولوژیکی و سیاسی در این توسعه طلبی استفاده کردند. حتی آنچه که بنام دیکتاتوری پرولتاریا با استناد به اندیشه و دیدگاه کارل مارکس از سوی کمونیزم روسی و بسیاری از کمونیستان حاکم در اقصی نقاط جهان انجام یافت در تناقض با تحلیل‌های این فیلسوف منتقد نظام

رشد متعادل سرمایه داری بود، چه رسد به نظام سوسیالیستی! به نظر من انقلاب ثور نه تنها به رشد و توسعه این کشور کمی نکرد بلکه بذرخشونت و انتقام گیری را برای سالهای طولانی در این کشور پراکنده کرد.

پس از تجربه دردناک در شوروی و افغانستان دیدگاه من نسبت به حزب توده از ریشه تغیر کرد. هنوز مجسمه های لنین در مسکو و کابل فرو نریخته بود که دیوارهای بتونی ذهنیت ما به فروریختن آغاز کرد. تجربه شوروی و افغانستان برای من و بسیاری دیگر از رفقای حزبی، تیر خلاصی بود به باورهای کمونیستی و انقلابی ما و برای همیشه به زندگی حزبی من پایان داد.» (2)

قتل خیبر؛ پیش لوزه کودتا:

قتل مرموز میراکبر خیبر از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در 27 حمل 1357 (17 اپریل 1978) که رفیقان حزبی او حتی در دوران حکومتشان پرونده یی برای این قتل نکشوند، پیش لوزه در کودتای این حزب شد. رهبران هر دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق با هزاران تن از اعضای حزب مراسم تشییع جنازه خیبر را به تظاهرات خیابانی تبدیل کردند و درسخترانیهای خود از حکومت محمد داود خواستار دستگیری و محکمه قاتل خیبر گردیدند. شماری از رهبران حزب به اتهام سخترانی بر سر

میگردد که خردضابطان و افسران پائین رتبه کودتای جناح خلق تاچه حدی مارکسیزم - لنینیسم را از آن نشریات آموختند که دست به انقلاب پرولتری و مارکسیستی زدند؟

برخی از افراد مارکسیست ایرانی که نگاشته ها و نشریات آنها منبع تغذیه فکری حزب دموکراتیک خلق بود نیز کودتای این حزب را انقلاب نمی خوانند. هرچند آنها دیدگاه خود را پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم روسی و زوال دولت حزب دموکراتیک خلق ابراز می کنند. محسن حیدریان عضو ارشد حزب توده ایران که در دوران حکومت نجیب الله با صدها تن از فعالان گروه های چپ ایران در کابل به سر می برد می گوید که تفسیر حزب توده از کودتای ثور این بود که انقلاب ثور درستی راه رشد غیر سرمایه داری را در کشورهای در حال توسعه مانند ایران ثابت می کند. حتی به یاد دارم حزب توده جزوه ای منتشر کرد که با جعل اسناد و آمار نشان می داد که مثلاً چه تعداد بیمارستان و دانشگاه و کارخانه بعد از انقلاب ثور تأسیس شده، در حالی که این تنها تبلیغاتی تو خالی بود، و من خود باطل بودن این ادعا ها را به چشم خود دیدم.»

حیدریان هم چنان معتقد است که انقلاب ثور خشونت را در جامعه گسترش داد: «اساساً این کشور (افغانستان) فاقد زیر ساخت های اقتصادی و مدنی لازم برای

نیز دست کارمل را در قتل خیبر دخیل می دانستند و حتی خیبر خود گفته بود که کارمل او را تهدید به مرگ کرده است. (3)

اما ببرک کارمل و هواداران او دست حفیظ الله امین را در قتل میراکبر خیبر می بینند. سلطانعلی کشتمند صدراعظم حکومت حزب دموکراتیک خلق در دهه هشتادمی نویسد: «در رابطه به شهادت خیبر حدسیات گوناگون بوجود آمد، ولی کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب حفیظ الله امین برده می شد. زیرا او از دیر باز با خیبر به تندی خصومت می ورزید و او را که انسانی با استعداد، محبوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در میان نظامیها از شهرت خوب بر خوردار بود، رقیب سرسخت خویش می پنداشت.» (4)

وحیدمژده نویسنده و پژوهشگر از اعضای اسبق حزب اسلامی اظهار میدارد که باری حکمتیار قتل خیبر را کار حزب اسلامی خواند. مژده به نقل از یک منبع استخبارات حزب مذکور می نویسد: «من هم عضو گروهی بودم که از سوی حکمتیار برای کشتن رهبران حزب دموکراتیک خلق دستورداشتند. دو جوان کم سن و سال به نام های عبدالصمد کوچک و داکترلطیف از جمله کسانی بودند که باید این نقشه را عملی میکردند. دلیل این دستور از سوی حکمتیار آن

جنازه که از نظر حکومت تحریک آمیز و غیرقانونی محسوب می شد دستگیر و زندانی شدند.

میراکبر خیبر از جناح پرچم و در سالهای نخست جمهوریت محمد داود مسئول بخش مخفی تشکیلات نظامی این جناح بود. او با ببرک کارمل روابط نزدیک داشت. سپس مسئولیت بخش نظامی جناح پرچم که "سازمان انقلابی دموکراتیک اردو" نامیده می شد به نوراحمد نور یکی دیگر از اعضای رهبری این جناح تعلق گرفت. خیبر از افسران اسبق پولیس و از چهره های فعال جنبش چپ در دهه شصت بود. او مدتی را بنا بر ابراز نظریات انقلابی و فعالیت هایش در جهت رشد افکار چپ مارکسیستی از سوی دولت سلطنتی به زندان انداخته شد. داکتر محمدحسن شرق از همکاران نزدیک سردار محمد داود میراکبرخیبر را فردنزدیک به او و از حامیان افکار ناسیونالیستی محمد داود می خواند. برخی معتقد اند که خیبر خواستار ادغام جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در حزب غورخنگ ملی (انقلاب ملی) سردار محمد داود بود.

در مورد ترور خیبر از سوی هر دو جناح حزب نظریات متفاوت ارائه می شود. عبدالقدوس غوربندی از هواداران بعدی امین که نخست در جناح پرچم قرار داشت، ترور خیبر را به ببرک کارمل ارتباط میدهد. غوربندی ادعا می کند که نورمحمد تره کی و خانواده خیبر

آمده بودند به نظامیان حزب دموکراتیک خلق در ارتش صادر کرد. سیدمحمدگلابزوی از دریافت پیام امین توسط عبدالرحمن سخن می گوید: «چهار شنبه شش ثور بچه (پسر) حفیظ الله امین عبدالرحمن آمد در خانه من ساعت شش صبح بود گفت شیرآغا (پدرخود را شیرآغا می گفت) محاصره است و تره کی صاحب و رهبرهای دیگر را به زندان انداخته اند. سیدمحمد رابگو وبه رفقا بگوید که صبح انقلاب را شروع کنند. همان بود که در بخش قوای مسلحی که من مسئولیت داشتم و در بعضی قطعات دیگر که هم مسئولیت نداشتم این پیام را تا یک بجه شب به تمام قطعات رساندم که صبح هرکس که در قطعات خود برسد انقلاب را شروع کند.» (7)

حفیظ الله امین صبحگاه ششم ثور توسط پولیس مؤظف به فرماندهی جگرن عبدالغنی به زندان ولایت کابل انتقال یافت. قبل از او تعدادی از رهبران هر دو جناح پرچم و خلق از سوی پولیس دستگیر و به این زندان آورده شده بودند.

جگرن عبدالغنی بعد از انتقال حفیظ الله امین به زندان که از سوی قوماندانی امنیه کابل به سرپرستی زندانیان حزب دموکراتیک خلق نیز مؤظف شد، روز هفتم ثور با کودتاچیان پیوست و رهبران زندانی حزب دموکراتیک خلق را از

بود که افسران مسلمان در ارتش به این باور بودند که اگر کمونیستها دست به کودتا بزنند هیچ کس جلو پیروزی آنان را نخواهد گرفت. . . .» مژده از قول آن منبع بلند پایه سازمان اطلاعات حزب اسلامی حکمتیار که نامش رافاش نمی کند ادامه میدهد که لطیف و صمد نخست برای کشتن کارمل کمربستند. اما آنها انعام الحق گران را اشتباهاً به جای کارمل ترور کردند. سپس آنها چند ماه مخفی شدند و بعداً خیبر را کشتند. (5) سلیمان لایق از رهبران جناح پرچم که با خیبر روابط دوستی و خویشاوندی داشت در قتل خیبر نه دست حزب اسلامی حکمتیار بلکه دستان حزب دموکراتیک خلق را دخیل میدانند. (6)

حفیظ الله امین و فرمان کودتا:

جگرن (سرگرد) عبدالغنی از افسران وزارت داخله که عضو مخفی نظامی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود، چهارشنبه ششم ثور 1357 به دستگیری حفیظ الله امین مؤظف شد. او امین را آن شب بجای انتقال به زندان در خانه اش تحت مراقبت گرفت. حفیظ الله امین در تشکیلات غیرعلنی جناح خلق حزب دموکراتیک خلق به رهبری نورمحمد تره کی مسئول بخش نظامی حزب بود. امین با استفاده از فرصتی که برایش دست داد فرمان کودتای نظامی را توسط پسرش عبدالرحمن و دوتن از افسران جناح خلق که در خانه اش

زندان به رادیو افغانستان انتقال داد. (8)

پیروزی خونین کودتا:

کودتای حزب دموکراتیک خلق که در صبحگاه هفتم ثور 1357 (27 اپریل 1978) آغاز یافت تا صبحگاه فردا به پیروزی رسید؛ هرچند اعلامیه پیروزی کودتا در پایان نخستین روز کودتا از رادیوی دولتی منتشر شد. حفیظ الله امین مردم را به شنیدن اعلامیه پیروزی کودتاچیان دعوت کرد تا نشان دهد که فرماندهی اصلی کودتا را او در دست دارد. امین گفت:

«دندنامی انقلابی شورا اعلامیه اسلم وطنجار د زره دار د قوا جگرن اوروی» (اعلامیه شورای نظامی انقلابی را از سوی اسلم وطنجار جگرن (سرگرد) قوای زره دار می شنوید) و وطنجار به زبان پشتو در این اعلامیه اظهار داشت: «دلمری زر لپاره په تاریخ کی دسلطنت ظلم... برای اولین بار در تاریخ افغانستان به آخرین بقایای سلطنت، ظلم و استبداد و قدرت خانواده نادری پایان داده شد و تمام قدرت دولتی به مردم انتقال یافت. قدرت دولتی اکنون در دست شورای نظامی انقلابی است.» (9)

محمداسلم وطنجار افسر قوای چهارم زره دار عضو جناح خلق و عبدالقادر افسر قوای هوایی که روابط نزدیک با این جناح داشت نقش اصلی را در

پیروزی کودتا بازی کردند. وطنجار نخستین تانک قوای 4 زره دار را وارد میدان نبرد ساخت و اولین گلوله تانک را به ساختمان وزارت دفاع شلیک کرد. سپس تانک های این قوا به قصر ریاست جمهوری و فرودگاه کابل هجوم بردند. عبدالقادر که در فرودگاه کابل تحت نظارت گرفته شده بود به کمک این تانک ها به وسیله چرخ بال به فرودگاه بگرام رفت و فرماندهی نیروی هوایی را به دست گرفت. کودتاچیان از ضعف رهبری ارتش دولت محمدداود بهره برداری کردند و به آسانی فرماندهی قطعات متعدد ارتش را در پایتخت به دست گرفتند. هرچند درگزارش های رسمی ودولتی تعداد تلفات در کودتا 150 نفر تذکر داده شد اما شمار کشته شدگان خیلی بیشتر از این رقم بود. ژنرال محمدنبی عظیمی از افسران جناح پرچم شمار قربانیان کودتای ثور را تا یک ونیم هزارتن تخمین می کند که شامل نظامیان گارد جمهوری، فرودگاه های خواجه رو اش و بگرام، فرقه 7، قرارگاه قوای مرکز، قطعات مستقل قوای مرکز، در دارالامان و شماری از اهالی ملکی می شدند. (10)

قتل محمدداود و اعضای خانواده اش:

محمدداود روز جمعه هشتم ثور همراه با خانواده اش در اثر حمله یک واحد نظامی

به قهر گفت به که تسلیم شوم؟ من
برایش گفتم به شورای انقلابی و قوای
مسلح تسلیم شوید که قوای مسلح تمام
قطعات را تصفیه کرده فقط شما مقاومت
می کنید. داودخان گفت من هرگز تسلیم
نخواهم شد. من اصرار کردم در این اثنا
داودخان ذریعه تفنگچه که بدست داشت
بالای من فیر (شلیک) کرد که بدست من
اصابت کرد و شدید جراحات برداشتم. دیگر
بین افرادومن و داودخان و پهره داران
او فیرها تبادل شد که در نتیجه
داودخان کشته شد.» (11)

همراه با سردار محمد داود برادرش سردار
محمد نعیم، پسران محمد داود هر یک محمد
عمر، ویس، خالد با خانمها و فرزندان شان
و دختران محمد داود شینکی وزرلشت در
میان کشته شدگان قرار داشتند.

در میان رهبران حزب دموکراتیک خلق و
نظامیان کودتای برسرقتل محمد داود
اختلاف نظر وجود داشت. سلطانعلی کشتمند
از رهبران جناح پرچم ادعای کند که
ببرک کارمل و سایر اعضای رهبری این
جناح مخالف قتل محمد داود بودند، در
حالی که حفیظ الله امین نابودی او را
می خواست. اما دستگیر پنجشیری عضو
دفتر یاسی حزب در جناح خلق از پا
فشاری سلیمان لایق عضو رهبری جناح
پرچم به قتل محمد داود سخن می گوید.
پنجشیری ادعای کند که لایق به حفیظ
الله امین گفت: دا فرعون ووژل شی (این
فرعون کشته شود). و سلیمان لایق این

کودتای ها به فرماندهی امام الدین
به قتل رسید.

امام الدین بارتبه لومری بریدمن
(ستوان یکم) عضو جناح خلق حزب از
پایین رتبه ترین افسران قطعه (واحد)
کماندو در ارتش بود که سپس در دوران
حکومت این حزب در کرسی های مختلف
ارتشی تا رتبه دگر ژنرال (سپهبد)
ارتقا یافت. ژنرال امام الدین که پس
از سقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق به
عنوان رئیس تعلیم و تربیه نظامی
نیروهای عبدالرشید دوستم در مزارشریف
ایفای وظیفه میکرد در مورد جریان حمله
به محمد داود و قتل وی می گوید:
«حفیظ الله امین که قومانده کودتا را
به عهده داشت در محل قومانده در
رادیو افغانستان بود. . . .

امین گفت کدام قطعه حاضر است وظیفه
تعرض پیاده را (به قصر ریاست جمهوری)
طور داوطلبانه به عهده بگیرد. من
(امام الدین) که جوان لوگری خون گرم
بودم ایستاده شده گفتم که من حاضر
هستم تعرض پیاده را اجرا نمایم. . .

. . . به اتاق دواد خان داخل شدم. در
اتاق نعیم خان برادر داودخان یکی دو
نفر وزیران و یک دختر داودخان و چند نفر
دیگر بودند. من به مجرد داخل شدن به
اتاق داودخان رسم تعظیم و سلام عسکری
انجام دادم. داودخان که تفنگچه بدست
داشت گفت چه گپ است؟ گفتم صاحب گپ
از گپ تیر است تسلیم شوید. داودخان

اقدام بیباکانه ناشی از تمایلات جاه طلبانه شخصی و ناشی از خودخواهی بزرگ برای دست یافتن به قدرت بوده است...» (13)

سلیمان لایق از از رهبران جناح پرچم کودتای ثور را کار چند نفر محدود به خصوص کار امین وتره کی می خواند: «کودتا را حزب دموکراتیک خلق نکرد. کودتا را چند نفر انجام دادند. یک عده عناصر جاه طلب و چوکی خواه که میخواستند به کرسی، ویسکی، موتر و جایگاه بلند برسند، کودتا کردند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند. جناح های خلق و پرچم بخاطر حفظ جان خود مجبور شدند که کودتای کامیاب شده را قبول کنند. به صراحت می گویم که حفیظ الله امین و نورمحمدتره کی سازماندهندگان اصلی کودتا بودند (14) دستگیرپنجشیری از جناح خلق کودتا را فیصله قبلی حزب میدانند: «دستور قیام مسلحانه قبل از وحدت هر دو جناح حزب برهبری نظامی ابلاغ گردیده بود.» (15) امابه گفته جگرن عبدالغنی مؤلف کتاب شب های کابل با نام مستعار عمرزی، تره کی از کودتای حزبی که رهبری اش را بدوش داشت بی اطلاع بود. او می نویسد: «وقتی که 9 نفر (رهبران زندانی هر دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق) را یکجابه صحن حویلی نظارت خانه آوردم همه باهم مصافحه و روبروسی

ادعا را تهمت تلقی می کند. لایق کودتای ثور و قتل محمد داود را نفرت آورمی خواند. هرچند او در حاکمیت کودتا به کرسی وزارت رسید و در تمام سالهای این حاکمیت کماکان در کرسی اقتدار باقی ماند: «این گفته قطعاً از من نیست. به من تهمت می بندند. اصلاً خود این حادثه برایم نفرت آور بود. این کودتا. همین قیام نظامی که در حزب پخته نشده بود برایم نفرت آور بود.» (12)

دیدگاه متفاوت جناح های خلق و پرچم از کودتا:

در حالی که بسیاری اعضای هردو جناح هنوز از کودتای ثور 1357 به عنوان انقلاب ثور و گاهی قیام نظامی برهبری حزب دموکراتیک خلق نام میبرند اما بیان و تحلیل آنها در مورد وقوع این حادثه متفاوت و متناقض است. سلطانعلی کشتمند از یکطرف کودتا را مشوره و فیصله قبلی میان تره کی، کارمل، نوراحمدنورو داکترشاه ولی می خواند از جانب دیگر می نویسد: «این سوال هنوز پاسخ ناگفته باقی مانده است که انگیزه اصلی حفیظ الله امین از انجام این عمل بعنوان یک ماجرای بزرگ که عواقب آن بطور قطع از پیش معلوم نبود و تضمین شده نمیتوانست که این ماجرا جویی محض تحت عنوان انقلاب و انقلابی بودن با یک بر خورد ذهنیگرانه و یک

سازمان حزبی نظامی پرچمی ها را در قوای مرکز به عهده داشت. او می گوید که هیچگونه دستوری توسط عضو رابطه برایم نرسید و کسی در دارالامان نمی دانست که کی علیه کی می جنگد. (17)

نوراحمدنور مسئول نظامی جناح پرچم در روز کودتا هیچگونه ارتباطی را با اعضای نظامی این جناح در ارتش برقرار نکرد و پیامی برای نظامیان پرچمی نداشت. عبدالقدوس غوربندی از همراهی وی با خود در مخفی گاه سخن میگوید که در روز کودتا فعالیتی نداشت. به ادعای غوربندی تنها جگر رفیع و جگر داود از نظامیان جناح پرچم با کودتاجیان همکاری کردند. (18)

ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که هر چند به گفته ژنرال محمدنبی عظیمی "پیروزی کودتای ثور را محصول اشتراک مستقیم هردو جناح نظامی حزب و بعداً پشتیبانی وسیع پرچمیها در اردو تلقی میکرد" در روز کودتا با بی اطلاعی و ناخشنودی به آن می دید. دستگیر پنجشیری از اضطراب و ناراحتی کارمل سخن می گوید: «در چهره ببرک کارمل از همان لحظه "نخستین قیام تشویش" نگرانی و اضطراب عمیق خوانده می شد. کارمل قیام مسلحانه را بدون محاسبه قوا یک ماجراجویی محض میدانست.» (19) بعد از پیروزی کودتا نقش و مشارکت جناح پرچم به عنوان نقطه ضعف این جناح در تقسیم قدرت از سوی جناح خلق

نمودند. امین برای تره کی و سایرین پیروزی انقلاب را تبریک گفت تره کی از نزدش پرسید که شما از انقلاب خبر دارید؟ گفت بلی حینیکه دولت به گرفتاری ما و شما اقدام نمود من هم فرمان قیام مسلحانه را به رفقای اردو ترتیب کردم. خوشبختانه برای گرفتاری من یک نفر افسر پولیس دوست و آشنای برادرم آمده بود مرا همان شب بعد از ختم تلاشی در خانه خودم تحت نظارت گرفتند من هم قومانده انقلاب را در همان شب به اردو صادر کردم اینک نتیجه آنرا به چشم سرمشاهده میکنیم. دستگیر پنجشیری که تا این لحظه متحیر و خاموش بود در حالی که چشمانش بطرف من نگاه میکرد برای امین گفت "بیشک بچه ی وطن که مرد میدان هستی" (16)

شرکت جناح پرچم در کودتای ثور یکی دیگر از نقاط مبهم است. هر چند جگر رفیع عضو این جناح، قوای 4 زره دار را به نفع کودتای ثور وارد میدان ساخت اما گفته می شود که این اقدام او بدون دریافت دستور از سوی رهبران پرچم و به خصوص از سوی نوراحمد نور مسئول نظامی جناح مذکور در ارتش بود. بسیاری از اعضای جناح پرچم در ارتش و پولیس هیچگونه اطلاعی از کودتای حزب دموکراتیک خلق نداشتند. یکی از آنها سرهنگ و سپس ژنرال نبی عظیمی آمرکشف قرارگاه قول اردوی مرکز (سپاه مرکزی ارتش) بود که به قول خودش مسئولیت

و به خصوص از سوی حفیظ الله امین مطرح بود. یکماه بعد از کودتای خلیقی ها رساله راتحت عنوان "راجع به انقلاب ثور" منتشر کردند که در آن بگونه غیرمستقیم پرچمی ها و ببرک کارمل رهبر جناح پرچم بنام فرصت طلبان، مبلغان ترس و شکست در هنگام انقلاب ثور مورد نکوهش قرار گرفته بودند.

کودتای ثور و اتحاد شوروی:

در حالی که بسیاری از نویسندگان و محققین داخلی و خارجی از عدم دخالت شوروی در کودتای ثور سخن میگویند، آتشه نظامی سفارت هندوستان در کابل به همکاری مشاورین شوروی در فرودگاه بگرام با کودتایچیان اشاره می کند: «دگروال مدهوسمیران که در آنوقت آتشه نظامی هند در کابل بود و با افسران قوای هوایی ارتباط وسیع داشت به من (سلیک هریسن نویسنده و محقق افغانستان شناس امریکایی) گفت: قادر سازمان استخبارات نظامی اتحاد شوروی را از پلان امین مطلع ساخته بود اما دستور اشتراک در کودتارا بدست نیآورده بود. دگروال سمیران میگوید که در اوایل سال 1978 میلادی 350 تن مشاور و تکنیشن شوروی در کابل موجود بوده که تعداد زیادی از آنها در میدان هوایی بگرام و کابل در سیستم موشک های ضد طیاره و کنترل خط پرواز مصروف کار بودند. نامبرده براین نکته تأکید می

ورزد که بدون کمک تکنیشن های شوروی شاید به قوای هوایی خیلی مشکل می بود که بروز 27 اپریل فعالیت میکرد. سمیران میگوید که قادر مجبور بود که اشتراک خویش را در کودتا تا بدست آوردن موافقه مشاورین شوروی به تعویق اندازد. مشاورین شوروی در مدت اندک قبل از آغاز کودتا باید تصمیم می گرفتند. اما از مسکو خیلی به موقع هدایت بدست آوردند که با کودتا کمک نمایند.» (20)

اما مشاور شوروی در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان "یوری کوزنتس" می گوید: «هر کس فکرمی کند در این واقعه (کودتای ثور) دست مسکو وجود داشته است سخت در اشتباه است. یکی از دوستان من که در آن زمان در کابل کار میکرد میگفت این انقلاب برای طرف شوروی تابدانجا غیر منتظره بود که حتی سفیر تا مدتی جرأت نمیکرد که خبر وقوع انقلاب را به مسکو ارسال نماید. مامورین اطلاعاتی ما از جزئیات بیشتری باخبر بودند، هرچند برای آنها نیز غیرمترقبه بود.» (21)

اگر مامورین اطلاعاتی شوروی از جزئیات کودتا آگاهی داشتند، آیا دگروال عبدالقادر که در اسناد کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و کی.جی. بی دوست راستین کشور شوروی خوانده می شود و قوای هوایی را روز کودتا فرماندهی کرد، مامورین کی.جی.بی و یا جی.

بود. او عملیات جنگی را رهبری میکرد. من برای شان گفتم: "فوراً قوا را از اطراف قصر دور کنید و حملات توسط طیارات انجام دهید."» (23)

حفیظ الله امین، شوروی و کودتا:

نقطه بسیار مهم و قابل بحث در کودتای ثور رابط حفیظ الله امین با شوروی ها است. آیا امین بدون اطلاع و استیذان شورویها فرمان کودتا را صادر کرد؟ سلطانعلی کشتمند می نویسد: «در باره اینکه گفته می شود شورویها از اقدام به قیام (کودتای ثور) از پیش آگاهی داشته اند، بی اساس است. حفیظ الله امین در این زمینه دو گونه، حرف بر زبان رانده است. او در جلسه سیاسی بگونه رسمی گزارش داد که شام روز قیام یعنی 27 اپریل هنگامیکه از توقیف آزاد شد، موضوع را با اطلاع مقامات شوروی رسانیده است و این زمانی بوده است که شورویها خود مطلع شده بودند. حرف دیگر او بگونه غیررسمی اظهار کرده است اینکه از طریق مشاورین شوروی در اردو و در جریان آغاز قیام با ایشان نیز موضوع را اطلاع داده است. هرگاه به گفته های نورمحمدتره کی و حفیظ الله امین استناد شود، آنان به تأکید اظهار میداشتند که از وقوع "انقلاب" نه مسکو و نه واشنگتن، نه برژنف و نه کارتر هیچگونه اطلاعی نداشتند.» (24)

آر.یو را از اقدام خودبی خبر نگه داشت؟ دگروال عبدالقادر در پیام های شمار 124 مؤرخ 1374/2/28، شماره 131 مؤرخ 1374/3/4، شماره 73 مؤرخ 1374/3/7 و شماره 257 - 258 مؤرخ 1374/5/27 مربوط کی.جی.بی از کابل به عنوان دوست راستین اتحاد شوروی توصیف میشود. (22) نکته دیگری که اظهارات اتشه نظامی سفارت هندوستان در کابل را از همکاری تکنیشن های شوروی به قوای هوایی قابل تأمل میسازد، ابراز نظر همین سرمشاور نظامی شوری در ارتش افغانستان است که در مصاحبه بایک نشریه روسی در سال 2006 میلادی میگوید: «من داخل محوطه سفارت بودم. ناگهان خبر دادند که تانکها وارد شهر کابل شده اند و چندفیر بالای وزارت دفاع و قصر ریاست جمهوری نموده اند. برای ما غیرمترقبه بود. سفیر بازگشت و گفت: "فیراست، همه جاصدای فیربه گوش میرسد. "نه او آگاهی داشت که چه واقع شده و نه هم مقامات ما آگاه بودند. آنها "خلق" و "پرچم" چنان عمل نمودند که هرگز نتوانستیم بفهمیم. بعداً از سوی آنها نماینده تره کی آمد: "ما به قصر حمله می کنیم اما مؤفقیقت چندانی نداریم، چه باید کرد؟ سفیر برایم گفت: "چیزی بگو" من گفتم: "آیا اجازه دارم تا چیزی بگویم؟"

بلی، او برایم اجازه گفتگو با قادر را داد. نماینده تره کی فقط قادر

موروزوف که دوره ماموریتش به حیث معاون کی.جی.بی، ماه ها و هفته های قبل از 26 اپریل را نیز شامل می شود، مسکو شدیداً توصیه نمود که از آن خود داری شود. لیکن کی.جی.بی نتوانسته بود کشف کند. بعد از آنکه یکی از جواسس سازمان استخبارات نظامی شوروی به سازمان مذکور از پلان امین اطلاع داد، نامبرده ساعت 9 و یا 10 شب 25 اپریل را برای آغاز عملیات کودتا تعیین نموده بود.

بعداً کی.جی.بی دریافت که در هدایت امین در مورد کودتا این دستور هم شامل بود که موضوع از روس هاجداً مخفی نگهداشته شود. آیا او در هراس بود که ما (کی.جی.بی) مداخله خواهیم کرد؟ یکی از توطئه کنندگان (کودتا چیان) که وفاداری اش به حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت شوروی نسبت به وفاداری اش به امین به مراتب زیادتیر بود (به گمان قوی اشاره به گلاب زوی و یاعبدالقادر است) این راز را بما افشاء نمود. می شد که داود را از موضوع با خبر ساخت. ولی نه سفارت شوروی در کابل و نه مسکو در فکر آن بود که با حزب دموکراتیک خلق خیانت کند.

موروزوف به من گفت که اندکی بعد از نیمه های شب پیام های از وزارت خارجه و دفتر مرکزی کی.جی.بی موصلت کرد که در آن بماتوصیه نشده بود که امین را از ماجراجویی اش منصرف سازیم. «(26)

ادعای هواداران حفیظ الله امین مبتنی برکتمان کودتا از شوروی ها، از باور آنها به استقلالیت امین وعدم اعتماد او به روس ها ناشی می شود. آنگونه که غوربندی می نویسد: «در این 21 سالیکه از قیام هفت ثور میگذرد با وجود سعی وتلاش بدخواهان از آرشیف های زمان شوروی کوچکترین مدرکی بدست نیامده که دال بر دست داشتن مستقیم و یا غیرمستقیم شوروی در این قیام باشد. برعکس شواهد واسناد کافی وجود دارد که در هدایت امین در مورد کودتا این دستور هم شامل بود که موضوع از روسها جداً مخفی نگهداشته شود. وجود این جمله در این دستور نشاندهنده عدم اعتماد عمیق امین نسبت به روس ها است که برحق بودن آنرا حوادث بعدی تجاوز و اشغال و مداخلاتی که حتی تا امروز ادامه دارد به اثبات رساند.» (25)

محقق امریکایی سلیگ هریسن به نقل از اسناد منتشره کی.جی.بی درحالی که می گوید حفیظ الله امین دستور به کودتا را از روس ها مخفی نگهداشته بود، کی.جی.بی بر خلاف این پنهانکاری امین از وقوع کودتا اطلاع یافت. اما کی.جی.بی نه امین را از انجام کودتا ممانعت کرد و نه محمد داود را در جریان وقوع کودتا گذاشت. این درحالی بود که توصیه مسکو مدت ها قبل مبنی بر خودداری حزب دموکراتیک خلق از کودتا قرار داشت. هریسن می نویسد: «به قول الکساندر

فیاض نجیمی نویسنده و پژوهشگر و عضو سابق جناح پرچم به نقل از منابع معتبر روسی و به خصوص از اسناد محرم حزب کمونیست شوروی و کی.جی.بی.می نویسد: «بعد از به رسمیت شناختن دولت تازه به استقلال رسیده ی افغانستان، (دولت شاه امان الله) روس ها به سرعت کوشیدند تا اهرم های نفوذی شانرا در این کشور ایجاد نمایند. اولین نشانه اینگونه تلاش ها عبارت از اساسگذاری گروهی زیرنام "کمیته مرکزی انقلابیون جوانان افغان" در بخارا بود...»

در پایان 1919 مسیحی شورای تبلیغات بین المللی که بخش شرقی کمینترن هم نامیده می شد، ایجاد گردید. در سال 1920 زیر رهبری شورا، حزب "عدالت" پارس، حزب کمونیست بخارا و احزاب ترکی، خیوه ای و افغانی سامان داده شدند.

اما بحث برانگیزترین مراحل مربوط به ده های 50 و 60 و بعدتر آن میگردد. در آن دوران روس ها نه تنها به لایه های مختلف اجتماعی درحوزه ملکی توجه نمودند، بلکه برحسب نظریه های از پیش تعیین شده کمینترنی به نفوذ و جذب نظامیان نیز پرداختند. در سند کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مؤرخ 21 جون 1974 عنوان رهبران خلق و پرچم آنچی که به امضای "اولیانوفسکی" در باره فعال بودن سازمانهای سیاسی افغانی در اردو (ارتش) و نگرانی های

از اظهارات موزوروف به خوبی پیدا است که انگیزه حفیظ الله امین در پنهان نگهداشتن کودتا از دید شوروی ها به توصیه قبلی مسکو بر میگردد نه در بی اعتمادی او به شوروی و یا بالعکس. اگر عدم اطلاع حفیظ الله امین از کودتای ثور برای شوروی ها با استناد به حوادث بعدی ناشی از عدم اعتماد او به روسها وانمود شود، این حوادث بر خلاف نوشته عبدالقدوس غوربندی حکایت از اعتماد امین به روس ها دارد. ماه های بعد از کودتا، حفیظ الله امین برای نجات حاکمیت کودتا یا حکومت حزب دموکراتیک خلق که در معرض سقوط قرار گرفته بود، خواستار ورود قوای نظامی شوروی شد. امین پس از قتل تره کی نیروهای شوروی را به عنوان گارد محافظ وارد قصر خویش ساخت. کدام عقل سلیمی می پذیرد که زمامدار یک کشور برای حفاظت خود و دولتش از کشوری نیروی نظامی بخواهد که نسبت به او بی اعتماد باشد؟ این در حالیست که امین به ادعای مامورین کی.جی.بی یکی از اعضای افغان این سازمان بود: «"بوکوفسکی" یکی از کارکنان سابق کی.جی.بی ادعای کند که نام مستعار امین در نزد استخبارات شوروی "کاظم" بوده است. درلست "میتروخین" نیز چنین نامی موجود است.» (27)

کودتاجیان ثور و شوروی:

درسرنگونی نظام سلطنتی شرکت داشت نیز از چنین سازمانی در ارتش سخن می گوید. وی که شکل گیری و وقوع کودتای سردار محمد داود در ادرجولای 1973 به تفصیل بیان می کند، در مورد سازمان نظامی ارتش می نویسد: «این همزمان دیرین من عبارت بودند از: انجنیر عزیز احمد، انجنیر شیرآقا حرکت، انجنیر زرین و انجنیر غلام سعید. آنها شایسته ترین استادان مسلک خود بودند. در رشته های خود دیپلوم عالی را از اکادمی اتحاد شوروی بدست داشتند. از جانبی دیگر آنها از دیرسالی به اندیشه سیاسی تجهیز بودند که سکوت و خاموشی و بی تفاوتی را نسبت به سرنوشت هموطنان خود گناه می پنداشتند. از این روهمه عضو سازمان نظامی ای بودند که بیشتر از شش سال در اردو (ارتش) فعالیت مخفیانه را پیش میبرد. هدف شماره یک این سازمان کوچک نظامی، واژگونی نظام منحن و فرتوت شاهی و ایجاد نظام جمهوری بود که مورد حمایت مردم باشد و در پرتو آن شرایطی در جامعه ایجاد شود تا تمام اقوام و ملیت های ساکن سرزمین واحد احساس برادری، برابری کنند! در خلال سالیان متمادی مبارزه مخفی، توافق و تفاهم کلی روی تمام مسایل صورت گرفته بود، بشمول موضوع سهم گیری با سردار داود جهت درسرنگونی نظام شاهی.» (29)

رئیس جمهور محمد داود نگاشته شده، او میکوشد چنین تلقی نماید که گویا این عمل "رفقای افغانی" برای شوروی ها غیر مترقبه بوده و آنها ترجیح میدادند تا سازمانهای وفادارشان پا از گلیم فرا تر نه نهند. اما واقعیت این است که سازمانهای نظامی وابسته به شوروی سالها پیش از آن نامه و با آگاهی و توافق شورویها، در درون دستگاه های نظامی افغانستان فعالانه به جلب و جذب نظامیان می پرداختند، که حتی عده یی از آن نظامیان نیز در نوشته ها و اظهاراتشان یامستقیم و یا تلویحی از آن یاد کرده اند. در مورد حزب دموکراتیک خلق گفته می شود که آن حزب از آغاز دارای یک شاخه نظامی بوده که پیش از ایجاد آن تحت رهبری میراکبر خیبر فعالیت میکرد؛ بعداً سازمان نظامی مذکور، با غیر نظامیان وحدت نموده و به تشکیل حزب دموکراتیک خلق مبادرت ورزیدند. همچنان از ساختارهای دیگری به نام های "سازمان نظامی افغانستان" (سنا) و یا "افسران هوایی" یاد میشود، که همکار با استخبارات شوروی ها قلمداد می شوند. بنابراین حوزه نظامی برای روسها حوزه دلچسپ و مورد علاقه بوده است که تا آخرباقی ماند.» (28)

عبدالحمید محتاط از افسران قوای هوایی افغانستان که در کودتای 26 سرطان 1352 (17 جولای 1973) به رهبری سردار محمد داود

"سلیک هریسن" خبرنگار و نویسنده امریکایی به نقل از منابع روسی می نویسد: «دستگاه استخباراتی نظامی شوروی (جی.آر.یو) در حالی که چشم به آینده دوخته بود افسران تربیت یافته اتحاد شوروی را در سپتامبر سال 1964 تشویق نمود که سازمان انقلابی مخفی قوای مسلح را تشکیل دهد. اصلاً همین دسته افسران بودند که در سال 1973 با سردار محمد داود (در کودتای او) کمک کردند. سلیک هریسن معتقد است که افراد و گروه های کودتای در هر دو کودتای سال 1973 و 1978 با دو سازمان اطلاعاتی شوروی (جی.بی و جی.آر.یو) در ارتباط بودند: «در واقع در ارتش سه گروه از افسران کمونیست بوجود آمد. بزرگترین آن، گروه خلقی به رهبری حفیظ الله امین و بعد گروه پرچمی ها به رهبری میر اکبر خیبر که با جی.آر.یو یا سازمان اطلاعاتی ارتش شوروی ارتباط داشت و جی.آر.یو به طور جداگانه با گروه دیگری از افسران ارتش هم در ارتباط بود؛ که ژنرال عبدالقادر رئیس ستاد نیروی هوایی ارتش که در کودتا نقش اساسی ایفاء کرد، یکی از آنها بود. (30) علاوه بر آنکه هریسن، دگروال عبدالقادر را به نقل از منابع روسی عضوی جی.آر.یو می خواند، نام مستعار عبدالقادر و نام مستعار بسیاری از افسران عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ارتش که در کودتای ثور و پیروزی آن

نقش عمده داشتند شامل لیست اعضای افغان کی.جی.بی در کتاب "کی.جی.بی در افغانستان" برگرفته از اسناد ویاد داشتهای ("واسیلی نیکیتیچ میتروخین" مامور سازمان مذکور در آرشف اسناد کی.جی.بی بود. در این اسناد نام مستعار سید محمد گلابزوی "مامد" و محمد رفیع "نیروز" معرفی و ثبت اند که آنها انجام کودتای ثور 1357 را به ویلبون اوسادچی، مسئول سرویس اطلاعاتی کی.جی.بی در کابل اطلاع دادند. (31) یکی از ژنرالان ارتش شوروی که در سالهای اشغال افغانستان در دهه هشتاد میلادی از مسئولان و فرماندهان ارتش مذکور بود، سرهنگ (دگروال) عبدالقادر را بنیانگذار یک سازمان مخفی کمونیستی در ارتش افغانستان می خواند که در پیروزی کودتای حزب دموکراتیک خلق نقش مهمی بازی کرد: «در حزب دموکراتیک خلق افغانستان رول مهمی را در اردو (ارتش)، تنظیم مستقل مخفی به نام "جبهه واحد کمونیستی افغانستان" که توسط دگروال اردو، عبدالقادر ایجاد گردیده بود، بازی می نمود. موصوف از نگاه مفکوره به برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان نزدیک بود. وی تکیه به یک کودتای جدید دولتی می نمود.» (32) اطلاع وقوع کودتا را به شوروی ها توسط سید محمد گلاب زوی، محمد عزیز اکبری یکی از فعالان نظامی جناح خلق که در اوایل

اعضای کمیته مرکزی بازداشت شده بودند. امین 18 ساعت بعدتر زندانی شد و به ما پیوست. جالب این است که او در این مدت کجا بوده است؟ امین خون می خواست. و بسیاری از خلقی ها با وی هم نظر بودند. و نه تنها آنها. یک نیروی نهایت بزرگ دیگر هم بود که حزب را به سوی کودتا رهنمون شد، دقیقاً همان نیروی که زمانی افغان ها را به سوی سقوط شاه سوق داد. دریغا اگر من نام آن را بگیرم، هم شما و هم من سرهایمان را از دست خواهیم داد...» (34)

و اما مطلب مهم در مبحث کودتای ثور بحث در مورد حزب کودتایی یا حزب دموکراتیک خلق افغانستان است.

شکل گیری حزب دموکراتیک خلق:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان به گفته دستگیر پنجشیری از اعضای مؤسس حزب به نام جمعیت دموکراتیک خلق در 11 جدی 1343 (1 جنوری 1965) با تدویر نخستین کنگره حزب توسط 27 تن اعضای کنگره تأسیس گردید. 7 نفر (نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، محمدظاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطانه علی کشتمند و صالح محمدزیری) اعضای اصلی و 4 نفر (داکتر شاه ولی، کریم میثاق، دکتر محمدظاهر احمدزی و عبدالوهاب صافی) اعضای علی البدل

حکومت حفیظ الله امین به ریاست سازمان اطلاعاتی حکومت موسوم به "کام" گماشته شد، نیز تاییدی کند: «سیدمحمد گلابزوی یکی از فیگورهای (چهره های) به اصطلاح مهم در انقلاب ثور بود و کسی بود که دستور انقلاب ثور را از امین گرفت و به تمام سازمانهای نظامی ابلاغ کرد، صبح 7 ثور باشورویها تماس گرفت، دستوری را که از حفیظ الله امین یامسئول کمیته مرکزی دریافت کرده بود، به شورویها ابلاغ کرد.» (33)

شرکت فعال جگرن محمدرفیع از جناح پرچم در کودتای ثور که او چگونه برخلاف بسیاری از پرچمی های ارتش بدون آنکه دستوری از جانب رهبران جناح پرچم و به خصوص از نوراحمدنور مسئول نظامی این جناح دریافت کند، بیشتر پرسش بر انگیز است. شاید پاسخ این پرسش را بتوان در کتاب میتروخین یافت.

نکته جالب و قابل ذکر این است که ببرک کارمل در نیمه دوم دهه هشتاد که در حومه مسکوتحت نظر مامورین استخبارات شوروی زندگی می کرد، به گونه غیر مستقیم از دخالت کی.جی.بی در کودتای ثور سخن میگوید. او به خبرنگار روزنامه پرودا ارگان نشراتی حزب کمونیست شوروی در دسمبر سال 1989 می گوید: «حالا من بعضی چیزها را برای شما حکایت می کنم. پلان انقلاب وجود نداشت. کمیته مرکزی برنامه سقوط داود را به تصویب نرسانده بود. تمام

روشنفکری مشروطه خواهی را، حرکت های خود جوش و خودانگیخته ملی و دارای باورهای دینی با دیدگاه اصلاح طلبی نه انقلابی و شورشگری تلقی میکنند. به عقیده این تحلیلگران مبارزان مشروطه خواه درصدد آن بودند تا با ایجاد اصلاحات در نظام سیاسی کشور، راه را به مشارکت مردم در امور سیاسی از طریق انتخابات هموارکنند. ویژگی دیگر جریان مشروطیت به غیر آیدئولوژیک بودن این جریان وعدم وابستگی وتعلق شان به حلقه های خارجی بر میگشت. نکته دیگری که موقعیت حزب دموکراتیک خلق را به عنوان وارث جریان روشنفکری برآمده از جریان مشروطیت تضعیف می کند به عدم مشارکت و نقش شخصیت های مهم روشنفکری در دوره ظهور و شکل گیری حزب مذکور بر میگردد. در کنگره مؤسس حزب، شخصیت های مشهور و سرشناس جنبش روشنفکری و مشروطیت حضور نداشتند. نه میرغلام محمدغبار، نه عبدالرحمن محمودی و نه شخصیت های مطرح روشنفکری آن وقت. هرچند میرغلام محمدغبار رهبر حزب وطن یکی از اعضای شش گانه کمیته تدارک برای تشکیل کنگره حزب دموکراتیک خلق بود، اما او به زودی این کمیته را ترک گفت و در تأسیس حزب شرکت نکرد. سایر اعضای کمیته تدارک کنگره به قول دستگیر پنجشیری عبارت بودند از: «نور محمدتوره کی (عضو برجسته ویش زلمیان)، علی محمد

کمیته مرکزی انتخاب شدند. سپس در نخستین پلنوم کمیته مرکزی با شرکت اعضای اصلی و علی البدل نورمحمدتوره کی به حیث منشی عمومی حزب و ببرک کارمل معاون وی تعیین گردید.

بسیاری از رهبران ونظریه پردازان حزب دموکراتیک خلق تشکیل حزب مذکور را تداوم مبارزات روشنفکران و ترقیخواهان افغانستان می پندارند که سالها قبل با جنبش مشروطیت آغاز شده بود. سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم حزب به نفوذ اندیشه های مشروطه سوم در میان افراد و حلقه های مختلف روشنفکری و سیاسی دهه پنجاه میلادی اشاره می کند ونقش ببرک کارمل را در فعالیت های سیاسی این دوره متبارز و مبتکرانه می خواند. او شکل گیری حزب دموکراتیک خلق را برآیند این فعالیت های متأثر و ملهم از جنبش مشروطیت و تحولات سیاسی جهان تلقی می کند و می نویسد: «او (ببرک کارمل) بمثابه پلی میان بقایای مبارزان آزادیخواه گذشته و جوانان و روشنفکران تازه بپا خاسته، بنا بر شناختهایش از هر دو جانب، سن و استعداد سیاسی خویش، نقش ایفامی نمود...» (35)

اما برخی از نویسندگان و پژوهشگران به این باوراند که حزب دموکراتیک خلق در یک مسیر جدا ومتفاوت از جنبش های روشنفکری به خصوص جریان های مشروطه خواهی شکل گرفت. آنها جریانهای

داودخان (1963 میلادی) یک دموکراسی از طرف دولت از بالا اعلان شد که سران حکومتی آنرا گاهی دموکراسی اسلامی افغانی و گاهی دموکراسی تاجدار می خواندند، و بعضی از منتقدین آنرا دموکراسی قلبی می نامیدند. در ضمن آنکه حزب های ساختگی وابسته ی دولت با شعار سوسیالیزم بمیدان آمد و با پشتیبانی دولت در خنثی کردن فعالیت های منورین صادق داخل عمل شد.» (38)

بنیانگذاران و رهبران حزب: نور محمد تره کی:

نورمحمدتره کی منسوب به قبیله تره کی غلجایی درسرطان سال 1296 خورشیدی در روستای ناوه از توابع ولایت غزنی تولدیافت. فعالیت سیاسی او در زمان صدارت سردار شاه محمود با تأسیس جنبش "ویش زلمیان" در سال 1326 (1947) آغاز می یابد. میرغلام محمدغبار از فعالان سیاسی این دوره به شمول نورمحمد تره کی بیش از پنجاه نفر را نام میبرد که از مؤسسين ورهبران عمده حزب مذکور درکابل، قندهار و ننگرهار بودند.» (39) اما وقتی نورمحمدتره کی از مؤسسين جنبش ویش زلمیان با شماری از همفکرانش حزب دموکراتیک خلق را تأسیس کرد، شخص دیگری از میان ده ها نفر بنیانگذاران این جنبش باتره کی به کنگره مؤسس حزب نیامد.

زهما (پوهاند زهما نماینده قشر دانشگاهی)، ببرک کارمل (از فعالین اتحادیه محصلان)، میر اکبر خیبر (نماینده فعالان نظامی)، محمدطاهر بدخشی (از فعالین نسل جوان)، محمدصدیق روهی (از فعالین نسل جوان) ... « (36) غبار کمیته تدارک کنگره حزب را ترک گفت چون اندیشه های تره کی و کارمل را در کمیته مذکور متضاد با اهداف و خاست های جنبش مشروطیت یافت. هرچند سلطانعلی کشتمند از جناح پرچم از مخالفت میان غبار و تره کی و عبدالقدوس غوربندی از هواداران خلقی امین از مخالفت موصوف با ببرک کارمل سخن می گویند، اما نکته مشترک در ادعای آنها، اختلاف غبار با تره کی و کارمل برسربرنامه و اهداف حزب بود. کشتمند، تره کی را در کمیته تدارک متمایل به سوسیالیزم نشان میدهد که موردپذیرش غبار قرار نداشت. اما غوربندی مینویسد: «غبار وظایف روشنفکران را بر بنیاد تداوم وظایف اجرا نشده جنبش مشروطیت فورمولبندی می نمود. کارمل این وظایف را در انقلاب ملی دموکراتیک و در نهایت اعمار یک جامعه سوسیالستی بر مبنای اندیشه های پیشرو عصر (سوسیالیزم علمی) مطرح میکرد.» (37) میرغلام محمدغبار بعداً در کتاب افغانستان در مسیرتاریخ در واقع انگیزه خروج خود را از کمیته تدارک بیان داشت: «بعد از سقوط صدارت محمد

کی صاحب کوشید تا با مهربانی تشویش مرا رفع نماید...» (40)

سلطانعلی کشتمند یکی دیگر از اعضای مؤسس حزب دموکراتیک خلق نه نورمحمد تره کی بلکه غلام محمد غبار را مستحق و شایسته رهبری در زمان تشکیل و تأسیس حزب میدانند: «واقعیت این است که بطور مفهوم شده رهبر آینده ی حزب میرغلام محمد غبار تلقی میگردید و ببرک کارمل نیز با این امر اذعان داشت. ولی پس از چندی برملا گردید که نورمحمدتره کی به هر قیمتی در پی آن بود تا به حیث رهبر حزب شناخته شود. وی خویشتن را در کمیته تدارک شخصاً متمایل به سوسیالیزم نشان داده بود، در حالی که مشی رسمی قطعاً چنین نبود.» (41)

نور محمدتره کی در دوره سلطنت محمد ظاهرشاه مدتی معاون آژانس خبری باخترا (خبرگزاری دولتی افغانستان) بود. در زمان انتشار نشریه خلق در صدارت شاه محمود صاحب امتیاز این نشریه بود و در سال 1958 یک مرکز ترجمه را در شهر کابل به نام "دارالترجمه نور" تأسیس کرد و در دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل و اداره همکاری اقتصادی امریکا بگونه غیر رسمی به عنوان مترجم مشغول بود. او افزون بر ترجمه آثاری چون: "عروسی من در خیبر"، "خاطرات جنگ چرچیل"، و "نطق ویشسنگی دریونو" به نوشتن کتاب

رسیدن نورمحمدتره کی بر رهبری حزب دموکراتیک خلق و تأسیس این حزب بدون حضور و شرکت شخصیت های مشهور روشنفکری آن دوره نه تنها از این نقطه نظر پرسش برانگیز است که او چگونه از میان همه شخصیت های مشهورتر، و آگاه تر از خود بر رهبری و تأسیس حزب دموکراتیک خلق کشانیده شد بلکه از زاویه گزینش داخلی اعضای مؤسس در نخستین کنگره حزب نیز بحث برانگیز است. عبدالقدوس غوربندی یکی از فعالان اولی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و بعداً از طرفداران حفیظ الله امین در جناح خلق حزب که به عنوان عضو کنگره مؤسس دعوت شده بود اظهار تعجب می کند که چگونه قبل از تعیین هیئات رهبری و تصویب مرام نامه و اساسنامه حزب، رهبر حزب تعیین می شود: «نگارنده (غوربندی) فردای شب کنگره (کنگره مؤسس در 11 جدی 1343) به کابل مراجعت کردم و مستقیماً به خانه نورمحمد تره کی که منشی حزب انتخاب شده بود رفتم. جریانات کنگره و مصوبات آنرا تائید نموده نظریات خود را ارائه کردم. در کنگره اول اصولاً باید مرامنامه و اساسنامه تصویب می شد و هیئات رهبری انتخاب میگردید. اینکه قبل از تصویب اهداف مبارزه و تعیین نورمهای حیات داخلی حزب، رهبری انتخاب گردیده ابراز تعجب کردم. تره

های داستانی و سیاسی نیز پرداخته است. مهم ترین تألیف تره کی را کتابی به نام "زندگی نوین" تشکیل می‌دهد. وی این کتاب را در دوره صدارت محمد داود در معرفی فلسفه مارکسیزم - لنینیسم بزبان فارسی بانام نظر زاده نوشت و ازسوی شوروی ها بمثابه یکی از نویسندگان مهم جامعه شرقی جایزه نقدی دریافت داشت. شگفت آور این بود که تره کی به مشکل می توانست به زبان فارسی صحبت کند. از سوی دیگر تره کی از تعلیمات عالی، متوسطه و حتی ابتدایی بهره یی نداشت و به نوشته مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر مکتب را تا صنف سوم دهاتی در کویته ادامه داد که در آنجا با کاکایش امیرالملک زندگی میکرد. (42)

تره کی در نوجوانی به کویته پاکستان رفت و پس از سه سال تعلیم و آموزش وقتی به زادگاه خود برگشت به عنوان معلم خانگی اختر محمد از خوانین ناوه استخدام شد. وی سپس در شرکت پشتون قندهار مربوط عبدالمجید زابلی به کار مشغول شد. بعدتر به عنوان منشی دفتر این شرکت به هندوستان رفت. نگاه به این دوره حیات تره کی از بمبئی به حیث کاتب شرکت پشتون تا سال تشکیل حزب دموکراتیک خلق و آغاز رهبری او در این حزب نشان میدهد که موصوف در این دوره زیر حمایت عبدالمجید زابلی تاجر و سرمایه دار

معروف ورئیس بانک ملی و وزیر اقتصاد کابینه محمدهاشم خان رشد کرد. عبدالمجید زابلی در میان برخی از حلقه های روشنفکری و سیاسی افغانستان آدم مشکوک و بسیار نزدیک به مسکو و روس ها پنداشته شده است. شایعه ای از روابط او با سازمان اطلاعاتی شوروی (کی.جی.بی) در گذشته وجود داشت. نگاشته شدن نام عبدالمجید زابلی در پاسپورت پسرش با اسم خانوادگی "حکیم اف" که از سفارت افغانستان در مسکو اخذ شده است، روابط موصوف را بامسکو پرسش برانگیز میسازد. (43)

میتروخین افسر کی.جی.بی نور محمد تره کی را با نام مستعار "نور" فردی مرتبط با این سازمان معرفی می کند. به ادعای میتروخین به نقل از اسناد کی.جی.بی نور محمد تره کی در سال 1951 در پیوند با کی.جی.بی قرار گرفت. میتروخین می گوید که تره کی در اقامتگاه کابل (دفتر منطقوی کی.جی.بی که در واقع در درون سفارت شوروی قرار داشت) با این کارمندان و افسران کی.جی.بی در ارتباط بود: شاگادیف Spiridonov سپیرییدینوف Fedoseev فدوسیوف Kozlov کوزلف Sagadief. A.V.Petrov و ا.و.پتروف Kozyrev کوزورف Kostromin کوسترومین.

میتروخین در این اثر از پرداخت پول توسط مامورین کی.جی.بی برای نور

واشنگتن موصوف رابه نام فردبی کفایت سبکدوش کرد.

تره کی به کابل برگشت و در سال 1955 به عنوان مترجم در دفتر کمک های بین المللی ایالات متحده در کابل مشغول گردید. وی در 1958 که دفتر ترجمه نور را بازکرد با سفارت امریکا ارتباط داشت و مطالب مهم مطبوعات داخلی را برای سفارت امریکا و برخی سفارت های دیگر خارجی ترجمه می کرد. لوی دوپری نویسنده افغانستان شناس امریکایی معتقد است که نور محمدتره کی در سفارت امریکا به حیث مخبر حکومت افغانستان کار میکرد. (46)

اما انتشار اسناد محرم وزارت خارجه امریکا ده هاسال بعد از ادعای دوپری، حکایت از گزارش دهی تره کی به سفارت امریکا دارد.

در راپور محرم مؤرخ 7 دسمبر 1963 سفارت امریکا در کابل به وزارت خارجه ایالات J. William Piez متحده در واشنگتن گزارش نور محمدتره کی به جی. ویلیام پیز Frank E. Schmelzer و فرانک ای. شمیلزر سکرترهای دوم سفارت ایالات متحده امریکا نگاشته می شود. دیپلوماتهای امریکایی نور محمد تره کی را یک منبع مطمئن و قابل اعتماد توصیف می کنند. نور محمدتره کی این اطلاعات را در خانه شمیلرز به آنها ارائه می کند. این سند، گزارشی از معلومات و ابراز

محمدتره کی خبر میدهد. او ادعای کند که شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بدون اطلاع سایر اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق منظمأً به تره کی پول می پرداخت. (44)

یکی از نکات قابل بحث در مورد زندگی سیاسی نور محمدتره کی روابط او با امریکایی ها است. تره کی پس از انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دو جناح خلق و پرچم از سوی جناح پرچم متهم به عضویت در سازمان جاسوسی امریکا سی. آی. ای گردید. نگارش زندگی نامه تره کی از آدرس نامعلومی که بصورت شب نامه در سال 1967 انتشار یافت تره کی جاسوس امریکا معرفی شد. عبدالقدوس غوربندی از فعالان آنزمان جناح پرچم مدعی است که زندگی نامه تره کی به دستور ببرک کارمل توسطه جمعی از پرچمی ها در خانه بارق شفיעی واقع تایمینی نگاشته شد و سپس بصورت شب نامه توزیع گردید. (45)

نور محمدتره کی در سال 1952 به عنوان عضو مؤسس ویش زلمیان گروه منتقد دولت که بسیاری از اعضای مؤسس به زندان افکنده شدند از سوی صدراعظم سردار شاه محمود مورد عفو قرار گرفت و به حیث اتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن توظیف یافت. اما یک سال بعد سردار محمدنعیم سفیر افغانستان در

غلام محمد غبار از شاهدان و فعالان جنبش روشنفکری و عضو پارلمان افغانستان در دوره هفتم شورای ملی (1951-1949) اتحادیه محصلین را یکی از جنبش های سیاسی معرفی می کند که به عنوان اولین اتحادیه محصلین افغانستان در سال 1329 (1950) بوجود آمد. به نوشته غبار اعضای کمیته اجرائیه اتحادیه عبارت بودند از: «میرعلی محمدخان شامل، محمدیونس خان سرخابی، محمد نعیم خان قندهاری، اسعد حسان غبار، محمدعارف خان غوثی، ببرک خان "ببرک کارمل" (اوبعداز فاکولته پردو در جریان تظاهرات انتخاباتی شورای ملی بازداشت و از 1331 تا 1335 محبوس گردید)، محمدحسن خان شرق (ببرک خان (کارمل) و محمد حسن خان شرق مربوط دار و دسته محمد اودبودند)، محمدیحیی خان ابوی، حبیب خان، عبدالواحدخان وزیری، محمد اسحاق خان عثمان، هدایت خان، محمد ابراهیم خان و چند نفر دیگر. اما به زودی کمیته اجرائیه اتحادیه محصلین بدو دسته چپ و راست تقسیم شد.» (48)

میرمحمد صدیق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج اخیر و یکی از فعالان جنبش روشنفکری دهه چهل و پنجاه میلادی و از مؤسسين حزب وطن در سال 1950، ببرک کارمل را همچنان یکی از اعضای فعال اتحادیه آزادی پشتونستان می خواند. وی می نویسد: «در این هنگام جمعیت نیمه سری و نیمه علنی دیگری هم با

نظرهای تره کی در مورد حزب ویش زلمیان، عدم محبوبیت حکومت، انکشاف احزاب سیاسی، فعالیت های سردار محمد داود و سردار محمدنعیم است. در سند دیگر وزارت خارجه امریکا که در 20 مارچ 1965 به واشنگتن نگاشته میشود اطلاعات تره کی در مورد تأسیس حزب دموکراتیک خلق گزارش می یابد. این سند از سوی Howard J. Ashford هووارد جی. اشفورد قونسل سفارت امریکا در امور سیاسی امضاء شده است که در خلاصه متن گزارش نگاشته می شود: «منشی عمومی" اولین حزب سیاسی" افغانستان که در سال های آخر تشکیل گردیده است در مورد ایجاد این حزب، ترکیب اعضای حزب و برنامه های عمل حزب روز چهاردهم مارچ (1965) معلومات ارائه کرد. علی رغم آنکه آینده حزب در نتیجه ابهام سیاست حکومت در ارتباط با فعالیت احزاب سیاسی مبهم به نظرمی رسد که حزب مذکور نقش مهمی را در آینده ایفا کند...» (47)

ببرک کارمل:

در حالی که نورمحمد تره کی به تنهایی از جمع اعضای بنیانگذار ویش زلمیان به حزب دموکراتیک خلق آمد و در رهبری حزب قرار گرفت، ببرک کارمل نیز به تنهایی از میان روشنفکران و فعالان سیاسی اتحادیه محصلین وارد حلقه بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق شد.

تحلیلگران باور دارند که سناریوی نفوذ شوروی در ارتش افغانستان که به دو کودتای نظامی توسط اعضای حزب دموکراتیک خلق انجامید، از موضوع پشتونستان آغاز می شود. طرح مسئله پشتونستان و بلوچستان چگونه ای که در یک فدراسیون با افغانستان متحد گردد و یا به عنوان خاک های از دست رفته به افغانستان برگردانده شود، از طرح و سناریوی شوروی در اوج جنگ سرد بود. آیا پیوستن ببرک کارمل به اتحادیه آزادی پشتونستان و روابط نزدیک او با محمد داود می تواند بخشی از این سناریو باشد؟

ببرک کارمل در سال 1929 در قریه کمری شرق کابل تولد یافت. در مورد هویت تباری کارمل نظریات متفاوت ارائه میشود. برخی او را تاجک تبار، شماری کشمیرالاصل و بعضی از قبیله کاکرپشتون گفته اند. پدرش محمدحسین از ژنرالان دولت سلطنتی محمد ظاهر شاه بود.

حفیظ الله امین:

هرچند حفیظ الله امین از بنیانگذاران و رهبران اولیه حزب دموکراتیک خلق نبود، اما به زودی به یکی از چهره های مهم و شاخص در حلقه رهبری حزب تبدیل شد. امین در سالهای حضور و فعالیت حزب دموکراتیک خلق در میدان مبارزات سیاسی و تلاش های پنهان نظامی عنصرخبرساز در بسیاری از تحولات و

عنوان اتحادیه آزادی پشتونستان پی ریزی شد که رهبر ظاهری آن غلام حیدر خان عدالت، امابنیان گذار واقعی آن محمد داود خان بود. این جمعیت که یک نفر از محصلان فاکولته حقوق به نام ببرک نیز در آن فعالیت داشت، در ظاهر بنام کمک به داعیه پشتونستان، با مرام ناسیونالیستی افراطی تشکیل شده بود. اما در واقع برای به قدرت رساندن داود خان کار میکرد.» (49)

امانکته قابل تأمل و پرسش بر انگیز این است که ببرک کارمل از میان آن همه روشنفکران و گروه های روشنفکری آن دوران که در حلقه های مختلفی چون ویش زلمیان و جراید وطن، ندای خلق، ولس و آئینه در کابل گرد آمده بودند چگونه به حلقه نیمه سری و نیمه علنی اتحادیه آزادی پشتونستان پیوست؟ آیا او بیشتر از هر شخصیت روشنفکری و سیاسی آن دوران بخصوص روشنفکران پشتون کشور به آزادی پشتونستان و مردم آنسوی دیورند علاقه و دلچسپی داشت؟ آیا روابط نزدیک موصوف با سردار محمد داود که غلام محمد غبار کارمل را در اتحادیه محصلین نیز از "دسته ی" سردار مذکور میداند به همین موضوع پشتونستان برمیگشت؟ چون محمد داود درخاندان سلطنتی و دستگاه حاکمیت محمدزایی ها بیش از هر کسی دیگر به موضوع پشتونستان و معضل خط دیورند توجه و دلچسپی نشان میداد. برخی از

و همکارانش تعجب برانگیزی نمود. او ظاهراً شخصی آراسته ولی از لحاظ اندیشه میان خالی به نظر می آمد...» (50)

حفیظ الله امین از آن رهبران حزب دموکراتیک خلق است که با فراغت از فاکولته تعلیم و تربیه غرض ادامه تحصیلات عالی دو بار به ایالات متحده امریکا رفت. بار نخست از سال 1957 تا 1958 و برای بار دوم از 1963 تا 1965 در دانشگاه کولمبیا در نیویارک در رشته تعلیم و تربیه تحصیل کرد و سند ماستری یافوق لیسانس بدست آورد. امین در همین دوره به نظریات مارکسیستی گرایش پیدا کرد و در بازگشت به عضویت حزب دموکراتیک خلق در آمد. یکی از نکات بحث بر انگیز در دوران تحصیلات امین در دانشگاه کولمبیا همزمانی گرایش او به اندیشه های مارکسیستی با مسئولیت وی در دانشگاه مذکور به حیث رئیس اتحادیه محصلین افغانی است. این درحالی است که برخی از تحلیلگران معتقد اند که مسئولین اتحادیه های محصلین در دانشگاه های امریکایی روابط نزدیک و تنگاتنگ با سازمان اطلاعاتی ایالات متحده یا CIA داشتند. به باور آنها بدون این روابط باسی. آی. ای زمینه برای صعود محصلین در رهبری اتحادیه های دانشجویی غیر عملی بود. در زمان ریاست امین بر اتحادیه محصلین افغانی در کولمبیا روزنامه رامپارتس از وابستگی

رویداد های سیاسی و نظامی مرتبط به حزب مذکور شمرده می شد. نقش امین در تمام حوادث و تحولات حزب از وقوع اختلاف و انشعاب درونی تا دسترسی به حاکمیت سیاسی و منازعه خونین داخلی قدرت و تهاجم نظامی شوروی بر افغانستان نه نقش فرعی و جانبی بلکه نقش اصلی و محوری بود.

نخستین اطلاع در مورد حفیظ الله امین همزمان با تشکیل حزب دموکراتیک خلق از سوی نورمحمد تره کی به اعضای کمیته مرکزی حزب ارائه شد. به قول سلطانعلی کشتمند: «حفیظ الله امین از ایالات متحده امریکا به مجرد اطلاع از تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقاضانامه عضویت خویش را قبلاً فرستاده است و در راه بازگشت به وطن می باشد.» کشتمند پس از اطلاع تره کی از نظریات متفاوت اعضای کمیته مرکزی در مورد امین سخن می گوید: «در درون حزب با مواصلت پر سر و صدای حفیظ الله امین از ایالات متحده امریکا، تفاوت نظر ها و اختلافات شکل نوینی به خود گرفت و بیشتر آگنده با شک و تردید گردید. شگفت انگیز این بود که رهبر حزب با تمام وسایل و امکانات تلاش می ورزید تا برای نامبرده، گذشته و شخصیت کذایی درست گردد و وی یک انقلابی پر شور (!) شناخته شود. ولی نخستین انتباهات از دیدار با امین برای شمار زیادی از اعضای رهبری حزب و بخصوص برای کارمل

بازگشت از امریکا با نورمحمدتره کی ارتباط گرفت و از نظریات سیاسی و انقلابی او بهره ی فراوان برد؛ هر چند امین پس از قتل تره کی که بر اریکه قدرت تکیه زد افکار انقلابی خود را نه ملهم از اندیشه های سیاسی و انقلابی تره کی بلکه از آموزه های آیدئولوژی طبقه کارگر و انمود کرد. اما نکته قابل پرسش این است که انگیزه اصلی حمایت تره کی از امین در حزب دموکراتیک خلق که حتی پیش از بازگشت امین به کابل آغاز شد، چه بود؟ آیا انگیزه اصلی تره کی در این حمایت تنهابه روابط پیشین حفیظ الله امین با وی محدود می شد و یا روابط تره کی با سفارت ایالات متحده امریکا در کابل که با انتشار اسناد محرم وزارت خارجه امریکا برملا شد به این حمایت برمیگشت؟

صرف نظر از هرانگیزه ودلیلی که مبنای حمایت تره کی را در داخل حزب از امین تشکیل میداد، حفیظ الله امین در هرگونه وضعیتی در داخل حزب مورد پشتیبانی تره کی قرار می گرفت. وقتی اعضای بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در زمان وحدت دو جناح حزب اقدام به اخراج او از کمیته مرکزی و برکناری اش از مسئولیت سازمان نظامی کردند، تره کی جلو آنها را گرفت. دستگیر پنجشیری می نویسد: «طرح مصوبه سبکدوشی امین از رهبری سازمان مخفی نظامی و اخراج

این اتحادیه به سازمان جاسوسی ایالات متحده امریکا (CIA) سخن گفت. روزنامه مذکور نوشت: اتحادیه حاصلین افغانی از انجمن دوستان امریکایی که از طرف سی. آی. ای تمویل میگردد از سال 1961 به بعد پول می گیرد.» (51)

لویس دوپری نویسنده و پژوهشگر افغانستان شناس امریکایی ادعا می کند که حفیظ الله امین پس از بازگشت که به حیث مدیر دارالمعلمین کابل مقرر شد از امریکایی ها در پوشش کمک به دارالمعلمین پول دریافت میکرد. دوپری می نویسد: «امین پول امریکایی ها را میگرفت و با استفاده از آن پول با استعدادترین معلمین را به حزب کمونیست (حزب دموکراتیک خلق) جذب میکرد. شمامی توانید تصور کنید به این حالت روس ها چطور می نگرستند.» (52)

بسیاری از تحلیلگران حضور امین را در حزب مایه تشدید اختلافات درون حزبی تلقی می کنند که موجب انشعاب متعدد حزب مذکور گردید. یکی از نکات قابل دقت و بررسی در این مورد حمایت متدوام نور محمد تره کی به حیث رهبر حزب دموکراتیک خلق در داخل حزب از حفیظ الله امین است. امین با پافشاری تره کی یکسال پس از تأسیس حزب مذکور به عضویت کمیته مرکزی حزب در آمد. در بیوگرافی رسمی امین که پس از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق انتشار یافت گفته شد که وی در سال 1958 حین

از کمیته مرکزی حتی در یکی از جلسه های دفترسیاسی توسط کریم میثاق نوشته شد. اماتره کی وکارمل مانع صدور مصوبه به گردیدند. نورمحمد تره کی مصوبه اخراج امین را به این علت به تعویق انداخت، تا یکماه افسران بلند پایه اردو و عناصر رهبری کننده سازمان نظامی را از تحت نفوذ امین بیرون بکشد. «(53)

مناسبات حزب دموکراتیک خلق و رهبران حزب با شوروی:

رهبران حزب دموکراتیک خلق که بعد از حاکمیت در وابستگی کامل شورویها قرار گرفتند، پیش از آن نیز کمتر تفکر و سیاست مستقل از شوروی و سیاست حاکم بر شوروی داشتند. اگر سوسیالیزم به عنوان راه نجات انقلابی در امحای نا برابری، استبداد، عقب ماندگی و تحقق عدالت و پیشرفت، مورد باور آنها بود اما آنها بسوی این باور خود نیز با دید و اراده مستقل از سیاست و دیدگاه مسکو و حزب کمونیست شوروی نگاه نمی کردند. اما نکته مهم و قابل بررسی در روابط حزب دموکراتیک خلق با حزب کمونیست شوروی کم و کیف این روابط قبل از کودتای ثور و حاکمیت حزب مذکور در افغانستان است.

وابستگی و انقیاد:

مناسبات و روابط حزب دموکراتیک خلق و رهبران حزب بانظام حاکم بر اتحاد شوروی مناسبات برابر و تنها برخاسته از آیدئولوژی و باورهای مشترک نبود. رهبران و اعضای حزب دموکراتیک خلق در تمام سالهای حضور و مبارزات علنی تا آستانه حاکمیت حزب در انقیاد و اطاعت از شوروی قرار داشت. صرف نظر از موضع گیری ها و دیدگاه های هر دو جناح پرچم و خلق حزب که بی هیچ ملاحظه ای در راستای سیاست و اهداف شوروی ارائه می شد، اسناد محرم آرشیف ها پس از فروپاشی شوروی کم و کیف این وابستگی را روشن می سازد. این اسناد نشان می دهد که رهبران حزب دموکراتیک خلق نه تنها مجری مشورت ها و دستورهای مسکو و حزب کمونیست شوروی بودند بلکه خود برای دریافت مشوره و هدایت به آنها مراجعه می کردند. در یکی از این اسناد می آید:

«تلگرام های رمزی از کابل، ویژه، کی.جی.بی، شماره 431 تاریخ 1973/7/27 و شماره 444 تاریخ 1973/7/31 محرم-کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیرامون مشوره ها برای حزب دموکراتیک خلق افغانستان. ببرک کارمل رهبر شاخه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق نماینده کمیته امنیت دولتی شورای وزیران اتحاد شوروی در کابل که با او روابط معتمدانه دارد در پایان جون (سرطان)

وقتی مناسبات شوروی و حزب کمونیست حاکم بر شوروی را با سایر احزاب چپ طرفدار شوروی منجمله با حزب دموکراتیک خلق افغانستان در لابلای اسناد بر آمده از آرشیف های شوروی مورد بررسی قرار می دهد این روابط را، روابط میان فرادست و فرودست تعبیر می کند: «یکی اینکه، برخورد روسها در برابر احزاب دیگر "برادر" چیزی بیشتر از یک فرادست و فرودست نبوده است؛ دوم احزاب وابسته به ماسکو حیثیت دفترهای نمایندگی و ادارات بومی حزب کمونیست شوروی در کشورهای شانرا داشته اند؛ سوم، بر اساس متون مکاتب و فراخوان های حزب کمونیست شوروی می شود نتیجه گیری کرد که بر خورد رهبران و کارگزاران حزب کمونیست شوروی با دیگر احزاب بر خورد استعمار گرانه یعنی تحمیل خواست حاکم بر محکوم و مترو پول بر اطراف بوده است؛ و بالآخره چهارم، آنچه را که بنام اصل "انترنا سیونالیزم پرولتری یا همبستگی انقلابی" تبلیغ مینمودند چیزی جز شعار نبود. حقیقت آن بود که روس ها در عقب لفاظی های انقلابی دکتورین اصلی "منافع ملی" و یا "ابر قدرتی سیطره جویانه" یی شانرا پنهان ساخته بودند که مطابق به آن منافع خود را کانالیزه می نمودند.» (55)

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را مطلع ساخت که محمد داود رئیس دولت ونخست وزیر جمهوری افغانستان از وی خواهش کرده است تزهایی در زمینه مسایل سیاست خارجی و داخلی برای گنجانیدن ممکنه آن در برنامه حکومت جمهوری آماده سازد. در رابطه با این ببرک کارمل از کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی خواهش نموده است توصیه هایی ارائه نماید که برای پیشکش نمودن برای محمد داود سودمند باشد.

مطابق بامصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (شماره ی 16/102 تاریخی 1973/8/27) برای ببرک کارمل توصیه های ما در زمینه مسایل سیاسی رسانیده شد. سودمند پنداشته می شود خواهش رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برآورده ساخته و مشوره هایی به او در زمینه مسایل سیاسی داخلی داده شود. تزها "در باره تدبیر های ممکنه در زمینه سیاست داخلی افغانستان" در ضمیمه پیشکش میگردد. رو نوشت این سند رابته راست به سفیر شوروی در افغانستان داد. پیش نویس مصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ضمیمه تقدیم است.» (54)

"فرادست" و "فرودست":

یکی از نویسندگان و پژوهشگران افغان عضو حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم)

شد که کارمل اتاق رابه عجله ترک گفت.» (56)

مسکو؛ مرجع دستور:

پدیده وابستگی و فرودستی در درون حزب دموکراتیک خلق و در افکار و عملکرد رهبران حزب به مسکو و ارگانهای قدرت در شوروی به گونه ای شکل گرفت که حتی حد و مرز مبارزه و جهت گیری های سیاسی برای رهبران حزب از آن جا تعیین و مشخص می گردید. یک سند بسیار مهم وقابل بحث از میان انبوه اسناد حزب کمونیست شوروی وکی.جی.بی در این رابطه، هدایت مسکو به رهبران حزب دموکراتیک خلق سالها پیش از کودتای ثور 1357 در جهت مبارزه علیه مخالفین شان در افغانستان است. دستور این مبارزه برای رهبران هر دو جناح پرچم و خلق حزب دموکراتیک خلق در سال 1974 توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی صادر میگردد: «متن شماره NR-25-C-2 مؤرخ 1947-01-02 کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره پیام (خطاب) به رهبران گروه های "خلق" و "پرچم" حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطابق فیصله نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (فیصله نامه سال 1973) به شعبه روابط بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در همکاری با شورای وزیران

فرادستی روسها و فرودستی حزب دموکراتیک خلق به ویژه رهبران حزب قبل از حاکمیت شان در تمام اسناد محرم قابل مطالعه و ملاحظه است که پس از فروپاشی شوروی از آرشیف های حزب کمونیست شوروی و سازمان "کی.جی.بی" انتشار یافتند. حتی این فرادستی و فرودستی در برخورد دیپلوماتهای شوروی با رهبران حزب دموکراتیک خلق انعکاس می یافت. یک دیپلومات غربی ویک وزیر اسبق افغانستان از برخورد آمرانه سفیر شوروی باببرک کارمل در یک مهمانی دیپلوماتیک در دهه دموکراسی سخن می گویند: «در یک محفل دیپلوماتیک در سفارت شوروی، کارمل که در آنوقت عضو ولسی جرگه بود به اتاقی رفت که در آنجا سفیر شوروی صرف اعضای خاندان سلطنتی و اعضای برجسته حکومت را پذیرایی میکرد. کارمل در یک چوکی خالی بدور میزی نشست که سفیر شوروی الکساندر پوزانف با یکتعداد وزرای افغانستان نشسته بودند. کارمل کوشید به سفیر شوروی وانمود سازد که وزراء دوستان او هستند و حتی میتواند با ایشان خوش طبعی کند. هنگامیکه او با یکی از وزرا به خوش طبعی شروع کرد سفیر شوروی با قهر بسوی کارمل نگاه کرد و به اشاره چشم به او هدایت داد تا محفل را ترک بگوید. وزیری که در گرد میز در آن وقت نشسته بود ملتفت

این حمله عنوان می کنند. برژنسکی به حیث مشاور امنیت ملی ریاست جمهوری امریکا در زمان حمله نظامی شوروی به افغانستان بعداً در سال 1998 در یک گفتگوی مطبوعاتی اظهار داشت: «...» "سیا" کمک به مجاهدین افغانی را از دهه 1980 شروع کرد. "این چیزی است که گفته می شود": "یعنی بعد از اینکه ارتش شوروی افغانستان را در 24 دسامبر 1979 اشغال کرد". اما واقعیت و آن چیزی که تا به امروز محفوظ نگه داشته است، کاملاً متفاوت است. یعنی در واقع در سوم جولای 1979 بود که کارتر اولین کمک مستقیم و مخفیانه را برای مخالفین رژیم هوادار شوروی در کابل ارسال داشت. در آن روز من طی یادداشتی نوشتم که این کمک ها به مجاهدین افغان، ارتش شوروی را بدخلت تحریک میکند...

این ایده ما این تأثیر را داشت که شوروی را بپای خودش به تله ی افغانستان گرفتار کند. روزیکه روس ها بطور رسمی از مرز گذشتند، من به کارتر نوشتم که ماهم اکنون این فرصت را داریم که به روسها جنگ "ویتنام شان" را عرضه کنیم...» (58)

با توجه به متن پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی را در جمهوریت محمد داود به رهبران جناح های پرچم و خلق توصیه می کند، این پرسش مطرح می

اتحاد شوروی و وظیفه سپرده شد تا ضمن مراجعه به رهبران حزب دموکراتیک خلق، از جناح "پرچم" ببرک کارمل و از جناح "خلق" نورمحمد تره کی، از آنها خواسته شود تا توانایی و مساعی شان را در جهت حمایت از حکومت و تحکیم پایه های اجتماعی رژیم جمهوری و مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی متمرکز سازند.

طرح پیام به ببرک کارمل و نورمحمد تره کی گسیل شود. کی.جی.بی مربوط شورای وزیران اتحاد شوروی (و شخص اف-کا-مارتین) در زمینه توافق صورتبگیرد. بجاست تا سفیر شوروی در افغانستان نیز با متن آشنا ساخته شود.

طرح فیصله نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمیمه می باشد.

معاون رئیس شعبه ی بین المللی

امضاء (57)

نقطه در خور اهمیت و توجه در سند بالا این است که مسکو و حزب کمونیست شوروی "مبارزه" و در واقع مخاصمت و جنگ را با گروه ها و نیروهای مخالف خودشان در افغانستان توسط حزب دموکراتیک خلق قبل از حاکمیت این حزب آغاز کردند. این درحالیست که بسیاری از اعضای حزب دموکراتیک خلق اظهارات "برژنسکی" مشاور امنیت ملی رئیس جمهور امریکا را مبنی بر اعطای کمک به مجاهدین قبل از حمله نظامی شوروی در جدی 1358 به عنوان دلیل مهمی در برحق جلوه دادن

در محبس پلچرخی به سایر محبوسین اعتراف کرده بود که میوندوال را در اثر لت و کوب هلاک ساخت.» (60)

به عقیده فرهنگ جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق پس از قتل میوندوال در صدد سرکوبی مخالفین اسلامی خود شدند: «اما پرچمیان که ضرب و شمت عناصر اخوانی را در پوهنتون تجربه کرده بودند، پس از فراغت از مهم میوندوال در صدد قلع و قمع جمعیت های اسلامی بر آمدند و محمد داود خان را به اجرای این کار قانع و یاوادار ساختند.» (61)

حزب دموکراتیک خلق و کی.جی.بی:

جگرن (سرگرد) عبدالغنی عضو جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق می نویسد: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان که بفرمایش حزب کمونیست اتحاد شوروی در افغانستان بنیانگذاری شده بود رهبر آن نورمحمد تره کی و ببرک کارمل هردو از جمله اجنتان حزب کمونیست شوروی و در چینل های مختلف با کی.جی.بی وابسته بودند.» (62)

عبدالقدوس غوربندی از هواداران حفیظ الله امین تنها ببرک کارمل را از میان رهبران حزب دموکراتیک خلق فرد بسیار نزدیک و دارای روابط تنگاتنگ با کی.جی.بی میدانند. او ادعا می کند که حتی کارمل ارتباط خود با کی.جی.بی را "چنگ انداختن به حلقه اساسی زنجیر قدرت"

شود که آیا دستگیری میوندوال و برخی از فعالان جریان اسلامی از سوی حکومت محمد داود عمل به این توصیه نبود؟

محمد صدیق فرهنگ مؤرخ افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد: «به قول صمد غوث پس از کشته شدن میوندوال، محمد نعیم خان این مطلب را تأیید و اظهار نمود که دولت میخواست اورابه عنوان سفیر به واشنگتن بفرستد. این نکته می تواند علت کشته شدن میوندوال را آشکار سازد، زیرا پرچمیان همواره آرزو و وظیفه داشتند که بر سیاست خارجی کشور نظارت نمایند. اقدام میوندوال جهت نزدیکی به رئیس دولت و امکان مداخله او به امور مربوط به سیاست خارجی این تشویش را در ذهن پرچمیان و کار فرمایانشان درمسکو ایجاد کرد که شاید او سیاست خارجی را از خط شوروی به سوی غرب میلان دهد. بنابراین کوشیدند تا زودتر او را از میان بردارند.» (59)

صبح الدین کشکی نیز قتل میوندوال را به نقل قول از همراهان موصوف در زندان، کار جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق میدانند. او می نویسد: «مطابق به مصاحبه های این نگارنده در زندان با بقایای آنچه بنام "گروپ میوندوال" یاد می شد، عبدالصمد اظهار (قوماندان ژاندارم و پولیس و سپس سفیر در کیوبا بعد از حمله شوروی در افغانستان) میوندوال را به قتل رسانید. او در آن وقت آمرتحقیق از میوندوال بود. و خودش

دوتن از پروفیسوران علوم سیاسی کشور سوئیس دردانشگاه ژنو در مورد مناسبات کی.جی.بی بارهبران حزب دموکراتیک خلق می نویسند: «امین خلقی باتره کی رهبر در سال 1977 با ایجینت شوروی ولادیمیر که ریاست بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی را در کابل به عهده داشت، تماس داشتند. احتمال دارد که امین در باره مسایل نظامی و اوضاع سیاسی به نماینده شوروی معلومات می داد. ارتباطات از طریق نماینده کی.جی.بی درکابل تأمین می گردید. در آن زمان بخش بین المللی حزب کمونیست شوروی نیز حزب دموکراتیک خلق رابه مثابه حزب برادر به رسمیت نمی شناخت وبا آن بمثابه "بچه اندر" برخورد می کرد.

به پیشنهاد ولادیمیر کریچکوف (رئیس کی.جی.بی در آینده) امین را شامل فهرست ایجینت های غیررسمی ساخت و امین از آن بعد تحت نام مستعار کاظم برای شوروی کار میکرد. نورمحمدتره کی که به صورت آشکاربه شوروی خوشبینی نشان می داد، نیز تحت نام مستعار "نور" استخدام شد.» (65)

علاوه براسنادی که از آرشیف کی.جی.بی تاکنون منتشر گردیده است یکی از منابع معتبر در مورد مناسبات حزب دموکراتیک خلق با سازمان اطلاعاتی مذکور، کتاب "کی.جی.بی در افغانستان" نوشته میتروخین است. در این کتاب به

تلقی می کرد و کسی را در این میدان حریف خود نمیدانست (63)

ببرک کارمل علی رغم آنکه به خبرنگار روزنامه پرودا در دسمبر 1989 هرگونه ارتباط گذشته خویش را با کی.جی.بی تردید می کند از حضور شورویها تا عمق درون حزب دموکراتیک خلق سخن می گوید. وقتی خبرنگار از اومی پرسد که لطف نمایید، بگوئید، تاپیش از کودتای اپریل، ماهیت مناسبات حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب دموکراتیک خلق چگونه بود؟ آیامسکوازشما حمایت مالی می کرد؟ آیازجانب ماسکو برای شما امر ونهی می آمد؟، پاسخ داد: «ماسکو به زودی به ما توجه نشان نداد؛ زیرا ما حزب کمونیست نبودیم. البته ما در دعوت های سفارت شما با رفقای شوروی ملاقات می کردیم. خبرنگار: تنها در دعوت ها؟

کارمل آهسته می شود، آشکارا حافظه اش را به سنجش می گیرد: بگوئید یا نگوئید؟ بالاخره تون صدایش را پایین می آورد و جسارت می کند:

اگر صاف و پوست کنده گفته شود، شما تا عمق در درون این حزب حضور داشتید. اگر در باره آن حکایت گردد، تحیر و تعجب بزرگ فراخواه رسید. خیلی بزرگ! نفی و یا تکذیب خیلی سهل است ولی دشوار تره مانا رفتن عقب ندای وجدان میباشد.» (64)

69

نقل از اسناد سری کی.جی.بی در حالی که نام اصلی افراد حذف شده است نام مستعار ده ها تن تذکر داده می شود که برخی از این نام های مستعار عبارتند از:

»Semyon، osman ، Sim ، Habib ، Sarqi ،
Fatekh ، Pers ، Dust، Verny Bost، Shiit ، Pyotr
، Araz ، Pavel ، Travin Ben، Bashir، Ustod
Borin ، Potomok ، Salikh، Lori ، Merkury ،
Rostov Sizov ، Tikhon ، Furman ، Belov ،
Pimen Kim ، Rasol ، Noy، Komov، Remiz
، Pers ، Pael ، Pyotr ، Zubrov، Kholmov،
Ali، Katorov، Alexander، Ostad،
Arbakesh، bakhed ، Mekhr ، jan، Samad،
Shir ، Vin ، Shayan، Karpov ، Fakir ، Fizik
، Iskhak ، Volin ، Abdullah، Siddik،
Rakkas ، Fulai، Hodzha، Gardez، Ahmed،
Anwar ، Kharvar ، Nafar ، Asamai Akbar،
Richard، Jafar ، Samarin، Satari، Fakir ،
Ragim Mishkar ، Syoma ، Mirab، Yakov،
Miron ، Antar ، Furman، Volodxa، Mure،
Roschin، shiit، Noble، Emir Tamda (66)

حزب کمونیست شوروی نیز اکثراً مشورت و هدایات خود را به رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق کی.جی.بی ارائه میکرد: «سند شماره CT 109/31 مؤرخ 1/8/1974 دوسیه ویژه _ اشد محرم فیصله نامه _ سکرتریت (دارالانشأ) کمیته مرکزی حزب

کمونیست اتحاد شوروی در باره ی پیام (خطاب) به رهبران گروپ های "پرچم" و "خلق" حزب دموکراتیک خلق افغانستان متن پیام (خطاب) به رهبران گروپ های "پرچم" و "خلق" تائید گردد و از طریق کانال های کی.جی.بی شورای وزیران اتحاد شوروی به کابل گسیل گردد.

1- سفیر شوروی در افغانستان باید با متن آشنا گردد.» (67)

در سند محرم شماره 11/129 مؤرخ 26 جولای 1974 کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی دیدار مذاکرات رئیس جمهور محمداود از شوروی توسط مامورین کی.جی.بی در کابل به اطلاع رهبران جناح پرچم و خلق حزب دموکراتیک خلق رسانده می شود. این سند که دارای ضمیمه توضیح نتایج مذاکرات رئیس جمهور محمداود از شوروی است با توافق سوسلف منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و اعضای دارالانشأ کمیته مرکزی مورد تصویب قرار گرفته است. در پیش نویس ضمیمه عنوانی مسئول کی.جی.بی (در کابل) نگاشته می شود که: ضمن ملاقات نوبتی باببرک کارمل و نورمحمد تره کی، مطابق دستورنکات زیر رابه اطلاع آنها برسانید. . . امضاء» (68)

حزب دموکراتیک خلق در

میدان مبارزه

الف - شرکت در انتخابات پارلمانی:

در حالی که نخستین جریان رأی دهی به صدراعظم و کابینه او پس از تشکیل پارلمان منتخب به ناکامی انجامید و دکتر محمد یوسف از صدارت کنار رفت، اعضای حزب دموکراتیک خلق کماکان به روش خود در پارلمان ادامه دادند. صرف نظر از اینکه نظریات و تلاش های فراکسیون پارلمانی حزب دموکراتیک خلق تاچه میزانی بر مبنای عدالت خواهی و حقانیت استوار بود، شیوه بیان و نحوه مبارزات آنها به خصوص اظهار نظر و سخنرانیهای ببرک کارمل که بازتاب آیدئولوژی و مناسبات حزب مذکور باشوروی و نظام حاکم بر شوروی بود به مخالفت بسیاری از وکیلان پارلمان روبرو می شد.

موضع گیری های فراکسیون پارلمانی حزب دموکراتیک خلق به بروز تنش و خشونت در داخل پارلمان انجامید. برخی وکلا به ضرب و شتم ببرک کارمل پرداختند و قبرغه های وی را شکستند. حزب دموکراتیک خلق در دور سیزدهم انتخابات پارلمانی در سپتمبر 1969 که هرچند به دو جناح خلق و پرچم تقسیم شده بود نیز وارد رقابت های انتخاباتی شد. اما در این دور تنها ببرک کارمل رهبر جناح پرچم و حفیظ الله امین از جناح خلق به ولسی جرگه (مجلس نمایندگان) راه یافتند. تلاش آنها در جهت استحکام و گسترش مناسبات دولت افغانستان با دولت شوروی، جلوگیری از توسعه روابط

حزب دموکراتیک خلق پس از تشکیل رسمی در جنوری 1965 پایه عرصه مبارزات علنی و عملی گذاشت. نخستین گام حزب مذکور شرکت فعال در دوازدهمین دور انتخابات پارلمان یا شورای ملی بود. کمیته مرکزی حزب شرکت 14 تن از اعضای بلند پایه حزب را به عنوان کاندید مجلس نمایندگان یا ولسی جرگه مورد تصویب قرار داد. از میان آنها ببرک کارمل، اناهیته راتب زاده، نوراحمدنور و فیضان الحق فیضان درحوزه های مربوط خود برنده شدند.

عملکرد اعضای حزب دموکراتیک خلق در پارلمان با استفاده از فضای دموکراسی در جهت تخریب دموکراسی بود. باتشویق و تحریک وکیلان اعضای حزب دموکراتیک خلق در ولسی جرگه جمعی از شاگردان و محصلین طرفدار این حزب جریان رأی دهی ولسی جرگه را به صدراعظم داکتر محمد یوسف و کابینه او که بروز 24 اکتوبر 1965 صورت می گرفت مختل ساختند. تدویر نشست رسمی ولسی جرگه بروز 25 اکتوبر مطابق 3 عقرب 1344 غرض دادن رأی اعتماد مجدداً در نتیجه تظاهراتی که به درگیری میان پولیس و معترضین انجامید برهم خورد. در این روز یک تن از مظاهره چیان که گفته می شد از هواداران حزب دموکراتیک خلق بود به قتل رسید و سوم عقرب به عنوان یک روز مهم و مورد تجلیل حزب تبدیل شد.

یک جبهه باجناح راست محافل حاکم و سازمانهای جاسوسی داخلی در تفتین و توطئه اندتا روابط نیک و حسن همجواری افغانستان و اتحاد شوروی را برهم بزنند.» (70)

حضور و فعالیت پارلمانی حزب دموکراتیک خلق پس از ورود علنی حزب در مبارزات سیاسی و اجتماعی دارای پیامدهای مثبت و منفی برای حزب مذکور بود. حضور ببرک کارمل در دو دوره پارلمان، بیانات و اظهار نظرهای او که با شور و احساسات ارائه می شد، زمینه های نفوذ او و جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را در مراکز آموزشی و تحصیلی کشور به خصوص در شهر کابل فراهم می کرد. اما نکته منفی حضور و فعالیت پارلمانی برای حزب مذکور تأثیرات ناگوار موضع گیریها و نظریات آیدئولوژیک آنها در همسویی با آیدئولوژی و سیاست حاکم بر شوروی بروی افکار عمومی در داخل افغانستان بود.

ب - فعالیت در عرصه مطبوعات:

اولین گام حزب دموکراتیک خلق در عرصه فعالیت های رسانه ای پس از انفاذ قانون مطبوعات در جولای 1965 انتشار هفته نامه خلق بود. امتیاز نشر جریده خلق را نورمحمد تره کی بدست آورد و مدیرمسئول جریده باریق شفیع تعیین شد. مرام نامه حزب دموکراتیک خلق در اولین و دومین شماره این جریده

با کشورهای غربی و ابراز نظر در مسایل مختلف منطوقی و بین المللی در همسویی با سیاست شوروی بود. حتی ببرک کارمل و حفیظ الله امین بر سر این پالیسی و سیاست در جهت جانبداری از گسترش مناسبات افغانستان با شوروی و مخالفت با تأمین روابط نزدیک با امریکا و غرب با هم رقابت می کردند. وقتی کارمل در نومبر سال 1970 جلسه ولسی جرگه را در اعتراض برتأسیس بانک صنعتی در افغانستان که به کمک بانک جهانی ایجاد می شد ترک کرد و گفت که تأسیس این بانک را دوصد فیصد رد می کند، حفیظ الله امین اظهار داشت: «این تنها موضوع بانک نیست (بلکه) مسئله استقلال ملی و زندگی مردم و سرنوشت افغانستان است. ماتمام دسایس و طرح های گوناگون هیئات حاکمه و قدرتهای مستبد افغانستان و نفوذ فلاکت آور به سرکردگی امریکا را در افغانستان فاش میسازیم.» (69)

حمایت از استحکام و گسترش روابط افغانستان با شوروی در پارلمان برای ببرک کارمل از اولویت های فعالیت پارلمانی او شمرده می شد. هرگونه انتقاد در این مورد از دیدگاه وی توطئه در جهت اخلاص روابط خوب همسایگی میان افغانستان و شوروی بود. باری او در بیانات پارلمانی خود گفت: «ارتجاع راست افراطی و شعله افروزان چپ افراطی در زیر لوای انتی سووتیزم در

خلق بود. هرچندکه جریده پرچم با احتیاط بیشتر در انتشار مقالات و مطالب گام می‌گذاشت. نکته مهمی که می‌توان از آن به عنوان تفاوت در پالیسی نشراتی هر دو جریده خلق و پرچم یاد کرد تأکید در نوشته‌های پرچم به ایجاد جبهه متحد دموکراتیک در رسیدن به اهداف دموکراتیک حزب در داخل نظام سلطنتی مشروطه بود. در حالی که جریده خلق با صراحت از ایجاد نظام دموکراتیک و اعمار جامعه سوسیالیستی سخن می‌گفت. با وجود آن در جریده پرچم نحوه مناسبات حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم حزب) با اتحاد شوروی انعکاس گسترده داشت. سرانجام بازتاب این پالیسی نشراتی در نشریه پرچم به توقف این نشریه انجامید. جریده پرچم شعری را در مدح لنین رهبر حزب بلشویک (کمونیست) روسیه و بنیانگذار اتحاد شوروی با فوتوی بزرگ موصوف در صفحه نخست خود چاپ کرد. در نتیجه جریده پرچم پس از نشر 99 شماره در 22 اپریل 1970 متوقف گردید.

ج - حضور در خیابانهای پایتخت:

تظاهرات خیابانی و میتینگ‌های حزب دموکراتیک خلق در دهه دموکراسی (1973-1963) بخش دیگری از فعالیت‌های علنی حزب مذکور در میدان مبارزات سیاسی قبل از حاکمیت است. سلطانعلی کشتمند اعتصابات و میتینگ‌های حزب دموکراتیک خلق را در دهه

در عنوان مرام دموکراتیک خلق انتشار یافت. این مرام نامه که بر مبنای بیانات ارائه شده در کنگره مؤسس تدوین یافته بود در بسیار موارد مشابهت با اهداف و مرام حزب کمونیست شوروی و سایر احزاب چپ طرفدار شوروی داشت. از نکات مهم در مرام نامه یکی طرح ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک با شرکت تمام نیروهای که ترقیخواه و وطنپرست خوانده می‌شدند به عنوان یک هدف استراتژیک و ثانیاً ایجاد جامعه سوسیالیستی به عنوان هدف نهایی بود. جریده خلق پس از انتشار شش شماره تا 15 می 1966 با انتقاد و اعتراض شدید شورای ملی به خصوص مجلس سنا روبرو شد و سپس اجازه نشر آن از سوی حکومت متوقف گردید. بسیاری از محتوای نوشته‌ها و مقالات جریده بازتاب نوشته‌ها و مطالب نشریات حزب توده ایران و مطبوعات شوروی بود.

پس از توقف نشر جریده خلق، جریده پرچم به عنوان نشریه حزب دموکراتیک خلق متعلق به جناح پرچم حزب وارد میدان مطبوعات گردید. جریده پرچم که به عنوان ناشر اندیشه‌های دموکراتیک خلق معرفی می‌شد اولین شماره آن در 14 فبروری 1969 با صاحب امتیازی و مدیریت سلیمان لایق انتشار یافت. سپس مدیر مسئول پرچم میراکبر خیبر تعیین شد. محتوای نوشته‌ها و مقالات جریده ی پرچم در واقع تداوم محتوای جریده

جناح پرچم که عضویت مجلس نمایندگان را بدست آورده بود مورد تمجید قرار گرفت و آنرا حق مسلم جوانان در نظام دموکراسی تلقی کرد. کارمل محصولین را به ایستادگی در برابر ارتجاع فراخواند و به آنها توصیه کرد که از موضع شان عقب نروند. (72)

هرگاه شمار تظاهرات و میتنهای حزب دموکراتیک خلق به خصوص جناح پرچم آنرا که سلطانعلی کاشتمند در طول هشت یا 9 سال (1965 و 1966 تا 1973) به بیش از دوهزار میخواند در نظر بگیریم و باتوجه به این که بیشترین مظاهره و میتینگ های حزب دموکراتیک خلق در کابل پایتخت کشور صورت گرفت این نتیجه بدست می آید که حزب دموکراتیک خلق بویژه جناح پرچم آن در طول سالهای فوق الذکر بصورت واقعی جریبان طبیعی تعلیم و آموزش را در مکاتب و مؤسسات تعلیمی و آموزشی پایتخت برهم زدند. چون آنها با انجام بیشتر از دو هزار میتینگ و مظاهره در واقع بیشترین روز های تعلیم و آموزش یکسال تعلیمی را که متشکل از 9 ماه می شد مختل ساختند. این تظاهرات هیچگونه تأثیر مثبتی را در تقویت فرایند دموکراسی در کشور بجا نگذاشت. تظاهرات در واقع جنگ سردی بود که بذریعۀ اعتمادی و خصومت را در داخل مراکز و مؤسسات آموزشی و در مزرعۀ مناسبات سیاسی و اجتماعی کاشت. تأثیر و پیامد تظاهرات نه رشد

دموکراسی از دست آوردهای بزرگ و افتخارات دوران مبارزات آن حزب بخصوص جناح پرچم آن تلقی می کند: «پرچمی هاپس از انشعاب حزب، بیش از دوهزار میتینگ، تظاهرات و اعتصابات را سازمان دادند و فعالیت خویش را در میان جوانان، زنان، کارگران و زحمتکشان تشدید بخشیدند. . . تظاهرات سیاسی از سالهای 1965 و 1966 آغاز گردید. در سالهای 1968 و 1969 به اوج خود رسید و تا سال 1973 ادامه یافت. . . پرچمیها در جریان این جنبش روشنگرانه در آن سال ها به سازمان دهندگان واقعی توده ای مبدل می گردیدند و فعالیت دلیرانه و موضعگیریهای سنجیده شده سیاسی ایشان قلوب و اذهان مردم را تسخیر مینمود. . . .» (71)

اماتظاهرات خیابانی و میتینگ های حزب دموکراتیک خلق در دهه دموکراسی ضربه شدیدی را به دموکراسی و پیشرفت های اجتماعی به خصوص در عرصه معارف وارد کرد. محصلان و شاگردان معارف در سه دوره طولانی دهه دموکراسی به تظاهرات و اعتصابات طولانی کشانده شدند.

نخستین دور نآرامی و تظاهرات از 24 اکتوبر 1965 زمانی آغاز شد که محصلین دانشگاه کابل وارد تالار شورای ملی شدند تا شاهد رأی اعتماد شورا به اعضای حکومت باشند. اشغال تالار شورای ملی از سوی ببرک کارمل رهبر

علی البدل کمیته مرکزی جناح خلق شمرده می شدند. اعضای اصلی کمیته مرکزی جناح پرچم از پنج تن تشکیل گردیده بود که شامل: ببرک کارمل، دستگیرپنجشیری، شهرالله شهپر، سلطانعلی کشتمندونوراحمدنورمی شد. و اعضای علی البدل کمیته مرکزی در این جناح عبدالحکیم شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، حسن بارق شفیعی و عبدالوهاب صافی بودند. (73)

دومین انشعاب درجناح خلق حزب، جدایی محمدطاهر بدخشی در سال 1968 یکسال پس از نخستین انشعاب بود. و سومین انشعاب درجناح پرچم حزب در همین سال به وقوع پیوست که به خروج دستگیر پنجشیری، شرعی جوزجانی و شهرالله شهپر از جناح مذکور انجامید. افراد نامبرده در آغاز به ایجاد جریان مستقلی بنام "خلق کارگر" اقدام کردند اما اندکی بعد آنها به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق پیوستند. افزون بر انشعاب های متذکره در حزب دموکراتیک خلق، سلطانعلی کشتمند از سایر گروه های انشعابی حزب دموکراتیک خلق بنام گروه کار، سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)، سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفا)، جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان (جازا) و کارگران جوان افغانستان (کجا) نام می برد. (74)

دستگیر پنجشیری از انشعاب افراد و گروه های بیشتری نام میبرد که به باورا و

وگسترش فرهنگ تسامح و مدارا بلکه ایجاد فضای خصومت و همدیگر ناپذیری در جامعه سیاسی و جنبش روشنفکری افغانستان بود. و سپس ثمر این بذر خصومت در منازعه و بی ثباتی خونین سه دهه اخیر قرن بیستم نمایان گردید. شاگردان و محصلان معارف با عضویت در جریانهای مختلف سیاسی چپ و راست و هواداری از آنها در تقابل شدید آیدئو لوژیکی قرار گرفتند و به این منازعات در خیابانها ادامه دادند. گاهی این بگو مگو های آیدئولوژیکی و سیاسی به بر خوردهای فیزیکی و جنگ های تن به تن کشانیده شد و موجب قتل و خون ریزی میان شاگردان و محصلان گردید.

اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق:
نخستین انشعاب در حزب دموکراتیک خلق در چهارم می 1967 (14 ثور 1346) صورت گرفت که حزب به دو جناح خلق به رهبری نور محمد تره کی و پرچم به رهبری ببرک کارمل منقسم گردید. هر یک از این دو جناح خود را حزب دموکراتیک خلق می نامیدند. پس از این انشعاب اعضای کمیته مرکزی جناح خلق عبارت بودند از: نورمحمد تره کی، محمدطاهر بدخشی، صالح محمد زیری، داکتر شاه ولی، عبدالکریم میثاق، اسماعیل دانش، حفیظ الله امین، داکتر ظاهر، داکتر درمانگر و محمدظاهر افق. از این میان چهار نفر اولی عضواصلی و بقیه اعضای

هر گروه، برخوردار از یک رهبر در رأس خویش بود. در پایین، میزان توانایی هر رأس بر اساس کمیت طرفداران و همچنان توافق، همسویی و حتی معامله با رهبران دیگر محاسبه می شد. البته در این قاعده استثناآت می وجود داشتند، که تعیین کننده نبودند. تقسیم مقامات رهبری به اساس فاصله با ماسکو و وفاداری به یکی از بزرگ نام ها و در درون بزرگ نام ها وفاداری به اهرم تعیین می شد. وفاداری اعضا در وهله نخست نه به حزب و آرمانهای آن بلکه به شخصیت ها سنجش می شد. اندیشه وتیوری توطئه جزء از زندگی روتین حزب بود.» (76)

تفرقه های درونی حزب دموکراتیک خلق از آغاز تاسیس تا دوران حاکمیت وزوال حاکمیت به عوامل مختلف و متعدد بر میگردد. برخی از این عوامل را می توان اینگونه برشمرد:

الف- رقابت بر سر رهبری:

وقتی نخستین کنگره جمعیت یا حزب دموکراتیک خلق متشکل از 27 عضو کنگره دایر شد در واقع سه عضو کنگره مؤسس شامل نورمحمدتره کی، ببرک کارمل و محمدطاهر بدخشی هوای رهبری حزب را در سر می پروراندند. اما در نتیجه رأی دهی اعضای کنگره برای تعیین اعضای کمیته مرکزی حزب، نورمحمدتره کی 27 رأی، ببرک کارمل 26 رأی و محمد طاهر

عامل تمام این انشعابات حفیظ الله امین بود: «انشعاب ببرک کارمل، زنده نام محمدطاهر بدخشی رهبر سازا، امان الله استوار رهبر گروه کار، ظاهر افق، زنده یاد دکتر زرغون، گروه کارگران جوان ابراهیم شامل و دیگر شاخه های روینده فرکسیون خلق همه به علت حضور و نفوذ فعال حفیظ الله امین در رهبری جمعیت دموکراتیک خلق صورت گرفت.» (75)

امانکته مهم در بیان و بررسی اختلاف و انشعاب حزب ریشه یابی وانگیزه های اصلی این تفرقه است.

یکی از نویسندگان و پژوهشگران جنبش چپ دموکراتیک این حزب را یک مجموعه ای از فراکسیونها و حلقه های مختلفی تلقی می کند که به باور او به جای حزب نام اتحاد را باید به آن گذاشت. وی می نویسد «نخست، به پندار من کلمه "اتحاد" برای حزب دموکراتیک خلق بیشتر می برآزد تا حزب. دودیدگر، ساختاری که به نام حزب دموکراتیک خلق یاد می شد اگرچه رنگارنگی اتنیکی جامعه ما را در خود انعکاس میداد ولی همان تنوع نه به نفع وفاق بلکه به شقاق در درون آن تمام شد که در بعد تأثیر منفی بر جامعه ما گذاشت. در اصل حزب یا "اتحاد" دموکراتیک خلق مجموعه ای از احزاب و دسته هایی بود، که از دو بزرگ نام "خلق" و "پرچم" از یکسو و اتحاد دسته ها و گروه های قومی، منطقه ای و زبانی از سوی دیگر تشکیل یافته بود.

رقابت و مبارزه نیمه علنی تره کی و کارمل بر سر رهبری حزب تشدید یافت. تره کی که در صدد آن شد تا از موقف رهبر حزب خود را در شهر کابل نامزد انتخابات پارلمانی کند به مخالفت کارمل روبرو گردید. ببرک کارمل خود را به عنوان یک چهره مشهور و فعال در جامعه شهری و روشنفکری کابل مستحق نامزدی و برنده در انتخابات میدانست و تره کی را فرد ناشناخته و بازنده مبارزات انتخاباتی تلقی میکرد. هر چند این اختلاف با نامزدی تره کی از ولسوالی ناوه غزنی زادگاه او و نامزدی کارمل از شهر کابل عجالتاً پایان یافت، اما شکست تره کی در غزنی و پیروزی کارمل در کابل تمایل کارمل و هواداران او را به عنوان فرد مستحق رهبری در حزب بیشتر ساخت. پس از ورود کارمل به پارلمان که زمینه برای تبارز شخصیت سیاسی و شهرت او بیشتر مساعد شد دامنه اختلاف با تره کی که ریشه آن به رقابت بر سر رهبری حزب برمی گشت گسترش یافت. این اختلاف در میان هواداران دو طرف در حوزه های حزبی نیز بالا گرفت و صف بندی ها در جانبداری از تره کی و کارمل در داخل حزب مشخص گردید. تره کی و کارمل نیز رقابت پوشیده و نا آشکار خود را در حوزه های حزبی و برای فعالان و کدر های حزب علنی کردند. به قول عبدالقدوس غوربندی: «در یک جلسه

بدخشی 25 رأی رابدست آوردند. به قول سلطانعلی کشتمند عضو کنگره مؤسس که 16 رأی اعضاء را حاصل کرد، نورمحمد تره کی و ببرک کارمل از سوی محمدطاهر بدخشی حین افتتاح کنگره از سازمان دهندگان طراز اول سازمان سیاسی و کنگره آن به اعضای کنگره معرفی گردید. این معرفی نشان میداد که هر دو دارای نقش همسان و مساوی در رهبری حزب برخوردار هستند. یکی باید رهبری رابدوش میگرفت. به قول کشتمند، ببرک کارمل این موقف را داو طلبانه به نورمحمد تره کی واگذار شد (77)

علی رغم تعیین رهبری حزب، رقابت میان تره کی و کارمل بر سر زعامت از میان نرفت. در حالی که کارمل خود را به عنوان یک عنصر فعال، تحصیل کرده و تئوری پرداز در فعالیت های سیاسی و جنبش روشنفکری مستحق رهبری در حزب میدانست اما نورمحمد تره کی در صحبت با هواداران خود در حلقه رهبری حزب، کارمل را فاقد اعتماد سیاسی معرفی میکرد و حتی بصورت آشکار از کارمل می خواست تا در فکر زعامت نباشد. و به گفته سلطانعلی کشتمند تره کی خطاب به کارمل می گفت که: «"سکند پایدل بزن!" یعنی نقش دوم را ایفا کن!» (78)

با برگزاری دوازدهمین دور انتخابات شورای ملی افغانستان در سال 1965

توضیحی کارمل صریحاً با لحن توهین آمیزگفت که در نهضت سیاسی عناصر ساده بدوی در اطراف نورمحمدتره کی جمع شده و باضوابط و نورمهای قبیلوی میخواستند امور را اداره و حزب را رهبری کنند. این حرف ها عکس العمل شدید کادرهای اطرافی را که عمدتاً طرفدار نورمحمدتره کی بودند برانگیخت.» (79)

ب- تفاوت در اهداف و اسلوب مبارزه:
علی رغم آنکه کارمل وتره کی مارکسیست های هوادار شوروی بودند و حزب دموکراتیک خلق هرچند به صورت علنی مبتنی بر آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم بنا یافته بود، اما رهبران اصلی حزب (تره کی و کارمل) برداشت و سلیقه های متفاوت در مورد تطبیق اهداف حزب بر مبنای این آیدئولوژی داشتند. سلطانعلی کاشتمند اختلاف میان کارمل و تره کی را اختلاف سیاسی و آیدئولوژیک می خواند که از همان آغاز تشکیل حزب در دیدگاه آنها وجود داشت: «اختلاف جدی سیاسی و آیدئولوژیک در میان دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نورمحمد تره کی و ببرک کارمل از همان آغاز تأسیس حزب وجود داشت. جناح تره کی جانبدار تأسیس یک حزب سرخ مارکسیستی-لنینستی بودند که در قطار "احزاب برادر کمونیستی و کارگری جهان" به رسمیت شناخته شود. ولی جناح کارمل از تأسیس یک حزب ترقیخواه

دموکراتیک با قبول سوسیالیزم بحیث یک هدف دور، هدف غایی جانبداری می نمودند که با اشتراک در یک جبهه وسیع دموکراتیک برای تشکیل حکومت دموکراسی ملی مبارزه نماید. اگر چه طرح جناح کارمل با قبول برخی اصطلاحات چپروانه پذیرفته شد، ولی درونمایه اساسی اختلافات بجای خود باقی ماند.» (80)

امادرواقع اختلاف میان آنها اختلاف در تأکیدی و در نحوه رسیدن به سوسیالیزم بود که تره کی و جناح او با عجله می خواستند به آن دست یابند اما کارمل و هواداران او متدرجاً در صدد دسترسی به آن بودند. در دهه شصت میلادی ببرک کارمل و جناح او که پس از انشعاب حزب به جناح پرچم معروف شدند یک گروه معتدل و میانه رو در حزب چپ طرفدار شوروی (حزب دموکراتیک خلق) محسوب می شدند. در حالی که برعکس، تره کی و جناح او که به جناح خلق و خلقی ها شهرت یافتند یک گروه افراطی و تندرو بودند. کارمل که در دهه اخیر سلطنت محمدظاهرشاه دو بار به پارلمان راه یافت، مبارزات پارلمانی و نفوذ در دستگاه حکومت را به عنوان بخشی از روش مبارزات سیاسی خود در راستای اهداف حزب دموکراتیک خلق مورد توجه قرار میداد. او در اپریل 1966 در بیانیه پارلمانی خود تثبیت اصل مشروطیت را در قانون اساسی جدید مبتنی بر اراده

برای ملاقات تره کی با محمد داود مساعد کرد ولیکن پرسش تره کی از محمد داود که نظر او در مورد خدا و دین اسلام چیست خشم محمد داود را برانگیخت و مانع هر گونه روابط بعدی میان طرفین گردید. امابه قول عزیزالله واصفی وزیر زراعت کابینه محمد داود تقاضای او را داد و خان در ملاقات با تره کی که او را جاسوس امریکایی ها خواند، نپذیرفت. (82)

هنری برادش خبرنگار و پژوهشگر امریکایی حتی از تلاش تره کی و جناح خلق برای مشارکت در حکومت محمد داود به جای جناح پرچم سخن می گوید: «خلقی ها طی نامه ای که در اواخر سال 1974 عنوان محمد داود فرستادند در آن ابراز آمادگی کرده بودند که مامورین صادق آنها بجای مامورین فاسد پرچمی ها در حکومت تعیین شوند، لیکن محمد داود این خواسته را نادیده گرفت.» (83)

ببرک کارمل و جناح پرچم که در آغاز تشکیل حزب دموکراتیک خلق بر خلاف تره کی و جناح خلق نه از تأسیس حزب سرخ مارکسیستی-لنینستی بلکه از تشکیل یک حزب ترقی خواه دموکراتیک حمایت میکرد، پس از انشعاب در خط فکری و روش افراط گرایانه تره کی و جناح خلق قرار گرفت. انتشار سندی از آرشیف حزب کمونیست شوروی پس از فروپاشی شوروی نشان میدهد که ببرک کارمل در دهه هفتاد از مسکو خواسته بود تا جناح پرچم به رهبری اوبه عنوان حزب کمونیست

مردم خواند و خواستار تقویت نظام شاهی مشروطه در افغانستان شد. اماتره کی و هوادارانش مخالف این دیدگاه کارمل و حمایت او از نظام مشروطه بودند. آنها ببرک کارمل را که پسر ژنرال نظام سلطنتی بود متهم به انحراف از اصول مبارزه و آیدئولوژی حزب می کردند و او را کمونیست درباری می نامیدند.

تفاوت در روش مبارزات دو جناح حزب و رهبران آنها نیز از سوی برخی نویسندگان خارجی به شمول نویسندگان روسی مطرح می شود. جمعی از محققین روسی در انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه پس از فروپاشی شوروی نیز از تفاوت دیدگاه های مبارزاتی و سیاسی هر دو جناح خلق و پرچم سخن می گویند: «خلقی ها هوادار ریشه یی ترین تحولات در تاروپود جامعه بودند، که هدف نهایی پویایی خود را اعمار جامعه سوسیالیستی می پنداشتند. پرچمی ها برعکس، میانه رو و هوادار دگر دیسی تدریجی بودند که هدف نهایی پویایی خود را جامعه دموکراتیک، آزاد و مترقی می خواندند.» (81)

اگر ببرک کارمل و جناح پرچم از سوی تره کی و جناح خلق متهم به ارتباط و وابستگی به دربار حکومتی می شدند، تره کی نیز تلاش کرد تا کم از کم با سردار محمد داود را با برقرار کند. محمد حسن شرق از همکاران نزدیک محمد داود ادعای کند که او یک بار زمینه را

میگردد. انشعاب در حزب و اختلاف میان بنیانگذاران آن برغم آنچه که در ظاهر به عنوان دلایل اختلاف و انشعاب مطرح می شود بر مبنای تفکرات و تمایلات قومی و قبیله ای صورت گرفت. انشعاب حزب به دو جناح پرچم و خلق، انشعاب محمدطاهر بدخشی از مؤسسين حزب دموکراتیک خلق و ایجاد شاخه های مختلف در درون حزب در دوره های پسین حاکمیت ریشه در افکار و عملکرد قبیلہ گرایانه در میان رهبران حزبی دارد. جالب این است که تمایلات قومی و قبیلہ یی به گونه ای در میان اعضای حزب دموکراتیک خلق ریشه دوانیده بود که حتی برخی اعضای رهبری حزب بسوی کودتای 7 ثور 1357 و پیروزی آن نه به عنوان کودتای حزب و انقلاب ثور بلکه به عنوان پیروزی قبیلہ غلجایی به قبیلہ درانی قوم پشتون می دیدند. آنگونه که یکی از اعضای جناح پرچم حزب می نویسد: «پس از 7 ثور عده ای از رهبران خلقی به این باور بودند که با از بین رفتن حاکمیت قبایل درانی حق حکومت از قبایل غلجایی است. زیرا بالاخره این میرویس خان بود که برای اولین مرتبه در افغانستان اعلان حکومت کرد. شاهد عینی حکایت می کند که در روز 7 ثور یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق (برخی اظهار این مطلب را به سلیمان لایق نسبت میدهند) در دهلیز رادیو افغانستان در

افغانستان شناخته شود. در این سند نگاشته می شود:

«تلگرام رمزی از کابل، ویژه ی کی. جی. بی، شماره 474 تاریخ 1976 / 19 / 5 ببرک کارمل رهبر گروه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان از کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی خواهش نموده است تا "گروه تحت رهبری او در عرصه بین المللی به عنوان حزب کمونیست افغانستان به رسمیت شناخته شود" همچنان خواستار همکاری در زمینه پخش پیام "پرچم" عنوانی رهبران" اکثریت احزاب کمونیستی و کارگری (به جز از حزب کمونیست چین) "و پیام ویژه عنوانی کمیته مرکزی احزاب کمونیست هند، عراق، چکسلواکیا، لهستان و جمهوری دموکراتیک آلمان (که در ارگانهای مطبوعاتی آنها گو اینکه مدارکی به چاپ رسیده باشد که به گونه غیرعینی به مسایل جنبش کارگری در افغانستان روشنی انداخته شده باشد)، گردیده است...» (84)

ج- افکار قبیلہ ای و تمایلات قوم گرایانه:

یکی از عوامل اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق و گسترش گسستگی و خصومت های بعدی به گرایشات و تفکرات قبیلہ ای و قوم گرایانه ی هر دو جناح و رهبران آنها در سطوح مختلف بر

حتی پس از حاکمیت با گروه ها و تنظیم های مجاهدین ریشه در افکار و تمایلات قومی و قبیله ای داشت. کودتای شهنواز تنی با گلبدین حکمتیار در حوت 1358 از جناح خلق، سپس همراهی این جناح برهبری اسلم وطنجار و راز محمدپکتین بازهم با حکمتیاردر ثور 1371، همراهی و مشارکت جناح پرچم با احمدشاه مسعود در همین زمان، همراهی و مشارکت افسران جناح خلق با جنبش طالبان همه ناشی از تمایلات قومگرایانه در میان حزب دموکراتیک خلق بود. به قول احمد رشیدمحقق و خبرنگار پاکستانی: «آی. ای. اس. با قرارداد صد ها افسر و تکنیسین افغانی الاصل ارتش که از سال 1992 به پاکستان پناه آورده بودند در اختیار طالبان، کمک مؤثری به آنها نمود. بسیاری از این افسران وابسته به جنرال "شهنواز تنی" فرمانده نیروهای مسلح رئیس جمهور نجیب الله بودند؛ همان کسی که یک کودتای نا فرجام را علیه نجیب الله در مارچ 1990 رهبری کرد. کودتای "تنی" مورد پشتیبانی گلبدین حکمتیار و آی. ای. اس. بود، اما پس از شکست آن، "تنی" و افرادش مجبور شدند به پاکستان فرار کنند که در آنجا به آنها پناهندگی داده شد. "تنی" متعلق به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. خلق تحت سلطه پشتونها بود و بسیاری از افسران آن ناسیونالیستهای متعصب پشتون بودند. این افسران طالبان را

حالی که اشک خوشی از چشمانش جاری بود خطاب به تره کی گفت: "دمیرویس نیکه شمله را اوچته کره" (شف دستار میرویس بابا را بلند کردی) «(85) تمایلات قبیله ای و قومی از نخستین دوران شکل گیری حزب دموکراتیک خلق پیوسته در افکار و عملکرد رهبران حزب متباز بود. هر چند اعضای حزب در هر دو جناح خلق و پرچم از قومیت های مختلف بودند، اما بگونه ی مشخص تر اعضای بیشتر جناح خلق را پشتونها و عمدتاً از ولایات و اطراف و اعضای جناح پرچم راتاجک ها و پشتونهای فارسی زبان شهر نشین می ساختند. البته در دهه ی هشتاد که جناح پرچم در محور حاکمیت و رهبری حزب قرار گرفت تعداد اعضای حزب از میان غیر پشتونها بیشتر شدند. در سال 1989 از دوصد هزار اعضای حزب 37،7 درصد پشتون و 47،7 درصد از تاجک ها بودند. (86)

صرف نظر از آنکه کدام جناح و نحله های حزب دموکراتیک خلق در ادعا های خود حق به جانب هستند، تمایلات و تفکرات قومی و قبیله ای در تمام مخاصمت ها و کشمکش های خونین درون گروهی میان جناح های خلق و پرچم و شاخه های متعدد این جناح ها یکی از عوامل مهم اختلاف و مخاصمت است. کودتا ها و زدو بندهای جناحی حزب دموکراتیک خلق در دوران حاکمیت و

رادرمیان احزاب کمونیست تشویق نموده اند، بلکه الهام بخش آن نیز بوده اند تا بدین ترتیب از هرگروه برای اهداف مسکواستفاده کرده باشند.» (89)

اگر بسوی انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دوجناح خلق و پرچم از زاویه سیاست مسکو در دسترسی به اهداف معینی نگریسته شود، نکات اصلی آن اهداف در این مسایل قابل جستجو و بررسی خواهد بود: نخست، جلوگیری از نفوذ بیشتر جریان چپ و مارکسیست هوادار حزب کمونیست چین در جامعه روشنفکری افغانستان. انشعاب حزب چپ و مارکسیست طرفدار شوروی به دوجناح خلق و پرچم به رهبری تره کی و کارمل که متعلق و برخاسته از موقعیت های متفاوت اجتماعی و قومی بودند موجب جذب بیشتر طیف های مختلف روشنفکری به این جناح های شد. ثانیاً، نفوذ درخاندان حاکم سلطنتی و دستگاه دولتی از طریق یک جریان و گروه معتدل سیاسی چپ طرفدار شوروی. به عقیده بسیاری از تحلیلگران، جناح پرچم ورهبر آن ببرک کارمل دارای این ویژگی بود. کارمل روابط نزدیک با محمد ظاهر شاه و سردار محمد داود داشت. جناح پرچم به رهبری موصوف بیشتر از جناح خلق و سایر گروه های سیاسی از نفوذ فراوان در میان روشنفکران و تحصیل یافتگان خانواده های حاکم و قشر شهر نشین بر خوردار بود. در حالی که روشنفکران و

به عنوان یک وسیله مناسب برای حاکمیت مجدد پشتونها می دیدند و لذا مایل بودند به آنها بپیوندند.» (87)

"الیویه روا" نویسنده و محقق فرانسوی تمایلات قبیله گرایی و تفکرات قومی حزب دموکراتیک خلق را ناشی از ویژگیهای قبیله ای جامعه افغانستان میداند: «در افغانستان حزب دموکراتیک خلق افغانستان نتوانست از غلاف قومیت و قبیله گرایی بدر آید. قبیله گرایی در حزب نتیجه ملحوظات آیدئولوژیکی نبوده بلکه نتیجه تقسیم بندی قبیلوی جامعه است که یا براساس هویت قومی، ملیتی و یا گرایش های قبیلوی، طایفه ای استوار است. این تقسیم بندی جامعه نسبت به منافع طبقاتی و تعهدات آیدئولوژیکی نیرومندتر است. همانطوری که در کشور یمن در فبروری 1986 معلوم گردید.» (88)

د- سیاست شوروی در اختلاف و انشعاب:

هنری برادشر از نویسندگان امریکایی متخصص در امور شوروی به روابط جدا گانه شوروی با نورمحمد تره کی و ببرک کارمل رهبران دو جناح اصلی حزب دموکراتیک خلق در سالهای پس از تشکیل حزب انگشت میگذارد و آنرا بخشی از سیاست متدوال دولت شوروی تلقی می کند: «این شیوه از طرف مسکو در جاهای دیگر نیز صورت گرفته است. نمایندگان کی.جی.بی نه تنها انشعاب

که در هر کدام کمبودی وجود داشت که آن دیگری پرکننده آن بود.» (90)

اتحاد مجدد جناح های خلق و پرچم:

دودستگی و انشعاب حزب دموکراتیک خلق یک دهه (1967-1977) ادامه یافت. هر یک از جناح های خلق و پرچم و رهبران آنها در سالهای انشعاب کوشیدند تا جناح خود را بدنه اصلی حزب دموکراتیک خلق و متعهد به انترناسیونالیزم و آیدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم معرفی کنند. افزون بر آنکه انتشار اسناد سری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و کی.جی.بی بخشی از تلاش های هر دو جناح را بر سر این رقابت برملا ساخت، انتشار مقالات متعدد در مورد حزب دموکراتیک خلق و جناح های پرچم و خلق حزب در سالهای دهه هفتاد در نشریات احزاب چپ منطقوی طرفدار شوروی نشان روشنی از منازعه شدید و خصومت آمیز هر دو جناح خلق و پرچم داشت. سلطانعلی کاشتمند از رهبران جناح پرچم در حالی که نشر مقالات و نظریات دو جناح خلق و پرچم را پس از کودتای محمد داود در برخی نشریه های ممالک خارجی تأیید می کند، جناح خلق را آغازگر این امر می خواند که به گفته وی "خصوصیت تحریک آمیز و تخریش کننده بخود گرفت." (91)

جالب این است که افراد و حلقه های حزب کمونیست شوروی در انتشار آن

تعلیم یافتگان جامعه پشتون و به ویژه در بیرون از پایتخت و خارج از محیط های شهری در جناح خلق جذب می شدند و نورمحمد تره کی رهبر مورد علاقه و حمایت شان بود، کارمل و جناح پرچم، رهبر و جریان سیاسی مطلوب برای روشنفکران شهری و عمدتاً فارسی زبان ها محسوب می شد.

"یوری کوزنیتس"، مشاور سیاسی حزب کمونیست شوروی در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در سالهای حکومت این حزب (1979 تا 1987) دو دستگی یا موجودیت دو جناح خلق و پرچم را در حزب دموکراتیک خلق یک پدیده ضروری تلقی می کند: «"خلق"، قبل از هر چیز تشکلی بود از پشتون ها که بخش بزرگی از آن را لایه های نظامی تشکیل می دادند، بنوعی می شد آن را حزب نیروهای مسلح کشور نامید. البته تعداد زیادی هم از نمایندگان طبقات زحمتکش - کارگران حضور داشتند، هرچند از نظر کمی تعداد کارگران در افغانستان، بسیار اندک است. در "پرچم" بیشتر روشنفکران و همچنین اکثریت بالایی از نمایندگان ملیت ها و اقلیت های قومی حضور داشتند. در واقعیت امر وجود هر دو فراکسیون و یا حزب در حزب دموکراتیک خلق افغانستان لازم بود. آن ها بویژه به این دلیل لازم و ملزوم یکدیگر بودند

مقالات و نظریات دست داشتند تا شاید رابطه متوازن مسکو با هر دو جناح انشعابی حزب دموکراتیک خلق حفظ شود. هنری برادشر نویسنده امریکایی نشر نظریات دوجناح را در مطبوعات منطوقوی گروه های مارکسیست طرفدار شوروی گامی در جهت تبیین این رابطه تلقی می کند: «یک روزنامه کمونیستی عراق در شماره 23 جون 1976 خود ترجمه ای را به نشر سپرد که در آن گفته شده بود، "کارمل مؤسس حزب" بوده و "تره" کی فقط از نظر کبر سن اولین رهبر است." در حالی که جریده عراقی از کارمل حمایت میکرد، جریده حزب توده ایران بنام "دنیا" موادی را که منشاء خود را از تره کی میگرفت به نشر می سپرد که این خود نشان میداد که مسکو میخواست با هر دو جناح حزب ارتباط خود را حسنه نگهدارد.» (92)

تلاش برای اتحاد مجدد دو جناح بگونه انفرادی از همان سالهای آغاز انشعاب در داخل حزب ادامه یافت؛ اما اتحاد دوباره در اوایل نیمه دوم دهه هفتاد میلادی زمانی به صورت جدی مطرح گردید که سیاست داخلی و خارجی رئیس جمهور محمدداود در سال 1975 عیسوی در مسیر تغییر قرار گرفت. سیاست وی از تداوم و گسترش مناسبات نزدیک با اتحاد شوروی به رویگردانی از آن کشور و برقراری روابط با پاکستان، کشورهای عربی و ممالک غربی متحول گردید. نکته قابل

تذکر در روند شکل گیری وحدت دوباره میان دوجناح خلق و پرچم اختلاف نظر در درون جناح پرچم برسربرخورد با دولت محمدداود بود. با ایجادتغییر در سیاست داخلی و خارجی محمدداود، ببرک کارمل رهبرجناح پرچم خواهان مبارزه با دولت موصوف بود، اما میراکبرخبر از چهره های شاخص درحلقه رهبری این جناح از همکاری باحکومت محمدداود سخن می گفت. در حالی که عبدالقدوس غوربندی از اعضای پیشین کمیته مرکزی جناح پرچم، ببرک کارمل را طرفدار ادامه حمایت از دولت محمدداود معرفی می کند، خلیل زمر عضو دیگر کمیته مرکزی جناح پرچم در آن دوره، میراکبر خیبر را متمایل به حمایت از دولت محمدداود و حتی جانبدار ادغام جناح پرچم به حزب انقلاب ملی محمد داود می خواند. به قول خلیل زمر سپس نظر مبارزه با دولت محمدداود در کنفرانس درونی جناح پرچم برخلاف دیدگاه میراکبر خیبر در سال 1976مورد تصویب قرار گرفت و با تأکید به این مبارزه ضرورت اتحاددوباره باجناح خلق تأیید گردید. (93)

نقش شوروی در اتحادجناح پرچم و خلق:

جناح های پرچم و خلق در جون 1977 اعلامیه وحدت حزب را امضاء کردند. توافق بر سر وحدت دو جناح در واقع بازگشت به همان تشکیلات قبلی در زمان

موضع گیری و نظریات خود تلقی می کند، اما عامل مؤثر در وحدت هر دو جناح، فشار و مطالبه مسکو بود. افزون بر این، بی مهری محمد داود در برابر جناح پرچم و طرد این جناح از حکومت یکی دیگر از ناگزیری های جناح مذکور را در رفتن به سوی اتحاد و پذیرش رهبری نورمحمد تره کی تشکیل می داد. موقف ضعیف و ناگزیری جناح پرچم را در وحدت حزب منطبق بر شرایط جناح خلق، نمایندگان حزب کمونیست هند که به حیث میانجی در مذاکرات دو جناح نقش داشتند، نیز تأیید می کنند. (95)

خلیل زمر عضو کمیته مرکزی جناح پرچم اتحاد دوباره هردو جناح را نتیجه فشار شوروی و تعدادی از احزاب کمونیست منطقه تلقی می کند که رهبران هر دو جناح حزب بدون داشتن صداقتی در این مورد با عجله وزیر این فشارها تن به وحدت دادند. (96)

ناگزیری وعدم صداقت رهبران جناح های خلق و پرچم در ایجاد وحدت دو باره از این موضوع نیز قابل درک بود که وحدت میان جناح های خلق و پرچم به تشکیلات نظامی هردو جناح تعمیم نیافت. هردو جناح تشکیلات نظامی خود را جدا از هم نگهداشتند.

رویکردها :

تأسیس حزب بود. جناح پرچم رهبری نور محمد تره کی را در حزب پذیرفتند؛ هر چند شمار اعضای اصلی کمیته مرکزی دو جناح بصورت مساویانه متشکل از 28 نفر تعیین گردید. چهارده نفر از جناح خلق که شامل نور محمد تره کی، حفیظ الله امین، صالح محمدزیری، دستگیر پنجشیری، شاه ولی، کریم میثاق، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، محمد اسماعیل دانش، عبدالرشید آرین، محمود سوما، منصور هاشمی، محمد یاسین بنیادی، محمدحسن پیمان و عبدالاحد ولسی می شد. و چهارده نفر جناح پرچم عبارت بودند از: ببرک کارمل، میراکبر خیبر، سلطانعلی کشتمند، نوراحمد نور، سلیمان لایق، محمدحسن بارق شفیعی، اناهیتا راتب زاد، محمود بریالی، نظام الدین تهذیب، عبدالوکیل، عبدالمجید سربلند، نجیب الله، سرور یورش و عبدالقدوس غوربندی.

اعضای دفتر سیاسی حزب نیز به صورت مساویانه از هر دو جناح انتخاب شدند. اعضای دفتر سیاسی جناح خلق شامل نور محمد تره کی، صالح محمدزیری، دستگیر پنجشیری و عبدالحکیم میثاق و در جناح پرچم ببرک کارمل، سلطانعلی کشتمند، نوراحمد نور، سلیمان لایق و بارق شفیعی بودند. (94)

هر چند سلطانعلی کشتمند پذیرش رهبری تره کی را توسط جناح پرچم از اشتباهات و عقب نشینی این جناح در

- 1 - روزنامه انیس، 13 اسد 1358، شماره مسلسل 14830.
- 2- انقلابیون چپ‌گرای ایران و کودتای ثور افغانستان، علی امینی نجفی، سایت بی. بی. سی، 26 اپریل 2008.
- 3- غوربندی، عبدالقدوس، نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ سال 1379، ص 57.
- 4- کشتمند، سلطان علی، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، چاپ اول، سال 2002، ص 325.
- 5- مژده، وحید، قتلی که کودتا را در پی داشت، هفته نامه پیمان، چاپ کابل، 23 جولای 2007.
- 6- سیاه سنگ، صبوره، و آن گلوه باران بامدادبهار، سایت انترنیتی کابل ناتھه (www.kabulnath.de) شماره ی 74، سال چهارم جوزای سال 1387 جون 2008.
- 7- رادیو بی. بی. سی، بخش دری، مصاحبه با سیدمحمدگلابزوی، 24 اپریل 2008.
- 8- عمرزی، ژنرال، شب های کابل ناشر سبا کتابخانه، سال چاپ: عقرب 1374، پشاور، ص 41.
- 9- طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، چاپ ایران سال 1383، ناشر: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ص 223.

- 10- عظیمی، سترجنرال محمد نبی، اردو سیاست درسه دهه اخیرافغانستان، چاپ سال 1376، ص 145.
- 11- عبدالحق مجددی و داکتر فضل الله مجددی، افغانستان از امیرکبیر تارهربر کبیر، چاپ کابل، بنگاه انتشارات میوند، سال 1378، ص 596.
- 12- و آن گلوه باران بامداد بهار (www.kabulnath.de) شماره 74، سال چهارم جوزای سال 1387 جون 2008.
- 13- یاد داشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 347.
- 14- و آن گلوه باران بامداد بهار (www.kabulnath.de) شماره ی 74، سال چهارم جوزای سال 1387 جون 2008.
- 15- دستگیرپنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 79.
- 16- شب های کابل، ص 39.
- 17- اردو سیاست درسه دهه اخیر، ص 127.
- 18- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 64.
- 19- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بخش دوم، ص 89.
- 20- دیاگو کوردویز و سلیگ هریسن، حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، مترجم به فارسی دری،

عبدالجبار ثابت، چاپ سال 1375 خورشیدی، ص 52.

21- گفتگوی خبرنگار روزنامه ی ستاره سرخ چاپ مسکو با یوری کوزنتسن مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان در سالهای 1987 - 1979، سایت فارسی درمسکو www.farsi.ru.

22- سایت دیدگاه، برگرفته از وبلاگ چکاد، ترجمه عزیز علیزاده، مصاحبه با سر مشاور نظامی قوای مسلح افغانستان 1975 الی اخیر سال 1979، پرسش و پاسخ لیف گریف Lef Gorelov.

23- پلاستون، ولادیمیر نیکیتو ویچ و اندریانف، ولادیمیر ویکتور ویچ، افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، برگردان به فارسی، عزیز آریانفر، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 2001، صفحات 138 و 143 به نقل اسناد کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.

24- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 348.

25- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 65.

26- هریسن، سلیگ وکوردوویز، دیاگو، حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ترجمه ی عبدالجبار ثابت، چاپ پشاور، سال 1385 خورشیدی، ص 52.

27- معمای مداخله ی نظامی شوروی در افغانستان، www.didg.de.

28- همان مآخذ به نقل از:
Хейфец А. Узы добрососедства и братства нерасторжимы/К 60-летию первого советско-афганского договора//Азия и Африка сегодня, 1981

Володарский М.И. Советы и их южные соседи Иран и Афганистан (1917-1933). Overseas Publications Intercharge Ltd, L., 1985

Российский центр хранения и изучения документов новейшей истории (далее - РЦХИДНИ), ф. 544, оп. 1, д. 9, л. 4; ф. 17, оп. 84, д. 80, л. 13

РЦХИДНИ, ф. 17, оп. 84, д. 242, л. 15

В.С.бойко, Советская Россия и афганские леворадикальные группы начала 1920-х годов. *Анналы, ИВ РАН, М., 1995, вып. II, с. 74-8*

РЦХИДНИ, ф. 495, оп. 154, д. 98, лл

29- محتاط عبدالحمید، سقوط سلطنت، چاپ دوم، سپتمبر 2005، مرکز نشرات سعید، ص 274.

30- سلیگ هریسن، حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 24، به نقل از تاریخ قوای مسلح افغانستان از سال 1974 تا 1977، مؤسسه مطالعات شرقی، مسکو چاپ سال 1985، ص 159 - 169.

31- ماهنامه مردم افغانستان، شماره 56.

- 32- بگدانوف، ژنرال ولادیمیرالکسی ویچ، جنگ های افغانستان از سال 1979 - 1989، مترجمین: انجنیر عبدالواحد لعل زاده و سلطان محمود عزیز پنجشیری، چاپ بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، سال 1386 خورشیدی، ص 14.
- 33- افغانستان در قرن بیستم - از مجموعه برنامه های رادیو بی بی سی، ظاهر طنین، چاپ ایران سال 1383، ناشر محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ص 226.
- 34- دوست وفادار شما (اسیر سیر بریانی بور، ولادیمیر سنگیریف، خبرنگار نظامی روزنامه پرودا در مصاحبه با ببرک کارمل، دسمبر 1989، برگردان بفارسی: فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه . www.didgah.de
- 35- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 97.
- 36- پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سال چاپ 1377 خورشیدی، ص 149.
- 37- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 11.
- 38- افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 271.
- 39- افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 240.

- 40- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ سال 1379، ص 13.
- 41- سلطانعلی کشتمند، یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 133.
- 42- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص 732.
- 43- برای دیدن کاپی پاسپورت رجوع شود به کتاب "سالهای تجاوز و مقاومت" در سایت های آریایی و وطندار . www.ariaye.com/www.vatandar.com
- 44- کی. جی. بی در افغانستان، برگرداننده به دری: داکتر حمید سیماب، سایت گفتمان.
- 45- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 20.
- 46- افغانستان تجاوز شوری و مقاومت مجاهدین، هنری برادشر، ص 41.
- 47- www.icdc.com/~paulwolf/pakistan، 7 دسمبر 1963، A-269 و A-329. ببستم مارچ 1965.
- 48- افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 261.
- 49- افغانستان در پنج قرن اخیر، ص 664.
- 50- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 171.
- 51- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوری بر افغانستان، ص 34.
- 52- همان مآخذ، ص 35.

- 53- ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 55.
- 54- ولادیمیر پلاستون و ولادیمیر اندریانف، افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ پشاور، سال 2001، همان مآخذ، ص 155.
- 55- معمای مداخله شوروی به افغانستان، بخش دوم، www.didg.de.
- 56- کشکی، صباح الدین، دهه ی قانون اساسی، چاپ پشاور، سال 1375 خورشیدی، ص 91.
- 57- معمای مداخله شوروی در افغانستان.
- 58- سایت انترنیتی پیک نیت، www.peiknet.com.
- 59- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، صفحات 18، 19 و 21.
- 60- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 23.
- 61- ژنرال عمرزی (جگرن عبدالغنی) شب های کابل، ناشر: سباکتاخانه، سال چاپ عقرب 1374، پشاور، ص 60.
- 62- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 50.
- 63- پی یر آلن Pierre Allan و دیتر کلی Dieter Kleay، قیقان افغان (حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان)، مترجم: عبدالرحیم پروانی، مهتم فضل الرحمن

- فاضل، ناشر بنگاه انتشارات میوند، چاپ پشاور، سال 1383 خورشیدی، ص 52.
- 64- اسیرسیربرانی بور، www.didg.de.
- 65- کی. جی. بی در افغانستان، صفحات 169 تا 170 **Vasily, The KGB in Afghanistan** *Mitrokhin* www.google.nl.
- 66- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 134.
- 67- معمای مداخله شوروی به افغانستان، بخش دوم www.didg.de.
- 68- همان مآخذ.
- 69- سیدرسول، ببرک در پارلمان ظاهرشاه، چاپ پشاور، همان مآخذ.
- 71- تاریخی، جلد اول صفحات 199 و 202.
- 72- افغانستان در پنج قرن اخیر، ص 741.
- 73- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 160.
- 74- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 178.
- 75- پنجشیری، اکادمیسین دستگیر، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی.
- 76- مصالحه ملی، اندشه یی در میان خیالات، فیاض نجیمی، سایت دیدگاه.
- 77- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 142.
- 78- همان مآخذ، 143.

- 79- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 19.
- 80- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 170.
- 81- گروهی از پژوهشگران از انستیتوی تاریخ نظامی، (دکتور علوم تاریخ سرهنگ پبکف و سرهنگ نیکیتینکو ، دکتور علوم فلسفی سرهنگ تیگین و سرهنگ سویدف، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 1991، ص 55.
- 82- دهه ی قانون اساسی، ص 149.
- 83- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 64.
- 84- افغانستان درمنگنه ژئوپولتیک، ص 134.
- 85- الف نامدار، یادی ازکارمل، سایت مهرانگان نشراتی حزب متحد ملی به رهبری ژنرال نورالحق علومی.
- 86- افغانستان، جنگ، سیاست وجامعه، ص 50.
- 87- افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، مجموعه مقالات، گردآورنده: ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ سال 1377 ، ص 131.
- 88- الیویه رواء، درس هایی ازجنگ افغان - شوروی، مترجم: سلطان احمد بهین، چاپ سال 1373 خورشیدی، ص 90 .

- 89- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 52.
- 90- گفتگوی خبرنگار روزنامه ی ستاره سرخ چاپ مسکو بایوری کوزنتسن مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان درسالهای 1987 - 1979 سایت فارسی درمسکو www.farsi.ru.
- 91- تاریخی، ص 273.
- 92- افغانستان تجاوز شوروی ومقاومت مجاهدین، ص 52 .
- 93- افغانستان درقرن بیستم، ص 203.
- 94- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخ، ص 283.
- 95- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 80.
- 96- افغانستان در قرن بیستم، ص 205.

بیروی سیاسی با این پیشنهاد مخالفت کردند. طرح های دیگری نیز پیشنهاد شد و از جمله ببرک کارمل و همنظران وی از جمله اینجانب معتقد بودند که اداره مؤقت غیرنظامی تشکیل گردد و سپس جای آنرا یک حکومت دموکراتیک ائتلافی بگیرد. نورمحمد تره کی و جانبداران وی از تشکیل شورای انقلابی متشکل از رهبران حزبی و البته خود وی در رأس آن پشتیبانی میکردند. پس از بحث های بیهوده و مشاجرات زیاد، طرح تشکیل شورای انقلابی با اشتراک رهبران حزبی و نظامی بحیث وجه المصلحه پذیرفته شد.» (1)

عضویت برخی افسران خلقی کودتای به کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق نقطه دیگر اختلاف میان امین و کارمل بود. امین این خواست خود را به قول دستگیرپنجشیری با اعمال زور به کارمل قبولاند: «کاندیدهای کمیته مرکزی قبلاً به قصر گلخانه دعوت شده بودند. همه آنان به سینه های عریض و یونیفورم نظامی در تالار قصر گلخانه منتظر مصوبه بیروی سیاسی حزب بودند. اسلم وطنجا و گلاب زوی هر دو در عقب اتاق جلسه به صورت مسلح به پایستاده بودند. کارمل مایل بود که به رسم اعتراض جلسه را ترک کند. اما هنگامیکه چشمانش به سیماهای خشماگین افسران مسلح افتاد، بی درنگ به سوی میز جلسه برگشت و گفت حالا به حقایق او ضاع پی

فصل دوم

حزب دموکراتیک خلق در کرسی

حاکمیت

بحران در تأسیس حکومت حزبی:

ببرک کارمل خواستار مشارکت مساوی هر دو جناح خلق و پرچم در حکومت حزبی بود، اما حفیظ الله امین جناح پرچم را مستحق مشارکت مساویانه در قدرت نمیدانست. حتی امین می خواست از همان آغاز، تشکیل حکومت را در انحصار خود بگیرد. به گفته سلطانه علی کاشتمند: «حفیظ الله امین که در جلسه بیروی سیاسی (روزنهم ثور 1357) بمنظور تشکیل حکومت) دعوت شده بود، پافشاری مینمود که قدرت دولتی را باید شورای نظامی و شخص او در رأس آن، تمثیل نماید و اکثریت وزراء نظامی باشند تا انقلاب به پیروزی کامل برسد و در نیمه راه از حرکت بازماند. هدف وی قبضه کردن کامل قدرت از همان نخستین روز بود. ولی اکثریت قاطع

ده وزارت مهم به جناح خلق و هشت وزارت به جناح پرچم تعلق گرفت:

عبدالقادر زيردفاع تعين شد كه روابط يكسان با هر دو جناح داشت و از ارتباط مستقيم وی با سازمان استخبارات نظامی شوروی جی. آر. یوسخن میرفت. حفيظ الله امين وزير امور خارجه، محمد اسلم وطنجار وزير مخابرات، دستگیر پنجشیری وزير تعليم و تربيه، صالح محمدزیری وزير زراعت و اصلاحات ارضی، داکتر شاه ولی وزير صحت عامه، کریم میثاق وزير ماليه، عبدالحکیم شرعی جوزجانی وزير عدلیه، اسماعیل دانش وزیر معادن و صنایع، محمودسوما وزير تحصیلات عالی، منصوره‌اشمی وزير آب و برق از جناح خلق. نوراحمدنور وزير داخله، سلطانعلی کشتمند وزير پلان، سلیمان لایق وزير رادیو تلویزیون، باریق شفیعی وزير اطلاعات و کلتور، داکتر اناهیتا راتب زاد وزير امور اجتماعی، محمدرفیع وزير فواید عامه، نظام الدین تهذیب وزير امور سرحدات و عبدالقدوس غوربندی وزير تجارت از جناح پرچم اما عملاً در جناح خلق از شاخه خلقی حفيظ الله امين محسوب می شد.

نورمحمدتره کی در تمام مشاجرات و گفتگوها بر سر تقسیم قدرت از امین حمایت کرد و خواست های او را مورد توجه و پذیرش قرار داد. او امین را در نشست فوق العاده پلنوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در پنجمین روز

بردم. پیشنهاد می کنم تا اعلامیه ای را صادر کنید که دیگر پرچم به عنوان یک فراکسیون متساوی الحقوق حزب وجود ندارد.» (2)

تقاضا و تمایل دگروال (سرهنگ) عبدالقادر غرض تشکیل دولت توسط نظامیان، نقطه دیگر بحران بصورت بالقوه در حکومت کودتا محسوب می شد. عبدالقادر که خود رابه عنوان قوماندان قوای هوایی کودتای ثور شخصیت اصلی در پیروزی کودتا می پنداشت خواستار آن بود تا قدرت دولتی در دست شورای نظامی انقلابی متشکل از نظامیان کودتاجی باقی بماند. امادر آن شرایط او بختی برای به کرسی نشاندن این تمایل خود نداشت. نه تنهارهبران حزب دموکراتیک خلق به تقاضای او نه میگفتند، بلکه وی از هیچگونه جاذبه و مقبولیتی در میان افسران ارتش افغانستان وحتى میان نظامیان کودتاجی حزب بر خوردار نبود.

رویهمرفته رهبران جناح خلق به خصوص حفيظ الله امين، آغاز بحران تشکیل حکومت حزبی را با تثبیت و تقویت موقعیت خود و تضعیف جناح پرچم پشت سر گذاشت. ریاست شورای انقلابی و ریاست دولت و حکومت را نورمحمد تره کی رهبر جناح خلق بدست گرفت و به ببرک کارمل رهبر جناح پرچم در واقع بصورت تشریفاتی، معاونیت تره کی در شورای انقلابی و حکومت داده شد.

کودتا، با تایید سایر اعضاء به عضویت بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق ارتقاء داد.

تشدید منازعه قدرت میان جناح های پرچم و خلق:

حفیظ الله امین که جناح خلق را به فرماندهی خود، قهرمان اصلی پیروزی کودتا ویا انقلاب ثورمی خواند موجودیت جناح پرچم را در حکومت انقلابی نادرست و غیرقابل پذیرش تلقی میکرد. او با این تلقی، برنامه طرد و سرکوبی جناح پرچم را در داخل حاکمیت در پیش گرفت. جناح پرچم و ببرک کارمل رهبر آن هر چند که فاقد توانایی و قدرت نظامی در تقابل با امین و جناح خلق بود به مخالفت با آنها پرداخت. مخالفت و ایستادگی جناح پرچم در این منازعه عمدتاً در سه محور، محدود می شد:

- اعتراض و اظهارات انتقادی رهبران پرچم در جلسات رسمی حزبی و دولتی.

- مراجعه به سفیر، مشاوران و هیئات شوروی غرض بیان شکایت و انتقاد از رهبران جناح خلق.

- فعالیت مجدد و مخفی تشکیلات حزبی پرچم که قبل از کودتای ثور در تشکیلات واحد با جناح خلق مدغم شده بود.

در حالی که هواداران حفیظ الله امین اکنون هم بعد از گذشت تقریباً سه دهه از آن دوران، امین و خود را در منازعه با کارمل و جناح پرچم برحق

میدانند، اما هواداران تره کی در آن منازعه قدرت از محکوم کردن امین خود داری می و رزند. میرصاحب کاروال یکی از نظامیان خلقی طرفدار تره کی که در سالهای اخیر حکومت حزب دموکراتیک خلق به عضویت بیروی سیاسی حزب نامبرده رسید اظهار میدارد: «بعد از قیام هفت ثور رهبری بخش خلقی و خصوصاً امین به این عقیده بود که تمام پست های کلیدی در اختیار جناح خلق و طرفداران نزدیک او قرار بگیرد. یعنی هدف امین این بود که اولاً پرچمی ها را تصفیه نموده و بعداً به حریفان دیروز خلقی تصفیه حساب نماید. چنانچه چنین سناریو در عمل تطبیق گردید. ولی از سوی دیگر به عقیده ما پرچمی ها نیز در عکس العمل های خود عجله کردند. زیرا وضع موجود هرچه زودتر تغییر میکرد و زمینه برای وحدت واقعی حزب بر ضد امین مساعد میگردد.» (3)

رهبران و نویسندگان جناح پرچم از تایید و همراهی نورمحمدتره کی رهبر جناح خلق با امین در منازعه با جناح پرچم سخن گفته اند. سلطانعلی کشتمند از رهبران پرچم، باری در یکی از جلسات بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق که به سیاست مخاصمت با جناح پرچم اعتراض می کند، به پاسخ خشن تره کی در تایید از موضع گیری امین رو برو می شود: «باری من (کشتمند) در یکی از جلسات بیروی سیاسی گفتم: ضرب المثلی

میگوید که نیکبختها اشتباهات دیگران را می بینند و عبرت میگیرند و بدبختها خود اشتباه می کنند. شمامی گوئید که محمد داود گنهار بود، بلی گناه او این بود که مردم و حتی دوستان خویش را فراموش کرد و بر سر نیزه تکیه نمود و سرانجام مزه تلخ آنرا چشید و حالا که می بینیم سرنیزه های براق چشمان بسیاری را در اینجا نیز خیره کرده است و این بسیار خطرناک خواهد بود. امین بلافاصله و به برافروختگی گفت: بلی این سرنیزه ها چشمان خائنین را کور خواهد کرد. امین در حالی که همچنان بر افروخته بود، رئیس جلسه (نورمحمد تره کی) اظهار داشت: انقلاب به فلسفه بازی و قصه سازی ضرورت ندارد، ما راه انقلابی خود را در پیش می گیریم و پروای احمد و محمود را نداریم.

تشویش نداشته باش، هیچ چیز بدی واقع نمیشود. ما برای مردم کار مینمائیم و مردم از انقلاب ما دفاع مینمایند. ما در نظر داریم که یک حزب یکپارچه و متحد بوجود آوریم. از اتحادها و وحدت های مصنوعی کاری ساخته نیست. ما می خواهیم که حزب را در یک قالب نو بریزیم تا یک حزب قوی مانند فولاد بوجود آید. ما دیدیم که ولدنگ کاری فایده ندارد. آهن از جائیکه و لدنگ شده باز میشکند. وحدت حزبی ما چنین بود.» (4)

یکی از نکات قابل پرسش و بررسی در منازعه قدرت میان هر دو جناح خلق و پرچم نقش و موقف شورویها در این منازعه است. نه تنها که این منازعه از چشم مامورین استخبارات شوروی و مشاوران آنها پنهان نمی ماند بلکه رهبران هر دو جناح حزب غرض کسب حمایت مسکو پیوسته به آنها مراجعه میکردند. جناح پرچم که به شدت زیر فشار جناح خلق و به خصوص مورد تهدید حفیظ الله امین قرار داشت بیشتر از جناح رقیب، معترض و شاکی بود. سلطانعلی کشتمند می گوید که در اولین نشست رهبران حزبی بامیخائیل پوزانوف سفیر شوروی در کابل بتاريخ 29 اپریل 1978 در حالی که سفیر تحکیم وحدت حزبی را آرزو کرد و نورمحمد تره کی از وحدت حزب اطمینان داد، ببرک کارمل از نبود حزب واحد سخن گفت: «در لحظه ی کنونی عملاً حزب واحد وجود ندارد و در صورتیکه ادعا میشود که حزب واحد هست، پس چرا برخوردار دوگانه صورت میگیرد.» (5)

یکی از نقاط قابل بحث دیدگاه و سیاست مسکواست که رهبران دولت شوروی و ارگانهای قدرت در داخل دولت و حزب کمونیست آن کشور چون کی. جی. بی، ارتش و سازمان استخبارات آن "جی. آر. یو" خواستار چگونه راه حلی در جلوگیری از گسترش منازعه داخلی حزب دموکراتیک خلق بودند؟

دگر ژنرال (سپهبد) محمدنذیرکبیر سراج از ژنرالان ارتش سلطنت محمد ظاهرشاه و جمهوریت محمد داود که باده هاتن دیگر در 27 دسمبر 1980 از سوی ببرک کارمل برای تشکیل جبهه ملی پدر وطن به قصر ریاست جمهوری دعوت شده بود اظهار میدارد که آنروز کارمل در مورد امین گفت: «حفیظ الله امین جانوری عجیبی بود، ما اورا تحت مطالعات دقیق علمی قرار داده ایم تا معلوم کنیم که او چراتشنه خون انسانها بود و از خرابی و ویرانی کاشانه مردم حظ میبرد؟ عین کار را امروز آلمانها در باره هیتلر روی دست گرفته اند.» (8)

اظهارات کارمل در مورد حفیظ الله امین حتی پس از مرگ او نشان میدهد که خصومت میان آنها تا چه حد عمیق بود. کینه و خصومت حفیظ الله امین در برابر جناح پرچم و رهبر آن، شدت و عمق بیشتر از آن داشت. امین به یکی از خلقی های هوادار تره کی در مورد پرچمی ها گفت:

«پرچمی ها حیثیت مار را دارد، اگر خوب زدی در پایت می افتند و اگر نیم کله زدی نیش میزنند.» (9)

به ادعای دستگیر پنجشیری، حتی امین در نخستین روز کودتا در صدد آن بود تا کارمل را بنام ارتباط با محمد داود و رژیم او محاکمه و سر به نیست نماید: «حفیظ الله امین از شنیدن دلایل و پیشنهادهای ببرک کارمل در مورد عدم قتل سردار محمد داود سخت بر

"سلیک هریسن" نویسنده امریکایی به نقل از "وادیم زگلادین" معاون اول مدیریت امور بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی می نویسد: «در این مرحله رهبران اتحاد شوروی در مورد اینکه چه باید کرد اختلاف نظر داشتند. عده ای از منابع اتحاد شوروی به شواهد معتبری اشاره کردند که دال بر آن بود که سازمان استخباراتی نظامی اتحاد شوروی در مرحله اول ژنرال قادر را تشویق نمود که شورای نظامی خویش را تشکیل دهد، لیکن کمیته مرکزی تحت نفوذ کی.جی. بی با این امر مخالفت نموده و از تأسیس یک رژیم وسیع البنیاد حمایت کرد.» (6)

بعدها ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که باحمله نظامی شوروی بر رهبری حزب دموکراتیک خلق و دولت آن حزب رسید از این تصمیم و برنامه دولت شوروی و خاصاً کی.جی.بی در آن دوره سخن گفت. "هریسن" از قول سفیر هند در کابل می نویسد: «ببرک کارمل می گوید که شخص وسیط بین وی و کی.جی.بی "ویلیوز اوسادچی" از وی (کارمل) مصرانه خواست که بمنظور ایجاد یک حکومت ائتلافی ای کار کند که در رأس آن یک شخص غیر کمونیست قرار داشته باشد و حزب دموکراتیک خلق در آن به حیث یک عضو ائتلاف در قدرت سهم بگیرد.» (7)

**طرد جناح پرچم از حاکمیت
خصومت کینه توزانه میان کارمل و
امین:**

الله امین در او اواخر ثور 1357 به هیئاتی از حزب کمونیست شوروی بریاست "نیکولای سیمونینکو" این اطمینان را کتباً ارائه کرد. "سیمونینکو" با امین صحبت نمود و نامه ای را از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به او داد که در آن به رهبران حزب دموکراتیک خلق توصیه شده بود تا یکپارچگی حزب را نگهدارند. حفیظ الله امین بعداً پاسخ کتبی خود را ارائه کرد که در آن ویژگیهای هر دو جناح تبیین یافته بود. امین با شمردن و برجسته کردن این ویژگیها به هیئات شوروی اطمینان میداد که او و جناح خلق به شوروی، تعهد و وفاداری آیدئولوژیک و انقلابی دارند: «رفقای خلقی با روحیه مبارزه طبقاتی تربیه شده اند و تحت فشار رژیم های قبلی قرار داشتند؛ اما رفقای پرچمی با روحیه مصالحه کلاسیکی با روحیه طبقات حاکم تربیه شده اند. رفقای خلقی به همه مسایلی که به اتحاد شوروی ارتباط می گیرد عمیقاً وفادار اند. روی همین ملحوظ رفیق تره کی در دفاع از این مسئله قرار دارد که مجموع تجارب حزب کمونیست شوروی باید توسط حزب ما چون میراث کبیر حفظ شود و پیاده گردد. رفقای خلقی بنا بر عدم سهم در رژیم داود شهرت نیافتند و به قشر پائینی جامعه مربوط اند. اما رفقای پرچمی بیشتر اشراف زاده ها اند...» (11)

افروخته شد و حساسیت شدید نشان داد و کار را تا به آنجا رسانید که در غیاب کارمل و به هنگامیکه ببرک کارمل با جگرن هاشم خوستی در مدخل رادیو افغانستان به حالت گفتگو بود؛ از نورمحمدتره کی اجازه خواست تا کارمل را نیز به بهانه وابسته گی با سردار محمد داود محاکمه صحرایی کند، ولی نورمحمدتره کی گفت پس در این صورت نظامیان خود قیام خود را رهبری کنند من و رفقای کمیته مرکزی با قیام شما همراهی نمی کنیم.» (10)

دولت شوروی از طریق دیپلوماتها، مامورین کی.جی.بی و مشاوران خود در کابل و همچنان با اعزام هیئاتی کوشید تا از گسترش اختلاف میان آنها جلوگیری کند، ولی زمانیکه این مساعی به جایی نرسید بدون توجه به سرکوبی جناح پرچم، به حمایت گسترده نظامی و مالی از جناح خلق و رهبران آن، تره کی و امین ادامه داد. از سوی دیگر رهبران جناح خلق به خصوص حفیظ الله امین اختلاف با جناح پرچم و سپس سرکوبی پرچمی ها را در مخالفت با مسکو به قیمت نارضایتی شورویها و یادرحالت بی اعتمادی نسبت به آنها انجام نمی داد. جناح خلق و رهبران آن تره کی و امین به شورویها اخلاص و اعتماد کامل داشتند. حتی آنها خود را مارکسیست-لنینیست تر از پرچمی هامی پنداشتند و روی وفاداری خود به شوروی تأکید میکردند. آنگونه که حفیظ

شد یا توسط جناح پرچم. و بسیار مهم نبود که در رهبری آن، تره کی قرار می‌داشت یا حفیظ الله امین و یا ببرک کارمل. توجه به ماهیت و مقاصد حمله نظامی شوروی در سال بعدی مؤید این دیدگاه است. کارمل برای شورویها گزینه ای بود که پس از قتل تره کی اجباراً به آن روی آوردند. در حالی که پیش از آن، برنامه ی شوروی ابقای رهبری تره کی و آوردن کارمل و جناح پرچم در داخل حزب و دولت بود. این روش به عنوان یک روش راهبردی مختص به شوروی و محدود به آن زمان معین نمی شد؛ بلکه تمام دولت های توسعه طلب و سلطه جودر تمام دوره ها این طرز العمل رابکارمی بندند. برای حفظ و بقای رژیم ها و دولت های وابسته و طرفدار خود، رهبری آنرا همچون دانه های شطرنج تبدیل و تعویض می کنند. پاسخ دیگر این پرسش را می توان در نظریات متفاوت و دوگانه ی ارگانهای قدرت در شوروی سراغ کرد. درمسکو و میان هیئات مذاکره کننده و گزارش دهنده شوروی به دولت متبوع شان، نظریات واحد و مشابه در مورد اختلافات جناح های خلق و پرچم و به خصوص در مورد ببرک کارمل و حفیظ الله امین و جودنداشت. " الکساندر موروزوف" معاون کی.جی.بی دربخش افغانستان به چنین تفاوت نظر میان مامورین کی.جی.بی و هیئات حزب کمونیست شوروی به ریاست

سیاست دوگانه شوروی در اختلافات جناح خلق و پرچم:

تلاش رهبران جناح پرچم در مذاکره و مراجعه به شوروی ها بی نتیجه بود. حتی الکساندرپوزانوف سفیر شوروی در کابل که از طرفداران جناح پرچم و ببرک کارمل خوانده می شد در روزهای آخر (20 جولای 1978) حاضر به ملاقات با کارمل نشد. سلطانعلی کشتمند بی تفاوتی شوروی ها را در برابر فشار و سرکوبی پرچمیها توسط امین غیر قابل درک تلقی میکند: «دراین جریان، با هر مشاورشوروی که امکان پذیربود از وضع بسیار نامناسب و عواقب فاجعه آمیز ناشی از آن صحبت می‌کردم. ولی درک سیاست ها و روشهای شوروی ها برای من خیلی دشوار شده بود. بسیاری از آنان فقط برخورد خشک رسمی دولتی را میدانستند و بس. بخصوص ایشان از صحبت در ارتباط به مسایل سیاسی احتراز میکردند و اگر از حقایق چیزی میدانستند، صدای خویش را در نمی آوردند.» (12) آید دولت شوروی آن زمان از حاکمیت انحصاری جناح خلق و به خصوص اقتدار کامل حفیظ الله امین راضی بود؟ یکی از پاسخ هابه پرسش بالا می تواند این باشد که برای مسکو، حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به عنوان یک حکومت طرفدار و وابسته به شوروی اهمیت داشت؛ چه این دولت توسط جناح خلق رهبری می

مستعار داشت- در آنوقت الکساندروف- هم با رهبران جداگانه دیدار کرد و سیاست خلقی هارا تأیید کرد. در آنوقت امین وتره کی توضیحاتی به اینها دادند و البته کریچکوف بیشتر سیاست خلقی ها را تأیید کرد.» (14)

حتی الکساندرپوزانوف سفیر شوروی که امین او را پس از راندن تره کی از کرسی اقتدار در توطئه علیه خود شریک میدانست نظریات امین را در مورد سرکوبی جناح پرچم به ویژه پس از آنکه ژنرال قادر و زیردفاع به اتهام کودتادستگیر شد، تأیید میکرد. مؤلف کی.جی.بی در افغانستان می نویسد: «پوزانوف قسماً با نتیجه گیری امین موافق بود و اینرا به مسکو اطلاع داد.» به عقیده ماقادر (ژنرال قادر وزیر دفاع) از نظر سیاسی پختگی لازم را نداشت. وی به ماجراجویی متمایل و کمی هم نابخرد بود. امین به پوزانوف و خزاروف اطمینان داد که وی همواره باخشنودی حاضر است مشوره دوستان شوروی را بپذیرد و از تجربیات حزب کمونیست شوروی بیاموزد چون مبارزه با پرچمی ها همانند مبارزه میان بلشویک ها و منشویک ها بود.» (15)

با موجودیت این اختلاف نظرها و سیاست دوگانه در میان مقامات و مامورین شوروی بود که حفیظ الله امین بدون نگرانی، کار تصفیه و سرکوبی جناح پرچم را آغاز و دنبال کرد. امین که

نیکولای سیمونینکو" بر سر کارمل و امین اشاره می کند: «زمانیکه هیأت به کابل رسید امین توانسته بود که مشاورین روسی را طرفدار خویش سازد. "سیمو نینکو" هم طرفدارش شده بود و آماده گردید که از وی حمایت نماید. این امر سبب رنجش طرفداران کارمل در کی.جی.بی گردید.» (13)

محمدعزیزاکبری از نزدیکان اسدالله سروری رئیس اگسا که ریاست اداره امنیت داخلی اگسا را در اوایل حکومت حزب دموکراتیک خلق بدوش داشت نیز از سیاست دوگانه شوروی درمنازعه خلق و پرچم سخن میزند: «با پاناماریوف (عضو مشاور دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و مسئول شعبه روابط بین المللی آن حزب) یک گروهی از اعضای روابط بین المللی حزب کمونیست شوروی و همچنان از کمیته امنیت دولتی شوروی (کی.جی.بی) نیز با آنها آمده بودند که از جمله معاون اندروپف و معاون کمیته امنیت دولتی هم در ترکیب هیئات بود که اینها با پرچمی ها، با کارمل و رهبران پرچم جداگانه دیدار کردند و باتره کی و امین هم جداگانه ملاقاتهایی انجام دادند و پیام "بیرونی سیاسی" حزب کمونیست شوروی را به رهبران افغانستان ابلاغ کردند. اما در کنار او کریچکوف (معاون کی.جی.بی) و مسئول امور جاسوسی خارجی که بعداً رئیس کی.جی.بی شد) که البته اسم

مطبوعات دولتی در کابل، اعتراف دستگیر شدگان به خصوص ژنرال قادر و سلطانعلی کشتمندرامنتشر ساختند که در آن کودتای جناح پرچم با مشارکت کارمل و سایر رهبران این جناح تأیید گردیده بود. نورمحمد تره کی در جلسه 28 نوامبر 1978 کمیته مرکزی حزب، ببرک کارمل و سایر سفیران پرچمی را در بیرون، سازمان دهندگان کودتا معرفی کرد. تره کی آنها را با تأیید اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق از حزب مذکور اخراج نمود و خواستار بازگشت شان به افغانستان شد. اما رهبران جناح پرچم سفارت های خود را رها کردند و در کشورهای اروپای شرقی اقامت گزیدند. بعداً رسانه های گروهی دولت سفیران مذکور را به غارت دارایی سفارت های افغانستان متهم نمودند. در حالی که بسیاری از اعضای ارشد و فعالان جناح پرچم دستگیر و زندانی گردیدند، سلیمان لایق و باریق شفیع دو تن از کدرهای رهبری پرچم که عضویت بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق را داشتند باتنزیل عضویت از بیروی سیاسی، در کنار جناح خلق باقی ماندند.

پس از اخراج رهبران پرچم از حزب، موج جدیدی از دستگیری اعضای پرچم آغاز گردید. صدهانفر عضو جناح پرچم از ادارات ملکی و نظامی دولت سبکدوش و روانه زندان شدند. شماری از

با افزایش اعضای جناح خلق در بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق به اکثریت دست یافته بود ظاهراً از طریق آراء اکثریت دفتر سیاسی، رهبران پرچم به شمول ببرک کارمل را بنام سفیر از کشور بیرون کرد. کارمل سفیر افغانستان در چکسلواکیا مقرر شد. محمودبریالی برادر او سفیر در پاکستان، نوراحمدنور سفیر در ایالات متحده امریکا، اناهیتاراتب زاد سفیر در یوگسلاویا، عبدالوکیل سفیر در انگلستان ونجیب الله سفیر در ایران تعیین و اعزام گردیدند. گام دوم امین درراندن جناح پرچم برکناری والی ها و برخی رؤسای عضو این جناح ازدوایر دولتی بود.

جناح پرچم در صدد کودتا:

حفیظ الله امین زمانی به تصفیه و سرکوبی کامل جناح پرچم پرداخت که در هفدهم آگست 1978 از کودتای نا فرجام ژنرال عبدالقادر وزیردفاع سخن زده شد. قادر وزیردفاع و شاهپوراحمدزی لوی درستیز(رئیس ستاد مشترک ارتش) زندانی شدند. روزهای بعد، کودتای ژنرال قادر یک توطئه سازمان داده شده از سوی جناح پرچم وانمود گردید. سلطانعلی کشتمند از رهبران پرچمی عضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق و جگرن محمدرفع عضو کابینه در 23 آگست 1978 به جرم شرکت در کودتا دستگیر وزندانی شدند. یکماه بعد در 22 سپتمبر

که هر دو بازداشت شده بودند اعدام نگردند. . . .» (17)

آیا کودتا یک تصمیم نافرجام و نامؤفق جناح پرچم بود یا بهانه ساختگی از سوی حفیظ الله امین برای سرکوبی پرچمی ها محسوب می شد؟

ژنرال محمدنبی عظیمی از رهبران نظامی جناح پرچم تصمیم کودتا را توسط این جناح تأیید میدارد و کودتای نافرجام جناح پرچم را تصمیم ببرک کارمل می خواند که موجب سرکوبی و کشتار وسیع پرچمی هاشد: «جبهه گیری و مقاومت پرچمی هادر برابر بی عدالتی ها، زورگویی ها، ترور و اختناق، کشتار بی رحمانه مردم، ببرک کارمل را وا داشت تادارد و قوای مسلح افغانستان داخل اقدام گردد و تحریک مسلحانه را سازماندهی نماید اما طوری که قبلاً گفتم هیچگاه دستوری برای ما، بنا بر ملحوظاتی که روزی افشاء خواهد شد و نگارنده از آن بی خبر است، نرسید. اقدامات برای قیام مسلحانه (کودتا) افشاء گردید و صدها تن پرچمی جان خود را از دست دادند و هزاران تن آنها بعد از تحمل بی رحمانه ترین شکنجه ها، به زندان پلچرخی افتادند.» (18)

البته عدم وقوع کودتا قبل از همه به ضعف نظامی جناح پرچم در داخل ارتش و عدم توافق مسکو به انجام کودتا بر میگشت. ژنرال عظیمی این دلیل را از زبان ببرک کارمل برملا میسازد: «به

زندانیان پرچمی توسط جناح حاکم خلق در زندان پلچرخی به قتل رسیدند. سلطان علی کشتمند از قتل هزاران پرچمی سخن میگوید اما "آنتونیو جیوستوزی Antonio giustozzi" نویسنده و پژوهشگر انگلیسی می نویسد: «منابع خلقی قبول دارند که 250 نفر از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جناح پرچم حزب) پس از سپتمبر 1978 (میزان 1357) توسط امین کشته شدند؛ در حالی که پرچمی ها تعداد قربانیان را تاپایان سال 1979 (پایز 1358) حدود 2000 نفر میدانند و منابع شوروی حکایت از آن دارند که 600 نفر از اعضای حزب فقط در فاصله سپتمبر-دسمبر 1979 توسط امین به قتل رسیدند.» (16)

کشته شدگان جناح پرچم برخلاف آمار سلطانعلی کشتمند نه هزاران نفر بلکه شماری معدودی بودند. در میان سر به نیست شدگان جناح پرچم توسط امین، رهبران رده های بالای پرچم هم وجود نداشت. حکم اعدام سلطانعلی کشتمند به حبس مؤقت تغیریافت. بدون تردید شورویها در جلو گیری از قتل تعداد بیشتر اعضای پرچم و به خصوص کشتار رهبران آنها، نقش بازدارنده ایفا کردند. آنگونه که نویسنده کتاب کی. جی. بی در افغانستان مینگارد: «پوزانوف (6 آگست 1979) به نمایندگی از بالادستان خود از تره کی خواست تا کشتمند و قادر

1978 برسمیت شناخت. سه ماه بعد ژنرال ضیاء الحق رئیس دولت آن کشور به کابل سفر کرد و باتره کی و امین به مذاکره پرداخت. ایالات متحده امریکا یک روز بعد از اسلام آباد، دولت حزب دموکراتیک خلق را برسمیت شناخت. سفیر امریکا در ششم می 1978، به دیدار نورمحمدتره کی رفت و از ادامه روابط و همکاری با حکومت موصوف سخن گفت. سفیر ایالات متحده مذاکرات با تره کی را بعداً در گزارش محرمانه به واشنگتن بسیار صمیمانه خواند و تره کی را شخصیت جذاب و دارای قدرت تلقینی توصیف کرد. (20)

اما حاکمان حزب دموکراتیک خلق برغم این همه شرایط مساعد، حاکمیت خود را در نتیجه عملکرد خویش بسوی بحران مشروعیت ملی و بین المللی بردند. این بحران از دشمنی و منازعه آنها با تمام گروه های سیاسی و اجتماعی در داخل و سیاست متشنج و خصومت آمیز با جامعه بین المللی در بیرون آغاز شد.

حزب دموکراتیک خلق در داخل کشور سیاست دشمنی و جنگ ربا تمام گروه های سیاسی و اجتماعی در پیش گرفت. رهبران و حاکمان حزب مذبور، هیچ مرز و معیاری را در تشخیص و شناخت دشمن بکار نمی بستند. آنها به آسانی می توانستند هرکسی را در زمره دشمنان متعدد و گوناگون خود قلمداد کنند و متوسل به دستگیری و سرکوبی اش شوند.

چهلستون دعوت گردیدم (پس از قتل امین در دسامبر 1979) و در جلسه شورای انقلابی حزب دموکراتیک خلق افغانستان عضویت یافتم. در همان جلسه ببرک کارمل مرا پذیرفت و گفت از اینکه در اثنای قوماندانی فرقه غزنی آمادگی برای اجرای یک حرکت نظامی گرفته بودی و صدای رفقاییت را لبیک گفته بودی کاملاً اطلاع دارم و سپاس گزارم. اما، بنابر دلایلی ما نخواستیم در آن موقع به این کار اقدام کنیم. زیرا قناعت بخشیدن به مردم و افکار عامه و دوستان شوروی دشوار بود.» (19)

حزب دموکراتیک خلق و بحران حاکمیت از بیرون:

حزب دموکراتیک خلق قدرت دولتی را از محمد داود بصورت کامل هرچند در نتیجه یک کودتای خونین بدست آورد. زمانیکه رهبران حزب مذکور بر اریکه قدرت تکیه زدند و دولت حزبی خود را تشکیل دادند، هیچ جبهه مخالفی بصورت عملی وجود نداشت. هیچگونه نافرمانی و شورش داخلی علیه دولت آنها بوقوع نپیوست. حاکمیت حزبی در دورترین و لسانی ها و علاقه داریهای کشور، در نخستین روز های تشکیل حکومت بدون مشکل و مانعی تأمین گردید. دولت حزب دموکراتیک خلق در مناسبات خارجی و بین المللی خود نیز به کدام مانعی بر نخورد. پاکستان دولت مذکور را روز پنجم می

داخلی و بین المللی پیچیده تر و عمیق تر می گردید.

آنچی که به عنوان یک پرسش مطرح میشود این است که چرا حزب دموکراتیک خلق حاکمیت خود را با مخاصمت گسترده در داخل و سیاست بدبینانه و تنش آلود با جامعه بین المللی در بیرون آغاز کرد؟

درکنار هر پاسخی که به پرسش بالا ارائه شود، یکی از پاسخ های اصلی را باید در روابط و مناسبات حزب دموکراتیک خلق با شوروی به جستجو گرفت. این روابط، صرف نظرا از جنبه رسمی و ظاهری آن، عملاً در تبعییت از مسکو قرار داشت.

عملکرد حزب دموکراتیک خلق در اداره کشور

1- انقلاب و فرمان:

حزب دموکراتیک خلق اداره کشور و تحقق اهداف انقلابی خویش را با صدور فرمانهای متعدد و پیهم آغاز کرد. فرمانهای نخستین، برای تشکیل و برقراری نظام توتالیتر حزبی و آیدئولوژیک صادر گردید که بیشتر تمرکز و انحصار اصلی قدرت بدست جناح خلق حزب در آنها انعکاس یافته بود.

نور محمدتیره کی رهبر حزب و دولت در نخستین روزهای تشکیل حکومت از بی نیازی حزب دموکراتیک خلق در اداره و رهبری کشور به افراد و عناصر غیر حزبی سخن گفت. با تشکیل حکومت حزبی از

این افراد شامل طیف وسیعی از مردم می شد. از روشنفکر چپ تا افراد متدین و مذهبی در مکاتب، دانشگاه ها، ادارات حکومتی و از علمای دینی تا خوانین محلی، تاجر و سرمایدار. تبعات این سیاست مخالفت گسترده و شورش های مسلحانه در کشور علیه حاکمیت حزب مذکور بود.

سیاست دولت حزب دموکراتیک خلق در مناسبات خارجی با جامعه بین المللی نیز باتشنج و خصومت آغاز گردید. توجه و تأکید بر موضوع پشتونستان، پاکستان رابسوی سوءظن و مخاصمت با دولت حزب حاکم در کابل کشاند. قطع روابط دیپلماتیک با کوریای جنوبی و برقراری مناسبات رسمی با کوریای شمالی در نخستین ماه حاکمیت، یکی از گام های تحریک کننده حکومت حزب دموکراتیک خلق در برابر کشورهای غربی بود.

تبعات سیاست ستیزه جویانه دولت حزب دموکراتیک خلق برای دولت حزب مذکور دو پیامد داشت:

نخست بحران حاکمیت حزب در ابعاد داخلی و بین المللی گسترش یافت. وثانیاً، میزان اتکاء و وابستگی دولت حزبی در تمام عرصه ها به اتحاد شوروی بالا رفت. به هرپیمانه که اتکاء و وابستگی حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت به شوروی ها بیشتر می شد، به همان حد بحران حاکمیت حزب در عرصه

شد و نشان حزبی جانشین نشان قبلی گردید. سرود ملی نیز تغییر یافت. برخی از فرمانها برای ایجاد انقلاب و دگرگونی در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه صادر یافت. فرمانهای شماره 6، 7 و 8 بر مبنای این ویژگی قرار داشت که با الترتیب در مورد الغای سود و سلم و طلب ملاکان بر دهقانان، اعلام حقوق مساوی زنان و الغای طویانه و انجام اصلاحات ارضی یا در واقع تقسیم اراضی صادر شده بود.

نقش فرمانها در تحولات اجتماعی:

در حالی که دگرگونی و انقلاب در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زاده تحولات و آمادگی ذهنی و عینی جامعه در یک فاصله زمانی محسوب می شود اما حزب دموکراتیک خلق در صدد آن شد تا این اصلاحات و دگرگونیها را با عجله و صدور فرمان تحقق ببخشد. در فرمانها هیچگونه حالت استثنایی و تفاوت میان جوامع روستایی و شهری مورد عنایت قرار نگرفته بود.

این پرسش عمیقاً قابل بحث میباشد که تا چه حدی آن فرمانها در جهت تأمین عدالت اجتماعی و پیشرفت کشور مؤثر و مورد نیاز بود؟

صالح محمدزیری عضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق و وزیر زراعت و اصلاحات ارضی در دوره صدور فرامین که تطبیق فرمان های 6 و 8 در الغای قروض ملاکان و

وزیران هر دو جناح خلق و پرچم، حزبی ساختن ادارات حکومتی آغاز شد. برکناری مسئولین ادارات حتی تا سطح مدیریت های ابتدایی و نصب اعضای حزب به جای آنها به سرعت عملی گردید. بسیاری از رؤسا و مدیران جدید حزبی معلمین و مامورین پایین رتبه و غیر مسلکی بودند که جانشین افراد مسلکی و باتجربه غیر حزبی می شدند. محمد نبی عظیمی از اعضای ارشد نظامی جناح پرچم در مورد عملکرد و اجراات وزیران هر دو جناح حزب در وزارت خانه با الهام از اظهارات تره کی رهبر حزب و دولت می گوید: «وزراء با الهام از این حرف های غیر واقعی و غیر اصولی سعی نمودند که اعضای حزبی بخش مربوطه خویش را در وزارت خانه ها نصب کنند و کارمندان مسلکی، تعلیم یافته و با تجربه گذشته را بیکار ساخته و روانه منزل نمایند. نتیجه چنان شد که در وزارت خانه خلقی از "الف" تا "ی" کدرهای خلقی که اکثراً معلمین بودند در وزارت خانه که پرچمی در رأس آن بود از رأس تا آخر پرچمی ها نصب گردیدند. این امر موجبات برهم خوردن توازن نظام اداری و عدم اعتماد و اطمینان مردم را سبب گردید...» (21)

دولت حزب دموکراتیک خلق برای تغییر سمبول های ملی نیز به صدور فرمان متوسل شد. فرمان شماره 4، پرچم (بیرق) و نشان آن را تغییر داد. رنگ بیرق سرخ

که به هریک از وارثین او حتی در سطح یک فامیل سی جریب زمین نمی رسید تا ما زاد آن مطابق فرمان شماره 8 به افراد دیگر توزیع شود. بسیاری از صاحبان اصلی زمین که سند ملکیت در دفاتر رسمی اسناد بنام شان ثبت بود در زمان تطبیق فرمان شماره 8 حیات نداشتند. علاوه بر این، اسناد ملکیت های زمین در دفترهای ثبت املاک، دقیق و مؤثق نبودند. هیچگونه تفاوتی در میان ملاکان بزرگ و زمینداران کوچک در فرمان شماره 8 پیش بینی نشده بود. زمینداران کوچک در بدل توزیع اراضی شان هیچ چیزی از دولت دریافت نمی کردند. و فرمان شماره 8 با این ویژگی در واقع غصب ظالمانه ملکیت های مردم بصورت غیرقانونی و نامشروع بود.

محتوای فرمان شماره 7 در مورد تساوی حقوق زن و مرد، مهر و مخارج ازدواج نیز نادرست بود. تعیین مهر زنان به سیصدافغانی (کمتر از ده دالر) در واقع موقعیت زنان را در جامعه مرد سالار و قبیله ای افغانستان به شدت تضعیف میکرد و وضعیت ناگوار اقتصادی و اجتماعی آنها را در برابر شوهرانشان، ناگوار تر و خطرناکتر میساخت.

مهر از نگاه احکام اسلام در پدیده ازدواج یگانه دارایی و ثروت متعلق به خانم است که شوهر متعهد و مکلف به پرداخت آن میباشد. در جامعه قبیله ای و سنتی افغانستان که بسوی زنان به

توزیع زمین به دهقانان از وظایف او بود، بیست و هفت سال بعد از صدور فرمان ها میگوید: «فرمان شماره 6، دهقانان را از قروض سی ملیارد افغانی معادل یک ملیارد دالر معاف ساخت و صدها هزار جریب زمین گرو شده دهقانان کم زمین را در اختیار مالکین اصلی شان قرار داد. فرمان شماره هشتم به 270 هزار خانوار دهقانی به طور رایگان زمین توزیع کرد. فرمان شماره هفت تساوی حقوق مرد و زن را مطابق با منشور حقوق بشر، برای جلوگیری از ازدواج های اجباری، تجهیزه های کمرشکن و منع ازدواجهای دختران نا بالغ اعلان کرده بود. . . . ولی این اصلاحات مفید اجتماعی-اقتصادی به خاطر نبودن زمینه مساعد اجتماعی و مداخله بیرونی، طرز اجرای آن، پی در پی بودن و عجله در پیاده کردن آنها، باعث نارضایتی و عکس العمل مخالفین گردید.» (22)

امانه تنها عدم مساعدت زمینه اجتماعی و طرز اجرای فرمانها، ضعف و کمبود فرامین محسوب می شد، بلکه محتوای فرمانها نیز نادرستی و اشتباهات زیادی را در خود داشت. هیچگونه بررسی در مورد مقدار زمینداری ملاکان و زمینداران صورت نگرفته بود. در حالی که مالک یکصد جریب زمین در ده ها سال قبل، هنگام تطبیق فرمان شماره 8 دارای فرزندان و نواسه های فراوانی شده بود

یک تحول اساسی و مهم در ساختار سیاسی و اجتماعی آن ارزیابی می شود، اما تنها انتقال قدرت به چنین تغییری نمی انجامد. به خصوص اگر انتقال قدرت از مجرای غیردموکراتیک و درغیاب مردم از طریق کودتای نظامی اعمال شود، راه بسوی تغییر مثبت در مناسبات قدرت نمی برد. اگر بالفرض انتقال قدرت پس از کودتای ثور به عنوان نخستین دست آورد کودتادر مناسبات قدرت مورد توجه و بررسی قرار داده شود، تغییر در مناسبات قدرت زمانی معنی و مفهوم درست میافتد که پس از کودتای ثور 1357 یک دولت قانونمند و عادلانه ملی شکل میگیرد. اما کودتای مذکور به ایجاد دولت توتالیتر و آیدئولوژیک منجر شد. چنین دولتی هیچگاه نمی تواند یک دولت ملی باشد. پایه های دولت ملی را مؤلفه های اجتماعی و اقتصادی تشکیل میدهد؛ اما حزب دموکراتیک خلق پس از تصاحب قدرت اعتنایی به آن مؤلفه ها نکرد. آنچه را که حزب دموکراتیک خلق در شکل گیری و استحکام دولت خود انجام داد یک فاجعه ملی بود. کودتای ثور سرآغاز شکل گیری یک مرحله تاریک و خطیر استبداد، اختناق، کشتار و بی قانونی در افغانستان شد. به قول فریداحمد مزدک از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق: «این کودتا حاکمیت را به حزب دموکراتیک خلق انتقال داد و منتج به ادامه بحران و

عنوان انسان درجه دوم نگاه می شود و زنان به ندرت از استقلال اقتصادی بر خوردار هستند، مَهرامیت مضاعف می یابد. مَهربرای زنان مُطلقه در جامعه فاقد زمینه های قانونمند رفاه اجتماعی، تضمینی در معیشت آنها محسوب می شود. علی رغم آن دولت حزب دموکراتیک خلق فرمان شماره 7 را در ناآگاهی و بی اعتنایی به چنین واقعیت ها در جامعه صادر کرد.

2- حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تغییر در مناسبات قدرت:

کودتای ثور و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در برخی دیدگاه ها، سرآغاز انتقال قدرت از یک خانواده و قبيله خاص حاکم شمرده می شود که در نتیجه آن قدرت سیاسی در کشور پایه مردمی پیدا کرد و تغییر اساسی در مناسبات قدرت ایجاد شد. به ویژه که این قدرت به حزب دموکراتیک خلق، پیش آهنگ طبقات زحمتکش جامعه اعم از کارگران و دهقانان تعلق گرفت.

اما طبقات زحمتکش جامعه هیچ مجال حضور و مشارکت در دولت این حزب نیافتند. حتی میکانیزمی برای شنیدن نظریات و دیدگاه های کارگران و زحمتکشان توسط حزب حاکمی که مدعی پیش آهنگی آنها بود، بوجود نیامد.

تغییر در مناسبات قدرت و به ویژه مردمی شدن قدرت در هر جامعه و کشوری به عنوان

هیچ حدودمرزی را در این مورد برسمیت نمی‌شناسند. از همین جا است که امروز برغم آنکه حدودسه دهه از کودتای ثور 1357 سپری می‌گردد، گورهای دسته جمعی در اقصی نقاط کشور از دوران زنده بگور کردن بدون محاکمه دولت کودتایی حزب دموکراتیک خلق کشف می‌شود. در طول تاریخ افغانستان و به ویژه در دوره های که حاکمیت دولتی در کشور وجود داشت نمی‌توان به پدیده کشتار بدون محاکمه آنهم از سوی مسئولین دولتی در ولایات و محلات برخورد. منشی های حزب دموکراتیک خلق و رؤسای سازمان استخبارات در پایتخت و ولایات برای کشتن آدم های که بر مبنای دید و داوری آیدئولوژیکی، شخصی و سلیقوی خود دشمن تشخیص میدادند، دیگر به قاضی و دادگاه نیاز احساس نمیکردند. یکی از شگفتی های مضحک و ترسناک در رژیم کودتایی حزب دموکراتیک خلق این بود که بی حرمتی به قانون و عدالت و بی اعتنایی به ارزش های اجتماعی تنهابه بیرون ازحوزه و قلمرو حاکمیت حزبی محدود نمی‌شد. آنها مرز ارزش ها و حرمت ها را در داخل حزب و مناسبات حزبی خود نیز شکستاندند. رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق در دوران پس از کودتای ثور به همان حدیکه با مردم خودبه هرنام و عنوانی درگیر شدند و کشور را بسوی بحران و فاجعه بردند، به همان حدر درون حزب و

ایجادیک دولت اقتدار گرا در کشور گردید. این دولت دست به چنان ماجرا جویی هایی زد که برای مردم تباهی آورد و به بحران جاری ابعاد جدید و وحشتناکی بخشیده مداخله خارجی را تحریک و تشویق کرد. زمینه های تجاوز شوروی به افغانستان درست در همین دوره مساعد گردید. این تجاوز بحران را به اوج خود رساند و درگیری و جنگ را در کشور همگانی ساخت. تمام نیروهای سیاسی در این دوره به وابستگان کشور های درگیر در رقابت و جنگ مبدل شدند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز فقط نقش یک وابسته تمام عیار را بازی میکرد. این حالت سرزمین ما را به گرم ترین مرکز رقابتهای منطقوی و جهانی مبدل کرد و مردم ما را به پرتگاهی تباهی سوق میداد...» (23)

3- عبور غیرقانونی از حریم قانون:

اگرانتقال قدرت از نخستین دست آورد کودتای ثور 1357 در مناسبات قدرت ارزیابی شود، شکستن حریم قانون و عبور غیر قانونی از این حریم سر آغاز این اولین دست آورد است که سپس دامن آن گسترده و بزرگ شد. قتل سردار محمد داود با اعضای خانواده اش اولین گام در عبور از حریم قانون بود. زمامداران این حاکمیت بعداً در عملکرد خود نشان دادند که هیچ احترام و اعتنایی به قانون و عدالت ندارند و

حاکمیت حزبی خویش نیز از هیچ توطئه و دسیسه علیه یکدیگر دریغ نکردند.

4- دولت مشاورین:

یکی از ویژگی های دولت حزب دموکراتیک خلق، اتکای این دولت به مشاورین شوروی و نفوذ فزاینده مشاورین در اداره و رهبری امور حزب و دولت بود: «مشاورین در تمام وزارت خانه ها و در تمام سطوح جابجا شدند. در همان زمان (ماه می 1978) مشاورین نظامی (جدید) به افغانستان اعزام شدند...

تمام مشاورین توجه عمده خود را به استحکام و گسترش اساسات حزبی، ارتقای نفوذ حزب در اردو، ایجاد سازمان های قوی و پرجمعیت اجتماعی و ساختار مرکزی اداره معطوف داشته بودند.» (24)

حضور مشاورین و نفوذشان در دولت حزب دموکراتیک خلق سیر فزاینده داشت. به نوشته مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر: «حفیظ الله امین پس از احراز مقام نخست وزیری در یک کنفرانس مطبوعاتی در این باره معلوماتی فراهم نموده اظهار داشت که تعداد مشاوران و کارشناسان شوروی در هر دو شق ملکی و نظامی به یک هزار نفر بالغ می شود که از آن جمله 799 تن ملکی 201 تن نظامی میباشند...» (25)

یک سند سری وزارت خارجه ایالات متحده امریکانیز شمار مشاورین شوروی را در دومین سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

در حدود یک هزار و یا اندکی بیشتر از یک هزارتن وانمود می کند: «علی رغم بدتر شدن وضع امنیتی در سراسر کشور حضور شوروی در افغانستان از نظر کمی در ماه های اخیر افزایش قابل توجهی پیدا کرده است. تعداد مستشاران نظامی روسی در حدود کمی بالای 1000 نفر باقی مانده است. احتمالاً هنوز در حدود 250 نفر مستشار غیر نظامی از شوروی در آن کشور بسر برند.» (26)

اماسلطانعلی کشتمند صدراعظم حکومت حزب دموکراتیک خلق در دهه هشتاد تعداد مشاورین شوروی را در وزارت خانه های ملکی این دوره به شمول، ترجمانها، دستیاران و سکرترهای آنها، هشتاد نفر وانمود میکند و نفوذ آنها را در ادارات دولتی تبلیغات نادرست میخواند: «در سالهای هشتاد و پس از آن در اثر تلقینات وسیل عظیم تبلیغات چنین تلقیاتی بوجود آمد که گویا مشاوران شوروی در هر وزارت خانه از طریق ترجمان خویش گویا بگونه حیرت انگیزی تمام امور را اجرا و نظارت میکردند...» (27)

اما یکی از ژنرالان شوروی می نویسد: «البته دشوار است بگویم که شمار این مشاوران به چند نفر میرسید. آنچه میتوانم بگویم این است که روزی در یک همایش در سفارت شوروی در کابل رهبران گروه های مشاوران را دیدم، به وحشت افتادم.» (28)

حزب کمونیست اتحاد شوروی استفاده مینمائیم. دیگر هیچکس بمانگوید که چه بکنیم و چه نکنیم. سرمشاور حزبی، در امور تشکیلات حزبی زیاد می فهمد و شخص وارد در کار است و با ما خوب کار می کند.» (30)

5- دولت سرکوبگر و استخباراتی:

سازمان جاسوسی یا استخباراتی دولت حزب دموکراتیک خلق که در دوره های زمامداری چهارتن از رهبران حزب چهار بار تغییر نام داد، یکی از سازمانهای مخوف جاسوسی در تاریخ افغانستان محسوب می شود. سازمان استخباراتی در دوره زمامداری تره کی بنام "اگسا" (دافغانستان دگتو ساتونکی اداره) تشکیل گردید و در رأس آن اسدالله سروری از جناح خلق و از هواداران تره کی این جناح قرار گرفت. اسدالله سروری این سازمان را به یک ارگان آزار دهنده و وحشتناک دولتی در کشور تبدیل کرد. اگسا فضای جامعه را به فضای ترس، بی اعتمادی و ستیزه جویی مبدل ساخت. در ادارات دولتی، مراکز آموزشی، و در مناطق مختلف کشور، مامورین استخبارات برای تعقیب و کنترل مردم توظیف شدند. اگسا در مرکز کشور و ولایات به دستگاه سرکوبگری و آدم کشی تبدیل شد و هزاران نفر را در ماه های نخست حاکمیت حزب دموکراتیک خلق سر به نیست کرد. هرچند نام اگسا بعداً

مستشاران شوروی برای حزب و دولت پالیسی میساختند. نظر مشاورین در تقرر و جابجایی افراد در کرسی های حکومتی و بالابردن مقام حزبی بسیار مؤثر بود. به نوشته مؤلفین افغانستان در منگنه ژئوپولتیک: «کسانی (مشاورین) هم بودند که گوش به فرمان مشوره گیرندگان خود بودند. با این پنداشت که "او" اوضاع محلی را بهتر میداند. در این موارد مشاور حزبی که با دیوار ستبری از مردم جدا میگردید، باتکیه به پندارهای مشوره گیرنده خود و با فرستادن گزارشهای بس نوید دهنده به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که در آن برهه کاملاً پذیرا بودن، پیامد خوبی نمی توانست باشد. این گونه مشاوران را در بسا ازموارد تطمیع می نمودند یا با مهربانی و نوازش و با دادن هدایا و کادوها به اصطلاح کروکور میساختند. در عوض مشاورهم توصیه ها و گزارشهای درخشانی درباره ارتقای مشوره گیرنده خود به کرسی های بالاتر ارائه می کرد.» (29)

رهبران جناح ها مختلف حزبی، خشنودی مشاوران را ملاک درستی و حقانیت مواضع و سیاست های خود می پنداشتند. باری حفیظ الله امین در پاسخ به تره کی که از او خواست تابه شکایتهای سلطانعلی کشتمند از وضع حزب پاسخ بدهد گفت: «دیگر این حرف ها بدرد نمیخورد. ما اکنون برای ساختن حزب خود از تجربه

مسئول این مسایل تنها حفیظ الله امین بود. مثالی برایتان بگویم در مورد موسی شفیق یانوراحمد اعمادی که آنها را شهید ساختند، من و تره کی صاحب سر چای نشسته بودیم، امین آمد و گفت؛ تره کی صاحب والله بچه ها این طور یک کار را کرده اند. ازدست تره کی صاحب پیاله افتید. گفت چرا، اینها مردم ملی بودند. خوب، مؤقتاً در آنجا می نشاندی شان. (مؤقتاً در زندان می بودند) گفت این ها را چرا به شهادت رسانیدید. گفت والله بچه ها این کار را کردند! من گفتم؛ امین صاحب فردا تاریخ است، درمورد تاریخ چه میگوی؟ اوبه پشتو گفت: سیدمحمد جانہ وایی ہرسوک تاریخ پخپلہ گتہ نوشتہ کوی. (میگویند هرکس تاریخ را به نفع خود نوشته می کند.) گفت: من کہ نباشم هر چه میکنند {بکنند} متأسفانہ این طور بود.» (31)

6- شیوہ های سرکوب و کشتار:

یکی از نکات قابل بحث در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به خصوص در سالهای نخست این حاکمیت شیوہ سرکوبی و خشونت علیه مخالفین است. بسیاری از زندانیان جان بدر برده از زندانهای حاکمیت مذکور خاطرات ترسناکی از خشونت و شکنجه مامورین به ویژه مامورین سازمان امنیتی آن دارند. یکی از زندانیانی که در 19 ثور 1357

در حکومت صدو سه روزہ حفیظ الله امین بہ کام تغیریافت، سپس در زمامداری ببرک کارمل نام "خاد" بہ آن گذاشته شد و در دورہ نجیب الله از خاد بہ "واد" یا وزارت امنیت دولتی تغیر کرد اما روش و عملکرد آن در تمام این دورہ ها و در نام های گوناگون، ہمسانی داشت. سازمان استخباراتی حزب دموکراتیک خلق در تمام سالهای حاکمیت این حزب با سازمان جاسوسی شوروی (کی.جی.بی) در روابط بسیار نزدیک بہ سر میبرد.

علی رغم آنکہ دولت حزب دموکراتیک خلق بالغای قانون اساسی دوران محمد داود در فرمان شماره 3 مؤرخ 14 ثور 1357، از تعیین محاکم ملکی و نظامی سخن گفت اما عملاً چنین محاکمی وجود نداشت. سیدمحمد گلاب زوی از کودتاچیان حزب دموکراتیک خلق کہ بعداً در مقامات بالای حزبی و دولتی قرار گرفت ضمن آنکہ عملکردهای مجرمانہ حاکمان حزب مذکور را تأیید می کند، بار اصلی مسئولیت را بدوش حفیظ الله امین میگذارد: «برخورد در مجموع با مردم بسیار زشت بود. همان کلتور (فرہنگ) و عنعنات (آداب و رسوم) مردم را در نظر نگرفته بامردم عمل میکردیم. بدون محکمہ بندی کردن، بدون محکمہ کشتن، بدون محکمہ فراری کردن و یا بدون محکمہ اموالش را ضبط کردن. این در هیچ قانون نیست. یک اشتباه در ہفت ثور ہمین بود. این را بہ صراحت میگویم؛

یکی دیگر از انواع شکنجه زندانیان که قبل از قتل شان در میدان کشتارگاه پلچرخی ازسوی افسران و کارمندان "اگسا" انجام میافت، شکار و بزکشی زندانیان بود. وقتی محبوسین بسوی پلیگون برده می شدند، محبوسی را برای شکارانتخاب میکردند. آنگاه چراغ های موتر جیب را روشن کرده و صید خویش را در خار زار پلیگون رها میکردند تا هر طرفی بخواهد برود. سپس

او را به رگبار می بستند...» (32)

خبط و عملکرد مجرمانه حاکمان خلقی در شیوه حکومتداری و اداره جامعه، آنها را به نیروی ترسناک و آزار دهنده در کشورومیان خلق مبدل کرده بود. اما آنها به جای بازنگری روش و اصلاح عملکردخویش، چهره ضدخلق خود را بصورت فزاینده با آزار و کشتار خلق به نمایش می گذاشتند. ژنرال چهار ستاره ارتش سرخ شوروی محمود قارییف مشاور ارشد نجیب الله، حاکمان حزب مذکور را از همان آغاز حاکمیت، فاقد پایگاه اجتماعی و نیروی ماجراجو و سر کوبگر می خواند: «برغم آنکه اهداف انقلاب (کودتای ثور) آشکارا اعلام نمی گردید، در واقع برنامه پیاده نمودن دیکتاتوری "پرولتاریایی" که در کشور وجود نداشت و تحولات سوسیالیستی را در برداشت، رویدست بود. گ.و. پلیخانف

زمانی میگفت: "روسیه مقارن سال 1917 هنوزآردی راکه از آن بتوان نان سوسیالیزم را پخت، آسیاب نکرده بود." خوب حالا دیگر در مورد افغانستان

به زندان پلچرخی برده شد و 19 ماه رادرزندان به سر برد در مورد این شکنجه هامی نویسد: «یک نوع شکنجه برق دادن به وسیله آله برقی مانند تیلفون سیار نظامیان بود که در پهلوی خویش دسته ای مانند چرخ داشت. دو سیم این آله برقی را به حساس ترین نقاط بدن وصل می کردند. ازقبیل نرمه گوش ها، دیوارهر دو سوراخ بینی، خسیسه ها، آلت تذکیر، زیر ناخن های دست و پا وغیره. بعد دهان شخص را با پارچه بلندی چنان می بستند که امکان تنفس نهایت مشکل می گردید. هردوشصت پاراباهم می بستند و دست ها ازعقب بسته می شد. بعد ازاین تمام محکم کاری ها شکنجه گران می نشستند که گوی کار بس بزرگی کرده اند، می نوشیدند و قهقهه می زدند. زندانی تحت شکنجه ساعت هادرهمان حال میماند وبعدهای برسم مزاح دسته آله برقی را می چرخاندند...»

نوع دیگر شکنجه این بود که آهن تیز و میخ مانندی رادرلبه میزکوفته بودند که اکثر زندانیان با آن میخ شکنجه می گردیدند. انگشتان دست و پای زندانی را محکم گرفته و انگشتش را طوری قرار می دادند تا همان میخ نوک تیز در زیر ناخن انگشت برابر می شد وبعدها با فشارآهسته و عذاب دهنده انگشت شخص را بسوی میخ فشارمی دادند تا میخ در زیر ناخن انگشت فرورود...»

می شود. آیامین فرمان تمام کشتار ها را صادر کرده بود؟ نقش تره کی به عنوان رهبر حزب و حاکمیت در این کشتار چه بود؟

دستگیرپنجشیری عضو رهبری جناح خلق از تمایل حفیظ الله امین در نخستین روز کودتا به نقض قانون و انحصار خونین قدرت سخن می گوید و در واقع امین را عامل اصلی اختناق و کشتار در دوران حاکمیت جناح خلق معرفی می کند: «باید به تلخی یاد کرد که نقض قانونیت دموکراتیک، گرایش به کیش شخصیت، تمرکز خونین انحصار قدرت، بلندپروازی، خودمحوری و بدآموزی از همان روز اول قیام هفتم ثور درگفتار و کردار حفیظ الله امین جلوه های هراس انگیز و خطرناکی داشت. بگونه مثال او در همان شب نخستین قیام مسلحانه با وصف مخالفت شدید شهید نورمحمد تره کی و ببرک کارمل به قیام کنندگان دستور صادر کرد تا جگرن هاشم خوستی و جگرن هاشم قندهاری و دگرمن سرور قوماندان کندک ترانسپورت هوایی را به شیوه نظامی محاکمه و مجازات کنند.» (34)

محمد عزیز اکبری عضو جناح خلق که قبل از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از افسران پایین رتبه پولیس در وزارت داخله (وزارت کشور) بود و سپس در سازمان استخباراتی اگساوکام به ریاست رسید، در حالی که حزب و تمام رهبری آنرا مسؤل تلقی میکند، امین را تصمیم گیرنده

چه میتوان گفت؟ برای انجام تحولات سوسیالیستی در افغانستان نه تنها آرد آسیاب شده آماده نبود؛ بلکه هنوز در خاک آن تخم لازم برای این کار نیز پاشیده نشده بود. این برنامه پرمدها و افراطی از همان آغاز ماجراجویانه بود و به همین دلیل محکوم به شکست بود...» (33)

چه کسی مسؤل کشتارها بود؟

در نخستین روزهای (سنبله 1358) که حفیظ الله امین، نورمحمد تره کی را از میدان قدرت بیرون راند و خود در رهبری حزب و دولت قرار گرفت، اسامی دوازده هزار زندانی بروی دیوارهای بیرونی ساختمان وزارت داخله آویخته شد که تا آن وقت از سوی دولت حزب دموکراتیک خلق به قتل رسیده بودند. در حالی که نورمحمد تره کی قبل از آن در رهبری حزب و دولت تأکید میکرد که شمار زندانیان سیاسی در جمهوری دموکراتیک افغانستان بین یک هزار تا یک هزار و یکصد نفر است. در توضیحات مامورین رژیم به بازماندگان مقتولین و بستگان زندانیان، تره کی مسؤل قتل این هزاران نفر معرفی می گردید؛ هر چند این لست به زودی از دیوار وزارت داخله برداشته شد. این در حالی بود که انگشت اصلی اتهام چه در آن دوران و چه در سالهای بعد بسوی حفیظ الله امین به عنوان مسؤل اصلی کشتارها دراز

شود؟ اینکه حالات به این شکل بود من دقیقاً گفته نمی توانم که سند پیش ما باشد که چقدر او در این کشتن و بندی کردن رول داشت. منتهامن یک چیز را گفته می توانم اگر این طور فکر کنیم که در این مسایل بالاترازینجاه فیصد تأثیر امین بوده باشد باید عزیزالله واصفی بندی نمی شد. این را برادروار می گویم که عزیزالله واصفی زنده است. بسیار دوست های خوب امین شاعر و نویسنده که برای او دلچسپ بود کشته شدند. او نتوانست که آنها را نجات بدهد...» (36)

نکته روشن آن است که تره کی و امین نه تنها جلو بیدادگری حاکمان حزبی را نگرفتند، بلکه با اظهارات و دستورهای ستیزه جویانه خویش خفقان و کشتار را در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق گسترش دادند. ابراز نظرهای تره کی و امین به عنوان رهبران حزب و حاکمیت حزبی برای سایر اعضای حاکم حزب به ویژه در ارگانها و نهادهای امنیتی و نظامی دستورالعمل انقلابی و آیدئولوژیک تلقی می شد. تره کی و امین از دشمنان بی شمار حزب و حاکمیت حزبی خویش در جامعه نام می بردند. حفیظ الله امین در مصاحبه با دکتور هلیگامایر خبرنگار مجله هوریزنت جمهوری دموکراتیک آلمان در چهارم میزان 1357 گفت: «انقلاب ما یک انقلاب خلقی و کارگری است. دشمنان انقلاب ما اشراف زادگان

اصلی در اعدام هامعرفی می نماید: «برداشت من این است که در مجموع حزب مسئول است. بعلاوه رهبری حزب، چرا خود تره کی هم در یکی از بیانات خود می گوید که؛ "سوک چه په تیاره توطئه کوی په تیاره محویی کی" (کسی که در تاریکی علیه ما توطئه می کند در تاریکی محوش کنید) یامثلاً در یکی از بیانات دیگر خود میگوید که "زه داخوانیانو په ضد جهادا اعلانوم" (من در مقابل اخوانیها جهادا اعلان میکنم) و این تقریباً صلاحیت رابه آخرین قدمه (رده) حزب انتقال می دهد. یعنی در آنجا صرف اگسا و سازمان اولیه ولسوالی (شهرستان) و علاقه داری (بخشدار) گرفته تا سطح وزراء، صلاحیت گرفتن و زدن و توقیف کردن داشتند. درموارد زیادی از گرفتن و اعدام کردنها به نظر من امین تصمیم میگرفت، چراکه کار این سازمان رابالآخره امین بررسی میکرد.» (35)

اماببرک شینواری از خلقی های هوادار امین و معین وزارت سرحدات در حکومت یکصدوسه روزه او اتهام دیکتاتوری را برحفیظ الله امین تعجب برانگیز و غیر واقعی می پندارد: «تاحدی که من همرایش (همرای امین) روابط داشتیم من هر قدر که همین تبلیغات را می شنیدیم و فکر میکردیم که آن دلچسپی و دوستی که او بامردم داشت و بادوست های شخصی خود داشت من کاملاً تعجب میکردم که این آدم چطور یک دیکتاتور معرفی می

عنوان کردند، اما سپس به شیوه غیر دموکراتیک از طریق کودتای نظامی حاکمیت آیدئولوژیک و توتالیتر ایجاد نمودند. حکومت توتالیتر با این ویژگیها مشخص می شود:

«نظارت دولت بر کلیه شئون فعالیت های اقتصادی و اجتماعی.

انحصار قدرت سیاسی در دست یک حزب.

حذف کلیه اشکال نظارت دموکراتیک از جامعه.

توسل به ترور (گرفتاری، زندان، شکنجه و قتل) غرض سرکوبی هر نوع مخالفت.

تسلط یک فرد در رأس حزب و دولت.

تلاش برای شکل دادن به جامعه بر اساس آیدئولوژی حزبی.

تجهیز همه قوای جامعه در راه هدف های حزب و دولت و نابودی استقلال فردی.»

دولتی راکه حزب دموکراتیک خلق تشکیل داد از همان آغاز بر بنیاد توتالیتریسم شکل گرفت و بگونه فزاینده در این مسیر

کشانده شد. رهبران و بسیاری از اعضای حزب روش عملی خود را در دوران حیات

حزب بر مبنای آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم و حتی بر مبنای برداشت خود از

آن آیدئولوژی تنظیم کردند؛ هرچند که آنها گاهی تلاش نمودند تا ویژگیهای

اعتقادی و آیدئولوژیک خود و حزب خویش را از انظار عامه کتمان کنند.

آنها با باورهای جزمی و انتزاعی ملهم از آیدئولوژی حزب، پیش فرض های

بی شماری را در جهت تحول تمام عرصه

نازپرور و اخوانیها میباشند. دشمن عمده ما همین اخوانیها یا فرنگیان

مسلمان نماکه جاسوسان وجیره خواران امپریالیست ها اندواز طرف حلقه های

ارتجاعی تقویت مالی و معنوی میگردند. بر علاوه اشراف زادگان ناز

پروردگان برهبری ببرک کارمل مطابق خواست امپریالیسم و همچنان چپی های

افراطی و ناسیونالیست های تنگ نظر نیز بر علیه منافع کشور ما به دشمنان

انقلاب ثورو خلق افغانستان خوش خدمتی می نمایند.» (37)

حفیظ الله امین قتل بدون محاکمه مخالفان حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت

این حزب رادرتاریکی های شب به پیروی از دستور تره کی "بهترین حکمیت عادلانه"

می خواند. او باری در دانشگاه نظامی کابل گفت: «مابه تاسی از هدیات و

رهنمایی های درخشان رهبر کبیر و پرافتخار خود به صراحت اعلام میداریم،

آنانیکه به حیث وسیله اغراض شوم دشمنان ما در تاریکی علیه ماتوطئه

می چینند بهترین حکمیت عادلانه در آن است که در تاریکی از بین برده می

شوند و مسئولیت بدوش عمال نوکرفست امپریالیسم و ارتجاع است.» (38)

7- جزم اندیشی و مطلق گرایی:

رهبران و بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق در حالی که تشکیل حزب را از همان

آغاز در جهت تحقق برنامه دموکراتیک

و ذهنیت اعضای حزب در کرسی حاکمیت بود. در جامعه قبیله ای افغانستان، سیاست و تفکرات سیاسی در میان تمام گروه های چپ و راست با سنت های قبیله ای آلوده است. جزم اندیشی، نابرد باری، کینه توزی، ستیزه جویی، زور گویی و خردگریزی از سنت های متداول یک جامعه قبیله ای و عقب مانده است.

8- "بلشویک سازی حاکمیت":

جزمگرایی حزب دموکراتیک خلق و تعلقات آیدئولوژیکی حزب به کمونیستان روسی و تبعیث آن در سازماندهی و تشکیلات از نظریات لنین و حزب بلشویک روسیه، حاکمان و رهبران حزب دموکراتیک خلق رابسوی بلشویک سازی حاکمیت برد. بلشویک سازی حاکمیت از نخستین لحظات پیروزی کودتا با صدور فرامین انقلابی و مصوبات ارگانهای حاکم حزب آغاز گردید و سپس در تمام سالهای حاکمیت این حزب ادامه یافت. در برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق که در کنفرانس سر تاسری حزب در 23 حوت 1360 خورشیدی در شهر کابل تدویر یافت، استفاده از تجارب تاریخی حزب کمونیست شوروی در ساختمان جامعه افغانستان وظایف مبرم خوانده شد: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان رشد و تحکیم مداوم و هرچه بیشتر وحدت برادرانه، دوستی و همکاری با حزب بزرگ کمونیست اتحاد شوروی را که لنین کبیر داهی زحمتکشان جهان آنرا

های حیات جامعه تبیین کردند و برای تحقق این پیش فرض ها به خشونت متوسل شدند. حاکمان حزب دموکراتیک خلق مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی را مبتنی بر دریافت های خود از آیدئولوژی مارکسیزم لنینزم بخشی از سیاست در کرسی حاکمیت قرار دادند. آنها با این جزم اندیشی و مطلق گرایی سیاست و حاکمیت را ابزاری برای جنگ طبقاتی پنداشتند با ابن توهم که حزب دموکراتیک خلق حزب دهقانان و کارگران است اصولاً در دفاع از طبقات زحمتکش جامعه در جنگ طبقاتی درگیر است. در حالی که جنگ میان دولت حزب دموکراتیک خلق و مخالفان آنها که به مجاهدین معروف شدند جنگ طبقاتی نبود. حتی بسیاری از دهقانانی که از سوی حاکمان حزب دموکراتیک خلق زمین دریافت کردند علیه آنها جنگیدند. جزم اندیشی و مطلق گرایی فرهنگ تسامح و مدارا را از حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت می گرفت و دنیا در پرتو جزم اندیشی های شان به دو رنگ سیاه و سفید نمودار می شد. ذهنیت و نگرش آنها در برابر ذهنیت و نگرشی غیر از آیدئولوژی حزبی شان، نگرش ارتجاعی، نادرست و سیاه تلقی می شد.

یکی دیگر از عواملی که جزم اندیشی و مطلق گرایی حاکمان حزب دموکراتیک خلق را تقویت کرد، ساختار قبیله ای جامعه و تأثیر این ساختار بروی افکار

کمونیست شوروی قرار گرفت، "کرلیننکو" که مخالف اعزام قوا بود گفت: «ما به ایشان (تره کی و امین) همه چیز داده ایم، و چه واقع گردید؟ هیچ چیز کمک نه نموده است. آنها مردم معصوم وبی گناه را تیر باران می کنند و بعداً می گویند که در زمان لنین هم مردم تیرباران می گردیدند.

باینترتیب می خواهند عمل خود را توجیه نمایند. ملاحظه فرمایید آنها چه مارکسیست های اند!» (40)

روش بلشویک سازی در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به تمام عرصه ها تعمیم یافت. اقتصاد دولتی شد، تغییراتی در نظام آموزشی مکاتب و مؤسسات تعلیمی و تحصیلی بمیان آمد که آموزش تعالیم مارکسیزم-لنینیسم بر مبنای تعبیر و تفسیر روسی آن بخش عمده نصاب درسی قرار گرفت. در نهاد های نظامی و امنیتی به نظامیان، کارمندان و سربازان تمام ارگانهای امنیتی و نظامی در ارتش، پولیس و سازمان امنیت آیدئولوژی حزب حاکم و در واقع آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم آموزش داده می شد. در عرصه اجتماعی نیز نهادها و سازمانهای مختلف در نظارت و کنترل حزب و حاکمیت حزب شکل گرفت. این نهادها و سازمانهای اجتماعی نمی توانستند در نقش نهادهای آزاد جامعه مدنی عمل کنند بلکه ملزم به تبعیبت از دیدگاه و سیاست حزب

بنیاد نهاده است و به همین سان استفاده از تجربه تاریخی و دست آورد های عظیم تاریخی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در امر ساختمان جامعه نوین وظیفه مبرم خویش میدانند.» (39)

حزب دموکراتیک خلق در زمینه کار تشکیلاتی و سازمانی متأثر از حزب کمونیست شوروی به خصوص از دیدگاه های لنین و روش حزب بلشویک روسیه بود. برای بلشویک هاتنها یک تعریف از جهان حقانیت داشت؛ تعریفی که خود آنها ارائه میکردند. مخالفان آن تعریف دشمن تلقی می گردید که باید با قهر انقلابی نابود می شد. سازماندهی حزب بلشویک روسیه برخاسته و متأثر از سنت های استبدادی جامعه روسیه بود؛ اما حزب دموکراتیک خلق در افغانستان گام به گام پای در جای پای آن گذاشت.

بلشویک سازی حاکمیت و تبعیبت از روش بلشویک هادرسرکوبی مخالفان و دشمنان به گونه ای بود که رهبران حاکم حزب دموکراتیک خلق در برابر انتقاد دولتمدارن شوروی از وقوع کشتارها در دوران حکومت لنین سخن می گفتند تا از یکسوتشابه حاکمیت خود را با حاکمیت لنین نشان بدهند و از سوی دیگر حقانیت عملکرد خود را از زاویه آیدئولوژیک به گوش رهبران شوروی برسانند. وقتی تقاضای تره کی و امین مبتنی بر اعزام نیروهای شوروی پس از قیام 24 حوت 1358 درهرات مورد بحث در بیروی سیاسی حزب

بودند؛ دقیقاً آنچی که در حاکمیت بلشویک هادر روسیه انجام یافت.

9- تقلید از شوروی و بیگانگی از

جامعه:

جزم اندیشی و مطلق گرایی برخاسته از آیدئولوژیک بودن حاکمیت حزب، بلشویک سازی حاکمیت ناشی از الگو برداری و وابستگی حزب مذکور به اندیشه و عمل بلشویک های روسیه، حزب دموکراتیک خلق را در کرسی حاکمیت به یک جریان سیاسی مقلد از شوروی و حزب کمونیست شوروی مبدل کرد. این تقلید مایه سلب مستقل اندیشی رهبران حزب دموکراتیک خلق در تمام عرصه ها حتی در مورد رویدادهای تاریخی و اجتماعی مربوط به شوروی و نظام سوسیالیستی در آن کشور می شد.

حاکمان حزب دموکراتیک خلق در رهبری و اداره کشور به جای توجه به جامعه و تحلیل از شرایط ذهنی و عینی حاکم در کشور خود، بسوی اندیشه ها و تجارب کمونیستان روسی در تشکیل و تحکیم دولت حزب کمونیست اتحاد شوروی می دیدند و از آنها اقتباس و تقلید میکردند. یکی از مشاوران شوروی در ارتش افغانستان در دفتر یادداشت های خود می نویسد: «من نمی گویم که ما کورکورانه ساختار خود را رونوشت برداری می کردیم، با آنکه رهبران افغان بر آن پافشاری داشتند که شما برای ماهمه چیزها را

مانند آنچه که درکشورتان است، انجام دهید. درست همانند آنچه که در کشورتان است! مگر مایه کوشیدیم ویژگیهای ملی کشور را در نظر داشته باشیم و تراز آمادگی کادرها را.» (41)

شیوه تقلید رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق نیز شیوه نادرست و غلط بود. "یوری کوزنتس" مشاور سیاسی شوروی در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق بعداً اظهار داشت: «رهبران انقلاب پیروزمند ثور هیچ اطلاعی نه از تاریخ کشور ما و نه تجربه ما منجمله خطا هایی که در روند ساختمان سوسیالیسم صورت گرفته بود، نداشتند. آنها تصور بسیار خلاصه شده ای را به عنوان راهنمای حرکت انتخاب نمودند، و آنچه را که اقتباس کردند، اصلی نبود.» (42)

گاهی رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق خود را کمونیست تر و انقلابی تر از مشاوران روسی خود نشان میدادند. به گفته یک نویسنده روسی: «حزبیهای که دوشادوش شورویها کار میکردند با پیروی از منطق "تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق - همه چیز برای پیروزی انقلاب ثور" تلاش می ورزیدند گاهی "کمونیست تر" از مشاوران خود باشند.» (43)

تقلید و انقیاد از شوروی فاصله و بیگانگی رهبران حزب دموکراتیک خلق را از مردم عمیقتر ساخت. یکی از مشاوران شوروی هرچند پس از فروپاشی

واخراج هواداران او از حزب و حکومت تکمیل کرد.

حفیظ الله امین پس از اخراج جناح پرچم از حاکمیت، سلطه خود را به وزارت های دفاع و داخله گسترش داد. داکترشاه ولی از هواداران خود در جناح خلق را به وزارت خارجه و معاونیت صدارت گماشت و در وزارت خانه های دیگر افراد بیشتری از طرفداران خود را وارد کرد. امین که تسلط خود را به حزب و حکومت

مستحکم کرده بود، روز 13 قوس 1357 خورشیدی (3 دسمبر 1978 میلادی) به حیث فرد دوم حزب و دولت در جمعی عالی رتبه ترین هیئات حزبی و دولتی بریاست تره کی، عازم شوروی شد. اما در مسکو هیچگونه هوشدار و توصیه ای به رهبر جناح خلق و امین که جناح پرچم را از قدرت کنار زده بودند، صورت نگرفت. زمامداران شوروی از رهبران جناح خلق با گرمی استقبال کردند. در این سفر معاهده حسن همجواری میان دولت های شوروی و افغانستان به امضاء رسید؛ معاهده که ظاهراً مبنای توجیه و تفسیر حمله نظامی شوروی در سال بعدی قرار گرفت. استقبال زمام داران شوروی از رهبران جناح خلق و مهمتر از آن تداوم کمک های روبه افزایش نظامی و اقتصادی شوروی به دولت خلقی، حفیظ الله امین را به فکر آن واداشت تا تسلط خود را در حزب و حکومت گسترش بخشد و بدون هیچ نگرانی از ناراضایتی مسکو،

شوروی، تصویر این فاصله و بیگانگی رهبران حزب دموکراتیک خلق را از مردم اینگونه ترسیم می کند: «رهبران حزب (تره کی، امین، کارمل و نجیب الله) در عمل از مردم دور بودند و به آرمان و نیازهای آن بی تفاوت برخورد می کردند. رهبران حزب دموکراتیک خلق از حزبیهای عادی دور بودند، و بیشتر مانه از میهن پرستی و فداکاری آنها بهره برداری میکردند. با آدمها به عنوان عامل انسانی مجرد برخورد میکردند و اندیشه های خود را از راه زور در عمل پیاده می ساختند. دولتی را که بوجود آورده بودند، بانیروی سرنیزه و اختناق در کشور سر پایستاده بود. آنها خود از خلق بیگانه بودند، مردم آنها را برنگزیده بودند. در پیشگاه مردم مسئول و پاسخده نبودند. انتقاد ناپذیر بودند. صرف تابع فراکسیون حزبی، قوم، قبیله و گروه خود بودند و همچنان از الطاف شوروی برخوردار بودند.» (44)

منازعه قدرت در جناح خلق

حفیظ الله امین و سلطه فزاینده در حزب و حکومت حزبی:

روند تسلط و کنترل و حفیظ الله امین به حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزبی، در واقع همزمان با تشکیل حکومت مذکور آغاز شد. او این پروسه را پس از راندن جناح پرچم و سپس خفه کردن تره کی

دانش وزیر معادن و صنایع، عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت، حسن باریق شفیع وزیر ترانسپورت و صاحب جان صحرایی وزیر سرحدات.

امین که پس از احراز مقام صدارت بصورت علنی و رسمی ریاست حکومت را بدست گرفته بود در صدد تصاحب رهبری حزب و دولت خلقی شد.

امین و تره کی؛ رفاقت پرستشگرانه و خصومت مفتضحانه:

شکل گیری منازعه قدرت میان امین و تره کی یک افتضاح باورنکردنی و شگفت انگیز بود. کشمکش امین و تره کی برسر قدرت نه از سوءظن بلکه ظاهراً از صمیمیت متقابل، به ویژه از احترام و رفاقت متعبدانه امین در برابر تره کی آغاز شد.

امین پیش از کودتای ثور 1357 در داخل جناح خلق به مخالفت های گسترده روبرو بود. این مخالفت ها هیچگاه به تضعیف موقعیت او در داخل جناح خلق که از حمایت تره کی برخوردار بود، نیانجامید. میرصاحب کاروال عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق در دوران رهبری و حاکمیت نجیب الله، از مخالفت با امین در داخل جناح خلق سخن میگوید: «قبل از قیام مسلحانه ثور روحیه قویاً ضدحفیظ الله امین در میان کادرهای حزبی وهم در سطح رهبری حزب وجود داشت ولی امین بسیار ماهرانه و هوشیارانه از

بسوی انحصار کامل قدرت گام بردارد. هرچند امین تا این زمان نیز کنترل خود را بر تمام ارگانها و دوایر امنیتی و نظامی دولت قایم کرده بود و عملاً به جای تره کی، فرمانروایی میکرد.

حفیظ الله امین در روزهای پایانی نخستین سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، ریاست حکومت را بنام لومری وزیر (نخست وزیر) بدست آورد. او از سوی تره کی مؤظف به تشکیل کابینه شد. امین کابینه خود را که بیشتر از طرفداران و هواداران خودش در جناح خلق بودند روزیازدهم حمل 1358 خورشیدی (27 مارچ 1979) به تره کی معرفی کرد. او به عنوان لومری وزیر (نخست وزیر)، همچنان وزارت خارجه را بدست گرفت و سایر وزیران او عبارت بودند از:

داکترشاه ولی معاون لومری وزیر و وزیر صحت عامه، صالح محمدزیری وزیر زراعت و اصلاحات ارضی، دستگیر پنجشیری وزیر فواید عامه، عبدالکریم میثاق وزیرمالیه، محمودسوما وزیر تحصیلات عالی، جگرن اسلم وطنجار وزیر دفاع، عبدالرشید جلیلی وزیرتعلیم و تربیه، عبدالحکیم شرعی جوزجانی وزیر عدلیه ولوی سارنوال (دادستان کل)، منصور هاشمی وزیر آب و برق، انجنیر صادق عالمیاریوزیرپلان سازی، خیال محمد کتوازی وزیراطلاعات و کلتور، سید محمد گلاب زوی وزیرمخابرات، شیرجان مزدور یاروزیر داخله، انجنیر محمداسماعیل

اکثریت قریب به اتفاق بیروی سیاسی قانع کننده نبود.» (46)

پس از کودتای ثوروتشکیل دولت حزب دموکراتیک خلق، حمایت تره کی از حفیظ الله امین بیشتر از گذشته افزایش یافت. در طول اولین سال حاکمیت حزب مذکور، نه تنها امین در چتر حمایت تره کی به موقعیت های بلند حزبی و دولتی رسید، بلکه تره کی عملاً در خدمت تمایلات و برنامه های امین قرار گرفت. اتمام خاست های امین را در داخل حزب و دولت تأییدی نمود، به پیشنهادات او در جابجایی و تعیین افراد در پست های حکومتی امضاء میکرد. ظاهراً نفوذ نامحدود حفیظ الله امین بروی تره کی از انقیاد و کرنش اوناشی می شد. امین به حد پرستش، تره کی را مورد احترام قرار میداد. القابی را که حفیظ الله امین در سخنرانی ها و اظهارات خود برای تره کی بیان میکرد خیلی بیشتر از یک گزافه سرایی و مبالغه گویی بود. او تره کی را نابغه شرق، رهبر کبیر، معلم توانا، استاد بزرگ و... می خواند و رابطه تره کی را با حزب دموکراتیک خلق به عنوان رهبر حزب، رابطه جسم و روح می نامید. امین خود را شاگرد وفادار تره کی می گفت و گاهی دست او را در محافل رسمی می بوسید. باری او را با "لنین" مقایسه نموده گفت: «آن یک (لنین) رهبر کبیر پرولتار یای جهان

نورمحمدتره کی به حیث مدافع و سرپوش استفاده اعظمی نمود که نه تنها برخی زیادی از کادرهای ملکی، نظامی حزب بلکه اعضای رهبری حزب نیز قربانی این روابط شدند.» (45)

دستگیر پنجشیری نیز به حمایت تره کی از امین در برابر هرگو نه مخالفت درون حزبی اشاره می کند: «نقشه ترور علی احمدخرم (وزیرپلان در جمهوریت محمد داود) تاجائیکه تحقیقات کمیسیون مرکزی حزبی در ولایت کندز آشکار ساخت توسط حفیظ الله امین طرح گردیده بود. هنگامیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان این توطیه تحریک آمیز حفیظ الله امین را توسط کمیسیون کنترل حزبی کشف کرد، بیدرنگ موضوع اخراج امین از کمیته مرکزی و در درجه اول سلب مسئولیت و سبکدوشی او از رهبری سازمان مخفی نظامی مطرح بحث قرار گرفت. طرح مصوبه سبکدوشی امین از رهبری سازمان مخفی نظامی و اخراج از کمیته مرکزی حتی در یکی از جلسه های دفتر سیاسی توسط کریم میثاق نوشته شد. اما تره کی و کارمل مانع صدور مصوبه گردیدند. نورمحمدتره کی مصوبه اخراج امین را به این علت به تعویق انداخت، تا طی یکماه افسران بلند پایه اردو و عناصر رهبری کننده سازمان نظامی را از تحت نفوذ امین بیرون بکشد. این دلیل و منطق به هیچوجه نزد

تکذیب کرد و پیوند خود را با امین چون گوشت و ناخن، جدا ناپذیرخواند. بنا براین نورمحمد تره کی در روزهای پایانی حکومت خویش نمی توانست باور کند که حفیظ الله امین نقشه قتل او را چیده است. سیدمحمدگلابزوی از وزیران خلقی هوادار تره کی با اسدالله سروری رئیس "اگسا"، وقتی به تره کی در سنبله 1358 می گویند که امین او را به قتل میرساند، تره کی با تأثر و لحن تردید آمیز برای آنها اظهار می دارد که: «من تمام عمر او را بزرگ کرده ام و او را از دشواریهای زندگی حفظ نموده ام. ببینید دستانم آبله نموده است، ولی شاید شما واقعیت را میگوئید.» (50)

امین و ریشه های خصومت با تره کی:

«بوریس یوناماریف رئیس روابط بین المللی حزب کمونیست شوروی، ضمن ملاقات با حفیظ الله امین در وزارت خارجه، از وی در باره کتاب های داخل رفته وی که همه آثار استالین بودند، پرسید. امین پاسخ داد که استالین برای وی الگو است. زمانیکه یوناماریف به وی توصیه کرد تا بهتر است، آثار لنین را مطالعه کند، امین گفت: ترجیح میدهد تا آثار استالین را بخواند.» (51) چه اندیشه و عملکرد استالین برای حفیظ الله امین الگوبود؟ در حالی که

و این دیگری (تره کی) رهبر کبیر خلق زحمتکش افغانستان است. هر دو رهبر کبیر دوانقلاب کارگری را رهبری کردند و در تاریخ بشریت از آغاز خود انقلاب پرولتاری بودند و قدرت سیاسی را از آغاز پیروزی خود به طبقه کارگر انتقال دادند. اگر حرف از انقلاب کبیر شورمیزنیم، پس حرف از رهبر کبیر نور محمدتره کی است. اگر حرف از انقلاب اکتوبر میزنیم، حرف از لنین کبیر است.» (47)

حتی امین یک روز پس از بازگشت تره کی از هاوانا (سپتمبر 1979) در محضر سفیر و هیئات شوروی که میان آنها میانجگری میکردند گفت: «اگر بمیرم بانام تره کی که در لبانم خواهد بود، خواهم مرد و اگر تره کی قبل از من بمیرد من تمام پلنهایش را به سر می رسانم.» (48)

تره کی نیز به امین اعتماد و اطمینان کامل داشت و او را از شاگردان صادق و وفادار خود تلقی میکرد. باری در بیانیه رادیو تلویزیونی خود گفت: «زه حق به جانبه وم چه امین ته می وفادار شاگرد ویل او هغی ته می سل نمری ورکولی. (من حق به جانب بودم که امین را شاگرد وفادار خودم گفتم و برایش صدنمره دادم.)» (49)

حتی در ایامی که وجود اختلاف میان تره کی و امین شایع گردید، نورمحمد تره کی هرگونه اختلاف با امین را

استالین، شوروی، یک امپراتوری پهناور را در جنگ علیه فاشیسم نازی به پیروزی رساند و شوروی را پس از جنگ به یک ابرقدرت جهانی مبدل ساخت. اما امین یکجا با تره کی در دوره یک سال ونیم حاکمیت شان، افغانستان را بسوی ویرانی، فقر، جنگ و بی ثباتی بردند. به نظر میرسد که حفیظ الله امین تنها از شیوه های سرکوب و تصفیه استالینی به خصوص از تصفیه های درون حزبی او الگو برداری کرد:

«استالین شخصاً در قصر کرملین مکالمات تیلیفونی برجسته ترین افراد حزبی و دولتی شوروی را کنترل میکرد. علاوه بر آن برای کنترل آنها جاسوس میگماشت. با این شیوه افراد و عناصر مقتدر رقیب و مخالف نظریات خود را وحتى آنانی را که رقیب و مخالف تصور میکرد سر به نیست مینمود. این کار را توسط یاران و رفیقان نزدیک خود انجام میداد؛ بعداً نوبت به آن رفقا و یاران میرسید و آنها را توسط رفقا و یاران جدید از صحنه میراند و نابود میکرد. . . .» (52)

امین نیز مانند استالین در منازعه درون حزبی بر سر قدرت، نخست جناح پرچم را با تایید و حمایت تره کی از حاکمیت کنار زد و سپس تره کی و طرفداران او را در داخل حزب و حاکمیت حزبی بوسیله هواداران خود تصفیه کرد. تفاوت میان استالین و امین این

بود که استالین این تصفیه ها را در کرسی زعامت و رهبری حزب و دولت برای بقا و استحکام قدرت خود انجام داد، ولی امین از این روش در رسیدن به کرسی رهبری حزب و دولت استفاده کرد. استالین در مسند رهبری به حیث داهی کبیر و رهبر بزرگ در واقع زیر دستان و شاگردان خود راسربه نیست نمود؛ اما امین در کرسی شاگردی باتظاهرو توطئه، رهبر نابغه! و استاد بزرگ خویش را گردن زد.

"لیف گریلف" Lef Gorelov سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان از سال 1975 تا سال 1979 می گوید که گزارش های من به تره کی حسادت امین را در همان اوایل برمی انگیخت. باری به من گفت که در آینده فقط به من می توانید گزارش دهید، حتمی نیست که تره کی گزارش تو را بشنود. (53)

رویه مرفته اگر شوروی ها در شروع بحران درونی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق سیاست دوگانه درپیش نمیگرفتند و سپس با ادامه این سیاست، دست امین را در سرکوبی و تصفیه های درون حزبی باز نمیگذاشتند شاید منازعه قدرت در داخل حزب دموکراتیک خلق، سیر و پیامدی آنچنانی نمیداشت. حتی شوروی ها در آخرین روزهای تشدید منازعه قدرت میان تره کی و امین به این سیاست دوگانه ادامه دادند. وقتی نورمحمد

غلطی راپیش میبرد. وی باید شخصاً مسئول اقدامات غیرموجه مجازات کتلوی و ناکامی سیاست های داخلی دانسته شود.

2- باید تره کی به اهمیت ایجاد یک حکومت ائتلافی دموکراتیک که اعضای حزب دموکراتیک خلق به شمول پرچمی ها در آن نقش اساسی داشته باشند متقاعد ساخته شود. نمایندگان وطنپرستان از اقشار روحانیون و قبایل و نمایندگان اقلیت های ملی و روشنفکران باید به حکومت راه داده شوند.

3- زندانیان سیاسی به خصوص اعضای جناح پرچم که به شکل غیر قانونی دستگیر و زندانی شده اند باید رها و اعاده حیثیت شوند.

4- باید یک راه دیدار غیررسمی با ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که به جمهوریت سوسیالیستی چکسلواکیا مهاجرت کرده است جهت بحث روی استقرار وضع داخلی در جمهوری دموکراتیک افغانستان راه انداخته شود.

5- در صورتیکه وضع بحرانی در کشور به وخامت گراید باید هیئات رهبری احتیاطی برای حزب دموکراتیک خلق افغانستان تدارک دیده شود.» (55)

دستگیر پنجشیری از نقش دیپلماتهای ممالک اروپای شرقی به خصوص از نقش نایب سفیر جمهوری دموکراتیک آلمان در اختلاف میان تره کی و امین سخن میزند: «درچنین وضع به احتمال قریب به یقین

تره کی در اول سپتمبر 1979 از هاوانا به مسکو برگشت و توصیه رهبر شوروی را در کرمالین مبنی برکنار زدن حفیظ الله امین و آشتی با کارمل و جناح پرچم شنید، امین در کابل از طریق شورویها در جریان این مذاکره خصوصی تره کی و برژنف قرار گرفت.

عزیز اکبری فرد دوم در اداره استخبارات دولت حزب دموکراتیک خلق (اگسا) از همراهان تره کی در این سفر میگوید: «البته سید داود ترون (رئیس دفتر تره کی یکی از هواداران امین که در این سفر عضو هیئات بود) هم با مقامات شوروی و کمیته امنیت دولتی یا کی.جی.بی روابطی داشت و ترون هم، یکساعت تایک و نیم ساعت غیبت داشت. من فکر میکنم که شورویها به ترون هم بعضی مسایل را انتقال داده بودند و ترون هم این مسایل را قبل از برگشت تره کی به امین اطلاع داده بود.» (54)

میتروخین افسر کی.جی.بی از گزارش مامورین این سازمان به مسکو در مورد امین سخن میگوید که دیدار تره کی با برژنف در بازگشت از هاوانا بر مبنای این گزارش صورت گرفت که سپس به حوادث بعدی انحصار قدرت توسط امین با راندن و قتل تره کی منجر شد. توصیه مامورین کی.جی.بی در مورد امین برای مسکو چنین بود: «

1- راهی باید یافت تا امین از رهبری کشور برکنار گردد چون سیاست داخلی

منازعه میان تره کی و امین پس از کنفرانس هاوانا و دیدار محرمانه تره کی با رهبر شوروی به اوج رسید. تره کی بروز یازدهم سپتامبر 1979 (20 سنبله 1358 خورشیدی) از کیوبا به مسکو آمد. در مسکو به او گفته شد تا با کنارزدن امین زمینه را برای مشارکت مجدد جناح پرچم در قدرت مساعد کند. تره کی به توصیه مسکو متقاعد شد. او پس از دیدار و گفتگو با برژنف، تصمیم خود را در مورد برکناری امین از قدرت حتی قبل از رسیدن بکابل پنهان نکرد. او در فردای آن روز به جمعی از محصلین اعضای حزب دموکراتیک خلق در شوروی، از موجودیت دانه سرطان که اشاره به حفیظ الله امین داشت، در حزب و علاج آن سخن زد.

امادر کابل، حفیظ الله امین از یکسو پیوسته در جریان مذاکرات تره کی و زمامداران شوروی قرار میگرفت و از جانب دیگر فعالیت و حرکت های طرفداران تره کی را به دقت زیر نظر داشت. تره کی پس از بازگشت که در فرودگاه مورد استقبال گرم امین و اعضای کابینه قرار گرفت به خانه خلق (قصر ریاست جمهوری) رفت و از سفر خود به کیوبا گزارش داد. در این اجلاس، سه تن از وزرای طرفدار تره کی (گلابزوی، وطنجار و مزدوریار) شرکت نداشتند. امین در پایان جلسه با نورمحمدتره کی به گفتگو پرداخت و رئیس اگسا را باسه تن

دیپلوماتهای کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی از جمله نایب سفیر آلمان دموکراتیک نیز در تشدید اختلاف میان نورمحمدتره کی و حفیظ الله امین تلاش های موزیانه و شک برانگیز میکرده و دانه های بی اعتمادی را میان استاد و شاگرد می پاشیده اند.» (56)

یکی از دوستان و هواداران امین در خارج از حزب دموکراتیک خلق که دوستی خود را با امین "دوستی ساده و با اعتماد متقابل" تعریف میکند مدعی است که امین مبارزه خود را با تره کی در ماه های نخست حاکمیت حزب دموکراتیک خلق آغاز کرده بود. او بعد از ملاقات با امین در سرطان 1357، در وزارت خارجه که امین او را از ملاقات با تره کی ممانعت می کند، میگوید که از همان لحظه احساس کردم که حفیظ الله امین در دو جهت مبارزه را در پیش گرفته است. یکی محتاطانه در برابر تره کی و یارانش و در جهت دیگر بطور واضح و آشکار در برابر پرچمی ها. این دوست هوادار امین در یک ملاقات دیگر میگوید که امین با صراحت بیشتر از مبارزه خود سخن گفت: «من از این گفتار امین به خوبی درک نمودم که مبارزه خونین بین حفیظ الله امین و طرفدارانش در یک صف با دشمنانش تره کی، کارمل و روس هادر صف دیگر در خفی در جریان است.» (57)

اوجگیری خصومت:

داده شده بود تا با تره کی و امین مذاکره کنند. این هیئات که در دیدار نخست خود با تره کی بروز دوازدهم سپتمبر 1979 مؤفق نشدند تا امین را با او برسر میز مذاکره بنشانند، روز بعد دوباره نزد تره کی رفتند. امین با تقاضای تیلیفونی تره کی و درخواست سفیر و هیئات شوروی بروز (14 سپتمبر 1979 مطابق 23 سنبله 1358) به قصر ریاست جمهوری یا خانه خلق آمد. وقتی امین بدنبال محافظانش پله های زینه را در رسیدن به دفتر تره کی می پیمود، تفنگ های بادیگاردان هر دو طرف آتش گشودند. سید داود ترون قوماندان محافظین تره کی که از هواخواهان امین بود کشته شد. امین بلافاصله قصر را ترک کرد. جانداقومانندان گارد ریاست جمهوری که طرفدار امین بود تره کی را تحت نظر گرفت و روابطش را با مراکز نظامی و امنیتی دولت قطع کرد. آیاتره کی از تیراندازی بجان امین اطلاع داشت؟

"سفرانچوک" مشاور شوروی در وزارت خارجه حکومت به نقل از یک مقام کی. جی. بی از این احتمال سخن میگوید که شاید اندروپف رئیس کی. جی. بی به تره کی گفته بود تا امین را بکشد (60) اما واقعیت این بود که نه تره کی قصد کشتن امین را داشت و نه شورویها از او چنین تقاضا را کرده بودند. شلیک

از وزیران نامبرده متهم به انجام توطئه علیه خود کرد: «او از تره کی قاطعانه خواست تا آنها را از پست های شان سبکدوش کند. اماتره کی امین را مورد اعتراض قرارداد و گفت که بخاطر حفظ وحدت حزب، خودش (امین) سفارتی را در خارج کشور بپذیرد. حفیظ الله امین از پیشنهاد تره کی خشمگین شد و با عصبانیت برایش گفت کسیکه کنار رود خودت هستی.» (58)

حفیظ الله امین که سلطه خود را به بسیاری از نهادهای نظامی و امنیتی قایم کرده بود و برای مقابله با تره کی و هوادارانش آمادگی داشت، روز بعد از طریق تیلیفون به تره کی اولتیماتوم صادر کرد تا فرمان برکناری رئیس آگسا و سه وزیر نامبرده را صادر کند.

تره کی هنوز هم بسوی امین بانگاه فرزندی و اعتماد می دید. او به یک هیئات شوروی که مصروف دیدار از کابل بودند و به ژنرال گوریلوف مشاور ارشد نظامی، ژنرال ایوانف نماینده کی. جی. بی در کابل و پوزانف سفیر شوروی گفت: «رفیق سفیر ناراحت نباشید او (امین) فرزند من است، من به او اعتماد دارم، بین ما وحدت خواهد بود.» (59)

تره کی زمانی از اعتماد به امین سخن زد که سفیر شوروی، رفتار امین را غیر عادی تلقی کرد. به مامورین شوروی از دفتر سیاسی حزب کمونیست در مسکو وظیفه

از قدرت دست نخواهدکشید. اسدالله سروری پلان قتل امین را طرح کرد. طبق این پلان امین باید زمانی به قتل میرسید که جهت استقبال تره کی که از هاوانا برمیگشت، به میدان هوایی میرفت. این پلان وقتی بناکامی انجامید که برادر زاده سروری (محمدعزیزاکبری) که جاسوس کی.جی.بی بود مشاورین شوروی را در جریان گذاشت.» (62)

قتل تره کی:

درحالی که هیچگونه دلایل وشواهدی وجودندارد که تره کی حتی پس از توصیه شورویهاکمر به قتل امین بسته باشد، اما امین هیچگونه ملاحظه ای را در راندن تره کی از قدرت و قتل او مدنظر قرارنداد. تره کی در آخرین لحظاتی که چنگال مامورین امین آماده خفه کردن او می شد، کارت حزبی وساعت دست خود رابه قاتلانش داد تا آنرا به امین بسپارند. تره کی هنوز در توهم دوستی ووفاداری امین به سرمیبرد؛ اما حفیظ الله امین پس از قبضه قدرت، او را "عنصر منافی تکامل انقلاب" خواند. امین پس از دستگیری تره کی در نخستین بیانیه رادیو تلویزیونی خودگفت: «خلق زحمتکش ماباخنثی ساختن هر توطئه امپریالیزم و سرکوب نمودن هر تجاوز دشمنان انقلاب و از بین بردن هر عنصر منافی تکامل مطلوب انقلاب به پیش میروند. تمام عناصر و سازمانهای خود خواه و بدنام

مرمی بسوی امین در داخل قصر ریاست جمهوری، کار طرفداران خلقی تره کی بود. برنامه قتل امین از سوی اسدالله سروری رئیس اگسا، گلابزوی ووطنجاراز وزیران خلقی هوادار تره کی طرح ریزی شده بود. به نوشته ژنرال "گاورلوف" وقتی سیدمحمد گلابزوی و اسدالله سروری طرح خودرا به تره کی درمورد برکناری و یا نابودی امین پیشکش کردند، تره کی به آنهاگفت: «رفقاء گوش کنید! بخاطر نجات زندگی خود حتی مگس را نخواهم کشت. بگذار که تقدیر و سرنوشت مرا، حزب و مردم تعیین کنند.» (61)

در مسکو نیز برای تره کی نه از قتل امین بلکه درمورد دورکردن او از قدرت سخن زده شده بود. به نوشته راجانور محقق ونویسنده هندی: «طبق پلان اتحاد شوروی، قراربودکه دروهله اول تره کی بحیث رئیس جمهورباقی بماند، کارمل به حیث صدراعظم و معاون منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تعیین گردد. امین بحیث سفیر به خارج فرستاده شودونیمی ازپست های کابینه به اشخاص غیر کمونیست داده شود. . . اما"باند چهارنفری" (اسدالله سروری رئیس اگسا، محمداسلم وطنجار، سید محمد گلابزوی و شیرجان مزدوریار، وزیران طرفدار تره کی) از خود آجندای علیحده ای داشتند. بدین معنی که باند مذکور معتقد بود که امین بصورت صلح آمیز

سه تن از افسران گارد بنام های روزی معاون سیاسی، ودود آمرمخابره و اقبال امر استخبارات گارد محول کرد. ودود پس از سرنگونی امین در مورد قتل تره کی گفت:

«تره کی قبل از آنکه از اتاق خود خارج شود کارت حزبی خود را از جیبش کشیده به روزی داد تا آنرا به امین بدهد. سپس تره کی را به اتاق دیگری که در وسط آن تنها یک تخت خواب بدون پایه قرار داشت، انتقال دادیم.

در این وقت تره کی که دهنش خشک شده بود آب خواست، اما روزی اجازه نداد به او آب داده شود. روزی و اقبال دستان تره کی را بسته و او را در همان تخت بی پایه خوابانند. روزی ناگهان با هر دو دست گلوی تره کی را محکم گرفت. و اقبال به کمک او شتافت. آنها متکای (بالشت) کوچکی را که در تخت خواب بود، روی دهن و بینی تره کی گذاشتند و لحظه به لحظه به فشار می افزودند. به من دستور دادند تا پای تره کی را محکم بگیرم. بالاخره پس از پانزده دقیقه تره کی آرام کرد. (به هلاکت رسید) آنگاه جسد او را در پارچه ای پیچیانیده، باموتربه قول چکان بردیم و در قبر وی که قبلاً تهیه شده بود دفن کردیم.» (64)

شخصیت و عملکرد تره کی در دوران حاکمیت:

که زحمتکشان ما را به تشویش انداخته بودند، نابود شدند.» (63)

تره کی پس از دستگیری در داخل خانه خلق (کاخ ریاست جمهوری) زندانی شد و رادیوتلوویزیون دولتی روز پانزدهم سپتمبر از بیماری و استعفای او از کلیه مقام های حزبی و دولتی خبر داد. او سپس در شبانگاه هشتم اکتوبر همین سال (1979) به دستور شفاهی امین کشته شد و رسانه های دولتی مرگ او را بروز دهم اکتوبر ناشی از بیماری اعلان کردند.

امین کار قتل تره کی را بدوش محمد یعقوب لوی درستیز ارتش (رئیس ستاد مشترک) و جان داد قوماندان گارد ریاست جمهوری گذاشت. یعقوب و جان داد از افسران خلقی طرفدار امین محسوب می شدند که از سوی او به ریاست ستاد مشترک ارتش و فرماندهی قوای محافظ تره کی در خانه خلق (قصر ریاست جمهوری) گماشته شده بودند. تره کی پس از بازگشت از هاوانا به جان داد قوماندان گارد محافظ امنیت خود گفت که توجه خود را در امنیت رهبر حزب و دولت بیشتر سازد، چون میان رهبری اختلاف بروز کرده است. اما نورمحمد تره کی نمیدانست که روز های بعد، جان داد بجای حفاظت از جان او، قتل وی را فرماندهی می کند.

وقتی جان داد فرمان شفاهی قتل تره کی را از یعقوب و حفیظ الله امین دریافت کرد، این وظیفه را به نوبه خود به

جامعه شناس آلمانی انطباق نداشت: نورمحمدتره کی نه از مشروعیت سنتی حاکمیت برخوردار بود. نه ویژگیهای مشروعیت کاریزماتیک را داشت و نه زمامداری اوبهره مند از مشروعیت عقلایی، مشروعیتی مبتنی بر قوانین بود. تره کی و حزب دموکراتیک خلق حتی پس از غصب حاکمیت از طریق کودتای نظامی در صدد آن نشدند تا با تشکیل لویه جرگه و یا یک مجمع دیگری هر چند بصورت فرمایشی نوع سوم مشروعیت را در حاکمیت خود ایجاد کنند. تبلیغ کیش شخصیت برای تره کی که در بسیاری از رژیم های توتالیتر مارکسیستی متداول بود هیچگونه مشروعیت کاریزماتیک را در جامعه برای او ایجاد نکرد. تره کی در کرسی حاکمیت هیچگونه جاذبه و تأثیری را در گفتار و رفتار خود بجا نگذاشت که موجب اعتماد افکار عمومی شود. موقعیت او در داخل حزبی که رهبری آنرا بدوش داشت بهتر از این نبود. تره کی در دوران رهبری حاکمیت حزب دموکراتیک خلق تدریجاً در اختیار و کنترل حفیظ الله امین در آمد. ضعف او در مدیریت و رهبری حزب و حاکمیت حزبی، ساده لوحی او در سیاست زمینه های این کنترل را بیشتر فراهم کرد. در حالی که حفیظ الله امین القاب زیادی را برای اغفال و تحمیق تره کی بکار میبرد اما او می پنداشت که وی مصداق تمام این القاب است که در وسایل نشرات جمعی

نورمحمدتره کی نخستین زمامدار انقلابی جریان چپ مارکسیستی هوادار شوروی در تاریخ معاصر افغانستان است. او برخلاف رهبران و بنیانگذاران بسیاری از گروه های چپ مارکسیست کشور های اسلامی منطقه به خصوص کشورهای ایران و پاکستان، در حالی که حزب دموکراتیک خلق را تأسیس کرد از طریق کودتای نظامی به تأسیس حاکمیت حزب نیز پرداخت. هر چند او کودتای حزب را انقلاب کارگران و زحمتکشان خواند و حاکمیت را با شعار نان، لباس و خانه برای آنها آغاز کرد، اما در عمل حاکمیت او و حزب دموکراتیک خلق نه تنها موفق به تطبیق شعارهای خود نگردید، بلکه افغانستان در سایه این حاکمیت وارد یک مرحله خوفناک و خونین بحران و بی ثباتی شد. بحرانی که هنوز سالهای طولانی پس از مرگ تره کی و زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق ادامه دارد.

پیشگامی نورمحمدتره کی بمثابه رهبر یک حزب چپ هوادار شوروی در تشکیل حاکمیت چپ شاید در ظاهر نشانی از برازندگی او در میان سایر رهبران جریان های چپ مارکسیستی کشورهای اسلامی منطقه باشد؛ اماتره کی در کرسی حاکمیت چنین برازندگی را به نمایش نگذاشت.

زمام داری تره کی با هیچکدام از سه نوع مشروعیت مورد نظر "ماکس وبر"

و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را در اذهان عمومی به نمایندگی از خلق وانمود کند؛ اما طرز زندگی او در خانه خلق هیچ شباهتی با زندگی خلق در بیرون از آن خانه نداشت.

تره کی فرهنگ می خوارگی را در میان حاکمان حزب دموکراتیک خلق گسترش داد. به نوشته مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر حتی او در صحبت با مردم به جای چای شراب می نوشید: «در هنگام صحبت با مردم که هر شب جریان آن توسط تلویزیون پخش می شد از پیاله ای که در برابر او قرار داشت جرعه جرعه به ظاهر چای اما در واقع الکل می نوشید. تا وقتی که هنوز بر ببرک و پرچم پیروز نشده بود تا حدی به کارهای دولتی و سازمانی رسیدگی می کرد، اما پس از آن عنان زندگی را کاملاً به خوشگذرانی و می گساری سپرد و حفیظ الله امین هم ماهرانه او را به این کار تشویق نمود.» (66)

تره کی خود نیز مشوق کیش شخصیت برای خودش بود. باری او در پاسخ به پرسشی در رابطه با کیش شخصیت پرستی گفت که مردم افغانستان او را دوست دارند و در همه جا عکس او را می آویزند؛ در حالی که هیچ مبنای درستی در این ادعا وجود نداشت.

تره کی سال تولد خود را سال 1917 یعنی سال پیروزی انقلاب اکتوبر روسیه وانمود کرد و محل تولدش را در ناوه

دولتی برایش گفته می شد. تره کی تا پایان نخستین سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به یک فرد منزوی و معتاد به مشروبات الکلی در داخل حزب و دولت مبدل شده بود و آنچه را که امین به خوردش میداد، میگفت و عمل میکرد. در محفل تجلیل از شصتمین سالگرد تولد تره کی در 14 جولای 1979 که امین برای او برپا کرده بود، نکته جالب و شگفت انگیزی را در فلم مستند این محفل از کنترول و نفوذ امین بر تره کی میتوان مشاهده کرد. کریم میثاق وزیر مالیه به تره کی گفت: «چوکی شما در این جا نبود که نشسته اید. پروگرام این بود که شما در آنجا بنشینید و محفل با سرود و موسیقی آغاز شود.» تره کی در پاسخ میثاق اشاره به امین کرده گفت: «به من او گفت که این جا بنشین و من دیگر نمی فهمم که چه گپ است.» (65)

نورمحمد تره کی در کرسی حاکمیت بر خلاف شعارهای تشکیل حکومت خلق، تأسیس جامعه فاقد طبقه و تأمین عدالت و مساوات در مسیر ایجاد یک طبقه جدید حاکم گام گذاشت. طبقه که بگونه فزاینده از زندگی خلق فاصله میگرفت و با استفاده از امکانات حاکمیت از ساده زیستی به زندگی شاهانه و اشرافی روی می آورد. تره کی قصر ریاست جمهوری را خانه خلق نامید تا زمام داری خود

مقر ولایت غزنی، سورکلی (قریه سرخ یا قلعه سرخ) معرفی نمود که محلی به این نام در ناوه وجود نداشت. خانه تولد تره کی به عنوان محل تولد رهبر انقلاب کارگران و زحمتکشان افغانستان به موزیم مبدل شد و تصویر تره کی در این خانه در کنار تصاویری از مارکس، انگلس و لنین قرار گرفت تا او نیز به عنوان یکی از تیورسن های آیدئولوژی پرولتاریا و انقلاب پرولتری معرفی شود. در حالی که تره کی از مارکسیزم بر داشت نادرست وسطی داشت. او فاقد خلاقیت فکری در فهم و توضیح فلسفه مارکسیزم و ناتوان از ارائه ی یک تصویر روشن در مورد آیدئولوژی مارکسیزم بود که پایه های تیوریک و مبانی نظری حزب و حاکمیت حزبی رامی ساخت. تره کی در حالی که رهبری یک حزب چپ مارکسیستی را بدوش داشت و از ایجاد جامعه سوسیالیستی و فاقد طبقه سخن میگفت، ساده لوح و دارای افکار بدوی و قبیله ای بود. درک و فهم او از جامعه افغانستان نیز ناقص و غیر واقعی بود.

رویکردها :

- 1- یادداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 350 و 351.
- 2- دستگیرپنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 88.

3 - کاروال، میرصاحب، درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، چاپ کابل، بنگاه انتشاراتی میوند، سال 1384، ص 74.

4 - یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 383 و 388.

5 - همان مآخذ، ص 361.

6 - حقایق پشت پرده تهاجم اتحادشوری بر افغانستان، ص 54.

7 - همان مآخذ، ص 5.

8- دگر ژنرال محمد نذیر کبیر سراج، رویدادهای نیمه دوم سده بیست در افغانستان، چاپ کابل، بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، سال 1384 خورشیدی، ص 163.

9 - درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 76.

10 - پنجشیری، دستگیر، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی، www.ariaye.com.

11 - دو روز پی در پی، فلم مستند که در دلو 3172 خورشیدی از تلویزیون دولتی افغانستان انتشار یافت. این فلم با استفاده از اسناد و آرشیف اداره ی هفتم استخبارات دولت حزب دموکراتیک خلق (خاد) در رادیو تلویزیون دولتی تهیه شده است.

12 - یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 406.

- 13 - حقایق پشت پرده تهاجم اتحادشوروی برافغانستان، ص 59.
- 14 - افغانستان در قرن بیستم، ص 236.
- 15- کی. جی. بی در افغانستان، برگردان به فارسی داکترحمیدسیماب، سایت گفتمان.
- 16- آنتونیو جیوستوزی، افغانستان، جنگ، سیاست وجامعه، ترجمه: اسدالله شفایی، چاپ ایران، سال 1386 خورشیدی، ص 16.
- 17- کی. جی. بی در افغانستان، سایت گفتمان.
- 18 - اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 180.
- 19 - همان مآخذ، ص 232.
- 20- اسنادلانه ی جاسوسی، ص 80 شماره سند 3619، تاریخ 6 می 1978، از سفارت امریکا درکابل، به وزیرامور خارجه واشنگتن دی سی.
- 21- اردو و سیاست درسه دهه اخیر، ص 15.
- 22- افغانستان در قرن بیستم، ص 240.
- 23- انیس مهاجر، ماهنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی وهنری اتحادیه سراسری افغانها درناروی، شماره 12 حوت 1381، مصاحبه با فریداحمد مزدک.
- 24- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 73.

- 25- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 169.
- 26- اسنادلانه جاسوسی، سند شماره 30، فعالیت های اتحاد شوروی در افغانستان چاپ کابل، بنگاه نشراتی میوند، سال 183 خورشیدی، ص 180.
- 27- یاد داشتهای سیاسی ورویدادهای تاریخی، ص 938 و 939.
- 28- ژنرال الکساندر مایروف، در پشت پرده های جنگ افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 2001 میلادی، ص 97.
- 29- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 78.
- 30- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 389 .
- 31- افغانستان در قرن بیستم، ص 250.
- 32-- حسینی، س-ن، خاطرات زندان پلچرخی، چاپ شورای ثقافتی جهاد افغانستان، سال 1367، ص 111.
- 33- ژنرال محمود قارییف (گارییف)، افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ تهران، سال 1998، ص 17 و 18.
- 34- پنجشیری، اکادمیسین دستگیر، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی.
- 35- افغانستان در قرن بیستم، ص 249.
- 36- مصاحبه رادیو بی بی سی با ببرک شینواری 7 ثور 1387.

- 37- سالنامه 1358 چاپ کابل، وزارت اطلاعات و کلتور، شماره ی 44 ص 619.
- 38- همان مأخذ، ص 612.
- 39- برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ کابل، مطبعه حزبی، حوت 1360 خورشیدی، ص 33.
- 40- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 97.
- 41- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، 74.
- 42-سایت فارسی درمسکو www.farsi.ru گفتگوی خبرنگار روزنامه ستاره سرخ چاپ مسکو بایوری کوزنتسن مشاورسیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق.
- 43- ولادیمیر پلاستون و ولادیمیر اندریانف، افغانستان درمنگنه ی ژئوپولیتیک، ترجمه عزیزآریانفر، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 2001 میلادی، ص 82.
- 44- افغانستان درمنگنه ی ژئوپولیتیک، ص 23.
- 45 - درس های تلخ وعبرت انگیز افغانستان، ص 74.
- 46 - ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، صفحات 53 و 55.
- 47 - سالنامه سال 1357، چاپ کابل، ص 761.
- 48 - درس های تلخ وعبرت انگیز افغانستان، ص 88.

- 49 - همان مأخذ، ص 85.
- 50 - ژنرال گاورلوف وسنیگروف، تجاوز (برافغانستان)، ص 38.
- 51 - فیاض نجیمی بهرمان، معمای مداخله نظامی شوروی، www.zendagi.com
- 52- شوروی از لنین تا گورباچف، نویسنده شش تن از محققن غربی، ترجمه محمود طلوعی، چاپ تهران سال 1369.
- 53-مصاحبه باژنرال گریلف سرمشاور نظامی شوروی از 1975 تا 1789، ترجمه عزیز علی زاده، و بلاک چکاد.
- 54 - افغانستان در قرن بیستم، ص 268.
- 55- کی. جی. بی در افغانستان، سایت گفتمان.
- 56- دستگیرپنچشیری، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی www.ariaye.com
- 57 - خیر محمد بایگان، نقش استعمار نوین جهان ابر قدرت در افغانستان، چاپ سال 1379 خورشیدی، ص 140 و 143.
- 58 - حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 82.
- 59 - افغانستان در قرن بیستم، ص 270.
- 60 - حقایق پشت پرده تهاجم شوروی در افغانستان، ص 83، سلیک هریسن نویسنده و محقق امریکایی این مطلب رابه نقل از اثر سفرانچوک تحت عنوان افغانستان در دوران امین مطرح میکند.
- 61- تجاوز، ص 38

- 62 - افغانستان در پنج قرن اخیر،
جلد سوم، ص 146.
- 63 - فیلم مستند دو روز پی در پی.
64- سیدهای خسروشاهی، نهضت‌های
اسلامی افغانستان، چاپ تهران سال
1370 خورشیدی، ص 163.
- 65 - فلم مستند دو روز پی در پی.
66- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد
سوم، ص 149.

فصل سوم حاکمیت حفیظ الله امین و شکل‌گیری تجاوز نظامی شوروی امین در اریکه قدرت:

حفیظ الله امین بروز چهاردهم سپتمبر
1979 فرمان دستگیری رئیس اگساو سه
تن از وزیران هوادار تره کی را صادر
کرد. شیرجان مزدوریار دستگیر گردید
و رئیس اگسا با گلابزوی و وطنجار به
سفارت شوروی پناه بردند. امین با
برکناری تعدادی از قوماندانان هوادار
تره کی در ارتش، نیروی نظامی دولت را
تحت کنترل خود گرفت و بلافاصله اعضای
بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق را
روز پانزدهم سپتمبر 1979 به اجلاس فوق
العاده فرا خواند. دستگیر پنجشیری
عضو این جلسه می‌نویسد: «امین با
چشمان اشکبار وارد اتاق جلسه شد.
گزارش مرگ ترون و زخمی شدن زیرک
دوتن از یاران خود را در چنین فضای
پر از هیئجان تقدیم کرد و نورمحمد
تره کی را عامل اصلی قتل یاور خویش
معرفی و پیشنهاد کرد که تره کی از
تمام مقامات حزبی و دولتی سبکدوش
شود.» (1)

اعضای بیرونی سیاسی حزب به تقاضای
امین پاسخ مثبت گفتند. بلافاصله
پلینوم کمیته مرکزی تحت ریاست داکتر
شاه ولی از طرفداران امین دایر شد.

فرقه ریشخور روز 16 اکتوبر 1979 (23 میزان 1358 خورشیدی) سرکوب کرد. به ادعای میرصاحب کاروال از هواداران تره کی در جناح خلق، جنگ نیروهای قیام کننده در ریشخور علیه امین 24 ساعت دوام کرد اما از سوی نیروهای وفادار به امین سرکوب شد. امین سپس این شورش را به گردن اعضای حزب افغان ملت انداخت و ژنرال سپین غراز ژنرالان متقاعد عضو افغان ملت را که در زندان بود مسئول این شورش معرفی کرد. پس از سرکوبی این شورش تعداد بیشتری از طرفداران تره کی در داخل ارتش و بیرون از آن دستگیر و زندانی شدند. کاروال شمار آنها را بین 300 تا 500 تن ذکر میکند. (2)

حکومت امین با شعار مصئونیت، قانونیت و عدالت، یکصد و سه روز ادامه یافت. او در روزهای نخست حکومت خود لیست 12 هزار زندانی را بنام اینکه در دوران حاکمیت تره کی کشته شده اند به دیوار بیرونی ساختمان وزارت داخله آویخت. اما حرکت ها و شعارهای امین از مخالفت علیه حکومت حزب دموکراتیک خلق نکاست.

امین در دوران کوتاه حاکمیت خویش کماکان نزدیکی و وابستگی به شوروی را حفظ کرد و مقدمات تجاوز و لشکر کشی شوروی به افغانستان چیده شد.

در جلسه به اتفاق آراء، تره کی از کلیه مقام های حزبی و دولتی برکنار و بجایش حفیظ الله امین در رهبری حزب و دولت قرار گرفت.

امین شب بیست و پنجم سنبله 1358 (شانزدهم سپتمبر 1979) اولین بیانیه رادیو تلویزیونی خود را به عنوان رهبر حزب و دولت نه با چشمان اشکبار بلکه با چهره خندان و فاتحانه ایراد کرد. کیش شخصیت پرستی را در حزب و دولت محکوم کرد و از پایان حرص و آز ظالمان سخن گفت: «کسانی که بزرگ منشی خود را در کوچک نگری دیگران دریافتند و عظمت خود را از طریق سرکوبی مردم دیگر تأمین کردند... آرزو حرص بی پایان این ظالمان و خودخواهان اکنون خاتمه یافته است.»

امین از تغییر نام "اگسا" به "کام" (کارگری استخباراتی مؤسسه) خبر داد، دوره جدید حکومت خود را دوره مصئونیت، قانونیت و عدالت نام گذاشت. او در ابتدا محمد عزیز اکبری خویشاوند نزدیک سروری رئیس اگسارا بریاست کام منصوب نمود سپس ریاست "کام" را به برادر زاده و داماد خود اسدالله امین سپرد. امین کابینه را از طرفداران تره کی تصفیه کرد و فرمان روایی صفحات شمال کشور را عملاً به برادر خود عبدالله امین در ولایت قندز سپرد.

حفیظ الله امین اولین شورش مسلحانه نظامیان خلقی طرفدار تره کی را در

مسکو و بررسی تجاوز نظامی بر افغانستان:

زمامداران شوروی تقاضای مکرر رهبران حاکم حزب دموکراتیک خلق (تره کی و امین) را در مورد اعزام قوا تا آغاز دوران رهبری و حاکمیت امین رد کردند و در عوض به ارسال مقادر هنگفت اسلحه و مهمات جنگی افزودند. تردید رهبران شوروی در بسا مواقع توأم با بحث های طولانی بر سر درستی و نادرستی اعزام قوا بود. در نشست اعضای بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی که بتاريخ هفدهم، هژدهم و نوزدهم مارچ 1979 صورت گرفت، بسیاری از اعضاء با اعزام نیروی نظامی به مخالفت برخواستند. در بخشی از این گفتگوها که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان اسناد سری آرشیف حزب کمونیست علنی شد، می آید: «رئیس کی. جی. بی، اندروپوف در روز اول جلسات درباره اعزام قوا به افغانستان متردد بود. وی میگفت: "اگر ما عسکر اعزام داریم، مردم ما را متجاوز خواهند خواند، اما با وجود آنهم، ما نمیتوانیم افغانستان را از دست بدهیم." اما بروز دوم جلسات اندروپوف، مخالفت خود را با مداخله اظهار داشت؛ دیگران هم خط او را تعقیب نمودند. بحث این چنین دوام نمود:

اندروپوف: رفقا! من از دیروز با اینطرف براین مسئله عمیقاً فکر کردم، و به این نتیجه رسیدم که ما این موضوع را

باید بصورت خیلی دقیق و جدی تحت غور و مذاقه قرار دهیم که آیا اعزام قوا به افغانستان کدام مفهومی دارد؟ اقتصاد در حالت بدی قرار دارد، دین اسلام مسلط است، تقریباً تمام نفوس روستایی بیسواد است. من فکر نمیکنم که ما خواهیم توانست که انقلاب را در افغانستان به کمک برچه خویش نگهداریم.

گرومیکو: من نظر رفیق اندروپوف را که از اعزام عسکر به افغانستان صرف نظر نمایم، کاملاً تأیید میکنم... کیری لینکو: تانکها و وسایط زره دار نمیتواند آنهارانجات دهد. من فکر می کنم که ماباید این موضوع را به صراحت عام و تام برایشان توضیح نمائیم... کاسگین: عوامل منفی نهایت زیاد خواهد بود. تعدادی از کشورها فوراً مخالف ما خواهند شد. عامل مثبت (در اعزام عساکر) وجود ندارد.

وقتی توافق آراء حاصل گردید، منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست لیونید برژنف که در جلسات قبلی سهم نگرفته بود، تصمیم اتخاذ شده را تأیید نمود و اظهار داشت: "تصمیم اعضاء صایب است. بما مناسب نخواهد بود که به این جنگ کشانده شویم." گرومیکو تشویش خود را در باره غیر قابل اعتماد بودن اردوی افغانستان دو باره اظهار داشت. وی افزود: "اگر سربازان خود را به افغانستان بفرستیم، این عمل معنی

اشغال افغانستان را خواهد داشت. این کار ما را در صحنه بین المللی درحالت نهایت بدی قرار خواهد داد. "...» (3)

اما سرانجام پای ارتش سرخ شوروی به افغانستان کشانده شد. این پرسش هنوز با دیدگاه های متفاوت مورد بحث قرار دارد که زمام داران شوروی علی رغم مخالفت های پیهم به اعزام قوا، چرا تصمیم به حمله نظامی گرفتند؟

انگیزه های تجاوز

1- دسترسی به آبهای گرم:

برخی از تحلیلگران از انگیزه لشکرکشی شوروی در رسیدن به آبهای گرم سخن میگویند. طرح این پیش فرض از نگرش به توسعه طلبی و پیشروی های دولت تزاری روسیه در قرن هژدهم و نهم ریشه می گرفت. حاکمان تزاری در درازای قرن 19 قلمرو حاکمیت خود را بسوی جنوب و مناطق آسیای میانه گسترش دادند و سپس این سیاست توسعه طلبی از سوی حاکمان بلشویک و دولت سوسیالیستی شوروی و حزب کمونیست شوروی تعقیب شد. اما رهبران شوروی با واکنش شدید هرگونه اندیشه و برنامه ای را در این مورد تردید کردند.

علی رغم تردید رهبران شوروی از وجود هرگونه رابطه میان لشکرکشی بر افغانستان و دسترسی به آبهای گرم و منابع دیگر در بحر هند و شرق میانه، حمله بر افغانستان نیرو های ارتش

سرخ را در فرودگاه شینند در 360 کیلو متری تنگه هرمز و مرزهای شرقی افغانستان در دهانه تنگی خیبر قرار داد. این موقعیت به آسانی می توانست نقطه عزیمت قوای شوروی در دسترسی و یا کم از کم در جهت تهدید مناطق مهم و استراتژیک بحر هند و خاور میانه باشد. با وجود این حدس ها نکته روشن آن بود که انگیزه اصلی مسکو را در حمله بر افغانستان دسترسی به آبهای گرم و منابع انرژی در شرق میانه تشکیل نمی داد.

2- ملحوظات آیدئولوژیکی:

عده ای حمله به افغانستان را به انگیزه و ملحوظات آیدئولوژیکی رهبران شوروی ارتباط میدهند و آنرا ناشی از عمل به دکتورین برژنف میدانند. بر مبنای این دکتورین، شوروی به خود حق میداد که از دولت های به رهبری حزب مارکسیست-لنینیست طرفدار شوروی حمایت کند و تا سرحد دخالت نظامی، جلو شکست و سقوط این دولت ها را به عنوان وظایف انترناسیونالیستی خود بگیرد. هرچند دولت شوروی نقش مستقیم و اصلی در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نداشت اما پس از حاکمیت این حزب، افغانستان متدرجاً در سیاست مسکو شامل اردوگاه سوسیالیستی گردید. به ویژه پس از ماه می 1979 مسکو با گسترش کمک های هنگفت نظامی و اقتصادی به دولت حزب

آلن" استاد علوم سیاسی دانشگاه ژنیو: «بیرونی سیاسی حزب کمونیست شوروی کاملاً میدانست که در افغانستان اساسات انقلاب اجتماعی وجود ندارد. همچنان آگاه بود که رژیم حزب دموکراتیک خلق در زمان تره کی موقف ضعیفی داشت که در حکومت امین ضعیفتر شده بود. با وجود آن افغانستان در نظر مسکو می توانست مثالی خوبی باشد برای آنکه چگونه کشوری از "جهان سوم" به راه مارکسیزم گام می زند.» (5)

3- منازعه قدرت در درون حاکمیت شوروی و حمله بر افغانستان:

دربارخی از تحلیل ها، لشکر کشی شوروی به افغانستان در منازعه و رقابت پنهان رهبران حزب کمونیست شوروی و دستگاه های استخباراتی آن کشور بر سر قدرت قابل بررسی است. "سلیک هریسن" نویسنده و پژوهشگر امریکایی به نقل از منابع روسی مینویسد: «رقابت کی.جی.بی و سازمان استخبارات نظامی شوروی (جی.آر.یو) در افغانستان در شکل گیری حوادثیکه منجر به اشغال افغانستان از طرف قوای سرخ و تزئید مجادله بر سر قدرت میان کمونیستها گردید، نقش مهمی را بازی کرد. کی.جی.بی در قلمرو سازمان استخبارات نظامی شوروی وقتی مداخله میکرد که مسئله وفاداری به دولت و نظام اتحاد شوروی مطرح میگردد.» (6)

دموکراتیک خلق این دولت را عملاً در قطار سایر دولت های سوسیالیستی جهان و مشمول پشتیبانی در برابر دخالت های امپریالیزم قرار داد. انگیزه آیدئولوژیکی در حمله به افغانستان از گفتگوهای طولانی اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی پیرامون اعزام قوا به افغانستان که پس از فروپاشی شوروی منتشر شد قابل استنباط است. هرچند در تبصره ها و توضیحات رسمی مقامات شوروی کمتر به دلایل آیدئولوژیکی انگشت گذاشته شده است، اما در مورد آن سکوت نیز نکرده اند. "ویکتور.وی.گریشن" عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی گفت: «انترناسی نالیزم سوسیالیستی ما را مکلف ساخت تا مردم افغان را در دست آوردهای انقلاب ثور کمک کنیم.» (4) اگر انگیزه آیدئولوژیکی یکی از عوامل اعزام قوای نظامی شوروی به افغانستان ارزیابی شود، ریشه های این انگیزه به سیاست و موقعیت شوروی در جهان سوم برمیگشت. پشتیبانی از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به عنوان حزب چپ مارکسیستی به هر قیمتی به شمول حمله نظامی جایگاه شوروی را در کشورهای جهان سوم بالا میبرد و مایه تشویق جنبش های مشابه در کسب قدرت و موجب پایداری دولت های مشابه در استحکام پایه های اقتدار می شد. به قول نویسنده و پژوهشگر سویسی "پی یر

دستگاه استخباراتی آن به درجه دوم تنزیل کرد. به عقیده موصوف برکناری و قتل تره کی از سوی امین که برژنف را خشمگین ساخت و موجب لشکر کشی شوروی بر افغانستان شد زمینه را برای رئیس کی.جی.بی فراهم کرد تا بسوی آخرین نقطه اهرم قدرت در شوروی گام بردارد: «زیرا همانطوریکه در رویداد های افغانستان دست (کی.جی.بی) باز می شد، در درون جامعه ورهبری شوروی نیز حیطه عمل آن گسترش می یافت. بازی خیلی ظریف و دوراندیشانه یی سیاسی که هم منجر به کنار زدن رقبای اندروپوف شد هم برژنف را به سوی یک ماجراجویی با استفاده از احساساتش هل داد. شکی نیست که اندروپوف پایان این ماجرا را به خوبی محاسبه کرده بود و میدانست که مسئولیت آن متوجه رهبر خواهد شد. و هرگاهیکه او لگام قدرت را بدست بگیرد، بدون اشکال می تواند، لکه ی ماجراجویی بریژنف را از طریق برگشت دادن قوا پاک کند، بدون اینکه پای خودش در قضیه دخیل باشد.» (8)

"گرگی اریاتوف" Georgy Arbatov، یکی از افراد نزدیک به اندروپوف نیز از این باور رئیس کی.جی.بی سخن می گوید که حضور قوای نظامی شوروی در افغانستان طول نمی کشد. به قول نامبرده، اندروپوف می پنداشت که ببرک کارمل که نسبت به امین معتدل تر بود ثبات و استقرار را به آسانی به کشور بر

"زبگنیو برژنسکی" مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر این حمله را به رقابت های درونی دو سازمان اطلاعاتی شوروی یعنی کی.جی.بی و جی.آر.یو ارتباط می دهد. به باور برژنسکی ارتش شوروی که از طریق مشاورین و مامورین سازمان اطلاعاتی اش تحولات در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را زیر نظارت داشت به اعزام قوا مخالفت می کرد. اما کی.جی.بی به خصوص پس از قتل تره کی از این حمله پشتیبانی مینمود. در چنین زمانی نفوذ نقش کی.جی.بی در درون دستگاه اقتدار شوروی افزایش یافته بود. (7)

در رقابت درونی دستگاه های قدرت بر سر لشکر کشی و دخالت در افغانستان، از نقش کی.جی.بی و رئیس آن اندروپوف سخن زده می شود. یک نویسنده و پژوهشگر عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جناح پرچم) به این باور است که برهم خوردن وضع صحی بریژنف که دیگر علاقمند رهبری کشور از سال 77-1976 به بعد نبود؛ اندروپوف را تحریک کرد تا با استفاده از ضعف مزاجی منشی عمومی، به تقویت مواضع خویش به کمک (کی.جی.بی) در درون حزب پرداخته و حمایت چهره های اصلی رهبری شوروی مثل سوسلف (رهبر ساز)، کاسگین نخست وزیر، گرومیکو وزیر خارجه و پاناماریف رئیس روابط بین المللی حزب را بدست آورد. در نتیجه افزایش نفوذ اندورپوف در درون حزب و دولت شوروی، قدرت وزارت دفاع و

میگرداند. اما اریاتوف دیدگاه و باور رئیس کی.جی.بی را اشتباه تلقی می کند: «اشتباه بزرگ اندروپوف این بود که بر ببرک کارمل خیلی حساب میکرد. اندروپوف نتوانست به این حقیقت پی ببرد که برای کارمل بدون کمک سرنیزه های خارجی امکان زعیم شدن موجود نبود.» (9)

4- حمایت از جناح پرچم و کارمل:

یکی از نکات قابل بحث در انگیزه های لشکرکشی شوروی بر افغانستان به تصامیم مسکو در حمایت از ببرک کارمل وجناح پرچم برای رساندن به رهبری حزب و حاکمیت حزبی برمیگردد. این ادعا بیشتر از سوی جناح خلق به خصوص هواداران امین مطرح می شود. عبدالقدوس غوربندی ازوزیران کابینه امین می نویسد: «کارمل منشأ قدرت حزبی را درخارج حزب میدانست و امکان رسیدن به قدرت ملی را نیز خارج از اراده ملی جستجو مینمود. لهذا تصادفی نیست که شوروی باقبول یک افتضاح بین المللی قشون سرخ رابه حرکت درآورد وخلاف کلیه نورمهای جامعه بشری دست بیک تجاوز خشن و عریان زد. دولتی را سرنگون ساخت رئیس آنراکه دوست شوروی بود ولی مداخله شوروی رادرامورداخلي خود نمی خواست مسموم و بعداً ترورکرد وگماشته حلقه بگوش خودرابر اریکه قدرت نام نهادتکیه داد.» (10)

اگر رقابت درونی در دستگاه اقتدار شوروی به عنوان یکی از مؤلفه های حمله نظامی برافغانستان مطرح نظر باشدونقش کی.جی.بی واندروپف برجسته تلقی شود آیاببرک کارمل گزینه اصلی ویگانه فرد مورد اعتماد در رهبری و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به جای حفیظ الله امین بود؟

"ولادیمیرپلاستون" VladimirPlastun عضو مؤسسه مطالعات شرق شناسی در روسیه میگوید: «این پرچمی هادر لحظات خیلی حساس در مسکو بودند. آنها دوستان خود رادر ادارات ماومامورین کميته مرکزی ما همه روزه می دیدند.»

"پلاستون" رهبری ببرک کارمل را پس از قتل امین نتیجه تصمیم و پافشاری کی.جی.بی میداند که سپس مشاوران نظامی شوروی از این انتخاب ناراض و شاکی بودند. او می نویسد: «در باره کارمل بیشتر مشاوران نظامی، نظر خوبی نداشتند. آنها کی.جی.بی را با متهم ساختن به پافشاری بر نامزدی کارمل در آن هنگام که در کرمیلین به گونه ی جان فرسا سرخودرا حین تعیین رهبر "آینده" افغانستان "مستقل" به سنگ میزدند؛ به بادناسزایی گرفتند.» (11)

پرچمی های سفیر به خصوص محمودبریالی دراسلام آباد تلاش کردند تاشوروی ها رابه حمایت از جناح پرچم جلب کند. اما شوروی ها چندان توجه نشان نمی

دادند. میتروخین کارمندکی.جی.بی می نویسد که بریالی که با نام مستعار "شیر" درکی.جی.بی ثبت بود در اسلام آباد به حیث سفیر درجون 1978 در تماس با شوروی ها بی صبری نشان داد. اما در سپتمبر همین سال وزارت خارجه شوروی به سفیر خود در اسلام آباد هدایت داد که اگر سفیر افغانستان با او در مورد مبارزه سیاسی درون حزبی صحبت کند او باید بگوید که این یک مسئله داخلی افغانستان است. به ب.ن. بترایف Boris S.Ivanov نماینده کی.جی.بی در اسلام آباد نیز هدایت داده شد تا به بریالی نیز این پیام را ارائه کند. وقتی بریالی با نماینده کی.جی.بی صحبت کرد همین پاسخ را در یافت. سپس وقتی بریالی سفارت رارها کرد و نخست به چکسلواکیا نزد کارمل و بعداً به مسکوف رفت دو باره تلاش کرد که با مامورین شوروی تماس بگیرد. به قول میتروخین او در مسکو با E.I.Nekrasov نکراسوف تیلیفون کرد به وی گفت: پرچمی هادر وضعیت وخیمی قرار داشتند، وضعیت فاجعه بار بود و همه بامرگ رو برو بودند. وی با التماس تقاضا کرد تا تدابیر عاجل برای نجات کارمل و پیروانش اتخاذ گردد. "بنام انسانیت ما را نجات دهید. بنام انسانیت ما را نجات دهید" این جمله رادر حالی که هق هق می گریست چند بار تکرار کرد...» (12)

ببرک کارمل نیز در 30 اکتوبر 1979 عنوان برژنف نامه نوشت. قبل از او نیز سه تن از وزیران معزول خلقی هواداران مین (گلابزوی، وطنجار و سروری) به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در 8 اکتوبر نامه نگاشته بودند. در نامه ببرک کارمل که بصورت ویژه عنوانی برژنف نگاشته شده بود آمده بود: «از نام همه اعضای حزب با مسئولیت اعلام میدارم که حزب بر اساس اصل لنینی شیوه کار، تاکتیک و خط مشی خلاقانه کاملاً آماده است تا وظایف خود را به سر رسانده و معضله انقلاب ثور، حزب و دولت را بگونه ی مثبت حل کند. اعضای کلیدی حزب آماده اند تا کمونیست ها، وطنپرستان و همه نیروهای مترقی و دموکراتیک را در افغانستان بسیج و متشکل سازند. تحقق این اهداف با مددکاری برادرانه، کنکاش ها، مشوره ها، و پیشنهادهای دوستان شوروی ما میسر خواهد بود.» (13)

آیا این گزارشات از سوی هواداران تره کی ورهبران جناح پرچم به ویژه از سوی کارمل موجب کشاندن پای قوای شوروی به افغانستان شد؟

اگر انگیزه زمام داران شوروی در اعزام قوا به افغانستان انتصاب ببرک کارمل در رهبری حزب و حاکمیت حزبی بود، آیا خشم انتقام قتل تره کی هم به عنوان دوست برژنف رهبر حزب کمونیست و زمام دار شوروی می توانست

تشکیل می داد. ملحوظات امنیتی چه بود؟

"اناتولی گرومیکو" Anatoly Gromyko پسر گرو میکو وزیرخارجه و عضو دفترسیاسی حزب کمونیست شوروی نامه پدرش را در موردحمله برافغانستان که به دفتر حزب کمونیست نگاشته بود در سال 1997 منتشرکرد: «گرومیکو در این نامه سعی در توجیه رأی موافق خود برای دخالت نظامی شوروی در دوازدهم دسامبر 1979 براساس "شرایط ذهنی وعینی" دارد. یکی از دلایل ذهنی، تلاش های دولت امریکا برای نا امن کردن مرزهای جنوبی شوروی بود و اینکه امنیت شوروی از این طریق در معرض خطر قرار می گیرد. به اعتقاد گرومیکو امریکایی ها در مقابل سرنگونی متحد خود، شاه ایران در فبروری 1979 واکنش نشان میدادند. رژیم انقلابی آیت الله خمینی پایگاه آنها را تعطیل کرده بود و امریکایی ها سعی داشتند پاکستان را یا در صورت امکان افغانستان را به عنوان پایگاهی که بتواند شوروی را تحت فشار قرار دهد جایگزین ایران کنند. مسلماً این اقدام سرحدات جنوبی اتحاد شوروی را بی ثبات میساخت.» (15)

برژنف ماه های بعد از حمله نظامی بر افغانستان که در پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی سخن گفت، اعزام قوا را یگانه انتخاب در جلوگیری از نفوذ امریکا به مرزهای جنوبی شوروی

عامل هجوم نظامی باشد؟ قتل تره کی توسط امین، برژنف را به حدی عصبانی و ناراحت کرد که رهبر شوروی حتی ماه ها پس از اشغال افغانستان (می 1980) که دیگر حفیظ الله امین وجود نداشت، به رئیس جمهور فرانسه گفت: «پریزدنت تره کی، دوست من بود. او در ماه سپتمبر (1979) به دیدنم آمد و بعد از بازگشت به وطن، امین او را کشت. این حرکتی بود که من نمی توانستم او را ببخشم.» (14)

اما واقعیت این است که انگیزه زمام داران شوروی در حمله نظامی بر افغانستان نه ناشی از خوانخواهی نور محمد تره کی بود و نه در جهت رساندن ببرک کارمل و جناح پرچم به کرسی حاکمیت. تصمیم گیرنده اصلی در این حمله نه رهبران حزب دموکراتیک خلق بلکه رهبران شوروی بودند. نقش رهبران حزب دموکراتیک خلق علی رغم هرگونه دوری و نزدیکی آنها به مراکز قدرت در شوروی، قطعاً نقش اصلی و تعیین کننده نبود. زمامداران شوروی از آنها در واقع به حیث مجری اهداف و مقاصد خود و به عنوان وسیله تجاوز نظامی خویش استفاده کردند.

5- ملحوظات امنیتی:

اهداف و ملحوظات امنیتی انگیزه اصلی رهبران شوروی را در حمله به افغانستان

کمونیست بسوی تشنج و بی اعتمادی برد. و در این فضای متشنج و بی باوری، سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین از نظر مسکو به معنی بی ثباتی در مرزهای جنوبی شوروی بود. از این دیدگاه، حمله بر افغانستان برای دولت شوروی دفاع از امنیت و منافع حیاتی آن محسوب می شد.

ژنرال وارننکوف معاون ستاد مشترک ارتش شوروی و از مشاوران ارشد دیمیتری استنوف وزیر دفاع در زمان حمله، سال ها پس از فروپاشی شوروی (1995) در کنفرانس منعقد شده اسلوگفت:

«نمی توان توضیح داد که چرا شوروی در اقدام نا بخردانه به افغانستان تجاوز کرد، فکرمی کنم میتوان توضیح داد که چرا نمی خواستیم رژیم کابل سقوط کند.» وارننکوف در این کنفرانس خطاب به امریکایی ها اظهار داشت: «شوروی احساس کرد از هر طرف در منطقه ضربه می خورد. برای مدت طولانی ایالات متحده امریکا، ایران حتی حکومت پهلوی را زیر سلطه داشت. نیروی دریایی امریکا اقیانوس هند را کنترل کرد. پاکستان؛ ما باید صادق باشیم. فکرمی کنم پاکستان از واشنگتن دستور می گیرد. روشن بود، حتی چریک های اسلام گرایی که با رژیم امین-تره کی تحت حمایت ما مخالفت میکردند، تربیت و تدارک می شدند. بنا بر این، تهدید شوروی از جانب افغانستان نبود بلکه

خواند. او در 23 جون 1980 ضمن بیانیه خود در پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست گفت: «هنگامیکه همسایه خود افغانستان را به تقاضای حکومت آن در سرکوب متجاوزین، عقب زدن تهاجمات بانديست ها که بیشتر از ساحه پاکستان عمل می نمایند، یاری رسانیدیم، واشنگتن و پکن سروصدای بیسابقه ای را براه انداختند. چه اتهاماتی نبود که بر اتحاد شوروی نبستند، پیشروی بسوی آبهای گرم، بدست آوردن نفت دیگران و غیره. اما اصل موضوع در این است که برنامه آنان در قبال جذب افغانستان در ساحه نفوذ سیاسی امپریالیستی و بوجود آوردن تهدید برای شوروی از طرف جنوب به هم خورده است...» (16)

افزون بر نگرانی های مسکو که در نامه گرومیکو از تصمیم و تلاش امریکایی ها در ایجاد پایگاه جدید پس از سقوط رژیم شاه ایران سخن می رود، وقوع حوادث دیگری تشویش روس ها را در مورد ملاحظات امنیتی بیشتر ساخت. ایالات متحده امریکا و پیمان نظامی ناتو به نصب راکت های میان برده هسته ای در اروپای غربی مبادرت ورزیدند. معاهده سالت 2 در کنگره امریکابه تصویب نرسید و در چنین فضایی روابط میان امریکا و چین کمونیست بهبود یافت. این حوادث در جریان سال 1979 میلادی یعنی سال تهاجم شوروی به افغانستان بوقوع پیوست و روابط شوروی ها را با جهان غرب و چین

سوم اینکه در درون افغانستان وضع بحرانی پدید آمده بود. این وضع به ویژه باتعویض رهبری و به قدرت رسیدن امین پیچیده تر شده بود. هرچند با آمدن کارمل از این هم بدتر شد. از اینرو رهبران شوروی در برابر مسأله لزوم تغییر حاکمیت در افغانستان قرار گرفتند...» (18)

اگر بسوی نگرانی و ترس شوروی ها از سقوط افغانستان به دامن امریکا به عنوان یکی از انگیزه ها و عوامل اصلی حمله به افغانستان نگاه شود، پی بردن به کم و کیف این "نگرانی" از نکات قابل بحث در انگیزه لشکر کشی به افغانستان است. در حالی که شوروی ها این نگرانی را جدی تلقی کردند و به افغانستان لشکر کشیدند، امریکایی ها نقش اغواگرانه یی در ایجاد این نگرانی ایفانمودند تا پای روس ها را به باتلاق افغانستان بکشانند. به گفته محقق امریکایی "هریسن": «این عقیده غرب که رژیم (دولت حزب دموکراتیک خلق قبل از لشکر کشی شوروی) قرین به سقوط بود از کنفرانس های مطبوعاتی ای سرچشمه میگرفت که دیپلماتهای امریکایی در سفارت امریکا در دهلی جدید دایر میکردند. این کنفرانس های مطبوعاتی بر آن راپورهای متکی بود که از سفارت امریکادر کابل مواصلت میکرد. "ارچرکی بلد" Archer K. Blood "شارزدا فیرسفارت امریکادر کابل بعداً گفت که البته ما

از جانب امریکا بود علی رغم کاهش نفوذش در منطقه. تصور کنید افغانستان در تجاوز امریکا-پاکستان سقوط میکرد، آن وقت امریکا میتواندست موشک کوتاه برد خود را در آنجا مستقر کند و علیه موشک های استراتژیک شوروی از جمله ICBMS در قزاقستان بکارگیرد. . . . و ارننکوف خطاب به امریکاییان خاطر نشان می کند: این منطقه نفوذ ما است. مرز های ماست نه شما. لذا هیچ چاره ای جز رفتن به افغانستان نبود.» (17)

ژنرالان ارتش سرخ نیز از نفوذ ایالات متحده امریکا در مرزهای جنوبی شوروی احساس نگرانی میکردند. ژنرال محمود قاریف رئیس اکادمی علوم نظامی فدراسیون روسیه و مشاور ارشد نظامی نجیب الله انگیزه های مختلف را در حمله به افغانستان دخیل میدانند: «نخست اینکه برای اتحاد شوروی تأمین امنیت در جنوب کشور اهمیت بس بزرگی داشت. هرگاه ایالات متحده مؤفق میگردد افغانستان را زیر تأثیر خود بیاورد و در آن کشور رژیم مخاصم با شوروی را تحکیم نماید، امکان به دست می آورد که شوروی را با تهدید جدی و دیرپایی روبرو نماید. دوم اینکه، هنگام اتخاذ تصمیم مبنی برگسیل سپاهیان شوروی به افغانستان، پندار های آیدئولوژیکی اهمیت به سزایی داشتند.

عمل غیرقانونی و تجاوزنظامی خوانده شد، اما توجیه و تعبیر شوروی و طرفداران آن در سطح جهان، پاسخ به تقاضای حکومت افغانستان بر مبنای تعهدات دوجانبه و منطبق به قوانین بین المللی بود. این توجیه و تعبیر تا اواخر دهه هشتادادامه یافت. پس از آن وبه ویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی دیدگاه های مختلف در میان مقامات نظامی و غیر نظامی بازمانده از دوران شوروی پدید آمد.

نخستین زمینه های مساعد انتقاد از حمله نظامی شوروی در درون جامعه و دولت شوروی پس از سیاست پروستریکا و گلاسنوست گورباچف در سالهای پایانی دهه هشتاداد ایجاد شد: «اولین کسی که جرئت کرد کل عملیات را (حمله بر افغانستان) یک اشتباه غم انگیز و پر هزینه عنوان کند نویسنده گفتگوهای نیکیتا خروشچف بود که در یک میز گرد تلویزیونی در جون 1988 دوماه پس از امضای قرارداد های ژنو این مسئله را بیان کرد. الکساندر بوین Alexandre Bovine وقایع نگار رسمی روزنامه "ایزو ستیا" اعلام کرد: گسیل یکصد هزار نفر (نیروی نظامی) به افغانستان نمونه بارز استفاده افراطی از زورتوسط سیاست خارجی شوروی بود.» (21)

ادواردشواردنادزه عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی و وزیر خارجه دوران گورباچف حتی قبل از فروپاشی شوروی

میخواستیم مسئله افغانستان را در مطبوعات زنده نگهداریم و به این وسیله روس ها را برآشفته و دست پاچه بسازیم.» (19)

"زبیگنیوبر ژنسکی" Zbigniew Breezinski مشاور رئیس جمهور امریکا در امور امنیت ملی در سال 1998 نیز از کشاندن عمده پای شوروی به افغانستان سخن گفت. "والنتین ورینکوف" از ژنرالان سابقه دار شوروی که در سالهای دهه هشتاد در افغانستان نقش مهمی به عهده داشت و در سال 2009 عضویت پارلمان روسیه را کسب کرد نظریاتی مشابه با ادعا و افکار برژنسکی دارد: «ساده لوحانه خواهد بود که پنداشته شود آمریکایی ها در جریان این حوادث نبوده باشند. چرا آمریکایی ها سروصدا بر پا نکردند، چرا شواهد آنرا در اختیار قضاوت اجتماعی و سازمان ملل قرار ندادند و چرا شوروی را متوقف نساختند؟ پاسخ آن واضح است: آنها در اعزام قوت های نظامی ما به افغانستان از ما کرده ذینفع تر بودند. ما در برابر خود هدف ثبات آوری وضعیت را قرار داده بودیم، ولی آنها برای ما مانده بودند.» (20)

تعبیر متفاوت از تجاوز:

در حالی که حمله نظامی شوروی بر افغانستان از سوی دولت ها، کشور ها و مجامع بین المللی مخالف شوروی یک

مهم ترین مطلب مورد استناد در توافقنامه دسامبر 1978 به ماده چهارم این توافقنامه برمیگردد که در آن گفته می شود: «طرفین عالین متعاقدین به تاسی از روحیه دوستی و حسن همجواری و منشور ملل متحد به مقصد تأمین امنیت و استقلال و تمامیت ارضی دو کشور با هم مشورت نموده و تدابیر مناسب را به موافقت جانبین در زمینه اتخاذ خواهند کرد. به منظور تقویت قدرت دفاعی، طرفین عالین متعاقدین انکشاف همکاری رادر ساحه نظامی به اساس موافقتنامه های که بین شان عقد شده، دوام خواهند کرد.»

در ماده 51 منشور ملل متحد که دستاویز دیگر شوروی ها از زاویه حقوقی قضیه بود، می آید: «در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد تا زمانیکه شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین المللی را بعمل آورد هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه فردی یا دسته جمعی لطمه وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی و در هر موقع

در ماه اکتوبر 1989 گفت: «ما علیه ارزش های انسانی قرار گرفتیم و بزرگترین تخطی از قانون، حزب و نورم های مدنی خود را مرتکب شدیم. تصمیمی که چنین نتایجی را برای کشور ما ببار آورد، خلاف حزب و مردم اتخاذ گردیده بود» (22)

ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان حمله نظامی شوروی را تصمیم ناروا خواند: «برافروختن جنگ افغانستان یکی از ناروا ترین تصمیم های حکومت شوروی بود.» (23)

ژنرال محمود قاریف نیز حمله به افغانستان را گام ناروای زمامداران شوروی گفت: «با قاطعیت میتوان گفت که در ارزیابی نهایی، گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان گام ناروایی بود که زیان عظیمی به خلقهای افغانستان و شوروی چه در عرصه بین المللی و چه در عرصه داخلی رسانید.» (24)

توجیه حقوقی تجاوز نظامی شوروی:

صرف نظر از دیدگاه ها و باورهای مختلف در حمله نظامی شوروی یکی از نکات اصلی و قابل بحث، جنبه حقوقی و قانونی این حمله است. آنچه را که شوروی ها و حاکمان حزب دموکراتیک خلق در توجیه حقوقی و قانونی حمله نظامی عنوان میکردند به توافقنامه پنجم دسامبر 1978 میان کابل و مسکو و ماده 51 منشور شورای امنیت ملل متحد برمیگشت.

که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم بعمل خواهد آورد، تاثیری نخواهد داشت.» اما پرسش های مهمی که هیچگاه پاسخی به آنها داده نشد این است که آیا شوروی اسناد و شواهد تقاضای دولت افغانستان بریاست حفیظ الله امین را مطابق ماده 51 منشور ملل به شورای امنیت ارائه کرد؟ آیا حکومت امین به حیث عضو سازمان ملل وقوع حمله مسلحانه خارجی رابه شورای امنیت ملل با اسناد و مدارک گزارش داده بود؟ آیا حکومت مذکور سازمان ملل را در جریان اقدام خودمبتنی به تقاضای نیروی نظامی از شوروی غرض مقابله با تجاوز مسلحانه خارجی گذاشت؟

محمد قاسم فاضلی از متخصصین حقوق و علوم سیاسی افغانستان هرگونه توجیه حقوقی و قانونی حمله شوروی را بی بنیاد و قابل تردید میدانند. او معتقد است که حتی حمله نظامی شوروی با توافقنامه دسمبر 1978 میان طرفین شوروی و افغانستان سازگاری ندارد. وی می گوید: «اگر حمله نظامی شوروی بر مبنای توافقنامه دسمبر 1978 باشد، می بینیم که این حمله، حکومت برحال و موجود آن وقت را سرنگون کرد. و این کار تناقض بین ادعا و عملکرد آنها را نشان میدهد. ادعای شوروی با موازین ملل متحد هم موافق نبود. هر سال این لشکر کشی در سازمان ملل محکوم می شد. در سال 1981 محکمه دایمی ملل متحد در

ستهکلم (محکمه دایمی ملل متحد برای بررسی قضایای مهم جهانی در 4 جولای 1976 اولین بار در شهر الجزیره توسط سناتور ایتالوی لیلوباسو تأسیس گردید. این محکمه قضایای مختلفی چون صحرای غربی، فلیپین، ارجنتاین، ارتیره، سلوادور و افغانستان را پس از حمله نظامی شوروی مورد بررسی قرار داد و شش جلسه را در شهر ستهکلم پایتخت سویدن در اول می 1981 دایر کرد.) در باره افغانستان دایرشد و در آنجا نیز لشکرکشی شوروی مغایر منشور ملل متحد تلقی گردید.» (25)

شوروی هادرهمان دوران داغ حمله نظامی افغانستان نتوانستند اسناد و شواهدی در جهت همسویی این حمله با ماده 51 منشور ملل متحد ارائه کنند.

شکل گیری تجاوز:

بازی با حفیظ الله امین و اتخاذ سیاست دوگانه از سوی مسکودر مورد او از نخستین فیصله های رهبران حزب کمونیست شوروی و نخستین گام در فرآیند شکل گیری حمله نظامی بود. برژنف و کاسگین در فردای زمام داری و زعامت امین (17 سپتمبر) به او پیام تبریکی فرستادند. این پیام از سوی سفیر شوروی پوزانف، ژنرال پافلوفسکی معاون وزیر دفاع شوروی، ایوانف، بگدانوف نماینده کی. جی. بی و گوریلوف رئیس مشاوران نظامی شوروی به امین ارائه گردید. در پیام

اعزام هیئات مختلف به ویژه هیئات امنیتی و نظامی از سوی مسکو به کابل جهت بررسی اوضاع و گفتگوی مداوم با امین بر سر کمک های شوروی گسترش یافت. هنوز هیئات بلند پایه ارتش شوروی بریاست ژنرال ایوان جی. پافلوفسکی معاون وزارت دفاع و فرمانده نیروهای زمینی شوروی که در روزهای پایانی رهبری تره کی وارد کابل شده بود در کابل به سر میبرد که یک هیئات بلند رتبه دیگر شوروی با عضویت ژنرال ویکتور. اس. پاپوتین معین اول وزارت داخله در 28 نومبر 1979 وارد کابل گردید. ریاست هیئات را در واقع یک تن از ژنرالان کی. جی. بی به عهده داشت که در مورد نام و مقام او اظهاراتی صورت نگرفت. در حالی که رفت و آمد هیئات شوروی متشکل از ارگانهای مختلف به کابل در طول حاکمیت امین ادامه یافت، بصورت رسمی در رسانه های گروهی دوطرف از این رفت و برگشت ها خبر و گزارشی منتشر نمی گردید. از میان تمام بازدید کنندگان مختلف شوروی تنها از ژنرال پاپوتین بصورت رسمی و علنی نام برده شد. فقیر محمد فقیر وزیر داخله در کابینه امین از پاپوتین با گرمی پذیرایی و میزبانی کرد. پاپوتین در دوم دسمبر 1979 با حفیظ الله امین ملاقات بعمل آورد و سپس در سیزدهم دسمبر به مسکو برگشت. دو تن از چهره های مهم

به تداوم روابط برادرانه با جمهوری دموکراتیک افغانستان بر مبنای معاهده دوستی تأکید شده بود. حفیظ الله امین با ابراز تشکر از پیام رهبران شوروی گفت که: «خود را با دوستان شوروی در همکاری نزدیک قرار خواهد داد و گام هایی خواهد برداشت تا کمبودهای شناخته شده (خود) را رفع کرده و سبک و شیوه کار خود را بهبود بخشد. وی اظهار امیدواری کرد که دوستان شوروی از هیچگونه کمک در عرصه همکاری حزبی دریغ نکنند تا از طریق آموزش دهی روحیه مارکسیزم-لنینیسم به اعضای حزب آنها بتوانند گامهای برگشت ناپذیر به پیش بردارند.» (26)

اعضای رهبری حزب کمونیست شوروی به ادامه کمک و همکاری با امین توافق کردند تا پلان سرنگونی او را به آسانی عملی سازند. ژنرال الکساندر لیاخفسکی از یادداشتها و تصاوید سری حزب کمونیست می نویسد: «بعداً در یادداشتهای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی واضح شد که کار پیگیر با امین و در مجموع با رهبران کنونی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را ادامه داده و بهانه در دست امین ندهیم که فکر کند ما به او اعتماد نداریم و نمی خواهیم با او سروکار داشته باشیم. از تماس با امین برای پرده برداری از امیال نهایی وی باید بهره گرفت.» (27)

که از حزب کمونیست شوروی بی سروصدا تا اوایل دسامبر 1979 دوباره کابل سفر کردند، "پانوماروف" رئیس روابط بین المللی حزب کمونیست شوروی و معاونش "کارین بروتینتس" **karan Brutents** بودند: «در اوایل دسامبر (1979) پامانا روف در مورد افغانستان کمیته ای راتحت ریاست "بروتینتس" که دوبار وی به کابل رفته بود تشکیل کرد. بتاريخ هژدهم دسمبر مشاوربرژنف درپالیسی خارجی الکساندر اگنتوف **Alexandrov Agentov** از بروتنیتس خواست که راپور خود را بدون معطلی بیشترتسلیم نماید.» (28)

توافق حفیظ الله امین به ورود قوای شوروی:

بررسی اوضاع و ارائه گزارش به رهبران شوروی و آماده ساختن امین جهت توافق و پذیرش نیروهای شوروی از وظایف هیئاتی بود که به پایتخت افغانستان می آمدند و با امین و مقامات حکومت او گفتگو می کردند. نکته شگفت انگیز این بود که حفیظ الله امین به آسانی به تمایلات و خواست هیئات شوروی پاسخ مثبت ارائه می کرد و تیم ژنرال پاپوتین توافق امین را غرض ورود نیروهای محدود شوروی به افغانستان بدست آورد. محمدصدیق فرهنگ مؤلف افغانستان درپنج قرن اخیر می نویسد: «ژنرال پاپوتین در مذاکره با امین مؤفق شد اجازه جابجا شدن دستجات معین

نیروی شوروی را در بگرام، سالنگ و میدان هوایی کابل حاصل کند، اما امین به ورود نیروی شوروی به گونه ای که اومیخواست یعنی بصورت نامحدود و غیرمقید راضی نشد. چنانچه یک روز پیش از سقوطش به یک نفر خبرنگار غربی گفت: "دولت شوروی از مطالبه پایگاه در افغانستان منصرف شده، اما نیروی نظامی آن برای کمک به او (امین) در خاموش ساختن آتش بغاوت به افغانستان می آید." (29)

آنچی که برای شوروی ها اهمیت داشت، توافق امین به ورود نیروهای نظامی شوروی و اعتمادوی به این نیروها بود. ورود این نیروهای هر چند معدود، راه رابه سرنگونی حکومت وی هموار میکرد. امین به ارتش و حتی برادرش در ولایت قندز دستور همکاری و استقبال از نیروهای شوروی را صادرکرد؛ نه هدایت بازرسی کم و کیف این نیروها را. نکته قابل تذکر در بررسی هیئات شوروی از اوضاع افغانستان و حکومت امین و تهیه گزارش به زمامداران شوروی، تفاوت و اختلاف نظر آنها در اعزام نیرو به افغانستان است. این اختلاف در اغفال و تحمیق حفیظ الله امین در اعتماد به شوروی نفش مهمی ایفا کرد.

فیصله نامه اعزام قوا:

علی رغم تفاوت گزارش هیئات مسکو در مورد اعزام نیرو به افغانستان، رهبران

مستلزم اتخاذ تصمیم از سوی کمیته مرکزی باشند بایست به موقع در دسترس دفتر سیاسی حزب گذاشته شود. انجام این تدبیرها به عهده رفقا اندروپف، اوستینف و گرومیکو گذاشته شود.

2 - به رفقا اندروپف، اوستینف و گرومیکو سفارش می شود تا دفتر سیاسی کمیته مرکزی را در باره روند تطبیق تدبیرهای مورد نظر مطلع سازند.

دبیر کل کمیته مرکزی ل. ای برژنف شماره (IL) 997» (30)

نکته قابل بحث در فیصله نامه 176 که منجر به حمله نظامی بر افغانستان شد، نقش و سهم برژنف رهبر سالخورده و پیر آن حزب و زمام دار شوروی است. یوریگانکوفسکی، مدیر پروژه افغانستان در مؤسسه مطالعات شرقی از قول "ر.الف اولیانوفسکی" یکی از اعضای اداری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که در جلسه مذکور حاضر بود، میگوید:

«گرومیکو از جلسه ریاست نمود و اوستینوف در رأس میز طویل پهلویش نشسته بود. اندروپوف در پهلو میز نزدیک به دیوار جا گرفته بود. ده یا یازده نفر اعضای کمیته مرکزی در بیخ دیوار مقابل، یک اندازه دور تر نشسته بودند. تقریباً بعد از نیم ساعت استماع راپورها که از طرف مشاورین قرائت می شد برژنف به اتاق درآمد. گرومیکو از بازویش گرفت و همایش کمک

شوروی تصمیم به اعزام قوا گرفتند. آیا این تصمیم یک اقدام دسته جمعی زمام داران شوروی بود یا برژنف به تنهایی فرمان حمله به افغانستان را صادر کرد؟

در سند مهم و سری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که در سال 1992 پس از فروپاشی شوروی علنی گردید، مشاهده می شود که فیصله حمله نظامی به افغانستان در حلقه معدود 9 نفر عضو بیرونی سیاسی حزب کمونیست اتخاذ شد. این سند که به فیصله نامه 176 معروف است، توسط "کنستانتین چرنینکو" به قلم نگاشته شده بود:

«سند (خیلی مهم) شماره 176 / 25

خیلی محرمانه

پرونده خاص

رئیس جلسه ل. ای برژنف

اشتراک کنندگان: سوسلف، گریشن، گریلینکو، پیلشا، اوستینوف، چرنینکو، اندروپف، گرومیکو، تیخانوف و پونوماریوف. مصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست

اتحاد شوروی تاریخ 1979/12/11

پیرامون اوضاع در "A" (افغانستان)

1 - شرح ها و تدبیرهای ارائه شده از سوی رفقا اندروپوف، اوستینف و گرومیکو تصویب گردید و به آنها اجازه داده شود در روند پیاده کردن این تدبیرها تصمیماتی را که خصلت اصولی نداشته باشند، وارد بیاورند. مسایلی که

شده بود با این نظریه آمد تا ببرک کارمل راکه درچکسلواکیا زندگی میکرد واز برگشت به افغانستان به امر امین سرباز زده بود به مسکو دعوت کنند. کارمل در مسکو مدت زیادی باقی نماند و به دوشنبه منتقل شده و تمام زمینه برایش مهیاگردید تا با سایر اعضای جناحش در داخل افغانستان رابطه برقرار سازد.» (32)

میخائیل گورباچف آخرین رهبر حزب کمونیست و دولت شوروی که در زمان هجوم قوای شوروی در دسامبر 1979 عضو علی البدل بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی بود در مصاحبه با الکسی ویندیکتف بارادیو ایکو ماسکودر بیست سالگی حمله نیروی شوروی به افغانستان میگوید که من در زمان گسیل قوا با شوارد نادزه که نزد من در کنار دریای سیاه آمده بود صحبت کردیم. پس از شکایت از اوضاع جاری از هم جدا شدیم. وقتی فردا از خواب برخاستم، قوا وارد افغانستان شده بود و حتی هیچکس از ما نپرسید و ما را در جریان قرار نداد. (33)

ورود نخستین واحد های نظامی شوروی:

مقدمات تجاوز نظامی بر افغانستان قبل از فیصله نامه 176 در اوایل نومبر 1979 آغاز گردید. قوای مهاجم که بعداً نام ارتش چهلیم شوروی را گرفت به این منظور در ترمز ازبکستان و حوزه ترکمنستان تشکیل شد. حتی ژنرال

نمود که بصورت لرزان دورا دور اتاق بگردد و هر یک از اشخاص حاضر را در آغوش بکشد. وی چندین مرتبه به افتیدن نزدیک شد. بعد از آن گرومیکو در گوشش طوری نجوا نمود که حرفش بکلی شنیده می شد و به برژنف گفت: "معلومات تازه به جلسه عرضه شده که نشان میدهد که امین تا چه حد بد، تا چه حد ماجراجو و تا چه حد غیر قابل پیش بینی است. برژنف برای دوسه دقیقه خاموش بود. بعد از آن دفعتاً به پا ایستاد، مشت هایش را به میز کوفت و گفت: مرد ناپاک و از اتاق خارج شد." (31)

برخی همه مسئولیت را به گردن میخائیل سوسلوف عضو دفتر سیاسی می اندازند که گویا او برژنف را به ضرورت حمله بر افغانستان متقاعد کرد. عده ای این تصمیم را تنها ناشی از اراده برژنف

میدانند. مارتین بابیث Martin Babic می نویسد: «بدون شک رول اساسی را صرف چندتن از اعضای بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی

همچون میخائیل شوسلوف Michail Shuslov، اندری گرومیکو A. Gromyko، دمیتری اوستینف D. Ustinov و یوری اندروپف Juri Andropov بازی کردند. بگفته اندری گرومیکو A. Gromyko درست این یوری اندروپف J. Andropov بود که در یکی از جلسات ماه اکتوبر که در باره افغانستان دایر

وظیفه گرفت تا مانع فرار امین از اقامتگاهش گردد. خودقصر باید توسط گروه "زینت" که در سال 1974 به حیث قطعه ضدتروریستی در چوکات (چهارچوب) کی.جی. بی تشکیل گردیده بود، اشغال می گردید. این گروه را تحت فرماندهی دگروال (سرهنگ) بویارینف یکجا با کاندک مسلمانان مخفیانه از 9 تا 12 دسمبر به کابل انتقال دادند و برای این کار پروازهای متعددی انجام یافت. در آخر هفته اول دسمبر، شب هشتم دسمبر غند (هنگ) 105 دیسانت هوایی به کابل اعزام گردید تا فرودگاه بگرام را تحت کنترل گرفته از آن پاسبانی کند.» (35)

در حالی که واحدهای نظامی شوروی متعلق به کی.جی.بی و ارتش وارد کابل می شدند، مشاورین شوروی در قطعات نظامی ارتش افغانستان به خصوص در پایتخت تدابیر مؤثری در جلوگیری از هر نوع مقاومت احتمالی اتخاذ کردند. مشاورین نظامی شوروی فرقه های 7 و 8 در کابل به بهانه ترمیم و آمادگی برای زمستان بطری ها تمام وسایل نقلیه و تانک ها را کشیدند و عملاً وسایل از حرکت بازماندند. در بسیاری قطعات گلوله های تعلیمی به عوض گلوله های اصلی توزیع گردید.

روز 25 دسمبر 1979 هزاران تن نیروهای ارتش سرخ از راه زمین وارد افغانستان شدند. یک روز قبل مارشال اوستنف وزیر

یو.شاتالین قوماندان فرقه 5 ترکستان که یکی از فرقه های مهاجم بود، ادعا میکند که آمادگی اعزام نیرو به افغانستان در مارچ 1979 گرفته شده بود: «من به عنوان فرمانده لشکر 5 گارد فرماندهی نظامی ترکستان تأیید می نمایم که آماده گیری برای گسیل یگانها به افغانستان در ماه مارس 1979 آغاز گردیده بود. بتاريخ 2 مارس، لشکر زیر فرمان من و لشکر 108 زره دار کاملاً آماده و بسیج شده بود.» (34)

هرچند مارشال استینوف وزیر دفاع شوروی تصمیم رهبران شوروی را در اوایل دسمبر در جلسه رهبری هیئات وزارت دفاع و برخی ژنرالان ارشد اعلان کرد، اما اعزام نیرو به افغانستان قبل از آن آغاز یافته بود: «29 نوامبر قوای دیسانت هوایی که در ابتدای ماه جون در بگرام جایجا شده بود، تقویه گردید. چهارم دسمبر برژنف، اندروپف، گرومیکو، استینوف و سوسلف تصمیم گرفتند قطعاتی مرکب از پنج صد سرباز برای حفاظت امین اعزام دارند. افسران و عساکر این قطعات را ملبس به یونیفورم افغانی ساختند. ششم دسمبر تقریباً سه کاندک را مرکب از 2500 نفر به افغانستان اعزام نمودند و هشتم و دهم دسمبر 600 سرباز دیگر نیز به آنها پیوستند. در دسمبر کاندک مسلمانان (مسلمانان داخل قلمرو شوروی) که در ماه می تشکیل شده بود،

الله امین در ماجرای تجاوز و کشانیدن پای ارتش سرخ به افغانستان بیشتر از همه است؛ هر چند که او اولین قربانی این تجاوز بود. افزایش سهم امین در حمله نظامی شوروی به افغانستان زمانی بهتر قابل درک است که بسوی او در ارتباط به این رویداد از سه زاویه نگاه شود:

1 - امین؛ داعی و میزبان نیروهای شوروی:

حفیظ الله امین در زمان امضای معاهده میان عالی ترین هیئات دولت شوروی و افغانستان در پنجم دسمبر 1978 که به رهبری نورمحمدتره کی و برژنف صورت گرفت، بصورت رسمی نفر دوم دولت حزب دموکراتیک خلق بود. او در دوران رهبری نورمحمدتره کی در حزب و دولت حزبی و در زمان کوتاه رهبری و حاکمیت خودش بارها از شوروی خواستار اعزام نیروی نظامی به افغانستان شد. در یک سند محرمانه کی.جی.بی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی منتشر گردید، نماینده کی.جی.بی در مورد توافقات امین به چگونگی جابجایی نیروهای نظامی شوروی در افغانستان می نویسد:

«پیام از کابل (محرمانه، عاجل)

بتاریخ 12 و 17 دسمبر (1979) نماینده کی.جی.بی با امین دیدار کرد، درگفته های امین مسایل در خور توجه این است:

دفاع شوروی دستور و رهنمود اعزام نیروی نظامی به افغانستان را امضا کرد. در این رهنمود گفته شد: «تصمیم گرفته شده است برخی از سپاهیان مستقر در نواحی جنوب کشور، به مقصد ارائه کمک انترنا سیونالیستی به خلق دوست افغانستان و همچنان فراهم آوردن زمینه های مساعد برای جلوگیری از اقدامات محتمل ضد افغانی از سوی کشورهای امپریالیستی و کشورهای همسایه به قلمرو جمهوری دموکراتیک افغانستان فرستاده شود.» (36)

نقش حفیظ الله امین در تجاوز:

تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان در دوران حکومت صدوسه روزه حفیظ الله امین شکل گرفت. ورود نخستین دسته های نظامی لشکریان شوروی در ظاهر، توأم با دعوت و موافقت امین بود. اما این نیروها پس از ورود در افغانستان، دست به قتل داعی و میزبان خود زدند. در حالی که تقاضای امین به حضور قوای شوروی و اقدام این قوا در قتل موصوف به عنوان دو موضوع متناقض و معما گونه ای در رویداد لشکر کشی شوروی جلب توجه می کند، حزب دموکراتیک خلق اعم از هر دوجناح خلق و پرچم آن تاکنون پرده از تناقضات این رویداد برنداشته اند.

با وجود هرگونه ادعا و استدلال هواداران حفیظ الله امین و ببرک کارمل سهم حفیظ

دارد پس از پانزدهم اکتوبر سال روان به آنجا کوچ کند) تکرار کرد. «(38) ظاهرآ پس از تقاضای امین یک واحد پنجصدنفری که عمدتاً از نیروهای مخصوص کی.جی.بی بودند در اوایل دسامبر 1979 به محل اقامت امین در کاخ تپه تاج بیک اعزام شدند. این نیروها حلقه دوم محافظتی را بدور قصر تاج بیک میساختند که همه ملبس با یونیفورم ارتش افغانستان بودند. (39)

فقیر احمد و دان عضو ارتش جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و از هواداران نجیب الله به نقل از یک مأمور عالی رتبه حکومت امین و هوادار نزدیک او می نویسد: «باید به اساس این پیشنهاد (پیشنهاد امین) ده هزار تن از منسوبان اردوی شوروی در میدان های هوایی افغانستان جابجا و در مواقع لازم از آنها استفاده میگردید، به همین سبب در بیانیه ها و اسناد هردو جانب فورمول بندی "قطعاعات محدود نظامی اتحاد شوروی" بکار میرفت.» (40)

گزارش سری سفارت ایالات متحده امریکا در کابل، ورود و جابجایی شماری از نیروهای شوروی و یا همان قطعاعات محدود نظامی شوروی را در اوایل حکومت امین تأیید می کند. در سند سری شماره 47 (3 اکتوبر 1979) نگاشته میشود:

الف: نیرو و سربازان نظامی حدود 600 نفر که در حال حاضر دفاع قسمت داخلی

امین مصرانه مفکوره لزوم بلافصل اتحاد شوروی در جلوگیری از عملیات رزمی باندها در نواحی شمال جمهوری دموکراتیک افغانستان را بیان کرد، طرح های او از این قرار اند:

رهبری کنونی افغانستان حضور نیروهای مسلح شوروی را در برخی از نقاط مهم استراتژیکی در استانهای شمالی افغانستان خیر مقدم خواهند گفت. امین گفت:

- 1- اشکال و روش های ارائه شده کمک نظامی بایست از جانب شوروی تعیین گردد.
 - 2- اتحاد شوروی میتواند پادگانهای نظامی در جاهای که خود آرزو دارد، بدست آورد.
 - 3- اتحاد شوروی میتواند کلیه پروژه های همکاری مشترک افغان شوروی را زیر محافظت بگیرد.
 - 4- سپاهیان شوروی میتوانند راه های مواصلاتی جمهوری دموکراتیک افغانستان را زیر نگرانی بگیرد...» (37)
- همچنان نماینده کی.جی.بی از کابل در پیام محرمانه دیگر به مسکو از تقاضای امین به اعزام نیروی شوروی برای حفاظت از محل کار و اقامتش سخن میگوید: «... در روند گفتگو، امین خواهش خود مبنی بر گسیل یک گردان (کندهک) از سپاهیان شوروی را برای نگرانی از شخص خود در مقرر جدیدش (که او در نظر

رهبران شوروی لزوم گسیل عاجل یگانهای شوروی به کابل را گزارش دهید. او چندبار تکرار کرد که "حضور سپاهیان شوروی به پیمانہ چشمگیری روحیه مارا بالا برده و به ما آرامش و اطمینان بیشتری خواهد بخشید." (42)

دربرخي اسناد ديگر نگاهشده شده است: «مسکو، خیلی سري

"رفيق امين را قانع سازيد..."

حسب سفارش نورمحمدتره کی، رفیق امین مراد عوت کرده و از ما خواهش کرد تا 15-20 هلیکوپتر رزمی با مهمات و پرسونل شوروی به ایشان تحویل بدهیم تا در صورت وخامت اوضاع در حومه کابل و مناطق مرکزی کشور برضد باندهای شورشیان که از پاکستان فرستاده می شوند به کار گرفته شود.

گوریلوف - 14 اپریل 1979 مصوبه کمیته مرکزی: "مصلحت نیست، این کار انجام شود. ن. و. اگرا رکف" 21 اپریل 1979 دفتر

سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تصویب کرد که: شرکت پرسونل هوا برد شوروی در سرکوب خیزشهای ضد انقلابی در قلمرو افغانستان صحیح نیست. در این حال به مستشار ارشد نظامی شوروی در جمهوری دموکراتیک افغانستان دستورهای زیر داده شد:

خیلی سري، بخش خاص

کابل، به مستشار ارشد نظامی

به نخست وزیر جمهوری دموکراتیک افغانستان، حفیظ الله امین اطلاع بدهید که درخواست افغانستان مبنی بر تحویل

پایگاه هوایی بگرام را بعهده دارند که به نیروی ویژه واکنش معروفند.

ب: نیروهای نظامی متخصص حدود 1000-500 نفر از سربازان گردان زرهی که در حال حاضر در پادگان پل چرخي که پادگان زرهی است مستقر می باشند.

ج: تعدادی سربازان جوان در اطراف کابل به حفاظت تأسیسات و خانه های روسها مشغولند.

د: هر نظامی روسی که کار عملی اش و نقشش بیشتر از یک مستشار نظامی است مثل تکنسینهای روسی که کارشان تعمیر هلیکوپترهای توپدارو ارابه های مسلح جنگی که امروزه در عملیات علیه شورشیان بکار گرفته می شود، میباشد. براساس دقیقترین اطلاعاتیکه در دسترس مآقرار دارد منجمله اطلاعاتی که به وسیله سایر منابع حساس دولت امریکا تأیید می شود، احتمالاً 4200 نفر نیروی نظامی (شوروی) در افغانستان در حال حاضر بسر میبرند.» (41)

امین قبل از حکومت یکصد و سه روزه خود نیز و یکجا با نور محمد تره کی بارها از مسکو خواستار ورود قوای شوروی شده بود. در سندی از کی. جی. بی می آید:

«11 آگست (1979) با امین بنابه تقاضای او دیدار کردم (نماینده کی. جی. بی در کابل) در روند گفتگو توجه خاصی به آمدن یگانهای شوروی به افغانستان مبذول گردید. امین مصرانه خواهش کرد به

15- 20 فروند هلیکوپتر رزمی با پرسنل نظامی شوروی به حکومت شوروی فرستاده شد. بگویید که ما به افغانی ها قبلاً توضیح داده بودیم که شرکت آشکار یگانهای رزمی شوروی در سرکوب ضد انقلابیون در جمهوری دموکراتیک افغانستان مصلحت نمیباشد...» (43)

پروفیسور "پییر آلن" آمر دیپارتمنت علوم سیاسی دانشگاه ژنو و "دیتر کلی" همکار ارشد دیپارتمنت علوم سیاسی دانشگاه مذکور تقاضای تره کی و امین رامبنی برا اعزام قوای نظامی از شوروی بیست و یکبار وانمود می کنند. آنها مجموع این درخواست ها را با استفاده از اسناد آرشیف کی.جی.بی. و حزب کمونیست شوروی در جدولی به شرح زیر تنظیم می کنند:

جدول تقاضاهای کمک نظامی از مسکوکه از طرف حکومت افغانستان صورت گرفته بود (سال 1979 میلادی)

شمار	تاریخ	نام	نوع کمک نظامیکه
1	17 مارچ	تره کی رهبر	تقاضاگردیده بود تخنیک و نظامی مهمات، مواد خوراکی، حمایت نیروهای پیاده و هوایی
2	20 مارچ	تره کی هلیکوپت	های جنگی باعمله آن
3	14 اپریل	امین	15 فروند هلیکوپتر جنگی با عمله پرواز
4	16 جون	امین	تانک ها و وسایط زرهی برای حفاظت از

شمار	تاریخ	نوع کمک	مقرر حکومت
5	11 جولای	تره کی	مقرر حکومت قطعات نظامی در سطح کندک (گردان)
6	12 جولای	تره کی	هلیکوپترهای اکتشافی
7	19 جولای	تره کی	دوفرقه (لشکر)
8	20 جولای	تره کی	دوفرقه دیسانت هوایی برای کابل
9	21 جولای	تره کی	8 - 12 هلیکوپتری 24 باعمله پرواز
10	24 جولای	امین	سه قطعه نظامی برای کابل
11	2 آگست	تره کی	اعزام زودترقوا
12	12 آگست	تره کی	سه کندک ویژه هلیکوپتر ترانسپورتهای
13	21 آگست	امین	1500 - 2000 پاراشوتیست (هواپازا ن)
14	25 آگست	امین	اعزام قوا به افغانستان
15	2 اکتوبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
16	17 نوامبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
17	20 نوامبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
18	2 دسامبر	امین	غندتقویه شده برای ولایت بدخشان
19	4	امین	قطعات پولیس برای

شمال	مناطق	دسامب		
	افغانستان	ر		
20	امین	12	قطعاعات برای جابجا	سازی درگاریزیون
		دسامب	های شمال کشور	
21	امین	17	قطعاعات	برای
		دسامب	جابجایی	درشمال
		ر	کشور» (44)	

دگروال (سرهنگ) غلام سخی شینواری قوماندان نیروی هوایی و مدافعه هوایی در حکومت امین این ادعا را که امین از مسکو تقاضای اعزام نیروی نظامی کرد، رد می کند. اومی گوید: در سال 1357 دولت از شوروی یک مقدار سلاح و مهمات هنگفت نظامی خرید که شامل دوکندک هواپیمای جنگی، تانگ، توپخانه و انواع سلاح و مهمات می شد. اما تایکسال شوروی هاین امکانات را تحویل نکردند. من چند بار نزد حفیظ الله امین رفتم و گفتم که چه وقت این وسایل رامی آورند. وقتی امین صاحب در رهبری حزب و دولت قرار گرفت یک روز من را خواست و گفت که شوروی ها اطمینان دادند که همه سلاح های مورد ضرورت و درخواستی ما را به زودی می آورند و تحویل میدهند. امین صاحب برایم گفت که حالا آرمانت پوره می شود که صاحب یک قوای هوایی قوی می شوی. سرانجام در روزهای نزدیک به شش جدی 1358 بود که این وسایل را آوردند. روزپنجم جدی یکی از ژنرالان شوروی نزد من در دفترم در میدان هوایی بگرام آمد

و گفت که همه چیز رسید. من برایش گفتم که پس این سلاح ومهمات راچه وقت تحویل میدهید؟ او گفت که این سلاح و امکانات را از جاهای مختلف شوروی آوردیم وبه مراکز مختلف نظامی در نقاط مختلف ارتباط می گیرد. این چند روز را در برمی گیرد که آنرا تنظیم کرده و از لحاظ اداری آماده تحویل دهی به جمهوری دموکراتیک افغانستان کنیم. اما آنها دروغ میگفتند. در همان وقتی که تانک ها را با طیاره به نام اینکه تانک های خریداری شده جانب افغانستان است نقل دادند در داخل تانک راننده های تانک نیز نشسته بودند. روز پنجشنبه ششم جدی من خانه رفتم اما شامگاه روس هاحمله را آغاز کردند. (45)

بی اطلاعی قوماندان هوایی ومدافعه هوایی یک کشور درمقر فرماندهی و پیش چشم خود از لشکر کشی و تجاوز نظامی کشور دیگر شباهت به یک فکاهی(جوک) مضحک می ماند. ازسوی دیگر آنچی راکه قوماندان مذکور در مورد ورود قوای شوروی ادعا می کند با اظهارات و عملکردهای حفیظ الله امین و سایر اعضای ارشد دولت او همخوانی ندارد.

2 - حفیظ الله امین وسی. آی. ای (C.I.A):

اگر بسوی امین به عنوان عضو C.I.A نگاه شود و ادعای مخالفین حزبی او با ادعا های رسمی دولت شوروی در آن دوران

مورد توجه قرار گیرد، بازهم امین محرک اصلی تجاوز نظامی شوروی در بررسی نقش حزب دموکراتیک خلق و رهبران این حزب در این تجاوز محسوب می شود. شوروی در آن دوران، نفوذ به افغانستان همسایه جنوبی خود را بخشی از منافع حیاتی امپراتوری خود تلقی میکرد. سپس با حاکمیت حزب دموکراتیک خلق سیاست نفوذ، جایش را به کنترل و سلطه به افغانستان داد. برای شوروی روابط و تبانی امین با سی.آی.ای و پاکستان بر مبنای بریدن از شوروی و روی آوردن به غرب غیرقابل تحمل بود. حتی امریکایی ها نفوذ انحصاری شوروی را در افغانستان از حوزه منافع روس ها محسوب میکردند. سالها پیش از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در گزارش وزارت خارجه ایالات متحده آمده بود: «گزارش وزارت خارجه ایالات متحده امریکا در 1972 نتیجه گیری میکند که: افغانستان با روسیه (شوروی) روابط طبیعی سیاسی، اقتصادی، تجارتي و کلتوری دارد. هر تلاشی که در جهت کاهش روابط افغان-شوروی برای پایین تر شدن از سطح طبیعی آن صورت گیرد، خلاف منافع هر دو طرف بوده، حالت بدست آمده دیردوام نخواهد کرد.» (46)

اما آیا میان امین و سی.آی.ای رابطه ای موجود بود؟

ببرک کارمل که در بسامواقع نام امین را بدون تذکر پیوندش با سی.آی.ای

نمیبرد، در پاسخ به این پرسش که چه دلیلی در اثبات رابطه امین با سی.آی.ای دارد، چیزی به گفتن نداشت: «چندی قبل که آرتوم بورفیک Artom Borovik از او (ببرک کارمل) سوال کرد که به اساس چه مدرکی مطمئن شد که حفیظ الله امین اجنت سیا C.I.A است، دو باره تأکید کرد "که نظر به کار کرد امین" بورفیک Borovik.A بلا فاصله در جوابش گفت: اگر کار کرده را در نظر بگیریم پس لیوند برژنف L.Bredjnef باید اجنت تمام سرویس های جاسوسی خارجی باشد.» (47)

سید محمد گلابزوی از وزیران هوادار تره کی در جناح خلق که از ترس امین به شوروی فرار کرده بود و پس از سرنگونی حکومت امین توسط قوای شوروی به وزارت داخله رسید، نیز امین را جاسوس سی.آی.ای خواند: «په رشتنی او واقعی معلوماتو څخه په استفادی سره چه ترلاس راغلی باید وویو جنایتکونکی حفیظ الله امین اودسی.آی.ای C.I.A نماینده اوجاسوس . . . (بر مبنای معلومات راستین و واقعی بدست آمده باید گفت که حفیظ الله امین جنایتکار، این نماینده و جاسوس سی.آی.ای C.I.A وعده ی همراهانش با گلبدین حکمتیار رهبر اخوانی های افغانستان بر اساس هدایت و رهنمایی سی.آی.ای می خواست توطئه و کودتایی را در هشتم جدی 1358 عملی کند. در حکومتی که بعد از انجام این

های حاکی از مداخله نظامی شوروی و اعزام قوای افغانستان را مؤثق میدانند یا نه؟ و احتمال وقوع این امر را در چه حدی می بینند؟ و اگر بالفرض روس ها کشور ما را مورد هجوم قرار دهند، عکس العمل آنان چه خواهد بود؟» (49)

هرچند گلابزوی از توافق حکمتیار و امین در هشتم جدی 1358 بر سر تشکیل حکومت به عنوان توطئه و کودتا نام میبرد و حکمتیار برعکس، از قیام یا کودتا علیه حکومت امین سخن میگوید، اما این تناقض مانع آن نمی شود تا نقاط مشترک در ادعای آنها پوشیده بماند. نقطه های که در همزمانی هردو ادعا به وقوع کودتا و ذکر نام ایالات متحده امریکا از سوی آنها در رابطه به این کودتا پیوند میابد. گلابزوی کودتا را، توطئه ای به رهبری سی.آی.ای تلقی میکند و حکمتیار میگوید که نماینده خود را در مورد کودتا نزد قنصل امریکا فرستاد. آیا می تواند وجود این نقاط مشترک در ادعای حکمتیار و گلابزوی، نشانی از صحت ادعای گلابزوی باشد؟ البته حکمتیار هر گونه ارتباطی را با امین بر سر تشکیل حکومت مشترک رد می کند. اما یکی از نقاط پرسش بر انگیز در مورد ادعای حکمتیار از آنجی که او قیام افسران وفادار علیه رژیم کمونیست امین میخواند، عدم افشای نام وهویت این افسران کودتاجی و

کودتا و توطئه تشکیل می شد، حفیظ الله امین به حیث رئیس جمهور، گلبدین حکمتیار صدراعظم و محمد یعقوب لوی درستیز قبلی وزارت دفاع به حیث وزیر دفاع مورد توافق قرار گرفته بود.» (48) در حالی که سید محمد گلابزوی، نه آن زمان و نه بعداً شواهد و اسنادی را از آن "معلومات راستین و واقعی" در مورد رابطه امین با سی.آی.ای نشان نداد، 22 سال بعد گلبدین حکمتیار از کودتا و به قول خودش "اقدام عسکری" در روزهای سقوط حکومت امین توسط قوای شوروی سخن گفت:

«ما بخاطر وارد آوردن آخرین ضربه بر پیکر نیم جان رژیم کمونیست امین، ترتیبات یک اقدام عسکری را گرفته بودیم، افسران وفادار به ما پیام فرستادند که: "قطعاً اردو از هر لحاظ آماده قیام هستند، اما طبق اطلاعات ما شوروی در قبال این تحول بی تفاوت نمانده حتماً" به مداخله نظامی متوسل می شوند (میشود) شما از کشورهای همسایه مخصوصاً از امریکا توضیح بخواهید که در صورت مداخله نظامی روسها در افغانستان عکس العمل و اشنگتن چه خواهد بود؟ تا این زمان هیچگونه تماس مستقیم و غیر مستقیم با امریکایی ها نداشتیم... استاد امین الله، مسؤل بخش روابط بین المللی را توظیف نمودم تا در همین رابطه با کنسول امریکا در پشاور صحبت نماید که آیا آنها گزارش

کابل سفر نماید. از آواز شاه ولی معلوم بود که میخواست سفر من به عجله صورت گیرد. وی خیلی مایوس گردید. او میخواست من بدون معطلی به کابل بروم.» (50)

درحالی که تمایل وتلاش امین به گفتگو وروابط با ایالات متحده وپاکستان در دوران زمام داری اش افزایش یافت، اما موصوف قبل از آن نیز درمسند وزارت خارجه وکرسی صدارت باسفارت امریکا تماس های مداوم داشت. به گفته "بروس فلاتین Bruce Flatin" قنصل سیاسی سفارت امریکا در کابل، حفیظ الله امین چهارده بار با "ادولف دبس Adolph Dubs" سفیر ایالات متحده امریکا در کابل دیدار و گفتگو کرد. "دبس" درمورد اولین ملاقاتش با امین گفت: «این رهبر افغانها در باره خودش چنین فکرمیکند که وی گویا یک "کمونیست-ناسیونالیست" است و نمی خواهد پیش ازحد مجبوریت به اتحاد شوروی متکی باشد. "دبس" چند بارگفت که لهجه امین درباره مسکو آشوبگرانه و آمیخته بانوعی لافزنی بود. نامبرده گمان میکرد که امین آماده است با ایالات متحده امریکا زود تر از آن روابط خود را توسعه بخشد که احتیاط مقتضی آن است.» (51)

باتوجه به روابط امین باسفیر امریکا و تصویری که سفیر از او بدست میدهد، این پرسش به میان می آید که امین چرا از معذرت خواهی و حتی موضع گیری و

قیام کننده پس ازگذشت 23 سال از آن تاریخ است. در حالی که حکمتیار از افسران وفاداربه خود درکودتای ناکام شهنواز تنی که ده سال بعد از آن بوقوع پیوست به تفصیل نام میبرد. هرگاه همسانی سخنان گلابزوی و حکمتیار وهمزمانی تماس حفیظ الله امین باژنرال ضیاء الحق مدنظرگرفته شود، آیا رابطه امین باسی. آی. ای و ادعای گلابزوی واقعی تر به نظر میرسد؟

حفیظ الله امین از نخستین روزهای حکومت خود درصدمذاکره بادولت پاکستان شد. اشتیاق و علاقه او به برقراری روابط نزدیک باپاکستان هر روزافزایش میافت و درروزهای پایانی حکومت خود به دیدار وگفتگو باضیاء الحق رئیس دولت پاکستان بی صبری بیش از حد نشان داد. آغاشاهی وزیرخارجه پاکستان بعدآبه هریسن خبرنگار امریکایی گفت که: «برداشت ما از اشارات امین این بود که وی آماده است که خط دیورند را بپذیرد.» داکترشاه ولی وزیر خارجه امین دراواسط دسمبر 1979 از آغا شاهی وزیر خارجه پاکستان التماس گونه خواست تا هرچه زودتر به کابل سفرکنند. چون پس از سفر او قرار بود که ژنرال ضیاء الحق وارد کابل شود. برفباری در کابل مانع انجام سفر آغاشاهی قبل از 22 دسمبربه کابل شد. آغاشاهی میگوید: «به همین روز شاه ولی برایش تیلیفون کرد و از وی مصرانه خواست که بروزبعده

حکومتش بستند قبل از آنکه از رابطه وی با سی. آی. ای برمیخواست، ریشه در سیاست و عملکرد بحران آلودو غیر قابل مهار موصوف در داخل حزب و دولت حزبی داشت.

"یوری کوزنتس" مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در سالهای 1979-1987 در برابرین پرسش خبرنگار روزنامه ستاره سرخ که آیا امین واقعاً مامور امریکایی هابود، پاسخ میدهد: «من با این موضوع با تردید نگاه میکنم؛ دلیل طرح این مسئله پیداشدن دست نوشته ای بود در دفترچه یادداشت وی که نوشته شده بود "تیلیفون فلان مامور سیادر هند." حالا شاید به دلیلی این تیلیفون لازم شده بود. به غیر از این هیچ مدرک دیگری در تأیید ادعای فوق وجود نداشت.» (52)

امریکایی ها نیز نه آن زمان و نه بعداً از روابط امین با سی. آی. ای سخن نگفته اند. و برعکس، دیپلوماتهای امریکایی در سفارت کابل به شمول "آدولف دبس" سفیر مقتول ایالات متحده هرگونه ارتباط امین با سی. آی. ای را تکذیب کردند. "ستيو كول Steve coll" یکی از مدیران روزنامه معروف امریکایی واشنگتن پست و نویسنده کتاب "جنگ اشباح" GHOAST WARS مینویسد: «برای دیپلوماتهای امریکایی مقیم کابل،

اظهارات منطقی و قابل قبول در مورد قتل سفیر دبس خود داری ورزید؟ او جناح پرچم رامسئول قتل سفیر معرفی کرد. درحالی که به ادعای سفیر امریکا، امین به توسعه روابط با ایالات متحده امریکا حتی بیشتر از حد مقتضی اشتیاق نشان میداد و در برابر روس ها لهجه آشوبگرانه و آمیخته با نوعی لافزنی داشت. و امین به خوبی میدانست که بی اعتنائی در مورد قتل سفیر ایالات متحده، دید امریکایی ها را در برابر او و دولت حزب دموکراتیک خلق تغییر میدهد. ذهنیت و سیاست امریکایی ها پس از قتل "دبس" در مورد دولت حزب مذکور دگرگون شد و در آگست 1979 کارتر رئیس جمهور ایالات متحده لایحه ای را امضاء کرد که بر مبنای آن کمک به افغانستان به حالت تعلیق درآمد. نزدیکی و پیوند امین با سی. آی. ای، نه ازدید شوروی و هردوسازمان کی. جی. بی و جی. آر. یو پنهان میماند و نه شورویها اجازه می دادند تا یک مهره سی. آی. ای در داخل حزب مارکسیست لنینیست طرفدار و وابسته به آنها تا آنجا رشد و نفوذ کند که به رهبری حزب برسد. هر چند شوروی ها پس از قتل امین، او را به عنوان جاسوس سی. آی. ای و نماینده امپریالیزم امریکا محکوم کردند اما در واقع آنها به این گفته خودباورنداشتند. خطر امین برای شورویها که کمر به قتل او و سرنگونی

جمله در برابر امریکایی ها میابد. به پندار وی امین که دو بار نتوانست در امتحان دکتورای دانشگاه کلمبیا مؤفق شود، دلیل آنرا عمل عمدی می پنداشت و عدم مؤفقیت خود را نوعی تحقیر و اهانت علیه خودش تلقی میکرد و بعدها این مسئله عقده یی را در درون او به وجود آورد، که منجر به دشمنی با امریکایی ها گردید. امین حتی آزردهی خویش را بدون تجاهل به امستوتز ابراز میداشت.» (54)

حتی در پاکستان تلاش های امین غرض تأمین روابط نزدیک با زمامداران پاکستانی این ذهنیت و باور را ایجاد نکرد که امین به عنوان شخصیت ناسیونالیست و آزادیخواه در صدد رهایی از وابستگی و سلطه شوروی ها است. ژنرال ضیاء الحق پس از سرنگونی امین گفت: «ما فکر کردیم قوای نظامی شوروی از جانب امین که سه کنجی گیرآمده بود، دعوت شده است. خیال میکردیم که آن بدبخت (حفیظ الله امین) می خواهد به این وسیله موضعش را استحکام بخشد.» (55)

3- امین؛ شخصیت مستقل و ناسیونالیست:

فرضیه ناسیونالیست بودن امین و استقلالیت او در بریدن از شوروی به حد اتهام رابطه و وابستگی او به C.I.A می تواند یکی از عوامل وسوسه انگیز و تحریک آمیز در لشکر کشی شوروی باشد.

امین یک دیکتاتوری بود که همزمان مسؤل قتل آدولف دبس نیز شمرده می شد. حتی آنها از شایعات در باره "سیا" بودن امین نیز مطلع بودند.» وی در ادامه می نگارد: «دابس قبل از مرگش، از مسؤل C.I.A خود پرسیده بود که آیا آنچنان که شایع است امین واقعاً اجنت C.I.A است؟ وی در پاسخ گفته بود که امین هیچگاه در C.I.A کار نکرده است. این حرف ها رابعتر جی.ب روز. امستوتز J. Bruce Amstutz، که در آن زمان معاون آدولف دبس بود و پس از قتل دابس، ژارژدافیر سفارت امریکا در کابل مقرر گردید، برایم بیان داشت.» نویسنده کتاب همچنان از زبان امستوتز نقل میکند که: «افسران بخش شرق نزدیک C.I.A به من (امستوتز) گفته اند که امین نی بامادرتماس بود و نی از ما حقوق دریافت میکرد.» (53)

"هریسن" خبرنگار دیگر امریکایی از قول "امستوتز"، نه تنها حفیظ الله امین را فاقد هرگونه پیوند و ارتباطی با سی.آی.ای معرفی می کند بلکه از دشمنی و عقده مندی او در برابر امریکایی ها سخن میگوید: «امستوتز در خزان سرنوشت ساز 1979 پنج بار با حفیظ الله امین ملاقات خصوصی داشت، ولی صحبت هایشان فاقد کدام نتیجه ملموس بوده است... . امستوتز امین را یک رهبر ستیزه جو، غیرقابل سازش و انعطاف ناپذیر از

عبدالقدوس غوربندی وزیرکابینه امین می نویسد: «حفیظ الله امین حتی به قول وعقیده دشمنانش یک عنصر ناسیونالیست، آزادمنش و مغرور و متکی به نفس، جسور، نیکو منظر و خوش لباس بود. نگارنده چند بار از زبانش شنیده بودم که میگفت دوستان شوروی سیاست مستقلانه ما را نمی پسندند و از استقلال فکری ما ناراض اند.» (56)

برخی از ژورنالیستان و محققین خارجی نیز از استقلالیت حفیظ الله امین در برابر نفوذ وسلطه شوروی سخن میزنند. "سلیک هریسن" نویسنده و خبرنگار امریکایی که در تابستان 1357 خورشیدی با امین در مسند وزارت خارجه به گفتگوی مطبوعاتی پرداخت، میگوید: «پالیسی امین این بود که به شوروی ها در امور افغانستان حق آنقدر نظارت را ندهد که اتحادشوروی با دادن کمک های هنگفتی در اقمار خویش از آن برخوردار بود. دو مصاحبه طویل با امین که یکی آن بتاريخ 6 جون و دیگر آن بتاريخ 13 آگست 1978 صورت گرفت، نشان داد که امین ناسیونالیست سرسخت، آزادمنش و مغرور و متکی به نفس خود بود.» (57)

اگر پالیسی امین به گفته نویسنده و خبرنگار امریکایی، ندادن حق نظارت به شوروی در امور افغانستان بود و این پالیسی از غرور ناسیونالیستی و آزادمنشی امین ناشی می شد، ولی امین

در عملکرد خویش مسیر متناقض با این پالیسی را پیمود. نگاه به تحولات و دگرگونی های درونی حزب دموکراتیک خلق پس از کودتای ثور 1357 تا زمان عروج حفیظ الله امین در رهبری قدرت و سقوط خونین او از قدرت، پیوسته وابستگی دولت حزب دموکراتیک خلق را در تمام عرصه های حیات به شوروی نشان میدهد. امین به حیث چهره قدرتمند و محوری این دولت، نقش اساسی را در کشانیدن وابستگی بیشتر و گسترده تر حزب دموکراتیک خلق و دولت حزب مذکور به شوروی ایفا کرد. منازعه و کشمکش امین در درون حزب دموکراتیک خلق و دولت حزبی با جناح پرچم و راندن جناح مذکور از قدرت، وابستگی حزب و دولت حزبی رابه شوروی، نه کاهش بلکه افزایش داد. این واقعیت را به خوبی می توان در متن حوادث و انکشافات دوران حکومت جناح خلق برهبری تره کی و امین مطالعه کرد و از اسناد مخفی آن دوران و توضیحات منابع مختلف روسی دریافت داشت. در بخشی از اظهارات زمام داران شوروی به این ارتباط می آید: «بوریس پونوماریو Boris Ponomario رئیس بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد جماهیر شوروی به معاونش یک روز بعد از پیاده شدن نظامیان روسیه شوروی گفت که اتحاد شوروی چهارده بار درخواست اعزام

بالقوه در آسیاباشد، غیرواقعی تلقی میکند. (59)

صرف نظرازهردیدگاهی درمورد استقلالیت امین از سلطه شوروی، پرسش مهم این است که سیاست و عملکردی در مسیر جلوگیری از نفوذ وسلطه شوروی شکل گرفت و یا درجهت معکوس انکشاف یافت؟

حفیظ الله امین و مناسبات با شوروی:

یکصد و سه روز رهبری حفیظ الله امین در حزب دموکراتیک خلق و دولت حزبی همراه با فریادشوروی دوستی و تأکید به این دوستی و وفاداری به نظام و آیدئولوژی شوروی بود. وقتی نمایندگان شوروی پس از توضیحات شاه ولی وزیر خارجه حکومت امین بروز ششم اکتوبر 1979 درمورد برکناری تره کی با امین به گفتگو پرداختند و اظهار داشتند که دشمنان دوستی افغان-شوروی از توضیحات شاه ولی بهره برداری خواهند کرد، امین به آنها گفت: «نترسید، بگذارید مردمان و اشنگتن بیایند و به چشم سر ببینند که نمی توانند در دوستی ما خللی واردکنند. دشمنان ماسراسیمه اند چون دیگرامیدی ندارند. من قول میدهم که بسوی کمونیزم روانیم. نباید در مورد دوستی و برادری مردمان شوروی و افغانستان و احزاب کمونیست دو کشور نگرانی وجود داشته باشد.» (60)

نظامیان شوروی به افغانستان را دریافت کرد اما جواب منفی داد. اما باوجود همه ای پرابلمهایی که افغانستان داشت، مسکو مجبور شد تا درباره آن عمیقاً توجه کند. بلا فاصله بعد از سرکوب کردن قیام هرات، جنرال یپیشف Yepishev رئیس سیاسی اردوی شوروی به کابل سفر کرد. جنرال ایوان پافلوفسکی Ivan Pavlovski رئیس قوای زمینی شوروی از مدتها قبل در کابل بود. درین میان در مسکو در بالاترین سطح رهبری حزب کمیده مخصوصی راجع به افغانستان شکل گرفت» (58)

هیچ نشانی از پالیسی حفیظ الله امین پس از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق که مبین تقلیل نفوذ و حضور شوروی در امور مختلف حاکمیت این حزب باشد، به مشاهده نرسید. حرکات امین در مورد آنچی که ناسیونالیزم و آزادیخواهی او از شوروی تعبیر میشود، بیشتر تظاهراتی بود. از اظهارات آدولف دبس سفیر مقتول امریکا در مورد امین که در مبحث پیشین تذکر رفت برمی آید که دیپلومات های امریکایی نیز بسوی ژست های آزاد منشانه موصوف در برابر شوروی ها با بی باوری نگاه میکردند. "هنری برادشر" نویسنده امریکایی متخصص امور شوروی نیز تغیر موقف امین را در پشت کردن به شوروی نمی پذیرد و این ذهنیت را که او مارشال تیتوی

لنین کبیرجای پراطمینان و پراعتبار دارد.» (62)

حفیظ الله امین در شانزدهم عقرب 1358 به مناسبت پیروزی انقلاب اکتوبر روسیه به رهبری لنین (1917) عنوانی برژنف وکاسگین رهبران شوروی پیام بسیار دوستانه فرستاد. روزنامه انقلاب ثورتصویرلنین را با پیام امین در صفحه اول چاپ کرد و سالگرد انقلاب اکتوبر به هدایت امین در تمام ولایات و ولسوالی ها تجلیل شد.

امین کمک های شوروی (کمک های نظامی و مالی) را برای دولت حزب دموکراتیک خلق که در دوره رهبری او نه تنها ادامه یافت بلکه به میزان و مقدار آن افزوده شد، بی حد و حصر خواند: «مایقین داریم که اگر کمک های عظیم اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی برای ما نمی رسید ما در برابر دسایس و تجاوزات امپریالیزم و متحدین چپ نمای ارتجاع بین المللی آن، دوام داده نمی توانستیم و در ساختمان جامعه سوسیالیستی کشور خویش موفق نمی شدیم. . . .»

کمک های اتحاد شوروی حد و حصری ندارد و آن مربوط به ما است که چقدر می توانیم در جلب و جذب آن استفاده بعمل آوریم.» (63)

نکته بسیار مهم این بود که حفیظ الله امین پس از غصب قدرت و قتل تره کی علی رغم تلاش غرض برقراری روابط با امریکا و پاکستان، به تمام خواست های

حتی اقدام اعتراض گونه و خشم آلود امین در نخستین روزهای حاکمیتش مبنی بر سلب اعتماد از الکزاندر پوزانف سفیر شوروی و تقاضای سفیر جدید از مسکو، از این فریاد نکاست. او یک هفته بعد از تصاحب قدرت در جمعی دانشجویانی که غرض تحصیل عازم شوروی بودند به سخنرانی پرداخت که محتوای اصلی آنرا تمجید از شوروی تشکیل میداد. او در این سخنرانی که از رادیو تلویزیون کابل انتشار یافت، بیش از ده بار به محصلین توصیه کرد تا همه چیز را از برادران شوروی شان فرا بگیرند. (61)

امین دو هفته بعد از احراز قدرت در مراسم افتتاح انیستوت علوم اجتماعی گفت: «این قدم بزرگ، این عمل پر افتخار افتتاح انیستوت علوم اجتماعی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که تدریس و پخش فلسفه، اقتصاد و سوسیالیزم علمی را بدوش داشته و در آن تحقیقات و تتبعات وسیع بعمل می آورد. چون در این امر تاریخی پر افتخار حزب دموکراتیک خلق افغانستان از همکاری های انتر نشنلیستی کارگری و برادرانه حزب کمونیست اتحاد شوروی وسیعاً برخوردار است که با اطمینان و افتخار گفته میتوانم که حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حیث حزب برادر در پهلوی حزب مورد افتخار همه کارگران جهان و سایر زحمتکشان جهان، حزب

قطعات ارتش سرخ به افغانستان پیش رفت؛ قطعاتی که طبعاً امین از آنها نگهداری خود و حکومتش را مطالبه داشت. اما بر خلاف، این نیروها امین را کُشتند و حکومتش را سرنگون کردند. برداشت و محاسبه حفیظ الله امین در گسترش روابط با شوروی علی رغم فضای مخدوش میان او و شوروی پس از قتل تره کی و اخراج سفیر شوروی، چه بود؟ آنچی که پاسخ به این پرسش را با اهمیت و از طرف دیگر پیچیده میسازد، توجه به تلاش های امین در برقراری روابط با امریکا و پاکستان در این دوره است. اگر نیروهای شوروی به دعوت امین وارد افغانستان شدند، چرا اقدام به قتل داعی و میزبان خود کردند؟ اگر امین به شوروی ها اعتماد نداشت، از آنها چگونه خواست تا برای حفاظت او و حکومتش قوای نظامی بفرستند؟

وفاداری و اعتماد به شوروی:

گسترش مناسبات حفیظ الله امین با شوروی در دوره حکومتش نشان میدهد که امین به شوروی و دستگاه های قدرت در شوروی و اهداف آنها در افغانستان وفادار بود. در این تردیدی نیست که امین به خوبی می فهمید که او تره کی را برخلاف خواست برژنف زمامدار شوروی به قتل رساند و پلان او را در تشکیل حکومت مشترک تره کی و کارمل برهم

شوروی پاسخ مثبت گفت. امین نفوذ و کنترل شوروی را بر ارتش و دستگاه های امنیتی افغانستان بیشتر از گذشته گسترش داد. از هیئات نظامی و امنیتی شوروی که در طول حکومت موصوف بلاوقفه در رفت و آمد به افغانستان بودند، با گرمی استقبال بعمل آورد. گوش خود را برای شنیدن هرگونه توصیه شوروی ها باز گذاشت. مشورت نمایندگان شوروی و مشاورین روسی را در انتقال دفتر و مقر خود از قصر ریاست جمهوری به قصر تپه تاج بیک در دارالامان پذیرفت. به ورود قطعات نظامی ارتش سرخ که از آن به قطعات محدود تعبیر گردید، توافق کرد. او در پاسخ به پیام برژنف و کاسگین به مناسبت اولین سالگرد معاهده پنجم دسمبر 1978 میان شوروی و افغانستان، از اهمیت وارزش این معاهده در گسترش روابط میان دو کشور سخن گفت و از پایبندی اتحاد شوروی به معاهده و تطبیق مواد مندرج در معاهده توسط دولت شوروی اظهار مسرت کرد: «چند روز بعدتر امین گفت اتحاد شوروی مواد مندرج معاهده را عیناً و بدون انحرافی تطبیق می نماید. عین مطالب را در باره معاهده اتحاد شوروی (معاهده 5 دسمبر 1978) نیز سه هفته قبل از اینکه عساکر آنکشور امین را بکشند، اظهار داشت.» (64)

حفظ و گسترش مناسبات حفیظ الله امین با شوروی تا توافق و استقبال از ورود

زد. اما دیدگاه و باور امین در این نقطه متمرکز بود که اوسرانجام اعتماد زمامدار پیر شوروی را بدست می آورد. حفیظ الله امین به این گمان بود که شوروی ها دیر یا زود متقاعد می شوند که وی در رهبری حزب دموکراتیک خلق و دولت حزبی می تواند همچون تره کی بامسکو رابطه ایجاد کند و بهتراز تره کی مجری تمایلات و اهداف شوروی ها باشد. پاسخ مثبت وی به تمام خواست های شوروی و گردن نهادن به توصیه ها و مشورت های مشاوران روسی در طول صدوسه روز زمام داری اش، گام های عملی و صادقانه امین در جهت جلب اعتماد خدشه دار شده زمامدار شوروی بود. حتی امین شوروی را در برقراری مناسبات گسترده و اعتماد به خود بیشتر از خویش نیازمند احساس میکرد. او می پنداشت که مسکو چاره ای جز گزینش اعتماد و دوستی با او ندارند. امین این ذهنیت را مدت ها قبل از احراز رهبری در حزب و حاکمیت داشت. باری درمسند وزارت خارجه به خبرنگار امریکایی در تابستان 1978 گفت: «شما امریکایی ها در مورد ما نباید تشویش داشته باشید. ما افغانانیم، ما میدانیم که باروس ها چطور سلوک باید داشته باشیم. بیاد داشته باشید که آنها بما آنقدر ضرورت دارند که ما برای ایشان داریم. حتی ضرورت آنها به ما بیشتر از ضرورت ما به آنها است. روس ها به

من آنقدر ضرورت دارند که من با ایشان آنقدر ضرورت احساس نمی کنم.» (65)

امادرواقع حفیظ الله امین خود را به شوروی هابسیار نزدیک و صمیمی میدانست تا به حدی که در زمان حکومت مشترک خود باتره کی به مشاور شوروی خود "پ.یو. دراگیالیس" با نام مستعار رومونوف درمسایل مالی و پلان سازی باری گفت: «می دانی در حال حاضر مانند کودک نوزاد و ناری هستیم که از هرگونه گند و عفونت سرماییداری و راه رشد سرماییداری باید محافظت شود. این نوزاد نارس هنوز در آوان روزگار خود قرار دارد. ما هنوز نیرومند نشده ایم و نمی توانیم سرماییداری خصوصی را به کشور خود راه دهیم. رشد و انکشاف افغانستان را چون رشد و انکشاف یکی از جمهوریت های شوروی پندارید. بگذارید چنین انگاشته شود که افغانستان جمهوریت شانزدهم شوروی است.» (66)

حتی امین در نیمه ماه سپتمبر 1979 که باتره کی وارد خصومت و منازعه شد به هیئات شوروی که میان او و تره کی وساطت می کردند گفت که او (امین) در برابر اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن جان فشان و پاکباز است و آماده خواهد بود هر آنچه رفقای شوروی بخواهند انجام دهد. (67)

مبنای اعتماد:

دستگاه های قدرت شوروی در کابل یافته بود.

الکزاندروموزورف نماینده کی.جی.بی در افغانستان از قول "وی.پی.زیلاتین مشاور سیاسی شوروی در ارتش افغانستان در سال 1979 میگوید: «ما، در حالت دفاعی قرار داشتیم. زیرا بعضی از مشاورین و متخصصین مادر کابل در مقابل مشکلاتی که در حزب دموکراتیک خلق وجود داشت عکس العمل زایدالوصفی را از خود نشان میدادند. خلاصه راپورهای شان به مسکو این بود که همه چیز رو به اضمحلال گذاشته و امین به مآختری راتشکیل میدهد. مشاهده می شد که ژنرال گریلف (سر مشاور نظامی شوروی) برآشفته و مضطرب بود. من هم در اضطراب بودم. نظر ما این بود که می شود با امین کار کرد. وی دشمن اتحاد شوروی نیست. باید از استعداد و لیاقت زیادش به نفع خود بهره برداری نماییم..

زیپالین به اوستینوف وزیر دفاع شوروی مکتوبی داد که از طرف امین به برژنف فرستاده شده بود. امین از برژنف تقاضای ملاقات کرده و خواسته بود که سخنش سنجیده شود. متأسفانه که ایشان نخواستند که در چنین یک لحظه حساس با وی صحبت نمایند. چند هفته بعد از این ملاقات ژنرال گریلف از مقامش در کابل برطرف گردید. به همین منوال که پالوفسکی که به اوستینوف تگرامی فرستاده بود که اعزام سرباز به

علی رغم اعتماد و وفاداری امین به شوروی که در سیاست و عملکرد یکصد و سه روز زمام داری او انعکاس یافت، این پرسش مطرح میگردد که نقطه اصلی اتکای امین به این اعتماد چه بود؟ آیا امین در عمل به توصیه ها و خواست های شوروی، تنها به گمانه ها و پیش فرض های خود اکتفا کرد؟ مسلماً پاسخ به این پرسش منفی است.

حفیظ الله امین در منازعه درونی قدرت در حزب دموکراتیک خلق نشان داد که او شخص زیرک، سفاک، جسور، عملگرا و حيله گراست؛ اما سیاست دوگانه شوروی در این منازعه که در مباحث گذشته از آن سخن رفت، راه راجهت پیروزی و غلبه وی هموار کرد. مع هذا بعید به نظر می آید که امین در ارزیابی خود مبنی بر اعتماد و وفاداری به شوروی تنها به حدس و گمان تکیه کرده باشد.

انگیزه های اصلی اعتماد امین به شوروی در فضای ناگوار و متشنج روزهای آغازین رهبری او در حزب و حاکمیت، در موضع گیریها و دیدگاه های شوروی ها نهفته بود. علی رغم هر حدس و گمان خوشبینانه که امین در اعتماد به شوروی داشت، او بدون دریافت چراغ سبزی از سوی شوروی ها حاضر نمی شد تا بدون چون و چرا حتی به آشپزخانه خود، آشپزروسی بگمارد. امین این پیام و اطمینان را از برخی نمایندگان

نمودم، چه چیزی را امین از برژنف خواسته بود، من پسانترها اطلاع یافتم. او خواهش ملاقات با برژنف را در هر نقطه ای از اتحادشوری و یا افغانستان که برژنف تعیین نماید، کرده بود. اما امین هیچگاه جواب نامه اش را دریافت نکرد.» (69)

وقتی سرمشاورنظامی شوروی و مشاور سیاسی شوروی در ارتش افغانستان در پایتخت شوروی از امین به دفاع می پرداختند و به زمامداران شوروی توصیه میکردند که امین دشمن شوروی نیست و می توان با او کارکرد، مسلماً در کابل بسیار بیشتر از آن، صدای اعتماد و دوستی شوروی را به گوش امین می رساندند.

رئیس ارکان حرب اتحاد شوری مارشال ن. وگارف N.Ogarkov و معاونش ژنرال س. اخرومیف S.Akhromeyov نیز مخالف لشکر کشی شوروی بودند. مخالف آنها و ژنرال ایوان پافلسکی Pavlovski به لشکر کشی که در جهت سرنگونی امین انجام می شد، به معنی آن بود که امین در رهبری حزب و دولت باقی بماند. به هیچ صورت آنها این نظر را بدون روابط تنگاتنگ با حفیظ الله امین ارائه نمی کردند و نمیتوان تصور کرد که امین از دیدگاه آنها در بی اطلاعی به سر میبرد. نکته اصلی اعتماد و اتکای امین به شوروی از این جا ناشی می شد.

افغانستان مقرون به مصلحت نخواهد بود و هم تقاضا نموده بود که با امین به سطح عالی مذاکرات صورت بگیرد در ماه نوامبر از کابل احضار گردید که به توضیحاتش در مورد افغانستان کسی گوش نمیدهد.» (68)

حمل نامه حفیظ الله امین عنوان برژنف توسط زپلاتین مشاور سیاسی و یا توسط ژنرال گریلف سرمشاورنظامی شوروی و تحویل نامه به وزیر دفاع، تأکید ژنرال گریلف در کابل به دوستی امین با شوروی و ارسال پیام تلگرافی ژنرال پافلوفسکی معاون وزارت دفاع از کابل به مارشال اوستینوف در مورد مذاکره با امین در سطح عالی و خود داری از اعزام قوای نظامی همه مبین اعتماد و روابط تنگاتنگ ارتش شوروی و سازمان استخبارات نظامی ارتش (جی.آر.یو) با امین بود. ژنرال گریلوف 28 سال بعد نیز به دوستی امین با شوروی تأکید می کند و می گوید: «من این را گفته می توانم که امین از ما حمایت میکرد. او به برژنف نامه نوشت . . . او نامه را برایم داد. . . من به مسکو رسیدم و نامه را به لوی درستیز دادم. نیکلای واسلیوچ برایم گفت: نامه را بخوانیم یا چطور؟ گفتم: رفیق مارشال! فیصله با شماست. بهتر خواهد بود تانامه را به کی.جی بی بسپاریم. . . در داخل پاکت چه بود، من آگاه نبودم. اما نامه را تسلیم

این جناح خود داری کرد. او در حالی که سلطان علی کشتمند فرد شماره دوم جناح پرچم، ژنرال رفیع از رهبران نظامی این جناح را باشاهپور احمدزی به اتهام کودتازندانی نمود، اما از میان آنها تنها شاهپور احمدزی را به کشتارگاه فرستاد. سعد الله احمدزی پسر موصوف می گوید: «وقتی من به حیث پسرش جویای احوالش شده از عزیز اگسا (عزیز اکبری رئیس سازمان استخبارات که اگسانامیده می شد) پرسیدم که سلطان علی کشتمند و ژنرال رفیع در عین زمان و به عین توطئه همراه پدرم یکجا زندانی گردیدند و جرم هر دو نفر بالاخره از اعدام به 20 سال حبس تخفیف یافت، چرا این تخفیف به جرم پدرم داده نشد؟ عزیزاگسا در جواب گفت: پدر شما مصئونیت حزبی نداشت.» (70)

اگر وفاداری و انقیاد امین به شوروی در میان نمی بود، مصئونیت حزبی رهبران زندانی پرچم مانع قتل نمی شد. اعتماد امین به شورویها در حدی بود که پس از عودت تره کی از "هاوانا" که جنگ قدرت میان او و تره کی به نقطه غیرقابل برگشت رسیده بود و در رفتن به مقر تره کی احساس خطر میکرد، باتکیه به اعتماد به قول خودش "رفیقان شوروی" به دیدار تره کی رفت: «وقتی که نورمحمدتره کی در تیلیفون به او اطمینان میدهد که رفقای شوروی آمده و خواهش دارند که شما

اعتماد صادقانه:

علی رغم نشانه هایی از تناقضی که در تمایل شدید امین به برقراری مناسبات با امریکا و پاکستان و چگونگی روابطش با شوروی در این دوره به مشاهده میرسد، او درصدد بازی کردن با شوروی ها نبود. برخلاف، این شوروی ها بودند که با امین بازی کردند. اگر ژنرال گرولوف نماینده سازمان استخبارات نظامی شوروی در کابل از وظیفه اش سبکدوش گردید، و اگر ژنرال پافلوفسکی به مسکو احضار شد، نمایندگان جانشین آنها در کابل هیچگاه از نیات و تصامیم مسکوبه گوش امین چیزی نگفتند. مسلماً آنها امین را در دوستی و اعتماد به شوروی امیدوار میکردند و او را به تداوم کمک های به قول امین "بی حد و حصر" خود اطمینان میدادند.

هرگاه نگاه خود را به روزهای پیش از حاکمیت یکصد و سه روزه امین و ما قبل آن در طول رهبری تره کی ببریم و کم و کیف اعتماد و وفاداری امین را به شوروی بررسی کنیم، به هیچ نقطه ای از سوء ظن و خصومت امین نسبت به شوروی بر نمی خوریم. حتی در خصومت حفیظ الله امین با جناح پرچم که با خشونت به راندن این جناح از قدرت و سرکوبی آنها پرداخت، نشانه های اعتماد و وفاداری به شوروی مشهود بود. امین برغم قتل ده ها تن اعضای جناح پرچم، از قتل رهبران و اعضای ارشد

استقبال از ورود نیروهای شوروی:

حفیظ الله امین به برادر خود عبدالله امین در ولایات شمال از ورود نیروهای شوروی بر مبنای توافقات دو جانبه اطمینان داد. عبدالله امین به اطلاع او رسانید که: «شوروی ها بالای دریای آمو پل های (پانتونی) به کار انداخته و قطعات موتردار و زره دار را از بالای آن عبور داده و به طرف کابل روان اند. و همچنان به میدان هوایی مزار شریف قطعاتی از راه هوابه زمین نشسته و اداره آنجا را بدست گرفته اند. امین در جوابش گفت: مطمئن باش حرفی نیست این قوابه موجب یک موافقتنامه کمی که در بین امضاء شده است به طرف کابل و بگرام می آیند و به ما تجهیزات می رسانند.» (74)

امین نه تنها به برادر خود عبدالله امین از کمک نظامی شوروی اطمینان داد بلکه او را مؤظف ساخت تا باقوای شوروی همکاری کند. شوروی ها سپس همکاری عبدالله امین را تأیید کردند: «دگروال (سرهنگ) ابرتاس کاسیناس "مشاور روسی سرفرمانده ستاد عالی یالوی درستیز وزارت دفاع افغانستان، ژنرال یعقوب، از همکاری عام و تام عبدالله امین در صفحات شمال برای گذر قوا از مرز یادآور می شود.» (75)

ژنرال محمد یعقوب رئیس ستاد مشترک ارتش دستور همکاری باقوای شوروی را از حفیظ الله امین دریافت داشته بود: «وقتی

بیائید و گویا پوزانف امنیت امین را تضمین می نماید با وجود اینکه اسدالله امین برادر زاده و داماد امین جدی پافشاری میکرد که به هیچ صورت باید نروید؟ ولی امین بعد از تماس تیلیفونی باترون سریا و نورمحمد تره کی تصمیم می گیرد که چون رفقای شوروی موجودان نباید حتماً بروند.» (71)

وزیرمخابرات امین که در آخرین روز حاکمیت امین غرض وداع با وزیر مخابرات شوروی عازم فرودگاه کابل بود در پاسخ به پرسش یکی از همراهان خود که این همه عساکر شوروی متواتر از هوا فرود می آیند چه خبر است، گفت: «غم نخور! این ها به موجب یک موافقت نامه کمک باما آمده اند و خواهی دید که به زودی دما را از روزگار ضد انقلابیون بر خواهند آورد.» (72)

عبدالکریم میثاق عضو بیروی سیاسی حزب دموکرتیک خلق و از طرفداران امین که پس از سرنگونی حکومت امین چندسالی را در زندان پلچرخی زندانی گردید به یکی از خویشاوندانش در آلمان گفت: وقتی امین صاحب به قصر تپه تاج بیک کوچ کرد روزی برایش گفتم که رفیق امین اینجا که لقمه ای در دهن اخوانی ها هستی. رفیق امین برایم گفت: رفیق میثاق رفقای شوروی گفتند که ما چنان اسلحه ای در این جا جابجا کردیم که تا سی کیلومتر مربع با شعاع لایزر هر دشمنی را از پای در می آورد.» (73)

شوروی سخن می گوید: «حفیظ الله امین به ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان دستور داد تا با سپاهیان شوروی از هیچ گونه همکاری دریغ نشود. بامداد 25 دسمبر 1979 فرمانده سپاه چهلیم، سرلشکر توخارنیف، دوبار با سرلشکر بابه جان رئیس اداره عملیاتی ستاد نیروهای مسلح افغانستان و عبدالله امین در شهر قندز دیدار کردند.» (78)

حمله نیروهای شوروی:

تاسحرگاه ششم جدی 1358 (27 دسمبر 1979) بوسیله صدها پرواز هوایی پنج هزارتن از نیروهای فرقه 103 کماندو، وارد فروگاه کابل و بگرام شدند. تاظهر این روز نیروهای زرهی فرقه 108 که 25 دسمبر با عبور از فراز آمو راه کابل را در پیش گرفته بودند، وارد حومه پایتخت شدند و بانیروهای کماندویی فرقه 103 ارتباط برقرار ساختند. مشاورین شوروی در قطعات ارتش افغانستان ورود این نیروها را انجام تمرینات نظامی وانمود میکردند. امین ظهر آنروز در کاخ تپه تاج بیگ میزبان اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق بود. امین به اعضای بیروی سیاسی گفت: «سفیر شوروی به نمایندگی از رهبری دولت شوروی به اواطمینان محکم داده است که دولت شوروی بقدر ویتنام به افغانستان مساعدت تخنیکی، نظامی

"تابییف" سفیر شوروی به امین اطلاع داد که بیروی سیاسی تصمیم گرفته است افغانستان را کمک نماید، در پی آن امین به ستردرستیز هدایت داد تا از قوای اتحاد شوروی درهرجایی که ممکن است حمایت بعمل آورند.» (76)

از اظهارت وزیران کابینه امین و فرمانده ارتش او کاملاً آشکار است که امین تا آخر به شوروی در وفاداری مطلق و اعتماد کامل به سر میبرد و به نزدیک ترین رفیقان مسئول و شریک حاکمیت خودنه تنهاسخنی از بی اعتمادی به شوروی نگفت بلکه آنها را از کمک شوروی ها اطمینان داد. شوروی ها در دوره حاکمیت امین نیز که در یک بازی ماهرانه با او گام به گام برنامه سرنگونی حکومتش را طرح و عملی می کردند، از بی اعتمادی و کارشکنی او سخنی نگفته اند. ژنرال لیخفسکی از اعتماد امین در دوره زمامداری او به شورویهای نویسد: «امین نه تنها خود رابدست خود در محاصره مشاوران نظامی شوروی افگند، بلکه بانمایندگان بلند پایه کی.جی.بی و وزارت دفاع شوروی مشوره میکرد و کاملاً به آنها اعتماد داشت. تنهابه پزشکان روسی مراجعه میکرد و در فرجام به سپاهیان مامید بسته بود.» (77)

ژنرال گروموف آخرین قوماندان نیرو های شوروی در افغانستان نیز از دستور امین به ارتش غرض همکاری با قوای

بیک آورد. ژنرال لیخافسکی مینویسد: «پزشکان از پلکان بالا آمدند. امین دریکی از اتاق‌ها با بدن نیمه برهنه به روی زمین افتاده بود. فک و چانه اش آویزان شده بود و چشمانش بی نوروسفید چیزی را نمی دیدند. نشانه ای از هوش در وجودش دیده نمی شد. سرهنگ کوزنیچنکف و سرهنگ الکسی یف بانجات "رهبر کشور دوست" طرح های کی.جی.بی را برهم میزنند. و امین تا ساعت شش شام به خود آمد و با شگفت زدی رسید: چرا درخانه ماچنین چیزی رخ داده است؟ چه کسی این کار را کرده است؟ تصادفی است یا کدام توطئه؟» (80)

یورش 333:

حفیظ الله امین زمانی به هوش آمد که عملیات نظامی نیروی های شوروی برای قتل او آغاز یافته بود. قوای مهاجم بعد از ظهر ششم جدی (27 دسمبر) در سه قطار بسوی مرکز شهر، تپه تاج بیک و پلچرخه حرکت کردند. آنها نخست مرکز مخابرات رادر شهر منجر ساختند و بسوی قصر اقامت امین یورش بردند. این نیروها مؤظف بودند تا واحدهای ویژه کی.جی.بی را که قبلاً در کاخ تپه تاج بیک، دارالامان و سفارت شوروی جابجا شده بودند کمک کنند: «این جزوتام ها (یگانها و واحدها) هیچ تفاوتی با یک جز و تام افغانی نداشتند. افراد آن که ملبس با یونیفورم افغانی بودند، اطراف قصر

ومالی میرساند و کشورما را در مقابل دخالت و مداخله پاکستان و دیگر کشور های منطقه تنها نمیگذارد.» (79)

حفیظ الله امین در حالی به اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق از کمک های نظامی و مالی شوروی اطمینان میداد که آشپز روسی اش در آشپزخانه مصروف زهرآلود ساختن غذای او بود و نیروهای شوروی در بیرون از کاخ، خود را برای انجام یک عملیات نظامی غرض سرنگونی حکومت موصوف آماده می کردند. طرح مسمومیت امین توسط دیپارتمنت هشت کی.جی.بی تحت رهبری شخص اندروپوف اتخاذ گردیده بود. این دیپارتمنت یکی از اعضای کی.جی.بی را بنام "تالیبوف" به عنوان آشپز وارد قصر امین ساخت. امین ظهر روز 27 دسمبر 1979 (6 جدی 1358) مسموم شد و پس از صرف نهار در بیهوشی و کوما رفت. خبر مسمومیت امین و اعضای دفتر سیاسی حزب از سوی جاندا دقومانندان گارد قصر به اطلاع ژنرال ولایت رئیس شفاخانه چهارصد بستر ارتش رسید. ژنرال مذکور به عجله بسوی محل اقامت امین شتافت و سرطیب شفاخانه چهارصد بستر را غرض انتقال پزشکان شوروی مؤظف ساخت. سرطیب، دگروال "ویکتور کزنیچنکف" متخصص امراض داخلی را با یک متخصص بیماری های میکروبی و دگروال "اناتولی الکسی یف" سرطیب گروه دکتوران نظامی شوروی را در شفاخانه چهارصد بستر به کاخ تپه تاج

گارد محافظ او در محوطه و اطراف قصر با قوای شوروی به نبرد پرداختند. مقاومت نظامیان گارد امین به زودی درهم شکست و مهاجمین داخل ساختمان اصلی کاخ گردیدند.

قتل امین:

یکی از نکات شگفت انگیز در داستان قتل حفیظ الله امین توسط نیروهای شوروی، باور و اعتماد عمیق امین در آخرین دقایق عمرش به شوروی بود. در حالی که محل اقامت و کار امین در کاخ تپه تاج بیک مورد هجوم و آتش نیروهای شوروی قرار گرفت، حفیظ الله امین اطلاع جاندار قوماندان گارد محافظ قصر خود را که آتشباری از طرف روس ها است، نپذیرفت. خانم امین سالها بعد در مصاحبه با رادیو بی.بی.سی گفت: «امین صاحب به جاندار قوماندان گارد گفت ببین که فیر (شلیک) میکند؟ جاندار معلومات گرفت و آمد به امین صاحب گفت: این طور معلوم می شود که فیر از طرف روس ها باشد. اما امین صاحب گفت: نه!» (82)

امین حتی تا آخرین لحظات حیاتش سخنی از بی اعتمادی و سوء ظن در مورد شوروی به خانواده خود نگفته بود. زیرا خانم امین و فرزندان نیز باور نداشتند که حمله در آن شامگاه 27 دسامبر به کاخ اقامت امین از سوی نیروهای شوروی باشد. آنها گمان میکردند که نیروهای شوروی در دفاع از امین با کسانی می

را مین گذاری کردند. آنها سازماندهی و چگونگی تبدیل پهره داری قصر امین را میدانستند. محافظین امین را به چهره می شناختند. از خصوصیات سیستم مخابراتی و تجهیزات مخابراتی شان نیز آگاه بودند. در پهلوی آن، ساختمان داخلی قصر و نقشه اتاق های داخل قصر را نیز میدانستند. قطعات مهاجم "الفا" را "نیکولای بریلیف" و "زینت" را "بویا رنیف" از افسران کی.جی.بی فرماندهی میکردند. این قطعات چند عراده ماشین مخابراتی و دستگاه "شلیکا" در اختیار داشتند.

هجوم به کاخ امین بنام "یورش 333" در شامگاه 27 دسامبر 1979 (ششم جدی 1358) ساعت 6 و 25 دقیقه آغاز یافت.

به نوشته مؤلف توفان در افغانستان: «برای افراد و پرسونل کندک مسلمانان توضیح داده بودند که امین به انقلاب ثورخیاقت کرده و به زدوبند با "سیا" CIA پرداخته است. راستش این توضیحات را کمتر کسی از سربازان و افسران می توانستند بپذیرند و از خود می پرسند پس چرا امین سپاهیان ما را دعوت کرده است نه سپاهیان امریکایی را؟» (81)

هنوز پزشکان شوروی امین را ترک نکرده بودند که آتش نیروهای شوروی کاخ را به لرزه آورد. در حالیکه امین و خانواده اش در اتاق های داخل کاخ نمیدانستند که مهاجمین چه کسانی هستند، نیروهای

جنگند که به قصر یورش آورده اند. از این رو دختر امین به نظامیان شوروی که وارد اتاقی شدند که او با پدر و اعضای خانواده اش به سر میبرد گفت چرا شلیک می کنید، امین این جا است. او به این تصور بود که شلیک نیروهای شوروی در داخل کاخ که وظیفه حمایت و حفاظت از جان پدرش را بدوش دارند، به امین صدمه میرساند. دخترحفیظ الله امین نمیدانست که نیروهای شوروی مؤظف هستند تا پدرش را بکشند. همسر امین می گوید: «تا وقتی که مهمات داشتیم، هیچ کس نتوانست وارد کاخ شود. عده زیادی از مهاجمین کشته شدند. ما نمی دانستیم که روس ها هستند. وقتی مهمات ما تمام شد، آنها داخل کاخ شدند. به محض داخل شدن با ماشیندار یا مسلسل به چهار طرف شلیک کردند. در اثر این شلیک ها به دخترانم ملالی و گلالی و پسرم خوازک گلوله اصابت کرد. در حالی که آنها عکس امین را بدست داشتند، بسوی دخترم غتی رفتند. غتی به آنها گفت چرا شلیک می کنید، امین صاحب اینجاست. گفتند که امین کجاست؟ در این حال متوجه شدند که امین آنجا نشسته است. بر او شلیک کردند. بعد از آن پسران و دخترانم زخمی شدند و وقتی دیدند کس دیگری باقی نمانده، خاموش شدند.» (83)

حفیظ الله امین در حالی با آتش نیروهای شوروی کشته شد که نه تنها حمله از

سوی آنها را به محل اقا متش نپذیرفت، بلکه آن نیروها را بدفاع از جانش فراخواند. داکترالکسی یف داکتر روسی معالج او که شاهدقتل امین در شامگاه 27 دسامبر 1979 بود میگوید: «امین به یاور خود دستور داد به مشاورین نظامی شوروی زنگ بزند و آنان را خبر کند که به کاخ حمله شده است. و آنگاه گفت که شورویها کمک می کنند. یاور به امین گفت این شوروی ها اند که آتش باری میکنند. این سخنان، دبیرکل (امین) را از خود بیخود ساخت خاکستردانی سیگار را گرفته به سوی یاور پراند و به خشم فریاد زد: "دروغ میگویی این امکان ندارد." پس خودکوشید، با رئیس ستادکل و فرمانده قوای چهارم زره دار تماس بگیرد. مگر ارتباطات قطع بود پس از آن به آهستگی غریب: "دیگر دانستم درست است."» (84)

نیروهای شوروی جسد امین را در قالینی پیچانیده در زمین های بیرون از کاخ زیرخاک کردند. دربرخی منابع روسی از جمله فلم مستند روسی "تلک افغانستان" گفته می شود که حفیظ الله امین توسط یکی از طرفداران تره کی به قتل رسید.

رویکرد ها:

1- ظهوروزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 111.

- 2- درسه‌های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 94 .
- 3- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، صفحات 73 و 74 .
- 4- افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 161 .
- 5- قپقان افغان، حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 231 .
- 6- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی، ص 33، به نقل از کتاب "در داخل استخبارات شوروی، تألیف ویکتور سووورف" چاپ نیویارک 1984
- 7- نجیمی، فیاض، "معمای" مداخله نظامی شوروی، سایت دیگاه www.didgah.de
- 8- همان مآخذ.
- 9- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 94 .
- 10- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 50 .
- 11- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 63 .
- 12- کی.جی.بی در افغانستان، داکترحمید سیماب، سایت گفتمان.
- 13- کی.جی.بی در افغانستان، قسمت هشتم، سایت گفتمان.
- 14- قپقان افغان، حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 321
- 15- جان کالی John Cooly، سیا و جهاد، جنگ های نامقدس، مترجم: مجتبی نجفی، چاپ تهران، شرکت چاپ و نشر علمی

- و فرهنگی کتیبه، سال 1385 خورشیدی، ص 37 .
- 16- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 87 .
- 17- جعفر رسولی، جنگ نامقدس امریکا، افغانستان و تروریسم بین المللی، چاپ کابل، بنگاه نشراتی میوند، سال 1384، ص 129، به نقل از فصل اول کتاب *Unholy War*، اثر John K. Cooly .
- 18- حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 92 .
- 19- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 88 .
- 20- پای عساکر ما را به افغانستان کشاندند، مصاحبه ژنرال والناتین ورینکوف، برگردان از متن روسی به فارسی: هارون امیرزاد، لندن 20 فبروری 2007، سایت گفتمان www.goftaman.com .
- 21- جان کالی، سیا و جهاد، برگردان به فارسی، مجتبی نجفی و مهرگان نظامیزاده، چاپ ایران، شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه، سال 1385 خورشیدی، ص 232 .
- 22- سید بهاء الدین مجروح و پوهاند سید یوسف علمی، روسی سازی افغانستان، چاپ پاکستان، کانون ترجمه ی آثار جهاد افغانستان، سال 1986، ص 130 .
- 23- ارتش سرخ در افغانستان، ص 227 .

- 24- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 29.
- 25- در گفتگوی تیلیفونی به این نگارنده، 16 جولای 2006.
- 26- کی. جی. بی در افغانستان، میتروخین، مترجم: داکتر حمید سمیاب، سایت گفتمان.
- 27- توفان در افغانستان.
- 28- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 103.
- 29- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 156.
- 30 - معمای مداخله نظامی شوری.
- 31- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 101.
- 32 - از یاد داشتهای: مارتین بابیث Martin Babic، سایت گفتمان.
- 33- سایت دیدگاه، ترجمه از فیاض نجیمی.
- 34- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 35.
- 35- قپقان افغان- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 181.
- 36- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 34.
- 37- توفان در افغانستان، ص 128.
- 38- جنگ در افغانستان، ص 237.
- 39- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 204.

- 40- ودان، فقیراحمد، دشنه های سرخ، چاپ پشاور، جنوری 1999، ص 230.
- 41- اسناد لانه جاسوسی، سند شماره 3، 42، اکتوبر 1979، ص 452.
- 42- جنگ در افغانستان، ص 237.
- 43- همان مأخذ
- 44- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 192.
- 45- در برابر این پرسش بنده که شما چرا به حیث قوماندان هوایی و مدافعه هوایی نقش خود را در جلوگیری از هجوم شوروی اگر بدون موافقه امین آمدند ایفا نکردید، در شهردوبی، 15 مارچ 2009 برابر با 26 حوت 1378.
- 46- امریکا در افغانستان، ص 85.
- 47- از یاد داشتهای: مارتین بابیث Martin Babic، بر گردان به دری: دکتور شیرزاد، سایت گفتمان www.goftaman.com.
- 48- فیلم مستند دو روز پی در پی، کنفرانس مطبوعاتی سید محمدگلابزوی در مقر وزارت داخله، جدی 1358.
- 49- حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان چهره های عریان، چاپ ایران، نشر مداد، سال 1379، ص 2.
- 50- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 90.
- 51- سایت فارسی در مسکو www.farsi.ru گفتگوی خبرنگار روزنامه ستاره ی سرخ چاپ مسکو بایوری کوزنتسن مشاور

سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق .

52- معمای تجاوز شوروی در افغانستان، فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه

Ghost Wars: – به نقل از: www.didgah.de

The Secret History of the CIA, Afghanistan, and bin Laden, from the Soviet Invasion to September 10, 2001 Steve Coll, Merrill House, New York, Carnegie Council Books for Breakfast, 3/1/04, pp 47-52 .

53- امریکا در افغانستان، ص 102.

54- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 167.

55- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 56

56- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص، 76 .

57- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 56

58- از یادداشت‌های: مارتین بابیث Martin Babic ، سایت گفتمان.

59- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 151.

60- کی.جی. بی در افغانستان، مترجم: داکتر حمید سیماب، سایت گفتمان.

61- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 80.

62- فیلم مستند و روز پی در پی.

63- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین ، ص 150.

64- همان مآخذ، ص 57.

65- همان مآخذ، ص 150

66- کی.جی.بی در افغانستان، میتروخین، بر گرداننده به دری: داکتر حمید سیماب، سایت گفتمان.

67- کی.جی.بی در افغانستان، سایت گفتمان.

68- حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان ، ص 86.

69- سایت دیدگاه، مصاحبه ژنرال گرلیف، ترجمه عزیز علیزاده.

70- گفتمان- www.goftaman.com.

71- درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 89.

72- رویداد های نیمه صده بیست در افغانستان، ص 136.

73- تمیم خواهر زاده دکتور جاوید خویشاوند کریم میثاق به این نگارنده از قول میثاق اظهار داشت.

74- رویداد های نیمه صده بیست در افغانستان، ص 136.

75- معمای تجاوز شوروی در افغانستان، www.didgha.de .

76- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 195.

77- توفان در افغانستان ، ص 167.

78- ارتش سرخ در افغانستان، ص 66.

79- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

- 80-توفان در افغانستان، ص 182.
- 81- حقیقت تجاوز شوروی در افغانستان ، ص 203 و 204.
- 82-توفان در افغانستان، ص 184.
- 83-رادیو بی.بی.سی، بخش فارسی، آسیای میانه، افغانستان در قرن بیست، برنامه ای از ظاهر طنین، 21حوت 1379، برابر با 11 مارچ 2001.
- 84-افغانستان در قرن بیستم، ص 289 .

فصل چهارم پس از تجاوز نظامی ببرک کارمل در رهبری حزب و حکومت

حمله و تجاوز نظامی شوروی در دوران کوتاه حاکمیت حفیظ الله امین شکل گرفت، اما پس از سرنگونی حکومت امین این تجاوز وارد مرحله استیلا و اشغال شد. جابجایی ده هাজার نیروی ارتش شوروی در پایتخت و بسیاری از ولایات افغانستان و درگیری فزاینده این نیروها در جنگ ویژگی های این مرحله شمرده می شود.

در این دوران، افغانستان به میدان کشمکش کشورهای مختلف جهان در رقابت های جنگ سرد مبدل شد. رهبری حکومت حزب دموکراتیک خلق را رهبر جناح پرچم حزب ببرک کارمل بدوش گرفت و حکومت مشترک میان جناح های خلق و پرچم تحت فشار و اشراف شوروی تشکیل شد.

نخستین بیانیه کارمل از خارج کشور:

در شامگاه سرد زمستان ششم جدی 1358 (27دسمبر 1979) هنوز جنگ در محل اقامت امین در کاخ تپه تاج بیک ادامه داشت و هنوز رادیوی دولتی افغانستان در پایتخت ازحفیظ الله امین به عنوان منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق و رئیس شورای انقلابی سخن می گفت که ببرک کارمل از یک فرکانس رادیوی خارجی

مسئول وبردبار در کرسی رهبری دولت و کشور. وی این نخستین بیانیه رادیویی خود را با این شعارها پایان داد: «به پیش در راه تارومار کامل غاصبان، مستکبران، استثمارگران و خرابکاران. مرگ برستمگران نادری و امینی های خون آشام.

مرگ بر ارتجاع و امپریالیزم و سگهای زنجیری آن.

به پیش در راه آرمان های سترگ انقلاب شکوهمند شوردر راه صلح و آزادی، استقلال و دموکراسی، کار و پیکار، ترقی و رفاه برابری و برادری، عدالت و خوشبختی خلق افغانستان.» (2)

اما ببرک کارمل در حالی که در اولین بیانیه شعار به پیش در راه آرمان های سترگ انقلاب شکوهمند شور سرداد، پس از برکناری از رهبری حزب و دولت در نیمه دوم دهه هشتاد که در حومه مسکو به سر می برد، انقلاب شور را یک جنایت عظیم در برابر مردم افغانستان خواند. وقتی خبرنگار روزنامه پرودا (دسمبر 1989) از او پرسید که شما از موقعیت امروز، انقلاب اپریل 1978 را چگونه ارزیابی می کنید، پاسخ داد: «انقلاب اپریل یک جنایت عظیم در برابر مردم افغانستان بود.» وقتی خبرنگار گفت: او هو! ولی شما خود یکی از اشتراک کنندگان فعال و حتی یکی از پیشوایان این انقلاب بودید. پس شما خودتان نیز یک جنایتکار هستید؟ ببرک کارمل دستش

نزدیک به فرکانس رادیو افغانستان سقوط حکومت امین را اعلان کرد:

«این جانب ببرک کارمل از طرف کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، دولت و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین این جاسوس سفاک امپریالیزم امریکا و دیکتاتور جبار و عوام فریب، بشما وطنداران عذاب دیده مسلمان و مستضعف افغانستان اعم از اهل تسنن و تشیع، علماء و روحانیون پاک نهاد و باتقوای کشور، سربازان و افسران اردوی قهرمان وطن، تاجران ملی و سرمایداران ملی، زمینداران و پندوست، پیشه وران زحمتکش، اقوام و قبایل سلحشور... و که تا کنون در زیر یوغ جلاد آدمکش و شیاد تاریخ حفیظ الله امین و امینی ها قرار داشتید درود می فرستم و شادباش می گویم...» (1)

ببرک کارمل در این نخستین بیانیه که به نمایندگی از حزب و حاکمیت حزب سخن گفت هیچ اشاره ای به ورود ده ها هزار نیروی نظامی شوروی به افغانستان نکرد. کارمل بیانات خود را با شعار های احساساتی به گونه ای پایان داد که او را بیشتر در حال سخنرانی یک مظاهره و میتینگ خیابانی به عنوان سخنران شورشگر و انقلابی نشان میداد تا به عنوان رئیس و زمام دار یک دولت

یکه تاز غصب کرد، ما با رفقای که در مهاجرت بودیم طی ده، پانزده روز سه ماه قبل از شش جدی از راه انقلابی از طریق پکتیا با جمع آوری رفقای که در زیر زمین مبارزه میکردند و رفقای علنی که اطراف امین را احاطه کرده بودند که باید سرنگون شود. ما روزها را حساب میکردیم اگر یک روز را از دست میدادیم ممکن یک فاجعه بزرگ نه تنها در تاریخ کشور ما بلکه در منطقه آسیا و جهان رخ میداد.» (5)

ژنرال الکساندر مایورف مستشار ارشد نظامی شوروی (سالهای 1980 و 1981) در افغانستان می گوید که: «در پی گسیل دسته های پیشاهنگ ارتش چهلیم به افغانستان، اندروپف رهبران دولت جدید-کارمل، نوراحمدنور و اناهیترارا با هواپیمای کابل پیاده ساخت.» (6)

مؤلفین حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان نیز از بازگشت ببرک کارمل توسط هواپیمای شوروی در دسامبر 1979 به فرودگاه بگرام سخن می گویند. به باور آنها کارمل به بگرام پرواز کرد تا قدرت را به دست بگیرد اما ناکامی برنامه سرنگونی امین او را دو باره به شوروی برگرداند و منتظر سقوط حاکمیت امین ماند: «کارمل با اجنت کی.جی.بی از طریق مسکو به تاشکند و از آنجا به بگرام پرواز کرد. او از 12 تا 14 دسامبر (1979) با همراهی نوراحمد نور، اناهیترارا تبزاد و اسلم وطنجار

رابه علامت احتجاج بلند کرد و گفت: نخیر! من مخالف بودم. انقلاب خلاف اراده من و اراده حزب به وقوع پیوست.» (3)

ولی ببرک کارمل بر خلاف گفته خود در دوران تبعید، زمانیکه در زعامت حزب و حاکمیت حزبی قرار داشت، کودتای ثور را به عنوان انقلاب نتیجه طبیعی و منطقی رشد شرایط عینی جامعه خواند: «انقلاب اپریل که بنا بر اراده مردم زحمتکش ما و به خاطر رهایی آنان از زیریوغ ستم اجتماعی و ملی تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان آغاز یافت، نتیجه طبیعی و قانونمند مبارزات طولانی زحمتکشان افغانستان در جهت برانداختن ظلم فیودالی و نفوذ امپریالیزم به خاطر رفع عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی و پاسخ علمی به نیازمندیهای مبرم جامعه ما بوده است.» (4)

بازگشت ببرک کارمل:

ببرک کارمل پس از برکناری از سفارت افغانستان در چکسلواکیا در آنجا باقی ماند و مدتی در محل دورافتاده کوهستانی تاترا (Tatra) (جمهوری سلواکیا) به سربرد. سپس در 27 دسامبر 1979 (6 جدی 1358) به عنوان رهبر جدید حزب و حاکمیت آن به کابل برگشت. او در 16 سنبله 1359 از ورود مخفیانه خود در روزهای نخست حاکمیت امین به ولایت پکتیا سخن گفت: «باید یادآور شد بعد از آنکه امین قدرت را

شوروی به افغانستان یک داستان مغشوش می خواند. وی می نویسد: «یک داستان دیگر مغشوش شده این بود که گفته شد کارمل بطور مخفی قبل از تهاجم به افغانستان آمد و اکثر اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان را علیه امین تنظیم کرد. حقیقت واضح این بود که بعد از اینکه امین را شوروی ها به قتل رسانیدند و کنترل پایتخت را بدست گرفتند، کارمل را به کابل آوردند.» (9)

ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت:

ببرک کارمل که درنخستین بیانیه خویش از سوی کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان سرنگونی حفیظ الله امین را از رهبری حزب و حاکمیت حزبی اعلان کرد، چگونه به رهبری حزب دموکراتیک خلق رسید؟ او از سوی کدام شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان صحبت می کرد؛ از شورای انقلابی حاکم که حفیظ الله امین در رأس آن قرار داشت و یا شورای بیرون از آن؟ ببرک کارمل در ماه اسد 1357 که سفیر افغانستان در چکسلواکیا بود در اجلاس پلینوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق بریاست تره کی از حزب اخراج و متهم به خیانت علیه دولت و کشور شد. پس از قتل امین و تشکیل حکومت کارمل در هیچ اسناد حزبی و دولتی این موضوع

درمسکو اقامت داشت و بعد در تاشکند نزد رشیدوف سکرتر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان توقف کرد. چنانکه نظامیان گواهی میدهند او با دوکنده که برای محافظت امین توظیف شده بودند (به افغانستان) آمده بود. اقامت او در افغانستان حدود سه روز طول کشید. 14 دسمبر چهار افغان کشور را توسط طیاره طوری ترک نمودند که گویی فرار کرده اند. معلوم بود که اوضاع بروفق مراد نچرخیده بود. پس از گذشت چند ساعت از فرار ایشان از بگرام، آنان را بازهم در باغ ییلاقی رشیدوف در تاشکند پذیرفتند.» (7)

مؤلفین روسی کتاب "جنگ در افغانستان" از حضور ببرک کارمل در میان کماندو های شوروی در شب سرنگونی حکومت امین صحبت می کنند: «شب 28 دسمبر 1979 ببرک کارمل در بگرام در اختیار هنگ (غند) کماندوهای چتر باز به فرماندهی ن.ای. سردیوکف بود. نمایندگان کی.جی.بی پیوسته در کنار کارمل بودند. به ساعت 30/12 شب 28 دسمبر یوری اندروپف با کارمل تماس گرفت. او به ببرک کارمل به مناسبت پیروزی مرحله دوم انقلاب و گماشته شدن او به کرسی رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان شادباش گفت.» (8)

هنری برادشر ژورنالیست و نویسنده امریکایی متخصص امور شوروی بازگشت مخفیانه ببرک کارمل را قبل از تهاجم

افغانستان در منگنه ژئوپولتیک می نویسند: «پرچمی ها را ما زیر سرپرستی خود پرورانیده بودیم. آنهم نه با روحیه اصول لنینی کمونیستی، بل با روحیه سازشکاری، تأییدپندارهای رفقای شوروی و فرمانبرداری از رهبران خود شان چیزی که برای جامعه شوروی در آن برهه مختص بود» (10)

اماژنرال گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان دیدگاه واقع گرایانه تری ابراز میکند: «برای ما اصولاً تفاوت نداشت که حکومت را چه کسی رهبری می کند؟ امین، ببرک یا نجیب. مهم چیز دیگری بود. حکومت انقلابی حق نداشت ازهم فروپاشد. این حکومت باید وجود میداشت و صرف نظر از همه چیز، پایداری میکرد. و میتوان استراتیژی مارادراین چندکلمه بازتاب داد.» (11)

فریده‌هالیدی استادعلوم سیاسی دانشگاه لندن به تأثیر گذاری تشویق ببرک کارمل در لشکرکشی شوروی به افغانستان باور ندارد: «البته، کارمل نیز کسی نبود که از نیروهای شوروی بخواهد تا به افغانستان بیایند. تصمیم درمسکو گرفته شد واز او(کارمل)خواسته شد با این تصمیم موافقت کند او این کار را کرد.» (12)

ابرازنظر ببرک کارمل در مورد همزمانی رهبری او و حمله نظامی شوروی بر افغانستان حتی در سالهای دوری اش از

مهم توضیح نیافت که ببرک کارمل چگونه به رهبری حزب واحد دموکراتیک خلق رسید و به فیصله قبلی پلینوم کمیته مرکزی حزب درمورد اخراج او پایان داده شد؟

رهبری ببرک کارمل در داخل حزب و دولت از سوی اعضای جناح خلق موردانتقاد و اعتراض قرارداشت. سپس تشکیل کنفرانس حزبی در می 1982 در کابل اولین گام درون حزبی درجهت مشروعیت زعامت کارمل بر مبنای اصول و معیارهای حزبی بود. ببرک کارمل در کنفرانس مذکور به اتفاق آراء علی رغم عدم تمایل بسیاری از اعضای جناح خلق منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تعیین شد.

شورویها و گزینش کارمل در رهبری حزب و دولت:

برخی تحلیلگران زعامت کارمل و محوریت جناح پرچم را در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق پس از سرنگونی حکومت امین بخشی از سیاست شوروی در مورد افغانستان تلقی می نمایند. کسانی که از این زاویه بسوی حمایت شوروی از ببرک کارمل و جناح پرچم در رهبری حزب و دولت نگاه می کنند، نزدیکی کارمل را با منابع قدرت در شوروی و وفاداری جناح پرچم رابه انترناسیونالیزم و به پذیرش رهبری شوروی در رأس جنبش جهانی سوسیالیزم از عوامل این سیاست ارزیابی میدارند. مؤلفین روسی کتاب

لشکرکشی شوروی و رساندن کارمل در کرسی حاکمیت است، بیانیه رسمی شوروی در سازمان ملل متحد هرگونه ارتباطی رامیان این دو، تردید میکند. "ترویا نفسکی" نماینده اتحادشوری در سازمان ملل روزهای پس از حمله نظامی شوروی و حاکمیت ببرک کارمل گفت: «تغییر رهبری در جمهوری دموکراتیک افغانستان موضوع کاملاً داخلی افغانستان است... حاکمان کشورهای غربی، مخصوصاً تاجر تلاش دارند تغییر رهبری در افغانستان و ورود قطعات نظامی اتحادشوری به افغانستان را موازی هم قرار داده و میگویند گویا بین این دو واقعه ارتباط موجود است.» (14)

اگر روابط تنگاتنگ ببرک کارمل با مراکز قدرت در شوروی و وفاداری او به آیدئولوژی و آرمان نظام حاکم بر شوروی مؤلفه های اثرگذار در این گزینش باشد، مسکو بانگاه از زوایای دیگری ناگزیر به این گزینش بود:

ببرک کارمل از بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق و رهبر یکی از دو جناح اصلی این حزب شمرده می شد. او در حزب مذکور از موقعیت و شهرت بیشتر از سایر رهبران برخوردار بود. هیچ فرد دیگری پس از تره کی وحفیظ الله امین در جناح خلق رهبر قابل قبول برای هر دو جناح نبود که از سوی شوروی به جانشینی امین انتصاب می شد. در حالی که ببرک کارمل رهبر بلامنازعه جناح پرچم بود، زعامت او برای بسیاری از

رهبری حزب و کرسی حاکمیت در اواخر دهه هشتاد مبهم و متناقض است. او در برابر این پرسش مجله شپیگل چاپ آلمان که شما چگونه همزمان با حمله نظامی شوروی زعامت کشور را بدوش گرفتید، پاسخ داد: «من به حیث کسیکه دوبار از جانب مردم افغانستان و شهریان شریف کابل به حیث نماینده در پارلمان دوره شاه برگزیده شدم و همچنان به حیث شخصی که در سمت های منشی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معاون شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و معاون صدراعظم کشور ایفای وظیفه نموده بودم، آیا باید به حیث یک نظاره بین به تماشا نشست و دید که افغانستان و مردمش چگونه در این آتش میسوزند و یا حداقل در برابر وطن و مردمش احساس مسئولیت نمود و برای خاموش نمودن این آتش گام های مسئولانه برداشت، از این رو پس از تعمق زیاد راه دوم را ترجیح دادم.» (13)

در اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که پس از سرنگونی امین در مورد اعزام قوای شوروی انتشار یافت، ببرک کارمل به عنوان یکی از آگاه ترین رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مسایل تیوریتیکی و شخصیتی برخوردار از پرستیژ خوب در حزب و کشور معرفی گردید. در حالی که تمجید از ببرک کارمل در اعلامیه کمیته مرکزی حزب حاکم کمونیست شوروی حاکی از ارتباط میان

پرداخت و باینگونه خطر از هم پاشیدن بدنه حزب را رفع نمود.» (15)

اما انتنی هایمن نویسنده و پژوهشگر انگلیسی حضور اسدالله سروری را در مقام رهبری حزب و دولت و تشکیل حکومت مشترک هردو جناح راناشی از وابستگی مطلق ببرک کارمل به روس ها و تحمیل خاست روس ها تلقی می کند: «رئیس جمهور (ببرک کارمل) دارای قابلیت است، اما وابستگی مطلق او به روس ها قدرتش را محدود می کند. حتی افراد کابینه او را نیز روس ها برای تحمیل کرده اند. زیرامی بینیم که مجبور شده است پرچمی ها و خلقی ها را با هم در کابینه جا دهد.» (16)

میرصاحب کاروال از هواداران تره کی در جناح خلق نیز ایجاد دولت مشترک را ناشی از فشار شورویها تلقی میکند: «موضعگیری پرچم در برابر خلقی ها مانند مرحله اول پیروزی قیام ثور بود. یعنی موضعگیری خلقی ها در برابر پرچمی ها در این مرحله نیز از عین روش استفاده صورت می گیرد. زیرا پرچمی ها ادعا داشتند که نیروهای مترقی جهان در رأس اتحاد شوروی با قبول ریسک کامل از حقانیت و اصولیت پرچمی ها دفاع نموده است و یا اینکه پرچمی ها بودند که در برابر امین مبارزه نموده و متحمل قربانی گردیده اند و غیره. پس خلقی ها در مجموع محکوم اند و ده ها حرف دیگر؟ خلاصه

هواداران خلقی تره کی کم از کم در نخستین روزهای سرنگونی حکومت حفیظ الله امین قابل پذیرش تلقی می شد. از سوی دیگر پس از قتل تره کی هیچ کسی از طرفداران او در جناح خلق مدعی زعامت رهبری حزب و دولت نبودند. در آن زمان وزیران هوادار تره کی که از چنگ حفیظ الله امین فرار کردند و به شوروی انتقال یافتند جانشینی ببرک کارمل را به جای امین در حزب و دولت پذیرفته بودند.

تشکیل حکومت مشترک جناح پرچم و خلق:

جناح پرچم تحت فشار شوروی مشارکت متوازن جناح خلق را متشکل از طرفداران تره کی در حکومت پذیرفتند. هرچند سلطانعلی کاشتمند از رهبران جناح پرچم به فشار شوروی در این مورد اشاره نمی کند اما از دشواری تشکیل حکومت مشترک با جناح خلق سخن می گوید: «واقعیت این است که اصلاً راه دادن و پذیرش وی (اسدالله سروری) و شمار دیگری تحت نام وحدت حزبی یکی از اشتباهات نخستین رهبری حزب بود که تا حدودی موجب شک و تردید و نا باوری مردم نسبت به ادعاهای نظام نوین می گردید. در هر حال، رهبری پرچمی ها بدون تبارز نشانه های تعصب گروهی و جناحی، انتقام جویی و کینه ورزی، با نظر فراخ سیاسی به ساختار متناسب حزبی و دولتی متشکل از هردو جناح قبلاً متخاصم حزب دموکراتیک خلق افغانستان

نور و سه نفر از جناح خلق شامل صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری و اسدالله سروری می شد. صالح محمدزیری و دستگیر پنجشیری در نخستین روز حاکمیت ببرک کارمل به زندان پلچرخی افگنده شدند اما یک روز بعد در نتیجه فشار شوروی ها از زندان آزاد شدند و وارد هیئات رهبری حزب و کابینه حکومت کارمل گردیدند. سپس اسدالله سروری از عضویت در رهبری حزب و دولت محروم گردید و به حیث سفیر به منگولیا فرستاده شد. اعضای نخستین حکومت حزب دموکراتیک خلق بریاست ببرک کارمل به عنوان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم عبارت بود از:

اسدالله سروری معاون صدراعظم (خلقی)
سلطانعلی کشتمند معاون صدراعظم و وزیر
پلان (پرچمی)

محمدرفیع وزیر دفاع (پرچمی)
شاه محمد دوست وزیر خارجه (نزدیک به
شورویها و دارای روابط بیشتر با پرچم)
سید محمد گلابزوی وزیر داخله (خلقی)
اناهیتاراتب زاد وزیر تعلیم و تربیه
(پرچمی)

عبدالوکیل وزیر مالیه (پرچمی)
شیرجان مزدوریار وزیر ترانسپورت (خلقی)
محمد اسلم وطنجار وزیر مخابرات (خلقی)
عبدالمجید سربلند وزیر اطلاعات و کلتور
(پرچمی)

عبدالرشید آراین وزیر عدلیه (پرچمی)

اینکه بعد از فشار شوروی ها تصمیم گرفته می شود که در مرحله اول حد اقل یک تعادل نسبی و میکانیکی را بپذیرد. برای این منظور منحیث پرنسپ معیار های مرحله اول قیام ثور (7 ثور 1357) را قبول نموده و اکثریت اعضای کمیته مرکزی و شورای انقلابی حزب دموکراتیک خلق را دعوت می نمایند البته کسانی که به تحولات جدید موافق بودند.» (17)

اولین کابینه:

نخستین حکومت مشترک جناح خلق و پرچم به رهبری ببرک کارمل در روزهای پایانی دسمبر 1979 تشکیل یافت که اسدالله سروری و سلطانعلی کشتمند به عنوان معاونین وی تعیین گردیدند. سروری در حکومت تره کی و امین ریاست سازمان امنیت دولت را به اسم "اگسا" به دوش داشت و شخصاً از مستنطقین و شکنجه گران سلطانعلی کشتمند بود. در این حکومت وزارت دفاع به محمدرفیع از جناح پرچم و وزارت داخله به سید محمد گلابزوی عضو جناح خلق تفویض شد. نجیب الله عضو ارشد جناح پرچم در رأس سازمان جاسوسی یا امنیتی قرار گرفت و نام سازمان مذکور از "کام" به "خاد" تغیر یافت. جناح پرچم در بخش رهبری حزب نیز امتیاز بیشتر بدست آورد. اعضای بیروی سیاسی حزب متشکل از چهار نفر پرچمی شامل: ببرک کارمل، سلطانعلی کشتمند، اناهیتاراتب زاد و نوراحمد

کابینه امین تعداد این زندانیان را یکصد و چهل تن می خواند. نظیف الله نهضت سفیر افغانستان در کیوبا و از هواداران خلقی امین که در میان دستگیر شدگان زندانیان بود شمار خلقی های زندانی هواداران امین را در پایتخت و ولایات به بیش از 164 تن وانمود می کند. (18)

از میان این همه زندانیان خلقی هواداران امین در جناح خلق که بیشتر صاحبان اقتدار در عرصه های نظامی و ملکی حکومت امین و جناح خلق بودند تنها سیزده نفر در ماه های نخست حاکمیت ببرک کارمل (14 جون 1980) اعدام شدند. اینها عبارت بودند از: صدیق عالمیار منشی کمیته مرکزی حزب و وزیر پلان، صاحب جان صحرایی وزیر سرحدات، انجنیر ظریف وزیر مخابرات در کابینه امین، اسدالله امین رئیس "کام"، عبدالله امین، علی شاه پیمان قوماندان عمومی پولیس، جان داد قوماندان گارد ریاست جمهوری، اقبال آمرانیت گارد، و دود رئیس مخابره گارد، عارف عالمیار رئیس ترانسپورت، وزیر زیرک یا ورحفیظ الله امین، عمر وردک رئیس تحقیق و سید عبدالله قوماندان زندان پلچرخی.

پس از اعدام گروپ نخست نزدیکان و هواداران امین، دومین دور اعدام همراهان حاکمیت او عملی نشد. در میان افرادی که در نوبت دوم، به مرگ محکوم شده بودند اعضای ارشد حکومت امین و رهبران حزبی دوران حاکمیت

محمد اسماعیل دانش وزیر معادن و صنایع (خلقی)
فیض محمد وزیر سرحدات (پرچمی)
رازمحمد پکتین وزیر آب و برق (خلقی)
گلداد وزیر تحصیلات عالی (خلقی)
نظر محمد وزیر فواید عامه (خلقی)
محمدخان جلالر وزیر تجارت نزدیک به روس ها و دارای روابط با هردو جناح.
محمد ابراهیم عظیم وزیر صحت عامه (دارای روابط نزدیک با پرچمی ها)
فضل رحیم مهمند وزیر زراعت و اصلاحات ارضی (پرچمی)
نجیب الله رئیس سازمان استخبارات دولت یا خاد (پرچمی)

برخورد با طرفداران امین در جناح خلق:

برخورد جناح پرچم در محور حاکمیت با هواداران شاخه حفیظ الله امین در جناح خلق با خشم و خشونت آغاز شد. هر چند زمامداران پرچمی که شمار کثیرشان از زندانهای حاکمان خلقی رها شده بودند در صد انتقام از جناح خلق بودند، اما فشار شوروی ها مانع تعمیم خشونت و انتقام علیه جناح مذکور شد. مجازات از سوی حکومت ببرک کارمل و جناح پرچم به شمار معدودی از اعضای جناح خلق به عنوان باند حفیظ الله امین اعمال شد. از میان هزاران نفر اعضای جناح خلق کمتر از دو صد تن به عنوان باند امین دستگیر و زندانی گردیدند. عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت در

ازحاکمان پیشین خلقی را در برابر مخالفین پیش گرفت. اوبا نرمش و میانه روی وارد میدان حاکمیت شد و در نخستین گام دروازه های زندان را بروی هزاران زندانی مخالف باز کرد. او در دومین بیانییه که به تشریح خط مشی حکومت خویش پرداخت از تصحیح خبط های پیشین حاکمان حزب دموکراتیک خلق و از جبران فجایع دوران حاکمیت آنها سخن گفت و از مخالفان درحال جنگ (مجاهدین) خواست تا سلاح شانرا به زمین بگذارند و به دولت بپیوندند؛ هرچند او هیئات حاکمیت جدیدرا به رهبری خودش ادامه دهنده اهداف کودتای ثور به نام آرمان های والای انقلاب ثور خواند: «شورای جدیدانقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان خود را ادامه دهنده و تکامل دهنده آرمان های والای انقلاب ثور اعلام می دارد و وظیفه اولی خودمیدانده که انقلاب رهایی بخش ثور را درصراط المستقیم سمت دهد، اشتباهات و خطاهای مهلک و غم انگیز را تصحیح و اصلاح نماید، فجایع راجبران کند و بحران رارفع نماید. . . .» (20)

کارمل در توضیح خط مشی دولت خویش آزادی زندانیان سیاسی را اعلان کرد، ازمنع توقیف و تعقیب خودسرانه افراد و منع تفتش منازل و عقاید خبر داد: «اعلام آزادی تمام زندانیان سیاسی که از دم ساطور حفیظ الله امین تبهکار، سر به سلامت برده باشند و درشرایط لازم

اوقرارداشتند. داکترشاه ولی وزیر خارجه، محمود سوما وزیرتحصیلات عالی، عبدالرشید جلیلی وزیر زراعت، عبدالحکیم شرعی جوزجانی وزیر عدلیه و منصور هاشمی وزیر آب و برق اعضای بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در لیست افرادمورداعدام بودند.

عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت کابینه امین که نیز به جزای اعدام محکوم شده بود عدم تطبیق این جزا را ناشی ازمخالفت افسران جناح خلق علیه حکم اعدام افرادمذکور درداخل حاکمیت میدانند: «بنا بر پشتیبانی ژنرالان و افسران بلند پایه خلقی که در جبهات جنگ عملاً با دشمن می رزمیدند بوسیله مکاتب، شفرها و برگزاری میتینگ های اعتراضیه صدای مخالفت خود را علیه این احکام ظالمانه بلند کردند که بنا بر آن نتوانستند احکام را تطبیق نمایند.» (19)

ممکن است مخالفت خلقی ها مانع اعدام بیشترشده باشد، اما شوروی ها در جلوگیری از سرکوبی بیشتر طرفداران امین و اعدام شمار بیشتر خلقی های شاخه امین درجناح خلق نقش بازدارنده ایفا نمودند.

ببرک کارمل؛ میانه روی و مدارا در کرسی حاکمیت:

ببرک کارمل علی رغم شعار های تند و احساساتی بیانییه اول، سیاست متفاوت

تغییر رنگ بیرق در 21 اپریل 1980 از رنگ سرخ به سه رنگ سبز، سرخ و سیاه، اصلاحات و تعدیل در فرمان شماره 8 مربوط به اصلاحات و تقسیم اراضی در آگست 1981 (سرطان 1360) بخش دیگر از اقدامات کارمل بود. هر چند وی تحقق اصلاحات ارضی را در جهت استحکام و گسترش انقلاب ثور الزامی و برگشت ناپذیر می پنداشت و آنرا موجب تضمین انقلاب تلقی میکرد. سپس در زمان رهبری و حکومت نجیب الله بود که رسماً فرمان مربوط به اصلاحات ارضی لغو شد.

جلب حمایت قبایل پشتون پاکستان در آنسوی مرز دیورند بخش دیگر از تلاش های ببرک کارمل بود. ژنرال محمدنبی عظیمی عضو ارشد جناح پرچم و از هوا داران وی این اقدام او را از "سیاست های قابل قبول و زیرکانه" تلقی می کند که: «تا سطح خویشاوندی با قبایل پیش رفت و دخترش (اناهیتا) را به حباله نکاح (صفر) عضو نشنل عوامی پارتی در آورد. اما این سیاست در سپتامبر 1980 با شهادت ناگهانی فیض محمدخان وزیر اقوام و قبایل که برای مذاکره و ایجاد صلح به قبیله خویش خدران رفته بود با بن بست مواجه شد و فیض محمد باپنج نفر از همراهانش ناجوانمردانه و مخالف تمام شئون و عنعنات افغانی توسط اقوامش در خدران به ضرب گلوله کشته شدند.» (22)

لغوقانون اعدام. لغو تمام مقررات ضد مومکراتیک و ضد انسانی و منع گرفتاری ها، توقیف ها و تعقیبات خود سرانه و تفتیش منازل و عقاید...» (21) پس از اعلان آزادی زندانیان سیاسی از سوی کارمل بروزهفتم جنوری 1980 هزاران زندانی که متعلق به گروه های مختلف سیاسی شامل جریانهای چپ مائوئیست، فراکسیونهای مختلفی بر آمده از جریان شعله جاوید، گروه های سازا و سفزا مربوط جریان محفل انتظار برهبری محمدطاهر بدخشی و بحرالدین باعث، حزب سوسیال دمکرات یا افغان ملت، تنظیم ها و احزاب اسلامی و غیره می شدند از زندان پلچرخی آزاد گردیدند. اعضای زندانی جناح پرچم قبل از آن تاسحرگاه 28 دسمبر 1979 از زندان آزاد شده بودند.

اقدام دیگر ببرک کارمل در راستای تعمیم مشروعیت و گسترش پایگاه اجتماعی حاکمیتش تشکیل جبهه ملی پدر وطن بود که در آن برخی افراد غیر حزبی چون: داکتر اسدالله حبیب، داکتر سعید افغانی، عبدالحی حبیبی، علی محمدزهما، عبدالروف بینوا، داکتر عبدالواحد سرابی، میرمحمد صدیق فرهنگ، داکتر مجاور احمد زیار و غیره شامل بودند. اعضای جبهه ملی پدر وطن با نهمصد عضو در جلسه 25 جوزای 1360 شرکت نمودند و منشور جبهه را تصویب کردند.

به آیت الله خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران نامه نوشت و خواهان روابط دوستانه با دولت ایران شد.

دشواریها و محدودیت های کارمل:

درحالی که ببرک کارمل دروازه های زندان را بروی مخالفین دولت حزب دموکراتیک خلق گشود و با همسایگان از تأمین رابطه دوستی و اعتماد سخن گفت، امانه تنهامیزان مخالفت و مخاصمت در داخل و خارج کاهش نیافت، بلکه برعکس این مخالفت هابیشتر شد.

ببرک کارمل در رهبری حزب دموکراتیک خلق و حکومت حزبی دشواریها و محدودیت های زیادی داشت که بخشی آن را از عملکردحاکمان قبلی حزب به ارث برده بود، و بخشی دیگر در اندیشه و سیاست موصوف و درموقعیت رهبری اونهفته بود. این دشواریها و محدودیت ها توأم با دخالت خارجی عرصه رادرجهت استحکام و گسترش پایه های زعامت و مشروعیت او در داخل و خارج تنگ میکرد و پیوسته مانع پیشرفت و پیروزی حاکمیت او در عرصه های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی میگردد. این دشواریها و محدودیت ها چه بودند؟

1- حکومت در چتر حمایت نیروهای شوروی:

حضور نیروهای شوروی و ایجاد حاکمیت جدید به زعامت کارمل در سایه این نیروها موجب بروز بدبینی و مخالفت گسترده در جامعه و حتی در نهادهای

پس از فیض محمد که سلیمان لایق به وزارت اقوام و قبایل رسید برنامه های دولت در مورد جذب حمایت قبایل افزایش یافت. صدها نفر از افراد قبایل پاکستان جهت تحصیل به شوروی و کشورهای اروپای شرقی فرستاده شدند. در سال 1985 شمار این افراد به پنجصد نفر رسید. سازمان استخبارات دولت (خاد) و وزارت اقوام و قبایل پول های هنگفتی را در جلب حمایت قبایل از دولت حزب دموکراتیک خلق به مصرف رسانیدند. اما سیاست های ببرک کارمل در مورد قبایل موفقیت آمیز نبود. سران قبایل از این پول های بادآورده استفاده کردند اما در جهت حمایت از دولت حزب دموکراتیک خلق تا آنجایی که در برابر سیاست های پاکستان مبنی بر حمایت از مجاهدین بایستند عملاً کاری انجام ندادند.

ببرک کارمل در عرصه سیاست خارجی نیز با تآنی و خون سردی گام گذاشت. او از صلح و حسن روابط با همسایگان در مناسبات طرفین سخن زد. وی برخلاف تره کی و امین و برخلاف دیدگاه ها و ابراز نظرهایش در دوران قبل از حاکمیت در مورد منازعه دیورند و موضوع پشتونستان، موضع آشتی جویانه اتخاذ کرد. او در نخستین بیانیه اش از اختلاف با پاکستان برسر دیورند و موضوع پشتونستان تذکری بعمل نیاورد. در دومین بیانیه خود مطالبه حقوق پشتونها و بلوچ هارا به تصمیم و اراده خودشان مربوط دانست.

ببرک کارمل استقبال خود را توسط شوروی ها در 14 عقرب 1359 نشانه عدم تجاوز شوروی خواند. او در بازگشت از این سفر در کابل گفت: «یک سوال ساده ما از دشمنان خود می نمایم: ارتجاع و امپریالیسم از واشنگتن و پنتاگون تا اسلام آباد و پیکینگ و نیروهای جنگ طلب و مرتجع جهان و منطقه خایانه ادعا می کنند که گویا افغانستان آزاد و مستقل و انقلابی مورد تجاوزات اتحاد شوروی قرار گرفته است. چگونه از یک کشور مورد تجاوز چنین سربلند و پرافتخار ملیون هاتن اتباع اتحاد شوروی کبیرا استقبال و پذیرایی مینمایند؟

پاسخ این سوال چون شمشیر مردم افغانستان بران و قاطع است. در واقعیت امر دعوت اتحاد شوروی و رهبران عالی قدر حزبی و دولتی در رأس رفیق گرامی لیونید برژنف از هیئات رهبری حزبی و دولتی افغانستان آزاد و مستقل دفاع از اراده مردم افغانستان علیه تجاوز و علیه امپریالیسم میباشد و این مشابه به دعوتی است که پس از حصول استقلال افغانستان از زمام دار وقت، امان الله غازی بعمل آمده بود.» (24)

آیا تبلیغات "ارتجاع و امپریالیسم" از واشنگتن تا پیکینگ در مورد تجاوز نیروهای شوروی و استقرار حاکمیت و زعامت جدید در چتر حمایت این نیروها نادرست و دور از واقعیت بود؟

مختلف دولتی گردید. اعتصاب و تظاهرات گسترده دانش آموزان و دانشجویان معارف و مردم شهر کابل در سومین ماه اشغال حکایت از این مخالفت داشت. میزان مخالفت و نارضایتی در داخل نهادهای دولتی به خصوص در میان سربازان ارتش از فرار انفرادی و دسته جمعی سربازان مشخص بود که به قول ژنرال محمدنبی عظیمی قوماندان فرقه 7 تنهادر یک شب از این فرقه 220 نفر فرار کردند. (23)

موجودیت نیروهای شوروی به همان حدیکه ترس و نگرانی را در ذهنیت جامعه سنتی افغانستان ایجاد کرد، به همان حد از اعتماد مردم در برابر حاکمیت جدید کاست. اگر نیروهای شوروی در زمان حاکمیت حفیظ الله امین وارد افغانستان شدند اما تا سرنگونی حکومت امین دوران نظار عامه به سر می بردند؛ در حالی که نخستین سحرگاه حکومت ببرک کارمل با حضور تانکها و سربازان شوروی در جاده های پایتخت و ساختمانهای حکومتی آغاز شد.

تبلیغات گسترده از سوی مجامع و ممالک مخالف شوروی و حکومت حزب دموکراتیک خلق به مخالفت ها در داخل افغانستان علیه شوروی و حکومت مذکور دامن زد. هرچند که رهبری جدید حزب دموکراتیک خلق، زمام داری در چتر حمایت نظامی شوروی رانمی پذیرفت و خود را در موقعیت مشابه با شاه امان الله خان می دید.

انقلابی، مشاور شورای وزیران، حتی "عمو خوانده" های "کی.جی.بی" که شبها روزی در کنارش قرار داشتند...» (25)

2- دشواری توجیه دعوت از نیروهای شوروی:

پاسخ به این پرسش که چه کسی در کرسی رهبری دولت افغانستان از شوروی خواست تا به این کشور قوای نظامی بفرستد یکی از تنگناها و دشواری های ببرک کارمل بود. وقتی کارمل در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود پس از احراز رهبری حزب و حاکمیت در سوم جنوری 1980 مورد پرسش خبرنگار رادیویی.بی.سی قرار گرفت، بدون هیچ پاسخی واکنش خشمگینانه نشان داد. زمانی که خبرنگار بی.بی.سی از او پرسید آیا حکومت حفیظ الله امین منحيث حکومت بر حال برای سرنگونی خود از قوای شوروی دعوت کرد تا به افغانستان بیاید، با عصبانیت قطعی سگرت دست خود را بسوی خبرنگار پرتاب کرد و گفت: «نماینده امپریالیزم پیرانگلیس! سه بار به کشور ما تجاوز کردید و جواب دندان شکن دریافت نمودید! کفایت می کند!» (26)

این در حالی بود که ببرک کارمل دوزخ قبل در سخنرانی به مناسبت تأسیس حزب دموکراتیک خلق، ورود قوای شوروی را به دعوت جمهوری دموکراتیک افغانستان و مطابق منشور ملل متحد و حقوق بین المللی خواند: «ارائه پاسخ مثبت از

"ولادیمیر سنگیریف" خبرنگار روز نامه پرودا ارگان نشراتی حزب کمونیست شوروی اسبق که شاهد موقعیت های متفاوت ببرک کارمل در کرسی زعامت و اقتدار در ارگ کابل و در سالهای تنهایی و تبعید در "سریبریانی بور" در حومه مسکو بود، می نویسد: «ببرک کارمل از دسمبر 1979 تا ماه می 1986 مقام های منشی عمومی و رئیس شورای انقلابی را به عهده داشت. او به ندرت محوطه قصر تاریک و دلگیر راکه در مرکز کابل موقعیت داشت، ترک می نمود. قصر را از جانب بیرون، گارد افغانی محافظت میکرد. احاطه داخل آن توسط دیسانت شوروی کنترل می شد و در درون عمارات افسران اداره "کی.جی.بی" اتحاد شوروی مسئول حفظ امنیت بود. مشاورین ما به کارمل مشوره می دادند که وی به بیرون از دیوارهای قدیمی نرود. اما واقعیت این بود که جایی برای رفتن نداشت: تمام آن سالها، چارطرف را شعله های آتش، انفجار و دود جنگ فرا گرفته بود. سالها گذشت، مشاورین آمدند و رفتند، اما هلیکوپترهای (چرخبالها) جنگی ماشب و روز برفراز قصر چرخ می زدند و شبانگهان سپهر قیرگون را بانورپرتو افشانهاروشن نگه میداشتند.

پرواضح بود که اورهبر واقعی افغانستان نبود. همه امور توسط مشاورین رهبری می شد. کارمل به شدت توسط مشاورین در حلقه بود: مشاور حزبی، مشاور شورای

عنوان یک متهم، بلکه به عنوان یک طرف درالزام ومحظور سخنرانی نمایید. لازم است مخصوصاً تأکیدنمایید که اتحاد شوروی درپاسخ به درخواست های پی درپی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان از رهبری اتحاد جماهیر شوروی به اعزام بخشی محدوداز نیرو های خود به افغانستان مبادرت ورزیده است. این درخواست ها قبلاً هم از سوی نورمحمدتیره کی هنگام بازدیدش از مسکو و هم از سوی حفیظ الله امین صورت گرفته بود.» (28)

موضعگیری و اظهارات رسمی دولت شوروی درمورداعزام قوا ضعیفتر از ابراز نظر های رسمی دولت افغانستان به رهبری ببرک کارمل بود. درنخستین روزحاکمیت رهبری جدید حزب دموکراتیک خلق پس از قتل امین، مقامات مسکو در پیام محرمانه به نمایندگی دایمی شوروی در سازمان ملل دستور دادند تا با تلاش سرسختانه ازشمول موضوع افغانستان در دستورکارجلسه جلوگیری شود. در پیام گفته شد که در صورت شمولیت موضوع تأکید کنید که اعزام قوای نظامی به افغانستان موافق باماده 51 منشور ملل متحد است. افزون بر این، در پیام محرمانه دیگر ازسوی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به سفیران شوروی در کشورهای دوست هدایت داده شد تا ورود قوای محدودنظامی شوروی ناشی از تقاضای رهبری جدیدافغانستان به کمک

جانب اتحادشوروی به مطالبه دولت و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان، مبنی بر اعطای کمک های سیاسی ومعنوی به شمول کمک های عاجل نظامی، مطابق به معاهده دوستی وحسن همجواری مؤرخ 16 قوس 1357 مطابق 7 دسمبر 1978 بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به عکس العمل مثبت و فوق العاده مساعد خلق شریف و آزاده ما مواجه گردیده است.» (27)

اظهارات شاه محمد دوست وزیر خارجه در اوایل ماه جنوری 1980 در سازمان ملل متحد اظهارات مبهم ومتناقض بود. او ورودقوای شوروی را به افغانستان ناشی از مطالبات پیهم رهبران دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در گذشته خواند که بر مبنای معاهده پنجم دسمبر 1978 رهبران دوکشور و درمطابقت باماده 51 منشور ملل متحد صورت گرفته است و از سوی دیگر تقاضای حکومت افغانستان به رهبری ببرک کارمل رامطرح کرد. ابراز نظر غیرشفاف و متناقض وزیر خارجه افغانستان در سازمان ملل ناشی از مشورت گرومیکو وزیر خارجه شوروی بود تا با برگردندان ریشه دعوت قوا به مطالبات زمام داران خلقی قبل از ببرک کارمل زمینه های قانونی و منطقی ورود قوای شوروی به افغانستان فراهم شود. گرومیکو به شاه محمد دوست وزیرخارجه افغانستان گفت: «شما رفیق وزیر، دلایل فراوانی دارید که نه به

نظامی و پاسخ مثبت مسکوبه این تقاضا و انمود شود.» (29)

3-سویتیزم:

درحالی که موجودیت نیروهای شوروی در افغانستان و توجیه قانونی و منطقی دعوت از این نیروها، موقعیت ببرک کارمل را در رهبری حاکمیت ناگوار و دشوار میساخت، سویتیزم و تفکرسویتستی در اندیشه و خط مشی این حاکمیت به مشکلات ناشی از حضور نیروهای شوروی در کشور می افزود. وفاداری و دوستی به کشورشوراها و نظام حاکم بر شوروی، مایه مباحثات هردو جناح خلق و پرچم بود و سویتیزم ملاک اعتبارانترناسیونالیستی برای آنهاشمرده می شد. به نوشته یکی از اعضای حزب دموکراتیک خلق: «... آنچه به طور کوتاه در این باب میتوان نوشت این است که روزگار نشان داد، هردو طرف (جناح های خلق و پرچم) بدون کم و کاست، حتی پارچه های دیگر این حزب اعتقاد بی پایان به اتحاد شوروی داشتند و آرمان همه شان در نهایت سوسیالیزم بود...»

این حزب برخلاف آنچه که امروز برخی رهبران ادعای کنند، یک حزب سیاسی مارکسیست-لنینیست آرمان گرا بود و اعتقاد بی پایان به انترناسیونالیزم پرولتری و بخصوص به سویتیزم داشت. حتی برخی مخلصین، سویتیزم را در کنار

فلسفه، اقتصاد و سوسیالیزم جزء چهارم مارکسیزم می دانستند.» (30)

هرچند اندیشه سویتیزم در دوران رهبری و حاکمیت ببرک کارمل در درون حزب دموکراتیک خلق بسط و گسترش داده شد، اما انعکاس تفکرسویتستی در ابراز نظر و سخنرانی های رهبران جناح خلق حزب دموکراتیک خلق کمتر از ابراز نظر و اظهارات ببرک کارمل نبود. ولیکن شیوه بیان کارمل که بامبالغه فراوان ایراد می شد و موقعیت اودر رهبری حزب و حاکمیت در چتر حمایت نیروهای شوروی بیشتر از بیش او را از پیشقراولان سویتیزم می نمایاند. کارمل در این مورد چنان با افراط سخن می گفت که صداقت در دوستی با شوروی را ملاک افغان بودن و وطنپرستی تلقی می کرد. باری او پرسید و پاسخ داد: «افغان واقعی و وطنپرست کیست؟ وطن پرست آتشین کیست؟»

آنکه در دوستی افغان-شوروی صادق باشد. این است ملاک اول...» (31)

دردوره حاکمیت ببرک کارمل سویتیزم اهمیت زیادیافت و وفاداری به سویتیزم در حوزه های حزبی به عنوان بخشی از معارف آیدئولوژی حزب تبلیغ می شد. این امر در جذب متقاضیان به عضویت حزب و ارتقای اعضای حزب به رده های بالاتر حزبی نقش مهم داشت. در سال 1362 جلسه ای از سوی حزب دموکراتیک خلق در شهر هرات برای پذیرش اعضای جدید حزب

4- ابعاد منفی سخنرانیها:

اگر حضور نیروهای شوروی و اندیشه سویتیزم در میان اعضای حزب و رهبری آن به عنوان عوامل منفی مشروعیت و مقبولیت حکومت ببرک کارمل مدنظر گرفته شود، اظهارات و بیانات وی در رابطه با شوروی و حاکمان شوروی این مشکلات را مضاعف می کرد. جارج آرنی خبرنگار رادیویی بی.بی.سی در دهه هشتاد ابعاد منفی سخنرانی های ببرک کارمل را با نقل مزاحی میان مردم کابل به تصویر می کشد: «در یک مزاح معروف بین کابلی ها، که ذهنیت عامه رادر مورد رهبرکشورشان انعکاس میداد، گفته میشود که (ببرک کارمل) از پیش آهنگی پرسید که یک جایزه برای خود انتخاب کند. او تلویزیونی را خواست که بابرف پاک مجهز باشد. وقتیکه پسرک برای گرفتن جایزه پیش رفت ببرک کارمل با کمال تعجب از او پرسید که تلویزیون برف پاکدار را چه می کند؟ او در پاسخ گفت: "هرزمانی که بیانیه تانرا ایراد می کنید تمام اعضای خانواده ام در پرده تلویزیون به روی شما تف می کنند و سپس از من میخواهند که آنرا پاک کنم. اکنون تلویزیون برف پاکدار مرا از زحمت تف پاکی خلاص میکند."» (34)

شاید در توضیح تأثیرات نامطلوب سخنرانی های ببرک کارمل با نقل یک مزاح میان مردم کابل توسط جارج آرنی

تدویر شده بود. یک عضو هیئات اعزامی کابل در این جلسه از فردیکه تازه به عضویت اصلی حزب پذیرفته می شد، پرسید: «نظرتان در مورد سویتیزم و انترناسیونالیزم بین المللی چیست؟ عضو جدید حزب با لهجه فارسی هراتی پاسخ داد: برار جان! خودون مه از سویتیزم و انترناسیونالیزم خیلی دورم هنوزمه نتوانسته ام که خدمت به مردم قریه و قشلاق خودکنم و باز به وطن چه رسدبه انترناسیونالیزم» (32)

تنها حوزه های حزبی محل آموزش و بازتاب افکار سویتستی نبود. در این دوره تلاش به عمل آمد تا در خارج از حوزه حزب در نهادهای دولتی و نهادهای اجتماعی و فرهنگی وابسته به دولت اندیشه سویتستی تعمیم یابد و نهادینه شود. در گام نخست معارف جمهوری دموکراتیک افغانستان اعم از مؤسسات آموزشی و تحصیلی در معرض فشار این سیاست قرار گرفت. در بسیاری از مکاتب ثانوی و در تمام مؤسسات عالی تحصیلی و مسلکی اتاق های دوستی افغان-شوروی ایجاد شد. کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق تدریس و تبلیغ در مورد دوستی افغان-شوروی را بخشی از وظایف رسمی و تربیوی معلمان در مکاتب وانمود کرد. درنامه رسمی به مکاتب گفته شد که وظیفه رسمی و تربیوی هر معلم است که برای شاگردان خویش در باره دوستی افغان- شوروی معلومات بدهد. (33)

افغانستان مساعدت می نمایند عمیقاً سپاس گزار هستیم و دلاوری و قهرمانی آنان را هیچگاه فراموش نخواهیم کرد و مردم زحمتکش و آزاده ما و نسل های سعادت مند آینده کشورمان از آن با افتخار و احترام همیشه و جاویدان یاد خواهند کرد.» (35)

ببرک کارمل سپاس گزاری از برژنف زمامدار شوروی را وظیفه ملی خود تلقی می کرد: «ما هم اکنون وظیفه ملی خویش را ادا نموده و یکباردیگر سپاس عمیق خود را به دوستان شوروی، به حزب کبیر لنینی، به شخص شمارفیک برژنف و سایر رهبران شوروی به خاطر پشتیبانی همه جانبه و بی غرضانه شما از انقلاب افغانستان و نسبت کمک های بزرگ و بی نظیرتان به مردم افغانستان ابراز میداریم. . .» (36)

کارمل در یکی از بیانات خود موجودیت افغانستان را در نقشه جهان مرهون وجود اتحاد شوروی میخواند: «اجازه دهید به صراحت اعلام بدارم که اگر اتحاد شوروی وجود نمیداشت نه تنها امروز بشریت تحت مهمیزهای بربریت ددمنشانه فاشیزم و امپریالیسم دست و پامیزد و همچنان دیگر افغانستانی در نقشه سیاره ما وجود نمیداشت.» (37)

باری ببرک کارمل در جمعی از نظامیان شوروی در کابل گفت: «این خون های پاک (اشاره به سربازان و افسران شوروی) در سرزمین مقدس افغانستان با خون پاک

کینه و خصومت امپریالیستی خبرنگار یک دستگاه تبلیغاتی امپریالیسم انگلیس در برابر دولت انقلابی و ضد امپریالیستی حزب دموکراتیک خلق و "کشورکبیرشوراها" دخیل باشد، اما علی رغم هر گونه تعبیری از بیان و تحلیل خبرنگار مذکور، سخنرانی های ببرک کارمل در سالهای حاکمیت او در مورد شوروی و رهبران شوروی تأثیرت بس ناگواری را خارج از حوزه ها و حلقه های حزبی و حاکمیت بجامی گذاشت.

ببرک کارمل در کرسی حاکمیت در حالی از شوروی و زمام داران شوروی تمجید و ستایش می کرد که نیروهای شوروی در بسیاری از مناطق روستایی بیرون از مراکز ولایات درگیر جنگ با مجاهدین بودند. در این جنگ هابیشتر از همه مردم زیان می دیدند. بمباران هوایی و آتش سلاح سنگین قوای شوروی خانه های مردم را در قراء و قصبات ویران می کرد و به تلفات غیرنظامیان می انجامید اما مردم از رادیو و تلویزیون افغانستان می شنیدند و می دیدند که زمام دار کشورشان به جای تقبیح و انتقاد از عملکرد قوای شوروی با لهجه و بیان شگفت آوری بامبالغه و افراط به ستایش آنها می پردازد. نیروهای نظامی شوروی را در افغانستان فرزندان پرافتخار کشور شوراها می خواند و جنگ آنها را می ستاید: «ما از فرزندان پر افتخار کشورشوراها که به مردم ستم دیده

افغانها یکجا شده حماسه های جاویدانی
را ساخته اند...» (38)

5- ناتوانی در ایجاد تعادل میان آیدئولوژی حزبی و زمینه های عملی آن در جامعه:

ببرک کارمل برغم آنکه در مسند زمام
داری باتأمل و مدارا گام گذاشت، در
ایجاد تعادل میان تعارضات آیدئولوژی
حزبی خویش و زمینه های عینی و عملی
آن در جامعه به مؤفقیته دست نیافت.
در حالی که این ضعف پیوسته از
دشواریها و مشکلات تمام روشنفکران و
جنبش های روشنفکری سده بیستم میلادی
و حتی تا اکنون در جامعه قبيله ای و
سنتی افغانستان شمرده می شود، اما
برای کارمل که در چتر حمایت نیروهای
نظامی شوروی قرار داشت و از حضور این
نیروها با اظهارات مبالغه آمیز تمجید
میکرد بیش از همه دشوار آفرین بود.
ببرک کارمل در سالهای زمامداری
خویش تلاش کرد تا تغییراتی را در ذهنیت
عمومی جامعه در مورد مخالفت و مخاصمت
حزب دموکراتیک خلق با اسلام و معتقدات
اسلامی مردم که از دوران حاکمیت تره
کی و امین باقی مانده بود، ایجاد کند.
وزارت شئون اسلامی را تأسیس کرد. در
اصول اساسی جمهوری دموکراتیک
افغانستان (اپریل 1980) در احترام به
معتقدات اسلامی مردم و آزادی های دینی
تأکید به عمل آمد. اما تأکید دولت حزب

دموکراتیک خلق به رهبری کارمل در
احترام به اسلام و معتقدات مذهبی به
جای سخن گفتن از اعتقاد به آن از
تأثیر اعلامیه ها و اقدامات دولت در این
مورد میکاست. سخن از احترام بجای
اعتقاد و عمل به اسلام ناشی از باورهای
آیدئولوژیکی رهبران و حاکمان حزب
دموکراتیک خلق بود که تعارض و
ناهمسویی میان آیدئولوژی آنها و
اعتقادات دینی را در جامعه نمایان می
ساخت. اماناتوانی و یاشایدبی اعتنایی
رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق
این بود که آنها نتوانستند رابطه ای
رامیان این تعارض در عرصه عملی و
اجرایی دوران حاکمیت و مدیریت خود
در جامعه برقرار کنند. شگفت آور این
بود که ببرک کارمل اقدامات خود را در
برخورد بادین دراستناد به نظریات لنین
توجیه و تفسیر می کرد. باری کارمل
گفت: «لنین بادرک عمیق وظایف انقلابی
کمونیست ها می آموخت که سیاست حزب
کمونیست در مورد دین منجمله دین اسلام
باید انعطاف پذیر باشد. لنین میگفت
که هیچگاه نباید دین و مؤمنین توهین
شوند و به کمونیست های صادق و وفادار
که متدین باشند اجازه داده شده می
تواند که عضویت حزبی خود را حفظ
نمایند.

لیکن موقف لنین در برابر دین اصولی
بوده و هیچگاه اجازه نمیداد که طبقات
استثمارگر، مرتجعین و امپریالیست ها

دولت تنها از جناح پرچم حزب تشکیل میگردید. ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان معتقد است که: «کارمل اندیشه "انحصار زدایی" قدرت سیاسی در کشور را که بر لزوم آن مستشاران ماهمواره تأکید می کردند، به شدت رد میکرد» (41)

ژنرال الکساندر لیخافسکی از مشاوران نظامی شوروی نیز از سیاست انحصار گرایی کارمل سخن میگوید: «ببرک کارمل رویهمرفته از مشی "گسترش پایه های اجتماعی حاکمیت دولتی" سخن می گفت، مگر برای خود "گسترش" هیچ کاری انجام داده نمی شد. در آن هنگام هر دو طرف تمایلی برای رسیدن به همسویی و همزبانی در مبارزه به خاطر پایان خون ریزی، جنگ برادر کشی و بهبود اوضاع نشان نمیدادند. ببرک و هوادارانش نمی خواستند با هیچ کس همکاری کنند و قدرت را با کسی تقسیم کنند.» (42)

تشکیل جبهه ملی پدر وطن در دومین سال زمام داری ببرک کارمل (بهار 1981) گامی بود که در جهت سیاست انحصار زدایی قدرت برداشته شد تا به اندیشه و ادعای ایجاد جبهه متحد ملی دریک حاکمیت مشترک با حزب دموکراتیک خلق جامعه عمل پوشانده شود. اما به قول خلیل رومان از اعضای حزب دموکراتیک خلق: «این جبهه تحت اثر حزب بود و حتی امور مربوط به آن از جانب حزب رهبری

دین را برای دفاع از منافع طبقاتی خود به کار برده و توده های مسلمان را گمراه و به خود جلب نمایند.» (39)

6- تداوم انحصار حاکمیت:

ببرک کارمل در نخستین بیانیه رادیویی خود در شامگاه 27 دسامبر 1979 (6 جدی 1358) گفت: «شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام میدارد که قدرت حاکمه یعنی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به تمام مردم افغانستان تعلق دارد و به زودترین فرصت ممکن جبهه یی از تمام نیروهای ملی و دموکراتیک تحت رهبری حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، حزب طبقه کارگروهه زحمتکشان افغانستان تشکیل خواهد گردید و تمام آزادی های دموکراتیک، آزادی مطبوعات، بیان و اجتماعات تضمین خواهد شد.» (40)

امادولت همچنان در سالهای زمامداری او در انحصار حزب دموکراتیک خلق باقی ماند. حتی در آن سالها هیچگونه ساختار سیاسی متعلق به چپ دموکراتیک در درون حوزه اقتدار حزب دموکراتیک خلق شکل نگرفت. این در حالی بود که جنگ با نیروها و گروه های راست اسلامی که نورمحمدتره کی جنگ با آنها را جهاد با اخوان الشیاطین می خواند به عنوان جنگ با اشرار ادامه یافت. حتی اگر فشار شورویها در ایجاد دولت مشترک دو جناح خلق و پرچم وجود نمیداشت، این

حزب و برای سازشهای ناکارآمد جناح های خلق و پرچم بود.» (44)

ناتوانی ببرک کارمل در ایجاد جبهه دموکراتیک ملی در درون حاکمیت او متشکل از گروه های چپ خلاصه نمی شد، بلکه سیاست سرکوبی گروه های چپ در دوران زعامت و حاکمیت او کماکان ادامه یافت. مجید کلکانی رهبر سازمان آزادبخش مردم افغانستان (ساما) یکی از رهبران گروه چپ و تعداد زیادی از اعضای این گروه در دوره حاکمیت ببرک کارمل دستگیر و اعدام شدند. در حالی که به ادعای جمعه لبیب استاد دانشگاه کابل و از زندانیان سالهای دهه هشتاد، مجید کلکانی را حکومت ببرک کارمل زمانی زندانی و اعدام کرد که رهبران حکومت مذکور او را برای مذاکره و مشارکت در قدرت به کابل خواستند.

لبیب در سال 1361 خورشیدی 9 ماه را در زندان تشناب های صدارت که اداره آن مربوط به سازمان استخبارات (خاد) بود سپری کرد از صحبت بارهبر ساما در این زندان سخن می گوید. او ادعا می کند که عبدالمجید کلکانی برایش گفت که من برمبنای تعهدات رهبران حکومت کارمل به کابل آمدم. داکترنجیب و محمودبریالی از جانب کارمل با من به مذاکره پرداختند اما سپس برخلاف تمام تعهدات شان به دستگیری من اقدام کردند. . . . (45)

می گردید. طبیعی است که در چنین حالت جبهه متحد ملی به مفهوم اساسی بوجود آمده نمی تواند. تدویر جرگه ها، ملاقات با سران اقوام و قبایل، تجمع میکانیکی اقوام بدور حزب حاکم هیچ یک نتوانست جلو انزجار و نفرت روز افزون مردم را از حزب و رهبری آن سد کند. . . .

در مدت تقریباً شش سال حاکمیت ببرک کارمل کوچکترین گامی در جهت برگزاری انتخابات شورای ملی برداشته نشد. در حالی که در مبارزات قبل از احراز قدرت سیاسی، حزب مدافع حکومت دموکراتیک، انتخابات آزاد و طرفدار پرشور رأی مردم بود.» (43)

یکی دیگر از نویسندگان متعلق به جنبش چپ افغانستان و متمایل به هواداری از ببرک کارمل جبهه ملی پدر وطن را نهاد ساختگی و فاقد صداقت می خواند: «ایجاد جبهه ملی پدر وطن با مشارکت افراد ساختگی و مشی غیرصادقانه در برابر نیروهای سیاسی که نظام کودتا آنها را دشمنان انقلاب نامیده بود. مهمترین خطای سیاسی و اجتماعی جناح پرچم در حکومتگری همان تداوم یافتن مشی امین با خط کشی های منحوس دشمنی با مردم و اقشار گوناگون جامعه بود. دولت نوپا با گذشته یکسان شد و هیچ مرزی برای توقف اختناق و دشمنی با گروه های راست و چپ و ملی و معتدل در کشور قایل نشد. جبهه ملی پدر وطن از خود

گردید، شورای انقلابی عالی ترین قدرت دولتی و نماینده واقعی مردم خوانده شد. از توضیحات سلطانه‌ی کشتمند میتوان به روش غیردموکراتیک در مورد تدوین این اصول پی برد: «این قانون (اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان) به هدایت حکومت از سوی کمیسیونی در چهارچوب وزارت عدلیه تدوین یافت و برای مطالعه به کمیسیون دیگری که از سوی حکومت بوجود آمده بود سپرده شد و همچنان از سوی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز تأیید گردید. سپس قانون متذکره به تصویب شورای وزیران و هیئات رئیسه شورای انقلابی رسید و برای تصویب نهایی به شورای انقلابی ارائه گردید.» (47)

شورای انقلابی که مرجع عالی و نهایی برای تصویب اصول اساسی خوانده می شود متشکل از اعضای حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل بود. این شورادرهیج انتخابات آزاد و دموکراتیک حق نمایندگی را از مردم افغانستان بدست نیاورده بود. اصول اساسی که از سوی شورای انقلابی تصویب یافت هیچ میکانیزم عملی را در تفکیک قوای سه گانه و نظارت بر عملکرد دولت حزبی و رهبران ببرک کارمل طرح و اجرا نکرد. اصول اساسی به ببرک کارمل به حیث رهبر حزب و دولت صلاحیت نامحدود بخشید و کارمل در حوزه اقتدار به همان روش

اسماعیل فولادکه خود رامستنطق کلکانی در زندان صدارت معرفی می کند نیز از تمایل مجیدکلکانی به مشارکت در قدرت با دولت حزب دموکراتیک خلق سخن می گوید: «بعد از یک سلسله سوالها فهمیدم که او حاضر است در صحبت رویاروی همکاری خود را البته به شکلی که خودش میخواست با سران حزبی در قدرت مطرح کند» (46) اما "ساما" که مجیدکلکانی رهبری آنرا بدست داشت هرگونه رابطه و مذاکره رهبر این سازمان را با دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل تکذیب میکند. نسیم رهرو عضو ساما و از همزمان کلکانی در پاسخ به یاد داشت نگارنده می نویسد: «در مورد سازش و هرگونه تفاهم میان زنده یاد مجیدکلکانی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان (تمامی جناح های آن) عرض کنم که این شایعه پراگنی ها از طرف هر کسی و هر مقامی که باشد، دروغ محض و افترايي بیش نیست.»

7- بازگشت به شیوه ی پیشین سرکوب و اختناق:

تشکیل اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان که در 14 اپریل 1980مورد تصویب قرار گرفت پایه یک حاکمیت خود کامه و استخباراتی را گذاشت. این اصول در واقع قانون اساسی افغانستان بود که بگونه مؤقت جانشین قانون اساسی شد. در این اصول که در 68 ماده تدوین

خودرابانیروی اسلحه حفظ می کرد که در واقع به یک نیروی خودکامه و دیکتاتوری نظامی مبدل گردیده بود.» (48)

8- خاد؛ جانشین اگسا و کام:

ببرک کارمل اداره سازمان جاسوسی و اطلاعاتی حکومت خود را که جانشین سازمان استخبارت دوران حاکمیت تره کی و امین (اگسا و کام) شد، اداره متفاوت از استخبارات دوران امین خواند. وی اطمینان داد که خدمات اطلاعات دولتی (خاد) برخلاف "کام" به سرکوب و شکنجه مردم متوسل نمی شود. اما در دوره رهبری و حاکمیت او "خاد" به سازمان استخباراتی مخوف تراز اگسا و کام مبدل شد.

خاد به سرعت با همکاری ورهنمایی کی. جی. بی به یک سازمان پر قدرت امنیتی و اطلاعاتی در درون دولت حزب دموکراتیک خلق مبدل شد: «به ویژه پس از روی کار آمدن اندروپف در شوروی، منابعی در اختیار خاد قرار گرفت. حدود 600 مشاور کی. جی. بی به گسترش خاد کمک کردند بودجه خاد از 36 میلیون افغانی تا سال 1983 به هشت میلیارد افغانی ازدیاد یافت. تا اواخر 1982 (پاییز 1361) تقریباً تمام کشور زیر پوشش شبکه خاد قرار گرفت و در برخی مناطق، به عنوان مثال شمال کشور، این شبکه پیش از این زمان

سرکوب و اختناق دوران تره کی و امین بازگشت. سازمان جاسوسی عریض و طویلی در این جهت ایجاد شد. "خاد" جانشین "اگسا" و "کام" گردید. زندان پلچرخی دو باره از زندانیان سیاسی پر شد و فاصله میان دولت و مردم با اتخاذ روش ناسالم مدیریت و اداره از سوی حاکمان حزبی بیشتر از گذشته گسترش یافت.

جمعی از نویسندگان و پژوهشگران روسی در انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه هرچند سالها پس از فروپاشی شوروی و زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق حاکمیت حزب مذکور را خودکامه، محروم از حمایت مردم و متکی به اتحاد شوروی میخوانند: «ببرک کارمل در پلینوم 15 کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعلام نمود: "انقلاب برگشت ناپذیر است. زیرا تکیه گاه ما دوست کبیر ما اتحاد شوروی است."، اینگونه از بالا تا پایین به جای تکیه بر مردم به یاری شوروی تکیه زده می شد. خواستههای شخصی رهبران، فرو گذاشتهای آنان، "رفیق بارگی" و پیوند های خانوادگی، بر انتظام حزبی و بر اصول سنترالیزم دموکراتیک چیره شده و سرا پای حزب را فرا گرفته بود و در نتیجه آن "بزرگمنشی نمایی" و لیبرالیسم مشهود در رفتار حزبی ها همه جاگستر و یک پدیده روزمره گردید. حزب با کردارهای خود از همدردی بخش بیشتر توده ها محروم گردیده اتوریته

خاد بریاست نجیب الله در سالهای رهبری ببرک کارمل در حزب و دولت حزبی به یک اداره و نیروی سرکوبگر و آدم کش و یک سازمان ترسناک مبدل شد. اکثریت اعضاء و کارمندان خاد در دهه هشتاد از جناح پرچم حزب بودند. به نوشته انتونیو جیوستوزی پژوهشگر انگلیسی نود درصد کارمندان خاد به جناح پرچم تعلق داشت. (51)

قوای نظامی خاد بصورت مستقل در پهلوی نیروی ارتش و وزارت داخله ایجاد و تقویت شد. در سال 1980 نخست نیروی نظامی خاد با ایجاد سه کندک تشکیل شد و سپس تا اواخر این دهه خاد تنها در کابل پایتخت کشور دارای دو فرقه (لشکر) گردید. خاد در سال 1986 از ریاست عمومی به وزارت امنیت دولتی یا "واد" ارتقا یافت و در چهارچوب این وزارت (واد) گارد خاص ریاست جمهوری ایجاد شد. خاد در تعقیب، گرفتاری و شکنجه مخالفین و افرادی که دشمن و ضد انقلاب ثور تشخیص می داد دست باز داشت. افراط در خشونت و اعمال شکنجه تا کشتار مخالفان و متهمان در واقع اصولیت و قاطعیت انقلابی و حزبی خاد و مامورین آنرا به نمایش میگذاشت.

نجیب الله به عنوان رئیس خاد در سالهای زمامداری ببرک کارمل به زندانهای 12 گانه خاد در شهر کابل سر میزد و خود به استنطاق و شکنجه محبوسین می پرداخت. یکی از استادان زندانی

نیز کاملاً براوضاع تسلط یافته بود. باتوجه به این که در گزارش های شورویها اطلاعات لازم ارائه شده بود، می توان گفت که خاد تا سال 1983 می توانست تصویر نسبتاً کاملی از جنبش مقاومت (مجاهدین) را ترسیم کند. خاد توانست تا تابستان همین سال 1300 تن از عوامل خود را بین واحدهای مجاهدین، 1226 تن را در امتداد خطوط ارتباطی 714 تن را میان سازمانهای مخفی سیاسی و 28 تن را در پاکستان به کار گیرد. (49)

پیوند خاد با کی.جی.بی یکی از عوامل اصلی گسترش حوزه اقتدار خاد بود. به قول یکی از آموزگاران آموزشگاه های عالی کی.جی.بی: «تمام کارهای سازمانی و پرورش پرسنل برای خاد را کی.جی.بی انجام میداد. در اوضاع خشن جنگ ضد پارتیزانی که پیروزی در آن ممکن نبود، کی.جی.بی در خاک افغانستان شماری از صحنه های هولناک استالینی گذشته را سرازنو آرایید. سازمان عفو بین الملل شواهدی را مبنی بر شکنجه های فراگیر و پیوسته مردان، زنان و کودکان در سلول های انفرادی خاد گرد آورد. موضوع مشترک این گزارش ها عبارت بود از حضور مشاوران شوروی؛ درست همانند تسویه های استالینی در اروپای خاوری یک نسل پیش در شکنجه گاهها بود.» (50)

برای بازپرسی زندانیان نیا تا خاین و وطنفروش گفتن هایت در همان لحظه و همان فضا یک منطق داشته باشد. اماتو خودباشند و شاهد وطنفروشی خویش برای تحقیقات محبوسین می آیی و بر عکس زندانی ها را خاین و وطنفروش می گویی.

داکترنجیب رئیس خاد نیزگاهی به زندان های خاد سر میزد و در بازپرسی و شکنجه زندانیان سهم میگرفت. یکی از شب ها در زندان شش درک نجیب الله را در دهلیز اتاق محبوسین دیدم که داکتر عبدالرحمن سرک عضو حزب افغان ملت را که در ترکیه تحصیلات عالی داشت و داکتر نظامی بود بامشت و لگد می زد که حتی به محافظین خود اجازه نمیداد تا در این ضرب و شتم سهم بگیرند.» (52)

آباببرک کارمل در سالهای زمام داری خویش بر عملکرد خاد نظارت داشت و می توانست مانع اعمال غیرقانونی و مجازات خود سرانه خاد علیه زندانیان شود؟

یکی از ژنرالان شوروی میگوید که نجیب الله رئیس خاد کشتار بدون محاکمه شمار زیادی اسیران مخالف را در جریان یک عملیات نظامی (اواخر سال 1980) در ولایت هرات بدستور مستقیم کارمل وانمود کرد: «ژنرال "پترو خالکه" با پریشانی و دلهره آمد گفت:

-ببخشید! در هرات نجیب با "خاد" خود دارند آدم می کشند.

دانشگاه کابل می گوید: «زندانی ها ماه های طولانی و گاهی سالها را تحت شکنجه های خاد نگهداری می شدند. هر یک از ریاست ها و حتی مدیریت های خاد دارای زندان بود. داکترنجیب الله رئیس خاد پیوسته به این زندانها سر میزد و خود شخصاً به بازپرسی و شکنجه زندانیان می پرداخت. من در سال 1362 خورشیدی (1983) چهل روز را با جمعی زیادی از زندانیان دیگر در زندان شش درک یکی از زندان های مشهور خاد نگهداری می شدم. در این زندان انواع شکنجه از سوی اعضای خاد به زندانیان تحمیل می شد. هنگام شکنجه و تحقیقات، کارمندان خاد را مشاورین شوروی همراهی میکردند و در شکنجه زندانیان با مامورین خاد سهم میگرفتند. افزون بر شکنجه های جسمی زندانیان توسط کارمندان خاد، زندانیان مورد اذیت و آزار روحی آنها قرار میگرفتند. ناسزاگویی، دشنام های رکیک و سخنانی چون خاین، وطنفروش، نوکر امپریالیزم و... بخشی از این اذیت های روحی بود. یکی از مستنطقین خاد که من را مورد بازپرسی قرار میداد ژنرال فاروق میاخیل نام داشت که اکنون در آلمان پناهنده است. او همیشه با مشاورین روسی برای تحقیقات می آمد و من راباچنین سخنانی روحاً شکنجه می داد. باری برایش گفتم که آقای ژنرال حداقل توباً این روس ها

ننگ و عبرت امین سفاک" نامید و بازگشت به آنرا غیرممکن خواند. اما به قول یکی از زندانیان این دوره: «هیچگاه شمار زندانیان در سالهای دهه هشتاد به ویژه تا پایان خروج قوای شوروی به کمتر از هشتاد هزار نمی رسید. بعد از خروج روس ها و آغاز سیاست مصالحه ملی بود که تعدادی از زندانیان آزادی یافتند و روند به زندان افگندن انبوه مردم کاهش یافت. همچنان در طول سالهای دهه هشتاد به ویژه تا خروج قوای شوروی اعدام زندانیان در پولیگون پلچرخي همچون دوره حکومت تره کی و امین ادامه پیدا کرد. در طول این سالها شب های جمعه به اعدام زندانیان اختصاص داشت. هر شب جمعه بیشتر از یکصد نفر را برای کشتار به پولیگون پلچرخي میبردند. معمولاً این کشتار را کارمندان خاد انجام میدادند. گاهی زندانیها خبر اجرای حکم اعدام شان را در محوطه بلاک های زندان از تلویزیون دولتی می شنیدند اما بعد از چند شب و روز نوبت انتقال شان بسوی پولیگون فرامی رسید و در آنجا تیرباران می شدند.» (54)

بر مبنای پژوهش یکی از نویسندگان و پژوهشگران خارجی خاد در دستگیری 150 هزار تن به عنوان مخالفان دولت تا سال 1990 نقش فعال داشت. از میان دستگیرشدگان هشت هزار نفر اعدام شدند

- که را؟ اسیران را؟
 - آری! بدون دادگاه و بازپرسی!
 از خشونت بیش از حد نجیب-پزشک آگاهی داشتم، مگر به آنهم تصور نمی کردم پس از پخش پیام هایی که به حریف فرستادیم و در آن تضمین نمودیم که هر گاه تسلیم شوند کسی آنها را نخواهد کشت، اودستور تیرباران صادر کند. این دیگر وحشیانه و ددمنشانه بود.
 - تلاش ورزیدم جلو تیرباران آنها را بگیرم، مگر نجیب پاسخ داد که او بدستور مستقیم ببرک کارمل کار می کند. الکساندر میخایلوویچ آنجا وحشتناک است...
 - بیدرنگ با "چرمینخ" (رئیس گروه ستاد مستشار نظامی در افغانستان) تماس گرفتم:

... در هرات نجیب بدستور ببرک دست به تیرباران و کشتار گروهی زده است. باید با سامویلنکو و گل آقا بدون مترجم بیدرنگ به کاخ بروید و اولتیماتوم گونه از کارمل بخواهید...

به پتروخالکه دستور دادم بیدرنگ به هرات برگردید، جلو نجیب را بگیرید. با او باید قاطعانه و "بازخواست گرانه" برخورد کنید...» (53)

در سالهای حکومت ببرک کارمل زندان پلچرخي دوباره پر از زندانیان سیاسی شد. در حالی که کارمل وقتی در آغاز حاکمیت خویش فرمان رهایی زندانیان را صادر کرد، زندان پلچرخي را "مکتب

که خاد در اعدام این افراد نیز دست داشت. (55)

9- مدیریت ناکام وبیروکراتیک دولتی:

ببرک کارمل آغازرهبی خود را در حزب و حکومت، مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثورخواند؛ اما آنچی که در این مرحله و در دوران زمام داری او انجام یافت به استحکام و گسترش پایه های اجتماعی حاکمیت او نیانجامید. نهادها و سازمان های اجتماعی در جهت توسعه حاکمیت حزب زمینه ساز مشارکت گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی خارج از حلقه حزب نگردید. جبهه ملی پدروطن، سازمانهای مختلف جوانان، زنان، انجمن های صنفی، شوراها و سایر نهادهای اجتماعی به مثابه ابزاری توجیه و تفسیر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق قرار گرفتند. این نهادها و سازمان ها هرگز مجال آزادی عمل را در تبارز دیدگاه های خود بگونه انتقادی نیافتند. در این دوره هیچ صدای معارض و مخالف با سیاست های حزب حاکم از سوی نهادها و سازمانهای موجود بلند نشد.

معضل دیگر در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، مدیریت ناسالم و اشرافی بود که بصورت فزاینده فاصله و شکاف میان حکومت و مردم را عمیقتر می ساخت. حزب دموکراتیک خلق پس از تصاحب حاکمیت در ثور 1357 (اپریل 1978) به جای ایجاد نظام سیاسی خدمتگزار و سالم به تشکیل

نظام اداری بیرو کراتیک پرداخت. رشد بروکراسی به جدایی اعضای حزب از مردم در مسند حاکمیت انجامید. آن حزبی که تا قبل از حاکمیت مدعی نمایندگی از کارگران و دهقانان بود، به زمامدار و ارباب مردم تبدیل شد. ایجاد کیش شخصیت در حزب، فراقسیون بازی، گسترش نظام جاسوسی، توظیف اعضای حزب در کرسی های دولتی بر مبنای روابط با مقامات و فراقسیونهای حزبی، نقش روز افزون سازمان استخباراتی در تعیین جایگاه حزبی و دولتی اعضای حزب، نقش دیدگاه های مشاورین شوروی در صعود و نزول این جایگاه ها سیر روبه افزایش داشت. در حالی که آغاز این ویژگیها به دوره حکومت جناح خلق بر میگشت، اما در سالهای زمامداری ببرک کارمل عمق و گسترش بیشتر یافت. حتی در دوره رهبی کارمل در حزب و دولت حزبی به جای اصلاحات در تشکیلات متورم دولتی، کرسی های جدید دولتی تا سطح وزارت برای اعضای حزب ایجاد شد. وزارت اطلاعات و کلتور به سه کمیته دولتی کلتور، رادیو تلویزیون و کمیته دولتی طبع و نشر تقسیم شد که هر یک این کمیته ها در واقع یک وزارت بودند. وزارت ترانسپورت به دو وزارت ترانسپورت زمینی و هوایی تقسیم شد تا دو وزیر توظیف شود. وزارت انرژی و برق نیز به دو وزارت انرژی و منابع آب تقسیم

خلقی ها حیثیت مامورین عادی و حتی بدتر از آن را داشتند.» (56)

چراببرک کارمل نتوانست اعتماد جناح خلق را علی رغم نبود رهبران اصلی آنها (تره کی و امین) در رهبری حزب کسب کند؟ رهبری کارمل و برتری اقتدار جناح پرچم در حاکمیت نه تنها برای جناح خلق از منظر ساختار اجتماعی و قومی جامعه سنتی و قبیلله ای افغانستان قابل پذیرش نبود، بلکه سقوط حاکمیت جناح خلق و سرکوبی بخشی از بدنه این جناح هر چند به نام طرفداران امین موجب کینه و عداوت مجموع این جناح در برابر جناح پرچم و رهبری آن شده بود. نفرت و خصومت بسیاری از پرچمی های که تازه از دوران تحقیر، شکنجه و سرکوبی حاکمیت خلقی ها سر بلند کرده بودند مانع اتخاذ سیاست متوازن و بیطرفانه کارمل در رهبری هردو جناح حزب می شد. کارمل نیز به عنوان رهبر جناح پرچم نتوانست بر تمایلات انتقام جویانه خود در برابر خلقی ها فایق آید. نه تنها اعضای ارشد خلقی های طرفدار تره کی چون میرصاحب کاروال از رهبری جانبدارانه کارمل در حزب سخن می گویند، بلکه ژنرال محمدنبی عظیمی عضو ارشد جناح پرچم و از هواداران ببرک کارمل، کارمل را ناموفق در تأمین وحدت حزب می خواند: «(ببرک کارمل) باحفیظ الله امین کینه می ورزید و نامبرده را تحقیر میکرد. او امین را

یافت. در وزارت تحصیلات عالی و مسلکی نیز دو وزارت تحصیلات عالی و وزارت تحصیلات حرفوی و مسلکی بوجود آمد. در وزارت معادن و صنایع دو وزارت معادن و وزارت صنایع خفیف ایجاد شد. ریاست های مستقل دیگر نیز بوجود آمدند و در رأس این ادارات اعضای حزب دموکراتیک خلق قرار گرفتند. در حالی که هیچگونه نیازکاری و اداری به این توسعه تشکیلات نبود؛ هر چند این تشکیلات چند بار دستخوش تغیر گردید.

10- ضعف در رهبری حزب و تأمین وحدت جناح های خلق و پرچم:

منازعه و خصومت دوام دار میان دو جناح اصلی حزب، بخش دیگری از دشواریهای ببرک کارمل بود. علی رغم فشار و نظارت دایمی شورویها و برغم جنگ با دشمن مشترک، هر دو جناح خلق و پرچم در سالهای رهبری و حاکمیت کارمل در رقابت و خصومت به سر می بردند. خلقی ها از اقتدار پرچمی ها و محوریت جناح پرچم در حاکمیت ناراض بودند. حتی صالح محمدزیری از جناح خلق عضو بیرونی سیاسی هر چند سالها پس از فروپاشی شوروی و سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از برتری جناح پرچم شکایت می کند: «با تجاوز شوروی، اکثریت مطلق اعضای بیرونی سیاسی و کمیته مرکزی خلقی، اعدام، زندانی و بیکار شدند و یا بی صلاحیت بودند و کادرها و صفوف

عضو سازمان جاسوسی سیا می شمرد و گاهگاهی به تره کی نیزچنین اتهاماتی را وارد میکرد. اما بعدها تره کی را بنیادگذار حزب نامید و شادروان تره کی خطاب کرد. هیچگاهی در امر وحدت حزبی مؤفق نشد. در حالی که به آن تظاهر می کرد ولی هواخواهان خود را ترجیح میداد و آنها را پیروان "مکتب سیاسی" خویش یاد می کرد.» (57)

عامل دیگری که به کینه و سرکشی جناح خلق در برابر رهبری ببرک کارمل و اقتدار جناح پرچم میدان میداد، حمایت شورویها به ویژه نظامیان شوروی از جناح خلق به عنوان جناح اصلی و مقتدر حزب به خصوص در عرصه نظامی بود. برغم آنکه صالح محمدزیری سالها پس از فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، جناح خلق را قربانی تجاوز شوروی می خواند و از بی صلاحیتی کدرها و صفوف خلقی هاسخن می گوید، اما او پس از تجاوز شوروی همچنان عضویت دفتر سیاسی حزب را داشت. جناح خلق در داخل حاکمیت حزب برخلاف ادعای زیری فاقد صلاحیت نبود. خلقی ها در تمام سالهای حضور نیروهای ارتش سرخ در افغانستان در کنار این نیروها بیشتر از پرچمی ها بار جنگ را در دفاع از حاکمیت حزب بدوش می کشیدند. خلقی ها در این سالها مورد حمایت شوروی ها بودند و به ویژه نظامیان جناح خلق در ارتش و پولیس در سایه این حمایت به فیصله

ها و فرمانهای ببرک کارمل رهبر حزب و فرماندهان پرچمی در وزارت های دفاع و داخله نه می گفتند: «ببرک کارمل در ماه می 1980 هفت قوماندان نظامی خلقی را با افسران طرفدار با وفادار به پرچم تعویض کرد. مگر آن هفت قوماندان فرامین تبدیلی شان را پاره کرده عوض های خود را واپس به کابل فرستادند. تلاش های بعدی به منظور پاک سازی اردو از وجود خلقی ها احساس نفرت بین دو جناح را فزونی بخشید. چند افسر خلقی به اتهام دست داشتن در توطئه ضد رژیم در سالهای 1980 و 1981 دستگیر و زندانی گردیدند. مگر به نسبت عدم وجود اسناد مؤثق رها گردیده به واحدهای نظامی شان پس فرستاده شدند.» (58)

مسلم بود که افسران خلقی بدون حمایت و تشویق شوروی ها از فرامین کارمل سرکشی نمی کردند. این واقعیت در اظهارات یکی از ژنرالان شوروی انعکاس می یابد: «نماینده های اتحاد شوروی در کابل، مشاورین نظامی شوروی به هر سویه به کمک مرکز، کارهای زیادی را اجرا نمودند. در نتیجه آن توانستیم اردو (ارتش) را از پرچمی شدن نجات بدهیم که به قسم قطعی خلقی ها از آن رانده شده بودند و افسران خلقی را به اجرای وظیفه تشویق نمودیم.» (59)

سلطانعلی کشته‌شدن نیزانگیزه های سرکشی افسران جناح خلق را در ارتش ناشی از حمایت شوروی هاتلقی نموده و از شکایت

بودند و هر کدام از جناح مورد نظر خود حمایت می کردند.

ببرک کارمل در حفظ یکپارچگی درونی جناح پرچم پیرامون زعامت خود نیز ناتوان باقی ماند. سلطانعلی کشتمند از اختلاف و نارضایتی رهبری ببرک کارمل در درون جناح پرچم سخن می گوید که در دوران زمام داری او ایجاد شد. او از اعضای رهبری جناح پرچم چون: عبدالوکیل، محمدرفعی، نجیب الله و نجم الدین کاویانی نام میبرد که با شماری از هواداران خود در داخل حزب دیدگاه های متفاوت انتقادی در برابر سیاست و عملکرد رهبر حزب (کارمل) داشتند. به قول وی آنان به فوتوهای چندین متره ببرک کارمل در جاده ها و عمارات برای اثبات نگرانی خویش از تبارزکیش شخصیت اشاره می نمودند. (62)

11- دخالت خارجی در جنگ علیه حاکمیت حزب دمکراتیک خلق:

دخالت خارجی یکی از دشواریها و محدودیت های جدی ببرک کارمل و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در مسیر استحکام ریشه ها و پایه های این حاکمیت بود. دنیای غرب و سرمایه داری به رهبری ایالات متحده امریکا و کشورهای اسلامی به ویژه عربستان سعودی و پاکستان از متحدین امریکا نقش اصلی را در روند این دخالت داشتند. این کشورها مراجع اصلی اكمال کننده جنگ مجاهدین و

ببرک کارمل در نخستین ملاقات با گورباچف (فبروری 1985) سخن می گوید که کارمل با وجود حضور مارشال سکلوف وزیر دفاع شوروی او را متهم به دخالت در امور وزارت دفاع افغانستان کرد: «کارمل وی (مارشال سکلوف) رابه حیث یک تن از حامیان جدی افسران خلقی می پنداشت و میانه خوبی با وی نداشت. زیرا وی و همکاران او باین عقیده بودند که در صفوف قوای مسلح افغانستان افسران خلقی نسبت به پرچمی ها در اکثریت اند، در حالی که عملاً چنین نبود.» (60)

امابه نظر شورویها جناح خلق در ارتش اکثریت داشت و حمایت از جناح خلق را در ارتش و حاکمیت پیوسته مورد توجه قرار می دادند. آنگونه که مستشار ارشد نظامی شوروی می نویسد: «قدرت در کشور بدست پرچمی ها رسید، دقیقتر به دست سران آن. مگر باید در نظر داشت که مقارن با این زمان حزب دموکراتیک خلق نزدیک به 14-15 هزار عضو داشت که 13500 تن آن خلقی بودند (بیشتر در ارتش، نیروهای انتظامی و سازمان اطلاعات و امنیت). اندروپف و رهبران کرمیلین این نکته را می دانستند و در کار خود همه

این چیزها را در محاسبه داشتند.» (61) سیاست شورویها در سالهای دهه هشتاد در برابر حزب دموکراتیک خلق سیاست دو گانه بود. مستشاران شوروی به دو جناح مشاور خلقی و مشاور پرچمی منقسم شده

حکومت حزب دموکراتیک خلق اهداف این دخالت را برآورده نساخت. (63)

واکنش و تأثیرات حمله نظامی الف- واکنش های خارجی:

1- ایالات متحده امریکا و غرب:

دولت های ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپایی بیشتر از سایرین با یورش و حضور نظامی شوروی به مخالفت برخواستند.

اعتراض علیه یورش نظامی شوروی را در سطح بین المللی، ایالات متحده امریکا رهبری و سازماندهی کرد. جیمز کارتر رئیس جمهور ایالات متحده در هشتم جنوری 1980 حمله نظامی شوروی را بزرگترین تهدید برای صلح پس از جنگ دوم جهانی خواند. در پیامی از برژنف زمامدار شوروی خواست تا نیروهای شوروی را از افغانستان بیرون بکشد. او هوشدار داد که عدم خروج قوای شوروی از افغانستان تأثیر ناگواری بر مناسبات دو کشور بجا خواهد گذاشت. رئیس جمهور امریکا واکنش رسمی و علنی خویش را با وضع تعذیرات ششگانه اقتصادی علیه شوروی به نمایش گذاشت. این تعذیرات عبارت بود از: تعلیق مبادلات فرهنگی و اقتصادی، اعمال قیودات شدید بر مناسبات بازرگانی با شوروی، ایجاد ممانعت در برابر امتیازات کشتی های ماهیگیری شوروی در آب های امریکا،

احزاب اسلامی علیه دولت حزب دموکراتیک خلق و قوای شوروی بودند. شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیز به عنوان یک طرف دیگر دخالت در جنگ افغانستان برغم آنکه در حمایت از حکومت کارمل قرار داشتند دشواری های کارمل را در مسند حاکمیت بیشتر و پیچیده تر میکردند. زیرا نکته بسیار مهم در مورد دو طرف دخالت خارجی در افغانستان بررسی زمینه های مساعد و بستر مناسب این دخالت ها است. اگر دخالت خارجی به عنوان یک فکتور مهم جنگ در دفاع از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و علیه این حاکمیت به بحث و بررسی گرفته شود، زمینه ی این دخالت در دفاع از دولت حزب دموکراتیک خلق از سوی شوروی و دولت های سوسیالیستی هم پیمانش نامساعد بود. استدلال شوروی و حزب دموکراتیک خلق در مورد حضور قوای شوروی و حمله نظامی برای بسیاری از مردم در جامعه سنتی و متدین افغانستان قابل پذیرش نبود. برعکس تشویق و حمایت دخالت خارجی در جنگ علیه این قوا و علیه حکومت مورد حمایت آن در افغانستان بستر مساعد و مناسب داشت. قبل از همه زمامداران دولت حزب دموکراتیک با عملکردهای خویش از نخستین روز حاکمیت زمینه های چنین بستر مساعد دخالت خارجی را بدست خود هموار کردند. معهذاً شوروی در دفاع از

موقعیت تهاجمی آنها را بالا برده و منابع حیاتی نفتی خلیج فارس را در دسترس و تیر رأس شوروی قرار داده است. وپاکستان به عنوان کشوری دارای اهمیت سوق الجیشی به میدان این تهدید کشانده شده است. رئیس جمهور امریکا درمقابله باچنین تهدیدی گفت: «باید موقف ما کاملاً روشن باشد. کوشش هر قدرت خارجی به منظور تسلط در منطقه خلیج فارس درحکم حمله برمنافع حیاتی امریکا پنداشته خواهد شد و چنین یک حمله باهر وسیله ضروری بشمول قوای نظامی، دفع خواهد شد.» (64)

واکنش تند امریکاییها برای زمامداران مسکو به ویژه برای برژنف رهبر حزب کمونیست شوروی غیرقابل پیشبینی و شگفت انگیز بود. اما برژنف عکس العمل اولیه رئیس جمهور ایالات متحده امریکا را زود گذرمی پنداشت. او در برابر این تقاضای "اناتولی دوبرینین" Anatoly Dobrynine سفیر شوروی در امریکا که: «کارتر را تحت نظر بگیرد. او به فیلی می ماند که در مغازه چینی فروشی قرار گرفته است، گفت: او در کارش جدی نیست. همه چیز تا سه یا چهار هفته تمام خواهد شد.» (65)

واکنش رسمی دولت های اروپایی هر چند در مخالفت صریح با تجاوز نظامی شوروی انعکاس یافت اما مساوی با خشم امریکایی ها نبود.

لغو فروش 71 میلیون تن غله به شوروی که سپس برداشته شد و تحریم بازی های المپیای بین المللی در تابستان 1980 در مسکو.

اما واکنش غیر رسمی ایالات متحده امریکا، حمایت از جنگ مجاهدین علیه نیروهای شوروی و حکومت حزب دموکراتیک خلق بود. امریکا در تمام سالهای دهه هشتاد میلادی ابعاد این حمایت را بصورت فزاینده گسترش داد و سیاست ایالات متحده در این مورد بگونه غیر علنی از طریق سازمان استخباراتی آن کشور شکل گرفت. سازمان جاسوسی امریکا C.I.A در همسویی با سازمانهای جاسوسی کشورهای متحد خود بویژه سازمان استخبارات نظامی پاکستان (I.S.I) و سازمان اطلاعات عربستان سعودی مجری سیاست های غیر رسمی و غیر علنی دولت ایالات متحده شد. در حالی که امریکایی ها افغانستان را مدت ها قبل شامل حوزه نفوذ و منافع شوروی تلقی می کردند، چرا آنها با شدت در برابر حمله نظامی شوروی به مخالفت برخاستند؟

یکی از انگیزه های مخالفت به ترس امریکایی ها از موقعیت تهاجمی شوروی برمیگشت. این نگرانی به روشنی در بیانیه سالانه رئیس جمهور ایالات متحده انعکاس یافت که در 23 جنوری 1980 در کانگریس ایراد شد. کارتر تأکید کرد که حمله شوروی بر افغانستان

روابط میان ایالات متحده و چین پس از تجاوز نظامی شوروی برافغانستان گسترش یافت. "هارولد براون" Harold Brown وزیر دفاع امریکادر جنوری 1980 از چین بازدید به عمل آورد و همسویی چین کمونیست را در پشتیبانی از جنگ مجاهدین علیه نیروهای شوروی و دولت مورد حمایت شان در افغانستان جلب کرد.

3- سازمانهای بین المللی:

سازمان ملل متحد و سایر سازمان های بین المللی نیز به تقبیح تجاوز نظامی شوروی پرداختند. نخستین جلسه شورای امنیت ملل متحد در هفتم جنوری 1980 که دخالت نظامی شوروی را تأسفبار خواند از سوی شوروی ویتوشد. اما اعضای مجمع عمومی ملل متحد در اولین نشست اضطراری خود خواستار خروج فوری قوای شوروی شدند که با 104 رأی موافق اعضاء مورد توافق قرار گرفت. در این اجلاس 18 کشور رأی ممتنع و 18 کشور رأی مخالف دادند. این مطالبه در نشست های سالانه مجمع عمومی ملل متحد تا خروج قوای شوروی پیوسته تکرار می شد. در تمام این نشست ها اکثریت اعضا به خروج قوای شوروی رأی می دادند. در تمام جلسات بعدی سالانه نیز تعداد موافقین خروج قوای شوروی در مجمع عمومی ملل متحد همچنان افزایش می یافت. در 20 نوامبر 1980، 111 کشور، در 11 نوامبر 1981، 116 کشور

2- چین و کشورهای اسلامی:

واکنش کشورهای اسلامی به ویژه کشور های متحد امریکا علیه حمله شوروی نیز تند و صریح بود. کشورهای اسلامی با انعقاد کنفرانس وزیران خارجه از 27 تا 29 جنوری 1980 در اسلام آباد و مطالبه خروج فوری قوای شوروی به سرعت واکنش رسمی و سیاسی خود را به نمایش گذاشتند. یکی از تأثیرات حمله نظامی شوروی در سطح بین المللی ایجاد همفکری و اتخاذ مواضع مشترک در میان دولت های ناهمسو و حتی متخاصم بود. بسیاری از کشورهای عربی و کشورهای اسرائیل به مثابه دشمنان دیرین علیه تجاوز نظامی شوروی موضع مشترک گرفتند. جمهوری اسلامی ایران که در دشمنی با ایالات متحده امریکا و اسرائیل قرار داشت در تمام مجامع بین المللی دارای موضع یکسان علیه دخالت نظامی شوروی بودند. حتی برخی از دولت های سوسیالیستی دوست شوروی و احزاب چپ سوسیالیست و کمونیست در کشور های مختلف با حمله نظامی شوروی ابراز مخالفت کردند. احزاب کمونیست بلژیک، انگلستان، ایتالیا، اسپانیه، سویدن، فرانسه، پرتغال و برخی کشور های دیگر اروپایی و آسیایی خواستار بازگشت قوای شوروی شدند. جمهوری خلق چین برای نخستین بار در دوران حاکمیت کمونیست ها با ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی در یک جبهه واحد علیه شوروی قرار گرفت. و

رژیم استبداد و اختناق، آنانیکه مستقیم یا غیر مستقیم زیان دیده بودند، زندانیان آزاد شده، اعضاء و هواداران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی و اجتماعی و غالب روشنفکران شامل بودند. خوشنودی، به پیشواز گرفتن و پشتیبانی این گروه های مردم چنان گسترده بود که اصلاً به مسئله حضور نیروی شوروی توجهی نداشتند.» (67)

ژنرال شوروی بگدانف، نیز از استقبال گرم مردم در نخستین روزهای ورود نیروهای شوروی سخن می گوید: «داخل شدن قطعات اتحادشوری در مناطق افغانستان، در اوایل از طرف مردم افغانستان خصوصاً توسط غربا و خیر خواهان استقبال گرم گردید و کوشش می نمودند که با آنها در تماس شوند. مردم میخواستند از زندگی مردم اتحادشوری باخبر شوند و مردم امیدوار شدند که قوت های اتحادشوری برای خاموش نمودن جنگ کمک مینماید.» (68)

سلطانعلی کشتمند شور و استقبال جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را از حضور قوای شوروی که در نتیجه آن شمار کثیر زندانیان پرچمی با آزادی از زندان پلچرخي بلافاصله به کرسی اقتدار نشستند به تمام زندانیان آزاد شده و مردم عادی تعمیم میدهد. درحالی که بسیاری از زندانیان سیاسی متعلق به گروه های اسلامی و جریانهای راست و

، در 29 نوامبر 1982، 114 کشور، در 23 نوامبر 1983، 116 کشور، در 15 نوامبر 1984، 119 کشور، در 13 نوامبر 1985، 122 کشور، در 5 نوامبر 1987، 122 کشور و در 5 نوامبر 1987، 123 کشور به خروج قوای شوروی رای دادند. (66)

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در فبروری 1980 و سپس در مارچ 1984 با تصویب قطع نامه ای خواهان خروج نیروهای شوروی گردید. محکمه دایمی ملل متحد در اول می 1980 در شهرستوکهولم سویدن لشکرکشی شوروی را غیرقانونی و تجاوز خواند.

بازار مشترک اروپا (EEC) در 15 جنوری 1980 و سپس کشورهای جنوب شرق آسیا (Asean) نیز در نشست های رسمی خود به تقبیح تجاوز شوروی پرداختند. کشورهای غیر متعهد نیز در نشست های رسمی خود موضع مخالف با حمله نظامی شوروی اتخاذ کردند. در کنفرانس سران این جنبش در سال 1981 که در دهلی نو دایر شد به خروج نیروهای خارجی تأکید به عمل آمد.

ب- عکس العمل در داخل افغانستان:

سلطان علی کشتمند از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق معتقد است که مردم عادی و اکثریت خاموش در داخل از تغییرات جدید با خوشنودی استقبال کردند: «در میان این اکثریت عظیم، خانواده های قربانیان جنگ و مقاومت و

علاقه داری هادرماه های جدی ودلو 1358 (جنوری وفبروری 1980) به تصرف مخالفین دولت که سپس به مجاهدین معروف گردیدند، درآمد. ولسوالی های رستاق، اشکمش، خواجه غار و سپس شهر تالقان (20 جدی 1358) در ولایت تخار، ولسوالی های خوست و فرنگ، اندراب، نهرین و قرارگاه فرقه 20 در ولایت بغلان، ولسوالی دشت ارچی، خان آباد و امام صاحب در ولایت قندز، ولسوالی علیشینگ و زندان مهترلام در ولایت لغمان در این دوماه نخست به تصرف مجاهدین درآمدند. اعتصاب و تظاهرات مردم شهر کابل (فبروری 1980، حوت 1358) و سپس تظاهرات شاگردان و محصلان از نخستین و جدی ترین واکنش های مخالفت مردم در پایتخت علیه حضور نیروهای شوروی بود. ژنرال محمدنبی عظیمی که تا نخستین روز قیام شهریان کابل (3 حوت 1358) قوماندان فرقه 7 (ریشخور) بود، این قیام را نشان تجرید و انزوای دولت ببرک کارمل از مردم می خواند: «قیام کابل (حوت 1358) تجرید و انزوای دولت ببرک کارمل را از مردم نشان میداد و نمایانگر وابستگی دولت به قوت های شوروی بود.» (70)

فرار و مهاجرت مردم پس از حمله شوروی افزایش گسترده یافت. برخی از پژوهشگران این مهاجرت را بزرگترین مهاجرت های تاریخ تلقی کرده اند: «پس از کودتای اپریل 1978 یکی از

چپ مخالف شوروی (مائوئیست ها) پس از رهایی از زندان در صف مخالفت و مقاومت علیه نیروهای شوروی و دولت حزب دموکراتیک خلق قرار گرفتند. حتی طرفداران تره کی در میان خلقی ها علی رغم مشارکت در قدرت با جناح پرچم نیز از حضور نیروهای شوروی ناخشنودی داشتند. اسدالله سروری در نخستین روزهای رهبری ببرک کارمل خواهان بازگشت نیروهای شوروی بود: «سروری در اوایل سال 1980 علنی میگفت که عساکر شوروی باید قدرت را به "آنها" (خلقی ها) سپرده و به میهن خود برگردند.» (69)

فرار گسترده سربازان از قطعات ارتش افغانستان نخستین واکنش جدی در داخل دولت بود که در مخالفت با حضور نظامی شوروی انجام یافت. در جنوری 1980 از مجموع 59000 تن واجد شرایط سربازی تنها 875 نفر حاضر شدند تا به ارتش جذب شوند. در سال بعدی دولت مجبور شد تا به سربازی را از 22 به 20 تقلیل بخشد، مدت آنرا به دو سال و شش ماه بالاببرد و افراد دوره احتیاط را نیز به خدمت در ارتش فرا بخواند. فرار سربازان از ارتش در تمام سالهای دهه هشتاد ادامه یافت. تشدید و گسترش جنگ در ایام لشکرکشی شوروی و نخستین روزهای زمام داری ببرک کارمل یکی دیگر از واکنش های داخلی در برابریورش نظامی شوروی بود. تعداد زیادی از مراکز ولسوالی ها و

نگاشتن این نامه به گورکی تبعید شد، اما در دوره زمامداری گورباچف که فضای باز سیاسی بوجود آمده مجلس نمایندگان شوروی راه یافت در جون 1989 حمله نظامی شوروی را بر افغانستان یک عمل جنایتکارانه خواند.

انتقاد و مخالفت در درون حزب کمونیست و دولت شوروی از حلقه های کوچک و افراد معدود فراتر نمی رفت. حتی اگر دیدگاه های انتقادی از سوی ژنرالان ارتش ارائه می گردید مورد توجه واقع نمی شد. نامه مارشال استینوف وزیر دفاع شوروی مبتنی بر حل سیاسی و دیپلوماتیک جنگ و بحران افغانستان به دفتر سیاسی حزب کمونیست (فبروری 1981) مورد بحث قرار نگرفت. (72)

اما واکنش مخالفت حمله نظامی بر افغانستان در درون جامعه شوروی با گذشت زمان و افزایش تلفات نیروهای شوروی در جنگ گسترش یافت و در نیمه دوم دهه هشتاد علنی گردید.

موقعیت و عملکرد نیروهای شوروی در افغانستان

1- اهداف و وظایف:

ژنرال محمود قاریف که مشاور ارشد نظامی نجیب الله آخرین زمامدار دولت حزب دموکراتیک خلق در سالهای 1989 و 1990 بود می نویسد: « نزد رهبران سیاسی و نظامی شوروی اندیشه معین

بزرگترین مهاجرت های که تاریخ به خود دیده آغاز می شود. در اکتبر 1978 یکصد و نود هزار پناهنده افغانی در پاکستان وجود داشته و در فردای دخالت شوروی به رقم پنجمدهزار رسید.» (71)

ج- واکنش در درون جامعه شوروی:

ابراز مخالفت جمعی از دانشمندان و پژوهشگران شوروی با ارسال نامه ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست نخستین واکنش در درون جامعه شوروی بود. در این نامه که در بیستم جنوری 1980 نگاشته شده بود حمله نظامی شوروی بر افغانستان یک اقدام نادرست و به ضرر اتحاد شوروی ارزیابی گردید.

دومین واکنش مخالفت با یورش نظامی که صدای آن از داخل شوروی به بیرون برآمد، اعتراض شدید اندری سخاروف Andrei Sakharov دانشمند هسته ای شوروی بود. او در تابستان 1980 نامه ای را عنوانی برژنف زمامدار شوروی و رهبران دولت های عضو دایمی شورای امنیت ملل متحد نوشت. سخاروف در این نامه حمله نظامی شوروی را تهدید برای امنیت جهان خواند که موجب رقابت های بزرگ می شود. وی در این نامه پیشنهاداتی را مطرح کرد که بیطرفی افغانستان، انتقال حکومت از ببرک کارمل به یک شورای مؤقت و سپس برگزاری انتخابات جدید تحت نظارت ملل متحد بخشی از طرح او را تشکیل میداد. سخاروف بعد از

اما یورش ده هاهزار نیروی نظامی شوروی با ادعای عدم برنامه و اراده برای دخالت در جنگ همخوانی ندارد و به نظرمی رسد که بیشتر تناقض گویی در توجیه ناکامی ماموریت این نیروها باشد. زمامداران شوروی تا تسلط حفیظ الله امین بر حزب و دولت، برنامه ای در حمله بر افغانستان نداشتند. آنها چند بار به تقاضای اعزام قوا از سوی امین و تره کی نه گفتند. سپس طرح حمله نظامی جهت سرنگونی امین در یک اقدام شتابزده رویدست گرفته شد که پس از آن استراتژی نظامی این نیروها تنظیم نشده بود. افزون بر آن، طراحان و دستوردهندگان حمله نظامی واکنش شدید ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی را درست پیش بینی نکرده بودند که پای آنها را در یک جنگ وسیع پارتیزانی می کشانند. ظرفیت و توانایی زمامداران حزب دموکراتیک خلق رادر تأمین مشروعیت و گسترش پایه های اجتماعی قدرت خویش نیز به درستی ارزیابی نکرده بودند. مسکو می پنداشت که دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل با ایجاد یک جبهه وسیع سیاسی از میزان مخالفت و جنگ خواهد کاست و نیروهای دولت افغانستان خواهند توانست بدون مشارکت مستقیم ارتش سرخ از خود دفاع کنند: «فکر اولیه (اوایل 1980) آن بود که شهرهای مهم و نقاط استراتژیک به

سیاسی و استراتژیک و طرح هدفمندانه کاربردی در افغانستان وجود نداشت. از این رو وظایف معینی هم به آنان داده نشده بود. طی سراسر سالهای حضور سپاهیان شوروی در افغانستان در برابر آنان وظایفی در عرصه سرکوب و نابودی کامل مجاهدان که براساس آن می شد طرح واحدی را برنامه ریزی کرد و در هماهنگی با آن تصمیم گرفته می شد به کدام پیمانۀ نیرو و وسایل برای این کار لازم است، قرارداد داده نشده بود. عملاً تمام وقت، وظایف مجزا، گاهی هم وظایف "بدیهه یی" در عرصه سرکوب خطرناک ترین گروه های شورشیان و در بیشتر موارد بنابه خواهش رهبران افغان مطرح می گردید. «(73)

ژنرال والنتن ورنینکوف G.Valentin varenikov یکی از قوماندانان عمومی قوای شوروی در افغانستان دونیم دهه پس از لشکرکشی شوروی می گوید: «ما در آغاز تصویری کردیم که سربازان ما در گارنیزیون های شهرهای بزرگ جابجا شده وظیفه حفاظت از تأسیسات مختلف را بدوش خواهیم داشت و در عملیات نظامی سهم نخواهیم گرفت. اما این کار در نتیجه توطئه ها و حملات بر عساکر ما قابل عملی نبود. جنگ مانند توپ برفی به چرخش افتید. با وجود این ما در برابر خویش وظیفه پیروزی و بدست آوردن چیزی را قرار نداده بودیم.» (74)

مسئول نیروهای شوروی در افغانستان این تعداد را 525190 تن وانمود می کند. (76)

ارتش چهلیم شوروی ازدو بخش قوای هوایی و زمینی باین ساختار رزمی تشکیل یافته بود:

«نیروهای زمینی شامل 4 فرقه (فرقه یا لشکرهای 108، 5 و 210 زره دار و 103 کماندو). سه لوای مستقل (تیپ)، لواهای 66 و 70 زره دار و 56 تفنگدار.

سه غند (هنگ) مستقل، (غند های 191 و 860 زره دار و غند 345 کماندوهای چتر باز.

نیروهای هوایی شامل: 6 غند هوایی، (غند 115 شکاری، غند 136 شکاری- بم افکن، غند 50 شکاری، غندهای 181، 280 و 292 هوا برد) و 4 کندک چرخبال هوایی رزمی و ترانسپورتی (کندک های 146، 335، 263 و 302 (77)

قوماندانی عمومی نیروهای شوروی را در آغاز، مارشال سه کلوف معاون وزارت دفاع، سپس مارشال اخرمیوف معاون رئیس ستاد مشترک و سترژنرال (ارتشبد) ورنینکوف بدوش داشتند.

سوق و اداره ارتش چهلیم اگرچه از کابل انجام می گرفت اما ریاست ستاد مشترک قوای شوروی از مسکو بصورت مداوم با آن در تماس بود و مستقیماً آنرا قومانده می کرد. در حالی که مقرر فرماندهی ارتش چهلیم در قصر تپه تاج بیک قرار داشت، قطعات مختلف ارتش در سایر مناطق پایتخت، فرودگاه های کشور و در مناطق

اشغال ارتش سرخ درآید وکنترول مناطق اطراف به دوش متحدان افغان آن گذاشته شود. براساس این فرضیه پس از حدودش ماه که نیروی مسلح افغانستان ترمیم می شد و دولت جدید موقعیت خود را تحکیم می کرد، سپاه چهلیم شوروی می توانست این کشور را ترک کند. اما این پروژه از واقعیت دور بود، چراکه ساده انگاری بود اگر تصور می شد که نیروهای دولت افغانستان درچنین مدت کوتاهی بتوانند خود را ترمیم کنند. در واقع آنچه روی داد برعکس این تصورات بود. «(75)

2- پایگاه و کمیت نیروها:

نیروهای مهاجم شوروی ارتش چهلیم شوروی نام گرفت. نیروهای معدود دیگر نیز خارج از ارتش چهلیم در افغانستان مستقر بودند که شامل یک فرقه (لشکر) و دو غند (هنگ) می شدند. بسیاری از قطعات ارتش چهلیم از پایگاه ها و مراکز اصلی شان در کشورهای آسیای میانه (جمهوریت های اسبق شوروی) انتقال یافتند. این ارتش در اوایل هجوم به افغانستان از هشتاد هزار سرباز و افسر تشکیل یافته بود که سپس این رقم در سالهای 1981 و 1982 به یکصد و بیست هزار نفر رسید. اما در طول 3335 روز حضور این نیروها بر مبنای آمار برخی منابع خارجی یک میلیون سرباز و افسر شوروی به نوبت در افغانستان وظایف محاربوی انجام دادند. در حالی که یکی از ژنرالان

در نظر داشتن دستاوردهای عملی می کوشیدند کارآیی آنها را بهبود بخشیده و توان رزمی آنها را بالاتر ببرند. رئیس اداره نیروهای زرهی ارتش شوروی با گروهی از انجینران طراح تانگ و رئیسان کارخانه های عظیم اسلحه سازی به افغانستان می آمدند تا راه های بهبود کارآیی تانک ها را بررسی کرده و دریابند که چگونه می توان سرنشینان یک زرهپوش را هنگام برخورد بامین نجات داد.» (79)

شوروی هادرسالهای جنگ از امکانات و وسایل جنگی خود از داخل قلمرو اتحاد شوروی استفاده کردند. بم افگن های TU16 و SU24 از هوا پیما هایی بودند که برای بمباران وادی پنجشیر در بهار 1363 (1984) از داخل خاک شوروی دسته دسته پرواز می کردند.

تعداد سلاح های ثقیل نیروهای شوروی که در داخل افغانستان مورد استفاده نیروها بود به سیمصد فروندجت های بم افگن و شکاری، ششصد فروندچرخبال و 1420 عراده تانک های مختلف النوع می رسید. نیروهای شوروی علاوه بر استفاده از انواع توپ و موشک گاهی در عملیات های نظامی خود از سلاح کیمیاوی نیز استفاده کردند. مین یکی دیگر از سلاح شورویها در افغانستان بود. (80)

4- ا کمالات:

مختلف برخی ولایات استقرار یافتند. فرقه 105 هوابرد یا دیسانت هجومی ارتش چهل شوری در فرودگاه کابل، خیرخانه، بالاحصار، کلوپ عسکری و قصر ریاست جمهوری جابجا شد. فرقه 5 موتوریزه، غند (هنگ) 191 زرهی و یک کندک (گردان) راکت در شدند، فرقه 201 موتوریزه در قندز، فرقه 66 و فرقه 108 تفنگدار در بگرام، کندک 860 زرهی در مزار شریف، کندک 107 زرهی در غزنی استقرار یافتند.

لوا 66 و 70 زره دار در ننگرهار و قندهار و یک لوا در گردیز جابجا شد. و قطعات دیگر در مناطق مختلفی دارای اهمیت استراتژیک استقرار یافتند. (78)

3- تسلیحات:

نیروهای شوروی در افغانستان با سلاح متنوع و پیشرفته مجهز بودند. جدید ترین سلاح های راکه تا آن زمان آزمایش نشده بود در افغانستان مورد امتحان قرار دادند. بم افگن های سو 25 اولین بار در افغانستان بم ریختند. به قول فرمانده عمومی قوای شوروی، متخصصین نظامی آتش سلاح ها را ارزیابی می کردند تا نواقص آن در کارخانه های تولید اسلحه برطرف شود: «کارشناسان نظامی، طراحان، انجینران و تکنیسن ها پیوسته کارآیی این هواپیماها را زیر مراقبت داشتند و در روند نبردها همواره با

5- شرکت در جنگ:

ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان ارتش چهل شوروی در افغانستان که در سال 1981 قوماندانی فرقه 5 زره دار ارتش مذکور را به عهده داشت می گوید: «برای نخستین بار از ژنرال پاولفسکی شنیدیم که بر سپاه چهل لازم است تا عملیات نظامی انجام دهد. لشکرهای مستقر در افغانستان به عوض زرهپوش T-55 با زرهپوش T-62 و T-64 مجهز گردیدند. آنوقت هنوز مانمیدانستیم و تصور نمی کردیم که در کجابه نبرد خواهیم پرداخت، ولی احساس میکردیم درگیریها بزودی آغاز خواهد گردید. جبهه مخالف (مجاهدین) طی اندک زمانی توانست واقعاً کار بس عظیمی را به پیش ببرد و تقریباً تمام مردم افغانستان را نه تنها برضد رژیم ببرک کارمل، بلکه بر ضد سپاهیان شوروی که در کشورشان آمده بودند نیز برانگیزد.» (81)

اولین نبرد ارتش چهل شوروی با مجاهدین در اواسط جنوری 1980 در ولسوالی نهرین ولایت بغلان بوقوع پیوست. قوای شوروی برای بازپسگیری ولسوالی نهرین وغند توپچی فرقه 20 که همزمان با ورود نیروهای شوروی به تصرف مجاهدین درآمده بود همراه با نیروهای دولتی به این ولسوالی حمله کردند.

نیروهای شوروی در افغانستان نیاز مندی های لوژیستیکی و نظامی خود را به آسانی تأمین میکردند. همجواری با افغانستان آنها را قادر می ساخت تا نیروهای خود را از راه زمین و هوا اكمال کنند. حملات نیروهای مجاهدین در مسیر شاهراه های که کابل را به مرزهای جنوبی شوروی متصل می ساخت مانع بسیار جدی در برابر اكمالات نظامی ایجاد نمی کرد. شورویها آسمان افغانستان را در اختیار داشتند و هواپیماهای شوروی مستقیماً وارد هوا و زمین افغانستان می شدند. در حالی که ده ها پرواز هوایی از شوروی به فرودگاه های کابل و ولایات دیگر در جریان شب و روز صورت می گرفت، صدها وسایل نقلیه زمینی با عبور مداوم از بنادر حیرتان (مزارشریف) و تورغندی (هرات) نیروهای شوروی و ارتش افغانستان را اكمال میکردند. پرواز سالانه از شوروی برای ارائه خدمات لوژیستیکی به 30 تا 45 هزار پرواز بالغ می شد. کاروانهای اكمالاتی از سوی نیروهای نظامی حفاظت می گردید. افزون بر آن قطعات نظامی شوروی در سراسر شاهراه سالنگ از کابل تا حیرتان که شوروی ها آنرا شاهراه زندگی می خواندند مستقر بودند. یکی از تسهیلات نیروهای شوروی در اكمالات، تمدیدلوله انتقال تیل سوخت هواپیما ها، تانک ها و وسایل نظامی ترانسپورتی از آنسوی مرز تافرودگاه بگرام بود.

رزمی نیروهای افغانی، آماده سازی سپاهیان شوروی و بازگشت کامل آنان.» (82)

مرحله دوم وسوم برای نیروهای شوروی مرحله تشدید و گسترش عملیات های جنگی بود. پای نیروهای شوروی در این دو مرحله عمیقاً در جنگ کشانیده شد. ژنرال الکساندر مایورف مستشار ارشد نظامی شوروی در سال های 1980 و 1981 در افغانستان تکتیک نیروهای شوروی را در مرحله دوم که وارد درگیری های فزاینده شدند، "جنگ رخنه یی" می خواند. جنگ رخنه یی نفوذ بدرون مناطق دشمن با استفاده از آتش سنگین اسلحه هوایی و زمینی بود. سپس در مراحل بعدی استفاده از نیروهای کماندویی که توسط چرخبالها بر فراز کوه ها حتی شب هنگام فرود آورده می شدند در جهت محاصره مجاهدین و مناطق تحت کنترل آنان در مرحله تشدید جنگ انجام می یافت. در آغاز سال 1984 نیرو های شوروی با تصویب طرح "زاس" درصدد انسداد مرزها برآمدند تا جلو رفت و آمد کاروانهای مجاهدین را به پاکستان بگیرند. قطعات ویژه ای به این منظور از ارتش چهلیم و نیروهای دولت افغانستان (نیروهای مرزی) تشکیل شد. کمین گیری، بمبارانهای هوایی، مین گذاری و گلوله باری با سلاح سنگین بر مسیر رفت و آمد کاروان های مجاهدین در ولایات مرزی به خصوص در

بسیاری از نظامیان شوروی از جمله ژنرال چهار ستاره (سترجنرال) وارینکف و ژنرال سه ستاره (دگرجنرال) بگدانف یورش و حضور نظامی شوروی را در افغانستان به چهار مرحله تقسیم می کنند:

«نخست- دسمبر 1979 تا فبروری 1980: گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان، استقرار آنها در پادگانها، سازماندهی پاسبانی از نقاط استقرار و دیگر تأسیسات مهم.

دوم- مارچ 1980 تا اپریل 1985: پیشبرد نبردهای پویا از جمله اجرای عملیات گسترده (مانند عملیات مارچ 1980 در استان کنر)، کار در عرصه بازآرایی و بالابری توانمندی نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان.

سوم- اپریل 1985 تا جنوری 1987: گذر از نبردهای پردامنه به پشتیبانی از نیروهای افغانی از سوی نیروهای هوایی، توپخانه و یگانهای کمین گیری و نشانزن، کاربرد واحدهای زرهی، ادامه پیکار از سوی قطعات ماموریت ویژه در زمینه جلوگیری از رسیدن اسلحه و مهمات از خارج. ارائه کمک در بهبود نیروهای مسلح افغانستان، بازگشت بخشی از سپاهیان شوروی از افغانستان.

چهارم- جنوری 1987 تا فبروری 1989: اشتراک سپاهیان شوروی در تحقق مشی آشتی ملی، ارائه کمک به آرایش نیروهای مسلح افغانستان، حمایت مستمر از فعالیت

مناطق هم مرزبا پاکستان بخشی از فعالیت مداوم این قطعات بود. در مرحله چهارم نیروهای شوروی بیشتر موضع دفاعی گرفتند و کمتر حاضر می شدند تا در برنامه های تعرضی وسیع مثل گذشته درجنگ شرکت کنند. مهم ترین عملیات تهاجمی نیروهای شوروی در این مرحله، عملیات ولایت خوست در سال 1986 بود.

6- برنامه و راهکار عملیات جنگی:

برنامه ریزی عملیات و تاکتیک نظامی نیروهای شوروی علی رغم تغییرات اندک در تمام سالهای اشغال و جنگ مشابهت داشت. پس از آنکه نیاز به یک عملیات نظامی عمدتاً به اثر تقاضا و اصرار زمامداران دولت حزب دموکراتیک خلق مورد تأیید مسکو قرار می گرفت، برنامه و تأکتیک انجام این عملیات توسط ریاست ارکان ارتش چهل ودفتر سرمشاور نظامی شوروی درکابل تنظیم می شد. سپس برنامه عملیات از طریق قوماندانی حوزه ترکستان جهت تأیید وزارت دفاع شوروی به مسکو ارسال می گردید. وزارت دفاع دستور انجام عملیات را تا کمتر از یک هفته صادر می کرد. عملیات نظامی ارتش چهل در هر ماه برنامه ریزی می شد که تقریباً این روش تاخروج نیروهای شوروی از افغانستان ادامه یافت. (83)

در تمام برنامه های عملیات جنگی به کار اطلاعاتی اهمیت فراوان داده می شد و پلان عملیات بر مبنای اطلاعات منابع مختلف استخباراتی تدوین می یافت. نهادهای مختلف از کی.جی.بی تا سازمان استخبارات ارتش، بخش های اطلاعاتی و اکتشافی وزارت داخله شوروی و گروه های مختلف مشاورین در ادارات مختلف ملکی و نظامی افغانستان از منابع و نهاد های استخباراتی بودند. در برخی مواقع این نهادها درگیر اختلاف نظر و رقابت های درونی می شدند و هر کدام گزارش های مبالغه آمیز و نادرست را به مقامات بالا و زمامداران دولتی در مسکو ارائه می کردند.

یکی دیگر از منابع مهم اطلاعاتی برای نیروهای شوروی سازمان استخبارات دولت افغانستان (خاد) و اداره کشف وزارت دفاع بود. "خاد" بازوی اطلاعاتی نیروهای شوروی در تمام سالها و مراحل جنگ شمرده می شد.

نقطه اصلی و محوری تاکتیک عملیات جنگی را در تمام برنامه های عملیاتی آتش گسترده سلاح سنگین هوایی و زمینی تشکیل میداد. اما برنامه و راهکارهای مختلف نظامی شوروی ها برغم پیروزیهای کوتاه مدت به سرکوبی نیروهای مخالف (مجاهدین) و گسترش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در کشور نیانجامید. به قول جمعی از دانشمندان انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه: «ضربات

چرا زمینه سازان این جنایت را به دادگاه نمی کشانید؟ حالا بسیاری در مطبوعات سخن از "حکومت قانون" به میان می آورند. بگویید دولت ما چه حق داشت ما را به افغانستان بفرستند؟ بر اساس کدام قانون؟ کجاست این قانون؟ تنها حالا اعتراف کرده اند که این اقدام (لشکرکشی به افغانستان) ناروا و نا بخردانه بود. آری! ما قربانیان لغزش های سیاسی هستیم. کجاست عدالت؟» (85)

نویسندگان روسی تنها از آن جنایات نیروهای شوروی بحث می کنند که در درون جبهه خود شان و در داخل حاکمیت حزب دموکراتیک خلق انجام یافته بود. بدون تردید افسر شوروی به جرم کشتن یک افغان در اثر افراط در شراب نوشی محاکمه شد، آن افغان چه فردی ملکی یا نظامی در داخل دولت مورد حمایت نیروهای شوروی بود. این در حالیست که نیروهای شوروی جنایات بی شماری را در بیرون از قلمرو حاکمیت حزب دموکراتیک خلق مرتکب شدند. در تمام عملیات نظامی شوروی، در بمبارانهای هوایی و گلوله باران زمینی قربانیان بیشتر را افراد ملکی و غیرنظامیان تشکیل می دادند.

8- روابط با ارتش افغانستان:

محمدنबी عظیمی از ژنرالان ارتش دولت حزب دموکراتیک خلق می نویسد: «ارتباط با اردوی افغانستان از طریق

پیهم و بیشتر بیهوده، بمباران و ضربات موشکی توپخانه یی که منجر به تلفات درمیان باشندگان ملکی، ویرانی روستا ها، نابودی شبکه های آبیاری و آبرسانی باغها میگردید؛ هیچ یک به تحکیم موقف حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حاکمیت دولتی مساعدت نکردند. . . . نبرد به شیوه بمبهدی آبی (تلمبه آبی) راه می افتاد: سپاهیان شوروی فشار می آوردند - مجاهدان میرفتند؛ سپاهیان شوروی به پایگاه های شان برمیگشتند - مجاهدان دوباره می آمدند...» (84)

7- عملکرد نیروهای شوروی در عملیات نظامی:

مؤلفین روسی کتاب "جنگ در افغانستان" می نویسند: «طی نه سال جنگ همه چیز بود. هم کشتن مردم بیگناه، هم قاچاقبری و احتکار... و همه چیزهای بسیاری که نزد هرانسان با وجدان احساس نفرت و انزجار را بر میانگیزد.

بنا بر مدارک دادستانی نظامی در 1983 به خاطر جنایات گوناگون در افغانستان 559 نفر از نظامیان به دادگاه کشانیده شده بودند. یکی از افسرانی که به جرم کشتن یک افغان (در اثر افراط در نوشیدن مشروب) در شوروی محکوم به اعدام شده بود، در دادگاه گفت: "بلی، من جنایت کرده ام. آدم کشته ام. مگر

سرمستشاریت نظامی شوروی در اردوی افغانستان تأمین می گردید. سر مستشاریت اتحاد شوروی متشکل از "اپرات" یا گروه بزرگی بود که تعداد آنها لااقل به هشتاد نفر می رسید و در مقر وزارت دفاع، در قصر دارالامان جا بجاشده بود، جایکه وزیر دفاع، لوی درستیز، رئیس عمومی امور سیاسی و سایر رؤسای وزارت دفاع (قرارگاه) دفتر داشتند. مشاورین، یونیفورم محاربوی اردوی افغانستان رامیپوشیدند و فاقد علائم نظامی بودند. قصر وزارت دفاع را بر علاوه سربازان کندک محافظ ستر درستیز، جزو تمامی از اردوی 40 نیز محافظه می کرد و در مقابل دروازه وزیر دفاع پهره داران روسی پاس میدادند. «(86) قطعات ارتش و قوماندانان آن در قرارگاه ها و جبهات جنگ از سوی مشاوران نظامی و افسران شوروی فرماندهی می شدند: «اوامر تحریری راجع به اجرای عملیات ها و اپراسیون های محاربوی برای قطعات اردوی افغانستان داده نمی شد و یاتقریباً بعد از چندین روز از شروع عملیات مواصلت می کرد. آنچه سرمشاور فرقه می گفت در حکم امر وزیر دفاع افغانستان تلقی می گردید و قانون بود.» (87)

شوروی در سالهای دهه هشتاد با کمک گسترده در عرصه نظامی، لوژستیکی، تعلیم و تربیه، ارتش افغانستان را به یکی از ارتش های نیرومند در تاریخ

افغانستان تبدیل کردند. هرچند که این ارتش، ارتش حزبی و آیدئولوژیک بود و شورویها آنرا جهت دفاع از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و گسترش پایه های اقتدار این حاکمیت تنظیم و تمویل کردند. اما سیاست و عملکرد شوروی ها در رابطه با ارتش دو نقطه منفی را باخود داشت که سرانجام بخشی از عوامل فروپاشی و اضمحلال این ارتش در سالهای پس از خروج نیروهای شوروی شد: نخست، شوروی ها ارتش افغانستان را در واقع در دوجناح خلق و پرچم تقویت کردند و نتوانستند ارتش یک پارچه ایجاد کنند. پس از خروج قوای شوروی خصومت میان هر دوجناح خلق و پرچم در کودتای شهنوازنی نمایان گردید. سپس در سال 1991 ارتش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بر مبنای همان تعلقات جناحی در خط قومی و زبانی متفرق شدند و بادشمنان دیروز خود یعنی مجاهدین بروی هم تیغ کشیدند و در نابودی ارتشی که به قیمت خون های بسیاری از اعضای حزب خود و مردم افغانستان و بهای ملیاردها دلار کمک شوروی در یک ونیم دهه حاکمیت حزب خویش شکل داده بودند، سهم عمده گرفتند.

ثانیاً، شورویها و دولت حزب دموکراتیک خلق با ایجاد قطعات مسلح جداگانه یا ملیشه سازی و ایجاد گروه های قومی جهت دفاع از دولت حزب مذکور زمینه را پس از خروج نیروهای خود در تضعیف و فروپاشی ارتش مساعد کردند.

شورویها و ببرک کارمل در سالهای رهبری حزب و حاکمیت:

کشور و دولت اتحاد شوروی برای ببرک کارمل قبله آمل و تکیه گاه آرزوها و باورهای آیدئولوژیکی او بود. کارمل به آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم اعتقاد داشت و بسوی شوروی با شیفتگی به مثابه نخستین کشوری می دید که حاکمیت آن آیدئولوژی در آنجا استقرار یافته بود و تکیه گاه نیرومندی برای احزاب مارکسیزم-لنینیسم در سایر کشورها محسوب می شد. از سوی دیگر دلبستگی ببرک کارمل به شوروی و زمامداران شوروی به موقعیت او در رهبری دولت حزب دموکراتیک خلق و زعامت این حزب بر میگشت. او در این موقعیت مرهون کمک های نظامی و اقتصادی شوروی بود. اما دولت و رهبران شوروی بسوی کارمل به عنوان شخصی نگاه میکردند که در رهبری حزب و دولت وفادار و وابسته به مسکو، منافع امنیتی شوروی در مرزهای جنوبی کشور برآورده می شد. زعامت ببرک کارمل و هر کس دیگر در رهبری چنین دولتی در واقع ابزاری در جهت تحقق منافع شوروی بود که جابجایی آن ابزار را در مقاطع زمانی اهمیت و ماهیت منافع شوروی تعیین میکرد، نه هویت و شخصیت فرد در رهبری دولت.

باتوجه به چنین واقعیت وقتی به بررسی روابط ببرک کارمل در مسند حکومت با شورویها پرداخته شود، بازتاب این روابط قبل از همه در ابراز نظر های ببرک کارمل در سالهای اقتدار و دوران بازنشستگی و تبعید بصورت متضاد و متناقض ارائه می شود. نظریات رسمی و غیررسمی مقامات ملکی و نظامی شوروی نیز در سالهای رهبری موصوف در حزب و حاکمیت حزبی دوگانه و متفاوت است. ببرک کارمل در نخستین سال حاکمیت خویش (فبروری 1980) در مصاحبه با مجله صلح و سوسیالیسم گفت: «... اکنون ما در افغانستان واقعاً امکانات آن را که سرنوشت خود را تعیین و زندگی خویش را تنظیم نماییم بدست آورده ایم.» (88) اما کارمل در سالهای پس از زمامداری اش (تابستان 1991) در مصاحبه با روزنامه روسی "ترود" (کار) اظهار داشت: «مشاوران شما همه جا بودند: در ارتش، در خاد، در ادارات دولتی، در رسانه های گروهی، شهربانی، نهادهای آموزش عالی، در همه جا. من رهبر یک کشور مستقل و آزاد نبودم. آری من نمیتوانستم هیچ گامی بدون مشاوران شما بردارم.» (89) اعضای کمیسیون امور افغانستان در بیرونی سیاسی حزب کمونیست شوروی شامل: اندروپوف، گرومیکو، استینوف و پانا ماریف در 31 دسمبر 1979 عنوانی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در مورد ببرک کارمل نگاشتند: «ببرک کارمل یکی

پیرامون خود، هاله ای از یک رهبر بیافرینند. . . .» (92)

"ویکتور سپورنیگف" رئیس کی.جی.بی در کابل طی سیمیناری در سال 1989 ببرک کارمل رابی تحرک و منفعل تعریف کرد و "یولی ورنتسف" معاون اول وزیر خارجه شوروی در سال 1988 گفت: «ببرک کارمل در سال 1985 دست از کار کشیده و به مشروب روی آورد. او اغلب اوقات از ارتباط با دیگران محروم بود؛ وی کم و بیش گیج و منگ بود و مداوماً بسوی سراشیبی می لغزید.» (93)

شورویها و شکل گیری ذهنیت تغییر زعامت در حزب دموکراتیک خلق:

انگیزه های مختلفی شوروی ها را بسوی کنار زدن ببرک کارمل از رهبری حزب و حکومت کشاند. زمامداران شوروی که فرجام جنگ را در آغاز حمله بر افغانستان پیش بینی درست و محاسبه دقیق نکرده بودند، دشواری های روز افزون نظامی و سیاسی ناشی از این تهاجم رابه گردن ببرک کارمل می انداختند. به ویژه دیدگاه فرماندهان نظامی ارتش سرخ و مستشاران شوروی در افغانستان باگذشت هر روز در مورد ببرک کارمل بار منفی پیدامی کرد.

روس ها از ببرک کارمل می خواستند تا در مسند رهبری حزب و دولت بسیاری از معضلات سیاسی، نظامی و اجتماعی رادر افغانستان حل کند؛ اما وجود نیروهای

از آگاه ترین رهبران حزب دموکراتیک خلق در مسایل تیورتیکی به شمار می رود که مسایل افغانستان را به صورت عینی و هوشیارانه تحلیل می نماید. . . او همواره از پرستیژ خوبی در حزب و کشور برخوردار است.» (90)

اما اندروپف رئیس کی.جی.بی و سپس زمامدار شوروی روزهای بعد (جنوری 1980) به سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان گفت: «میدانم کارمل یک چهره نفرت انگیز است اما به دساتر ما خوب گوش فرا میدهد. از او حمایت کن. . .» (91)

ابرازنظر مشاوران و ژنرالان ارتش شوروی در مورد ببرک کارمل پس از خروج نیروهای شان از افغانستان و پس از فروپاشی شوروی نیز دورنگی دیدگاه و سیاست روس ها رادر سالهای زمامداری موصوف نشان میدهد؛ درحالی که ژنرالان روسی در این سالها در جهت استحکام حکومت ببرک کارمل می جنگیدند.

ژنرال وارینیکف رئیس گروه عملیاتی وزارت دفاع شوروی در افغانستان ببرک کارمل را در سالهای نخست حکومتش فرد غیرقابل اعتماد برای مستشاران شوروی می خواند: «کارمل نه مورد اعتماد همکاران خود بود و نه مورد اعتماد مردم و نه مورد اعتماد مستشاران ما. او یاوه سرای بیمانند و فراقسیون بازبی همتایی بود که استادانه میتوانست در لابلای گفتار های انقلابی پنهان گردد. این "استعداد" به او کمک میکرد تا در

ازمرگ برژنف که دولت شوروی به رهبری اندروپف در صد بیرون بردن نیروهای شوروی از طریق مذاکرات غیر مستقیم ژنو برآمد، مفکوره قربانی شدن ببرک کارمل به عنوان فرآیند مذاکرات مورد عنایت زمامداران شوروی به خصوص اندروپف قرار گرفت. زیرا پاکستان به عنوان طرف مهم این مذاکره هر گونه توافقی را به کناررفتن ببرک کارمل از رهبری حاکمیت مرتبط می ساخت. ژنرال ضیاء الحق رئیس دولت پاکستان گفته بود: «نمی تواند با مردی دست دهد که سوار بر تانک روسی وارد کابل شده است.» (95)

نمایندگان شوروی در گفتگوهای شان با "دیه گوکوردووز" حتی در ماه های نخست مذاکرات غیر مستقیم ژنو کنار نهادن ببرک کارمل را بی پرده بیان داشتند. بر مبنای این تمایل و توافق شورویها بود که کوردووز در جنوری سال 1983 به ژنرال ضیاء الحق در اسلام آباد گفت: «آنها (شورویها) کارمل رانمی خواهند، به شما اطمینان میدهم.» (96)

یکی از نکات مهم در مورد ذهنیت تغییر رهبری حزب دموکراتیک خلق از سوی شورویها بررسی زمان شکل گیری این ذهنیت است. برخی از پژوهشگران ایجاد این ذهنیت را به طرح خروج نیروها مرتبط می سازند که در نخستین ماه های حمله نظامی از سوی شماری از افسران

شوروی به پیچیدگیهای این معضلات می افزود و مشروعیت زعامت کارمل در سایه حضور این نیروها مورد تردید قرار میگرفت.

در حالی که شورویها پیوسته به ناتوانی ببرک کارمل در ایجاد وحدت میان جناح های خلق و پرچم انگشت می گذاشتند، جایگزینی یک رهبر پشتون در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزب بخشی از انگیزه مسکو را در این تغیر و تعویض تشکیل می داد. آنگونه که سفیر شوروی در مذاکرات خود با "دیه گوکوردووز" نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان چنین دیدگاهی را بیان می کند: «در کشوری با این چنین اختلافات اساسی قومی و اجتماعی، به مشکل بتوان مسایل حزب راحل کرد، مگر اینکه واقعیت های قومی برای مان روشن گشته و همکاری خلقی های معقول جلب شود. باید بر بعضی از رقابتهای شخصی که حزب را تضعیف می کند فائق آئیم.» کوردووز در توضیح و بیان هدف سفیر شوروی مینویسد: «پیدا بود که به نظر روسها جایگزینی کارمل که هویت پشتونی اش مشخص نبود؛ بارهبری که برای پشتونها قابل قبولتر باشد، ضرورت داشت؛ اگرچه در این مرحله مشخص نبود که حتماً نجیب جانشین بعدی باشد.» (94)

توجه به خواست پاکستان در کنار گذاشتن ببرک کارمل بخش دیگری از انگیزه های شوروی در این مورد بود. به ویژه پس

افغانستان درگیر کشمکشهای جناحی بودند. "به نظرگئورگی کورنیکو معاون اول وزارت خارجه شوروی موقعی که اندروپف در فبروری 1982 از کابل دیدار کرد، به این نتیجه رسید که حکومت افغانستان باید فراگیر شود تا عناصر غیر کمونیست نیز بتوانند در آن موقعیتهای برجسته ای احراز نمایند، اما "نتوانست موافقت ببرک کارمل را جلب کند." این مواجهه با کارمل یکی از دلایل مؤثری بود که باعث شد اندروپف به تقاضای پاکستان طی مراحل اولیه مذاکرات سازمان ملل در 1983 در مورد جایگزینی رهبر افغانستان پاسخ مساعد دهد. «(98)

کورنیکو معاون وزیرخارجه شوروی ادعا می کند که اندروپف قبل از تشدید بیماری اش در ماه آگست 1983 ببرک کارمل رادریک ملاقات محرمانه خواست: «اندروپف میدانست حضورنظامی ما در افغانستان مانع عمده توسعه روابط با غرب است. اومی خواست برای کارمل روشن کند که نباید روی ماندن نا محدود و حمایت نیرو های شوروی در افغانستان حساب کند؛ او باید هرچه سریع تر به رژیمش ثبات می بخشید و برای خروج آمادگی می گرفت. اندروپف با او خیلی صریح وبی ملاحظه صحبت کرد. او برای کارمل خطی ترسیم کرد که نباید از آن تجاوز کند و درعین حال تأکید کرد مانمی توانیم زمانی طولانی در

شوروی بگونه غیرعلنی و غیررسمی عنوان می شد.

مؤلفین کتاب "حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان"، "پیرآلن آمر" و "دیترکلی" این احتمال را مطرح می کنند که: "تظاهرات ماه فبروری 1980 (حوت 1358) در کابل نخستین ناباوری ها را در مورد کارمل در مسکو بوجود آورد."

میرصاحب کاروال نیز ازاراده شوروی ها به تغیر رهبری حزب در سالهای نخست رهبری ببرک کارمل به ویژه پس از رهبری اندروپوف سخن می گوید. او انگیزه روسهاراناشی از ناتوانی کارمل در ایجاد وحدت دوجناح حزب و تمایلات یک جانبه موصوف در پلینوم های حزب بسوی جناح پرچم و پرچمی سازی حزب و حاکمیت حزبی تلقی می کند. (97)

سلیک آس هریسن پژوهشگر و نویسنده امریکایی کارشناس مسایل آسیا به نقل از نزدیکان اندروپوف رئیس کی.جی.بی می نویسد که فکر تعویض ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت افغانستان از سوی مسکو زمانی ایجاد شد که اندورپف در اواخر 1981 از افغانستان بازدید کرد: «اندروپف پس از سفر به افغانستان در اواخر 1981 و 1982، اصرار داشت که ما "باید در جستجوی راه حل سیاسی باشیم تا نظامی. او از رفقای افغان ما بیشتر متنفر شده بود که دوست داشتند افتخارات جنگ را به ارتش شوروی بدهند، در حالی که خود آنها و حتی ارتش

افغانستان بمانیم؛ اما کارمل این گونه فکرنمی کرد.» (99)

آیا ببرک کارمل مخالف خروج قوای شوروی بود؟:

شکل گیری روند مذاکرات غیر مستقیم ژنو ناشی از طرح و پیشنهاد حکومت ببرک کارمل بود که در 14 می 1980 از سوی حکومت مذکور ارائه شد؛ صرف نظر از اینکه تا چه حد دیدگاه و فشار شورویها در پیشنهاد و طرح مذاکره دخیل بود. در این طرح که هرچند تمامی نکات آن در جهت منافع حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به زعامت ببرک کارمل نگاشته شده بود، از خروج قوای شوروی در ازای قطع مداخلات خارجی سخن می رفت. علی رغم آنکه مذاکرات غیر مستقیم ژنو میان نمایندگان دولت افغانستان و پاکستان دو سال پس از ارائه طرح کابل در 16 جون 1982 آغاز یافت، ببرک کارمل در جریان این مذاکرات از رهبری حزب و دولت برکنار شد؛ اما این مذاکرات سرانجام در مارچ 1988 به توافق خروج نیروهای شوروی از افغانستان انجامید. اما نکته قابل پرسش این است که چرا ببرک کارمل مخالف خروج نیروهای شوروی وانمود میشود؟ آیا مخالفت او تأثیری بر خروج و عدم خروج نیروهای شوروی داشت؟

علی رغم آنکه ببرک کارمل از تأثیر و پیامد منفی حضور نیروهای شوروی در

مشروعیت زعامت و زمامداری خود آگاه بود، اما تمایل و تصمیم رهبران شوروی رامبنی بر خروج نیروهای شان باور نمی کرد. نه تنها "کورنینکو" معاون وزارت خارجه شوروی بی باوری کارمل را در برابر اظهارات و توصیه های اندروپوف مبنی بر عدم اقامت طولانی نیروهای شوروی در افغانستان تأیید می کند، بلکه سلطان علی کشتمند فرد شماره دوم در حکومت ببرک کارمل از بی باوری موصوف حتی دو سال پس از آن در دوره رهبری گورباچف سخن می گوید: «تا جایکه معلوم است کارمل اظهار آمادگی رهبری شوروی (گورباچف) را برای خارج ساختن نیروها از افغانستان جدی تلقی نمیکرد و آنرا بیشتر مانور میدانست تا حقیقت.» (100)

بی باوری ببرک کارمل از خروج قوا به اعتماد شدید او به دولت شوروی و به تعهدات انترناسیونالیستی شوروی هابرمی گشت. کارمل بسوی خروج قوای شوروی از زاویه باورها و آرمانهای آیدئولوژیکی خود می دید، در حالی که رهبران شوروی به این امر از دید منافع و مصالح کلانتر دولت و کشور خود نگاه می کردند. بی باوری کارمل به خروج قوای شوروی و گاهی ابراز مخالفت او با خروج قوا از مشکلات درونی حزب و حاکمیت حزبی نیز ناشی می شد. خروج قوای شوروی دوجناح خلق و پرچم حزب حاکم را بسوی منازعه خونین قدرت

افغانستان را ترک کنید، بعداً مجبور خواهید شد یک میلیون سرباز بفرستید.» (102)

صرف نظر از بحث مخالفت و موافقت ببرک کارمل با خروج قوای شوروی، واقعیت این بود که کارمل نقش و تأثیری بر تصمیم شورویها در خروج نیروهای شان نداشت. تصمیم خروج قوا، تصمیم زمام داران شوروی بود.

گورباچف و ببرک کارمل:

فکرکنار نهادن ببرک کارمل از رهبری حزب و حاکمیت حزبی در دوره حاکمیت اندورپف ایجاد شد، اما این طرح را گورباچف عملی کرد. گورباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست شوروی (فبروری 1986) جنگ افغانستان را "زخم خون چکان" نامید. ادوارد شوارد نادره وزیر خارجه دوران گورباچف که پس از فروپاشی شوروی به ریاست جمهوری گرجستان رسید از ذهنیت گورباچف در مورد افغانستان قبل از احراز رهبری حاکمیت شوروی و پس از اولین ملاقات و مذاکره اش (اکتوبر 1985) باببرک کارمل و سایر رهبران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق می گوید: «من، زمانیکه ببرک کارمل ونجیب الله به ماسکو آمدند، جدیداً به مقام وزارت خارجه پیشنهاد شده و عضو هیئات ملاقات کنندگان گردیدم. در جلسات مشورتی من نیز همراه گورباچف و گرمیکوا اشتراک

میبرد که موقعیت ضعیف جناح پرچم در ارتش و نیروهای نظامی در سالهای نخست حکومت کارمل چشم انداز غلبه پرچمی ها را بر خلقی هاتاریک می نمایاند.

ببرک کارمل پس از دوران زمام داری اش که از سوی رقیبان و مخالفان درون حزبی و حتی جانشینش نجیب الله مخالف خروج قوای شوروی معرفی شد، آنرا کذب خواند. اما سلطانعلی کشتمند رئیس شورای وزیران حکومت او و عضو هیئات همراه وی در نخستین مذاکره با گورباچف (اکتوبر 1985) از مخالفت کارمل با خروج قوا سخن می گوید: «عکس العمل کارمل در برابر خروج قوای شوروی غیر مترقبه بود. او (کارمل) اظهار داشت که باری در رابطه به این مسأله به اندروپف گفته بود که کاری نکند که دو مرتبه با دوچندان نیرو مجبور به لشکر کشی شود. نظر کارمل مبتنی بر آن بود هرگاه قرار باشد انقلاب در افغانستان حفظ گردد، مداخلات از پاکستان باید قطع گردد. . . .» (101)

"اناتولی چرنیایف" از مشاوران گورباچف نیز از ناراحتی ببرک کارمل در مورد طرح خروج قوای شوروی در این مذاکرات سخن می گوید: «کارمل متحیر بود. او اطمینان داشت که مابیشتر به او نیاز داشتیم تا او به ما. وی معتقد بود که نیروهای ما، اگر نه برای همیشه، حد اقل برای زمانی طولانی آنجا میمانند. کارمل به گورباچف گفت: "اگر شما حالا

سیاسی حزب کمونیست وظیفه داد تا این پیام رابه کابل برسانند: «گورباچف پس از مواجهه با این موضوع در 17 اکتوبراز پولیت بورو خواست که توصیه های شدیدالحن و حاکی از اضطرار به کابل بفرستد. به گفته او، پولیت بورو باید روشن میکرد که: "سیاست های ما، بدون کارمل، باید به خروج از افغانستان در کوتاه ترین زمان ممکن منجرشود." در این موقع گرومیکوواصلاحیه های رابرای ملایم ترکردن پیام ارسالی به کابل پیشنهادکرد، اما پولیت بورو بارد آنها، توصیه های موردنظر گورباچف رابه کابل فرستاد و قطعنامه ای درمورد خروج هرچه زوتر "نیروهای شوروی و اطمینان از بقای رژیم "دوست" در کابل، به تصویب رساند. (105)

سیاست گورباچف در مسیرحذف کارمل از زعامت حزب و حاکمیت حزب قرار گرفت. برافروختگی کارمل در مذاکره که سلطان علی کشتمند یکی از اعضای هیئات همراه وی به آن اشاره می کند، مسلماً بی اعتمادی گورباچف را افزایش داد. اختلاف نظر کارمل بر سر مذاکرات ژنو با شورویها بخش دیگر از عوامل نا سازگاری زمامدارشوروی در جهت دور ساختن کارمل از کرسی رهبری بود:

«گورباچف تحت فشار سازمان ملل در اواخر 1985 و اوایل 1986 آماده بود قدم قاطع بردارد، اما کارمل اصرار داشت که خروج تنها از طریق گفتگوهای مستقیم

نمودم. آنها در باره اوضاع وطن شان به ما گزارش دادند. البته آنها تصویر دشواری از وضعیت افغانستان می کشیدند. من و گورباچف تا آن زمان موافقه نموده بودیم که دیربازود این مشکل را از راه عودت قوا حل نمائیم؛ زیرا ما در آنجا کاری از پیش برده نمیتوانستیم - بویژه که خود ما نیز در کشور ما در غرقاب مشکلات دست و پا می زدیم. افغانستان از نظر نیروی انسانی و منابع مالی برای ما به چاله یی تبدیل شده بود.» (103)

به قول سلطان علی کشتمند در این مذاکرات تحکیم قدرت دفاعی دولت افغانستان، تعدیل در برنامه و سیاست حزب دموکراتیک خلق و ضرورت انعطاف سیاسی در برخورد بامخالفین و اقشار مختلف جامعه بخش های از مسایل مورد مذاکره را تشکیل میداد. و کارمل علی رغم انتقاد از وزیر دفاع شوروی و ابراز ناخشنودی از خروج قوا، ضرورت تعدیل در سیاست های دولت را پذیرفت و نکاتی را ذکر کرد که بعداً در یک سند حزبی بنام "تزه های ده گانه ببرک کارمل" (نوامبر 1985) مشهور و منعکس گردید. «(104)

گورباچف؛ "سیاست های بدون کارمل":

گورباچف پس از نخستین مذاکرات طولانی و متشنج با ببرک کارمل (اکتوبر 1985) از اجرای سیاست خروج قوا شوروی بدون ببرک کارمل سخن گفت. اوبه نیروی

دراکتبر 1986 بروز نکرد، آنگاه که گورباچف و مشاورانش به این نتیجه رسیدند که هرپاسخ مناسب از سوی ایالات متحده امریکا درباره کنترل تسلیحات نیازمند عقب نشینی شوروی از افغانستان است. به گفته سارامندلسون Sara Mendelson، که اسناد بایگانی (آرشیف) شوروی را مطالعه می کرد، تصمیم به عقب نشینی نه ناشی از فشار همگانی در داخل نه ناشی از شکست در جبهه جنگ بود. دلیل واقعی تصمیم شوروی، بیشتر این باور گورباچف بود که موفقیت پرسترویکابه همکاری محیط بین المللی نیاز دارد، که بهای آن ترک افغانستان بود.» (108)

وکنار نهادن ببرک کارمل از رهبری دولت مورد حمایت شوروی لازمه این بها شمرده می شد.

ببرک کارمل چگونه کنار رفت؟

در گزارشات رسمی و دولتی کنار رفتن ببرک کارمل از رهبری حزب و سپس دولت، استعفای داوطلبانه او بود که بدست خود عنوانی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در سیزدهم ثور 1365 خورشیدی نوشت: «رفقا! بعد از اندیشه زیاد، اینجانب فیصله نمودم تا بنا بر احساس مسئولیت و عوامل صحتی و ارزیابی دقیق از امکانات خود و توجه به مسایل و پرابلمهای بین المللی از شما خواهش بعمل آورم تا معذرت مرا از سمت منشی عمومی کمیته

بین افغانستان و پاکستان باید مورد بحث قرار گیرد. او استدلال میکرد، تنها در صورتی که پاکستان مشروعیت رژیم کمونیستی را از طریق چنین گفتگوهای بپذیرد، می توان به احترام گذاشتن اسلام آباد به توافق مورد نظر اطمینان پیدا کرد. "یولی ورنتسف" معاون اول وزیر خارجه سابق شوروی در این رابطه گفت: "او (کارمل) میخواست روند مذاکرات ژنوبه آهستگی پیش برود. مانمی توانستیم او را وادار به انجام کاری کنیم." (106)

اختلاف نظر کارمل با شورویها بر سر نحوه مذاکرات ژنو و توافق برآمده از این مذاکرات حتی در تیزس ده گانه او انعکاس یافته بود. در فقره نهم تیزس گفته می شد: «به مجردیکه مداخله مسلحانه خارجی در امور کشور ما قطع گردد و عدم تجدید آن بطور مطمئن تضمین گردد، قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج خواهند شد.» (107)

گورباچف جهت موفقیت و تحقق اصلاحات در درون حزب کمونیست و نظام سیاسی شوروی در عنوان پروستریکا و گلاسنوست در پی برقراری مناسبات جدید با ایالات متحده امریکا و دنیای غرب بود. او می خواست با بیرون بردن نیروهایش از افغانستان راه رابه تأمین این مناسبات هموار کند. به قول مؤلفین کتاب "خیانت به سوسیالیسم": «نقطه عطف واقعی در تفکر گورباچف ظاهراً تاپس از نشست ریکجاویک

شهر توظيف يافتند. تيلفون هاى طرفداران ببرک کارمل قطع گرديد. پروازهاى هوايى لغوشد و سپس ببرک کارمل تنهابا اين درخواست که متن استعفار خودش بنويسد و طرفدارنش مصئون باقى بمانند، حاضر به استعفا گرديد.»
به نوشته ميرصاحب کاروال متن استعفا و تقاضاى ببرک کارمل به "کريچکوف" نماينده شوروى سپرده شد و سپس پلینوم 18 کميته مرکزى حزب دموکراتيک خلق براى پذيرش استعفا و تعيين جانشين او در حزب تدوير يافت.» (111)

نقش شوروى در بر کنارى ببرک کارمل:

ببرک کارمل به خبرنگار روزنامه پرودا در سال 1989 که در حومه مسکوبه سر ميبرد گفت: «من همه چيز را ميدانم که داودخان را که کشت و براى چه تره کى را کشت و چرا؟ کى امين را کشت و چگونه؟ من ميدانم کى در عقب استعفاى من و تقرر نجيب الله قرار داشت. بلى، من خيلى چيزها را ميدانم. و صرف به همين خاطر است که چيزى نمى گويم؛ زيرا هنوز وقت آن نرسيده است.»

وقتي خبرنگار گفت که به پندار من همين اکنون وقت آن رسیده است، ببرک کارمل پاسخ داد: «در حال حاضر، افغانستان و اتحاد شوروى در وضعيت بد قرار دارند. و من نميخواهم با حکايت هايم وضعيت را وخيم تر بسازم.» (112)

مرکزى حزب دموکراتيک خلق افغانستان پذيريد...» (109)

سلطان على کشتمند تخير رهبرى رادر حزب دموکراتيک خلق ناشى از اوجگيرى اختلافات درونى و تصميم اکثريت اعضاى بيروى سياسى حزب تلقى مى کند: «سال 1986 در حالى آغاز گرديد که اختلافات درون رهبرى يکبار ديگر اوج گرفته بود و اين بار نميتوانست بدون تعويض رأس رهبرى فروکش نمايد. اکثريت اعضاى بيروى سياسى مسأله تعويض رهبرى را يک ضرورت جدى مى پنداشتند و متدرجاً به اين نتيجه رسیده بودند که نجيب الله را بجانشينى کارمل تعيين نمايند. کارمل نيز شخصاً از آن آگاهى داشت.» (110)

ميرصاحب کاروال از جناح خلق و عضو بيروى سياسى حزب دموکراتيک خلق در حالى که تعويض رهبرى حزب را فيصله شورويها وانمود مى کند، استعفاى ببرک کارمل را نتيجه فشارى ميداند که از سوى مخالفان وى در درون حزب و دولت باتوسل به احضارات نيروهاى نظامى و امنيتى اتخاذ شد:

«قبل از آنکه يک هيئات حزبى و دولتى به رياست صالح محمدزيرى به شمول گلاب زوى وزير داخله، نظر محمد وزير دفاع و يعقوبى وزير امنيت دولتى از ببرک کارمل بخواهند تا استعفاى خود را ارائه کند، در پايتهخت بگونه اعلان نشده وضعيت فوق العاده حاکم شد. نيروهاى مختلف نظامى و امنيتى در نقاط مختلف

جرگه صحبت برنامه ای ومفصل نماید. ولی در آستانه ی برگزاری محفل، سفیر شوروی به نزدوی آمد وگفت: "شمارا به مسکو دعوت نموده اند. رهبری مامی خواهد باشما در باره مسایل مهم صحبت نماید." (113)

ببرک کارمل به مسکو رفت، اما از فرودگاه به بیمارستان کمتیه مرکزی حزب کمونیست شوروی در "میچورینسک" انتقال یافت. او بیست روز در آنجا بستری شد. سپس تادوماه دیگر درمسکو باقی ماند. در روزهای بازگشتش باگورباچف ملاقات کرد و برای نخستین بار از زبان رهبر حزب کمونیست شوروی شنید که اورا دعوت به کناره گیری از رهبری حزب دموکراتیک خلق کردوبرایش گفت عاقلانه خواهدبودهرگاه مقام منشی عمومی را به یکی از رفقای جوان واگذارد.

پس ازگورباچف رئیس اداره اول کی.جی. بی ولادیمیرکریچکوف Vladimir Khrychkov که بعداًدرسال 1988 به ریاست کی.جی.بی رسید، با ببرک کارمل به مذاکره پرداخت و کوشید تا کارمل را که به شدت از ملاقات باگورباچف ناراحت شده بود دلداری بدهد.

وقتی ببرک کارمل دراول می 1986 به کابل برگشت، "ولادیمیر کریچکوف" رئیس اول اداره کی.جی.بی وژنرال شبارشین معاون کی.جی.بی به تعقیب اودردوم می واردکابل شدند. آنهاوظیفه داشتند تا

خبرنگار روزنامه پرودامی نویسد: «کارمل از حلقه نزدیکان خویش صرف به یکنفراعتمادداشت. آن شخص یکی از "عمو خوانده" های سازمان (کی.جی.بی) بنام (سرهنگ) دگروال "اوسادچی" بود. اوسادچی ازنخستین روزها در کنار کارمل قرار داشت، با فاملیش عادت کرد و منشی عمومی بدون او نمیتوانست گامی بردارد. دگروال از قماش سر بازنماها (نظامیان خشک مغز) نبود؛ بلکه با زبان محلی بلدیت داشت؛ عنعنات محل را می آموخت و به تاریخ و فرهنگ افغانستان دلچسپی داشت. ولی در آغاز سال 1986 واقعه عجیب و وحشتناک با او اتفاق افتاد: دگروال (سرهنگ) که هیچگاه ازبابت صحتش شکایت نداشت، در آستانه درخانه اش جان داد. کارمل به نتیجه رسمی درباره مرگ دگروال باور نداشت. چیزی غیرمعمولی باید اتفاق افتاده بوده باشد... او (کارمل) باازدست دادن نزدیک ترین فرد در حلقه خویش، برای بارنخست احساس ترس و وحشت کرد. یک ترس واقعی. اطلاعات من درباره آن شخص از لابلائی حکایات اقاربش حاصل گردید، ورنه کارمل صحبت و بحث در موضوع و گرفتن نام خانوادگی دگروال را برای من قدغن کرده بود. به زودی روشن گردید که ترس وی بی دلیل نبوده است. برای ماه مارچ همانسال فیصله شده بود تا جرگه بزرگ قبایل دایر گردد. کارمل آماده می شد تا درآن

نامه اش را (از رهبری حزب) برای پلینوم در حال تشکیل کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به امضاء می رساند.» (115)

ببرک کارمل علی رغم گفتگوی تلخ با ژنرالان کی.جی.بی بر سر استعفای خود از رهبری حزب و اعتراض ازدخالت شوروی در پایان استعفا نامه نوشت:

«وظیفه ملی و انترناسیونالیستی خود میدانم تا در این لحظه یکباردیگر عمیق ترین سپاس گزاری خود را به رهبر حزبی و دولتی خلق کبیر شوروی بخاطر کمک های همه جانبه و انترناسیونالیستی به خلق رنج کشیده ما که بی شایبه مبدول داشته اند ابراز دارم.» (116)

ببرک کارمل و سالهای تبعید در شوروی:

"ولادیمیر کریچکوف" در نوامبر 1986 بار دیگر به کابل آمد تا رهبر مستعفی حزب و دولت را به مسکو ببرد. او به کارمل گفت: «شما نیاز به استراحت و معالجه دارید. هرگاه شمارد نمایید، دشمنان شاید شما را بکشند.» اما ببرک کارمل تهدید کریچکوف را در برابر خود از جانب دشمنان تردید کرد و گفت: «نه خیر، اکنون تنها دوستان می توانند مرا به قتل برسانند.» (117)

کریچکوف ببرک کارمل را به مسکو برد. شورویها نخست اپارتمانی را در شهر مسکو برای اقامت رهبر پیشین حزب دموکراتیک خلق اختصاص دادند، اما به او توصیه

ناظر و شاهد استعفای ببرک کارمل از رهبری حزب و تعیین نجیب الله به جانشینی او باشند. کریچکوف و همراهانش ساعت های متوالی کوشیدند تا ببرک کارمل را به استعفا قانع بسازند. شبارشین می گوید وقتی کریچکوف از کارمل خواست تا به آنچی که در مسکو توافق کرده عمل کند: «چهره کارمل تیره شد. او انکار نکرد که در مسکو به توافقیایی رسیده است، اما هوشدار داد که برکناری اش فوراً خشم و ناراضی و و وارد آمدن ضربه جبران ناپذیر بر اعتبار شوروی دارد. پس از آن او ناگهان پریشان حال شده زبانش بند آمد و گریست، "مرا بکشید! قربانی ام کنید! من آماده مرگ، زندان و شکنجه ام!" . . .» (114)

ببرک کارمل علی رغم دلجویی های کریچکوف استعفای خود را توطئه خواند و اظهار داشت: «برایش واضح نشد به کدام اساس اتحاد شوروی در امور داخلی یک دولت مستقل مداخله بی شرمانه می نماید. اما کریچکوف با قاطعیت در موضع خودش باقی می ماند و می گوید: "منشاء ابتکار استعفا در کابل است و ما سکو صرف رفقای افغان رایاری می رساند. کارمل نباید وضع پیچیده را پیچیده تر نماید. او وظیفه دارد جان خویش را بخاطر انقلاب افغانستان نگهدارد." . . . این صحبت پر تشنج در آخر روز (سوم می 1986) به آن منتهی میگردد، که صاحب قصر در حضور ژنرال های شوروی استعفا

در این جاتنهاخوراک بهتر است و دکتوران
معالج بیشتر» (118)

ببرک کارمل چهار سال رادر "داچه"
"سریبریانی بور" به سربرد. دولت شوروی
در این چهار سال او را از بازگشت به کابل
منع کرد. او پس از چهار سال زندگی در
"سریبریانی بور" با تلاش هواداران
در درون حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت
حزب به کابل برگشت.

آخرین سالهای زندگی ببرک کارمل:

بازگشت ببرک کارمل در 11 جولای 1991 (20
سرطان 1370) به کابل پس از چهار سال
انزوا و تبعید در شرایط متفاوت از
سالهای رهبری او در حزب دموکراتیک خلق
و دولت بود. بحران در درون حزب و
حاکمیت حزب تشدید یافته بود و روند
فروپاشی شوروی به عمق و گسترش این
بحران می افزود.

صرف نظر از نقش ببرک کارمل پس از
بازگشت به کابل در کشمکش های درون
حزبی، سالهای پایان حیات او پس از
فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق
بهتر از سالهای تبعید و انزوا و او در
مسکو نبود. حامد علمی خبرنگار افغان
رادیو بی.بی.سی در سالهای نخست دهه
نود که با ببرک کارمل در تابستان
1992 در حیرتان صحبت کرد، او را "یتیم
جنگ سرد" خواند. و ببرک کارمل خود را
قربانی جنگ سرد گفت: «من در این منطقه

کردند که در خانه ییلاقی حومه مسکو
زندگی کند. ببرک کارمل به این خانه
که "داچه" نامیده می شد در منطقه "سریبر
یانی بور" در حومه مسکو انتقال یافت.
"ولادیمیر سنگیریف" خبرنگار نظامی روز
نامه پرودا ارگان نشراتی حزب کمونیست
شوروی در دسامبر 1989 که با ببرک کارمل
به گفتگو نشست از زندگی وی در این
خانه می نویسد: «در این خانه دو طبقه
ای ساخته شده از چوب، اکنون رهبر
سابق افغانستان با خانمش و یک پیش
خدمت عادی زندگی می کند. مقامات
شوروی، که این مکان را برای وی تعیین
نمودند، در ضمن گفتند: او یک مهمان
عالی مقام است و از همه مزایای یک
بازنشسته بهره گرفته می تواند. . .
من با کارمل در زمانه های دیگر، معرفت
حاصل نمودم. او مرا در قصرش در کابل
پذیرفت. عجباکه وی خیلی زود به مقامش
به حیث رهبر خو گرفت- با آدم های
مشتاق تملق و ستایش سرو کار پیدا
کرد و بارضایت خاطر بر مسندش تکیه
زد. ولی اکنون همه چیز دگرگون شده
است. رفقای شوروی که مقام رهبری
افغانستان را بروی تحمیل نموده بودند
در یک مقطع معین به وی خیانت کردند؛
از وی روبرگشتانده به فراموشی اش
سپردند. اگرچه خانه ییلاقی کنونی در
یک دهکده با پرستیژ واقع است، اما
تفاوتی از زندانی در کابل ندارد که
زمانی در آن اسارتش را گذرانده بود.

دیگر نه از پزشکان مخصوص روس خبری بود و نه از صدها فرمانده و ژنرالی که روزگاری احاطه اش کرده بودند. او همه چیز را ازدست داده بود و با خفت و خاری به این شهر دور افتاده تبعید شده است. اتحاد جماهیرشوروی تا آنجا که توانست از او بهره برداری کرد، اما امروز او مطرود شده، حتی از دادن ویزای سفر به او خود داری می کند. در مصاحبه هایم با کارمل، در سالهای 1980 تا 1986 همیشه ویکتور پلیچکاسرمشاور شوروی را کنار او می دیدم. او در ظاهر در برابر کارمل سر خم می کرد، اما به واقع بر او فرمان می راند، و از طریق او بر سراسر کشور افغانستان حکومت می کرد. دوران زمام داری کارمل به همان نحوی پایان یافت که آغاز گشته بود: با اراده و دخالت مستقیم شوروی.» (120)

ببرک کارمل اندکی پس از بازگشت به کابل که دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله فروپاشید، به شهرک مرزی حیرتان در ولایت بلخ رفت و بیشتر از سه سال را با انزوا و بیماری در آنجا به سربرد. سپس برای تداوی به مسکو انتقال یافت و در سال 1996 در مسکو وفات کرد. جنازه اش راهو ادااران او در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق به حیرتان انتقال دادند و در آنجا دفن کردند.

رویکردها :

دور افتاده صرف به خاطر آن زندگی می کنم که می خواهم در افغانستان باشم و در افغانستان بمیرم. افغانستان وطن محبوب همه ماست. شرایطی که امروز در وطن آمده، آمدنی بود. صرف ما قربانی جنگ سرد شدیم. من از شرایط کنونی کشور سخت متأثر هستم و روزها برای وطنم گریه میکنم.» (119)

مصطفی دانش خبرنگار و نویسنده جنبش چپ ایران که در سالهای رهبری ببرک کارمل با او بارها در کاخ ریاست جمهوری کابل به گفتگو نشست است، او راهنگام ملاقات در سال 1995 در حیرتان خاطره تلخی می خواند که مقدر بود دیر یا زود فراموش شود: «وقتی در برابر رئیس جمهور پیشین قرار گرفتم ابتدا او را نشناختم. پیرمردی فرسوده و درهم شکسته در برابرم ظاهر شد که بیماری سرطان بر او چنگ انداخته بود. در سالهای پیشین بیش از ده بار در کاخ ارگ پای صحبت او نشسته بودم. او در جنگ سرد به عنوان یکی از مهره های مهم بلوک شرق، اعتبار زیادی داشت. در آن دیدارها با شور و هیجان و اعتماد به نفس بی پایان از اهداف و نقشه های خود حرف می زد. کارمل از دیدار من شگفت زده است. چهره گرفته اش بازمی شود. و مثل یارگمشده در آغوشم می گیرد. فکر می کنم تنها روزنامه نگاری بودم که در آن روزهای تیره و تاریک به سراغش رفته بودم. همه ترکش کرده بودند.

- 1- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، مجموعه بیانیه ها و نوشته ها 1359 - 1358، مؤسسه نشراتی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 3.
- 2- همان مآخذ، ص 4.
- 3- ولادیمیرسنگیروف، مصاحبه با کارمل، ترجمه فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه www.didgah.de.
- 4- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 18.
- 5- همان مآخذ، ص 263.
- 6- در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص 30.
- 7- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 214.
- 8- جنگ در افغانستان، ص 244.
- 9- افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 169.
- 10- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 77.
- 11- ارتش سرخ در افغانستان، ص 123.
- 12- افغانستان در قرن بیستم، ص 296.
- 13- روزنامه ی آزادی، ارگان نشراتی سازا، جدی 1370، برگردان مصاحبه ی ببرک کارمل از هفته نامه ی شپیگل چاپ آلمان.
- 14- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 291.

- 15- یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 634.
- 16- انتنی هایمن، افغانستان زیر سلطه شوروی، ص 252.
- 17- درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 117.
- 18- آشوب بیگانگان، ص 109 تا 124.
- 19- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 107.
- 20- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 8.
- 21- همان مآخذ، ص 9.
- 22- اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 272.
- 23- اردو و سیاست در سه دهه اخیر، ص 250.
- 24- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 347.
- 25- دوست وفادار شما، اسیر سربریانی بور، www.didgah.de.
- 26- آرشیف تلویزیون دولتی افغانستان، نخستین کنفرانس مطبوعاتی ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با خبرنگاران داخلی و خارجی، 14 جدی 1358 خورشیدی.
- 27- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 18.
- 28- ارتش سرخ در افغانستان، ص 76.

- 33- حقیقت تجاوزشوروی بر افغانستان، ص212.
- 29- مؤمن، پوهنیارباشیر، حزبی که من می شناسم، www.payamewatan.com.
- 30- فلم مستنددوروز پی درپی.
- 31- جمشید ازهالند، حقایق راکتمان نبایدکرد، www.hezbewatan.com.
- 32- روزنامه ی حقیقت انقلاب ثور، شماره ی 284، نمبر مسلسل 1496، 11 اسد 1365.
- 33- افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص187.
- 34- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص341.
- 35- همان مآخذ، ص331.
- 36- همان مآخذ، ص323 از بیانیه ی کارمل درضیافت کاخ کرملین به استقبال ازهیئات افغانی24میزان 1359.
- 37- فلم مستند دوروز پی درپی .
- 38- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص56.
- 39- همان مآخذ
- 40- ارتش سرخ در افغانستان، ص153.
- 41- توفان در افغانستان، ص24.
- 42- رومان، خلیل، درس ها و اندرزها، کابل اسد1382.
- 43- آذرازکابل، ببرک کارمل بر انداز تسلسل قدرت قبيله سالاری در افغانستان، سایت آریایی.

- 44- استادلبیب این مطالب را از قول عبدالمجیدکلکانی به این نگارنده بیان داشت. استاد موصوف جمعه لبیب ازاستادان فاکولته ی شرعیات دانشگاه کابل بود که با سپری کردن بیشتر از شش سال دردهه ی هشتاد در زندانهای خاد و زندان پلچرخی با دخالت و پا درمیانی "ارماکورا" از سازمان عفو بین الملل با چند تن دیگر از استادان محبوس دانشگاه آزادی یافت.
- 45- اسماعیل پولاد، پیرامون شکست سکوت درموردمرگ مجیدکلکانی، سایت آریایی.
- 46- یادداشتهای سیاسی ورویدادهای تاریخی، ص651.
- 47- جنگ درافغانستان، ص290.
- 48- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص113.
- 49- افغانستان درمنگنه ژئوپولتیک، ص45.
- 50- افغانستان، جنگ، جامعه و سیاست، ص97.
- 51- به این نگارنده دراکتوبر 2003 درکشور هالند.
- 52- درپشت پرده های جنگ افغانستان، ص152.
- 53- استاد لبیب به این نگارنده .
- 54- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص113.

- 55- افغانستان در قرن بیستم، ص 303.
- 56- اردو و سیاست در سه دهه ی اخیر قرن افغانستان، ص 322.
- 57- افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 188.
- 58- جنگ های افغانستان از 1979الی 1989، ص 74.
- 59- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 712.
- 60- در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص 31.
- 61- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 708.
- 62- در مورد دخالت ایالات متحده مریک، کشور های غربی و اسلامی مخالف شوروی و حکومت حزب دموکراتیک خلق که با حمایت نظای و مالی از مجاهدین انجام یافت به کتاب " نهضت اسلامی افغانستان، دولت مجاهدین، امارت طالبان و جمهوری اسلامی " اثر نگارنده مراجعه شود.
- 63- افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 194.
- 64- سیا و جهاد، ص 40.
- 65- اندره بریگیووالیوه روا، جنگ افغانستان، دخالت شوروی و نهضت مقاومت، ترجمه ابوالحسن سر و مقدم، چاپ ایران، ص 183.

- 66- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 701.
- 67- جنگ های افغانستان از سال 1979الی 1989، ص 58.
- 68- افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 188.
- 69- اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان ص 246.
- 70- پیرسان لیور، Pierre Centlivres، نقشه جدید قومی افغانستان، ترجمه ابولحسن سر و قدمقدم، افغانستان اقوام کوچ نشینی، به کوشش دکتر محمدحسین پاپلی یزدی، چاپ ایران، سال 1372 خورشیدی، ص 205.
- 71- پشت پرده افغانستان، ص 76.
- 72- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 40.
- 73- پای عساکرما را به افغانستان کشانیدند، مصاحبه وارینکوف برگردان هارون امیرزاده، سایت پیمان ملی.
- 74- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 87.
- 75- جنگ های افغانستان از سال 1979 الی 1989، ص 57.
- 76- در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص 215.
- 77- By:Janes Defence Weekly, June22-1985 P- 1228-1233
- 78- ارتش سرخ در افغانستان، ص 100.

- 79- Power Struggle in the Hindu Kush; Lt Gen(Retd) Kamal Matinuddin P-1 .
- 80- ارتش سرخ در افغانستان، ص 87 .
- 81- جنگ در افغانستان، ص 276.
- 82- جنگ های افغانستان از 1979 الی 1989، ص 116.
- 83- جنگ در افغانستان، ص 298.
- 84- همان مآخذ، ص 285.
- 85- اردو سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 235.
- 86- جنگ در افغانستان، ص 283.
- 87- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق ص 529.
- 88- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 82.
- 89- حقیقت تجاوزشوروی بر افغانستان، ص 283.
- 90- مایوروف، ژنرال الکساندر، در افغانستان چه میگذشت، مترجم فارسی دری، ع - صفا، چاپ پشاور اسد 1379، ص 5.
- 91- افغانستان، برگردان به فارسی، عزیزآریانفر، ص 153.
- 92- دیه گوکوردوز، سلیگ اس.ها ریسون، پشت پرده افغانستان، مترجم: اسدالله شفایی، چاپ تهران، انتشارات بین المللی الهدی، چاپ اول 1379 خورشیدی، ص 210.

- 93- در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص 163.
- 94- همان مآخذ، ص 113.
- 95- همان مآخذ، ص 135.
- 96- افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 219.
- 97- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 140.
- 98- در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص 108.
- 99- همان مآخذ، ص 117.
- 100- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 714.
- 101- همان مآخذ، ص 714.
- 102- پشت پرده افغانستان، ص 207.
- 103- ادوار دشوار دنا دزه، چرخ تاریخ در حرکت بود، برگرداننده از روسی به فارسی دری: فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه www.didgah.de.
- 104- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 714.
- 105- پشت پرده افغانستان، ص 208.
- 106- همان مآخذ، ص 210.
- 107- بیانیه ببرک کارمل در اجلاس فوق العاده و وسیع شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، 18 عقرب 1364، سایت اصالت www.esalat.org.
- 108- روجرکیران و توماس کنی، خیانت به سوسیالیسم پس پرده فروپاشی اتحاد

- شوروی، مترجم: محمد علی عمویی، چاپ تهران، سال 1385 خورشیدی، ص 203.
- 109- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، 726.
- 110- همان مآخذ، ص 725.
- 111- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 150.
- 112- دوست وفادار شما، www.didgah.de.
- 113- همان مآخذ، بخش دوم.
- 114- پشت پرده افغانستان، ص 211.
- 115- دوست وفادار شما.
- 116- روزنامه حقیقت انقلاب ثور 15 ثور 1365 خورشیدی.
- 117- دوست وفادار شما، قسمت دوم.
- 118- همان مآخذ.
- 119- سفرها و خاطره ها، ص 211.
- 120- سایت فارسی بی. بی. سی.

فصل پنجم

خروج قوای شوروی و برگشت "انقلاب" نجیب الله در رهبری حزب و حاکمیت:

نجیب الله متولد ششم آگست 1947 و منسوب به قبیله احمدزی پشتون در سال 1965 (1344) که دانشجوی دانشگاه طب بود به عضویت جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق درآمد. وی در دهه دموکراسی (1964-1973) و در مبارزات خیابانی و میتینگ های این جناح از فعالان حزب شمرده می شد و از هواداران جدی ببرک کارمل بود. وقتی کارمل پس از سرنگونی حکومت امین که به رهبری حزب و حاکمیت حزبی دست یافت و در نخستین همایش سراسری نمایندگان حزب در پایتخت (1981) بسوی میز سخرانی آمد، نجیب الله انانسر همایش در استقبال از او شعری را با تغییر واژه هایش قرائت کرد و در اشاره به کارمل گفت:

موی سفید را فلکش رایگان نداد

این رشته را به نقد جوانی خریده است

این کنفرانس حزبی برای تعیین رهبری حزب و در واقع برای تأیید موقعیت ببرک کارمل که عملاً در رهبری حزب و حاکمیت حزبی قرار داشت تدویر یافته بود. نجیب الله در آن زمان عضو کمیته مرکزی حزب بود که در سال 1977 (1356) به این مقام حزبی دست یافته بود. سپس در سال 1983 به عضویت بیروی سیاسی حزب ارتقاء یافت

پیشنهاد ببرک کارمل، نوراحمد نور، سلطانعلی کشتمند و صالح محمدزیری ابراز مخالفت می نمایند و نجیب الله نیز از این گروه طرفداری میکند. نور و زیری به مشاورین (سفیر و غیره) مراجعه می نمایند و نظر اکثریت اعضای بیروی سیاسی را با آنها در میان میگذارند و اینکه نجیب الله بحیث عضو دارالانشاء کمیته مرکزی پیشنهاد و این گروه موافقه می کند. بعد از این ملاقات، سفیر شوروی و چندتن دیگر به ببرک کارمل مراجعه نموده و برایش میگویند که: در رهبری حزب شما در رابطه به ارتقای محمودبریالی مخالفت جدی وجود دارد بناً اگر مسکو (ک.گ.ب) قبول کند که نجیب الله عضو دارالانشاء کمیته مرکزی شود، آیا شما موافق هستید؟ چون قبلاً ببرک کارمل در این رابطه سیاستاً موافقه کرده بود، بناً مجبور می شود که بگوید درست است. . . . بعد از این کشمکش ها و اختلافات مناسبات میان ببرک کارمل و نوراحمد نور، سلطانعلی کشتمند و صالح محمدزیری تیره ترمیگردد و نجیب الله با هوشیاری خاص میان این دو گروه یعنی در حرف باببرک کارمل و در عمل با گروه نوراحمد نور بخاطر تحکیم قدرت تا پیروزی نهایی (کسب قدرت کامل) در مشوره نزدیک به مشاورین شوروی برای رول اول در حزب دموکراتیک خلق آمادگی می گیرد.» (2)

و در همین وقت به حیث منشی تشکیلات حزبی به عوض نوراحمد نور تعیین شد. در حالی که نجیب الله مراحل صعود در حزب راتحت رهبری کارمل و در ظاهر با حمایت و موافقت او پیمود، نکته قابل پرسش و بحث چگونگی رابط او باببرک کارمل و موقف کارمل در مورد صعود نجیب الله تا دسترسی به عضویت بیروی سیاسی و منشی تشکیلات حزبی و سرانجام رهبری حزب است.

سلطان علی کشتمند عضویت نجیب الله را در بیروی سیاسی و سپس منشی تشکیلات حزبی نتیجه "سازش میان طرفهای معین" در درون حزب میدانند و از ندامت کارمل مبنی بر موافقتش با ارتقای نجیب الله به مقام بالای حزب سخن می گویند: «مسئله عمده تعیین یک تن اعضای بیروی سیاسی بحیث منشی تشکیلات حزبی بجای نوراحمد نور بود. چندین کاندید برای این پست وجود داشت، ولی کارمل با وصف احتیاط های لازم بعدها معترف بود که در مورد ابراز موافقت به تعیین نجیب الله به این پست اشتباه کرده بود. کارمل بر پایه گرایش های جدید خویش معتقد بود که در چنین مقامی باید یک تن پشتون بی تعصب و در عین زمان پرچمی وفادار تعیین گردد. در آن زمان نجیب الله حایز چنین خصوصیتی بود.» (1)

اما میر صاحب کاروال نقش شورویها را در صعود نجیب الله به مقام بلند حزبی مهم و تعیین کننده تلقی می کند: «در برابر

از کشته شدن امین، کی.جی.بی. نجیب پرشورو ظالم 32 ساله رابه رهبری خدمات اطلاعات دولتی افغانستان (خاد) که به سال 1980 به جای پلیس مخفی امین تأسیس گردید؛ گماشت.» (4)

" گئورگی کورنیکو" معاون اول وزارت خارجه شوروی و مشاور خاص کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در زمامداری گورباچف، نجیب الله را «فرزند موطلائی کی جی بی» خواند. (5)

انگیزه های انتخاب نجیب الله در رهبری حزب:

سلطانعلی کشتمندبرغم آنکه به موقعیت مناسب و قانونی خود در جانشینی ببرک کارمل به عنوان یکی از بنیانگذاران حزب و چهره دوم پس از کارمل اشاره می کند، اما دلایل و عوامل انتخاب نجیب الله در رهبری حزب مورد بحث قرار نمیدهد (6)

میرصاحب کاروال عضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق از تفاوت دیدگاه های جناح خلق در بیروی سیاسی بر سر انتخاب نجیب الله در رهبری حزب سخن می گوید: «صالح محمدزیری در اوایل مخالف نجیب الله بود و به کشتمند بیشتر ترجیح میداد زیرا نظربه سابقه حزبی ونظر به کرکتر نرم سلطانعلی کشتمند او احساس خوردی وتحقیر نمیکرد. برای نیاز محمد مومند و اینجانب (میرصاحب کاروال) تعویض ببرک کارمل توسط صالح محمدزیری و یا پنجشیری زیادتر مورد قبول بود. اگرچه

ژنرال محمدنبی عظیمی عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق نیز با دیدگاه مشابه میرصاحب کاروال از مخالفت باطنی نجیب الله باببرک کارمل سخن می گوید: «نجیب در بیروی سیاسی حزب از جمله هواخواهان کارمل شمرده می شد اما در باطن با کارمل نبود. او همراه با رفیع که اکنون از ببرک کارمل ناراضی بود و همراه با سلطانعلی کشتمند وحتى با کاوایی نزدیک شده بود و در درون خویش این اندیشه را پرورش میداد که چگونه روزی برمسند قدرت تکیه زند.» (3)

رهبری در سازمان استخبارات (خاد):

صرف نظر از موافقت یا مخالفت درون حزبی با صعود نجیب الله به پله های بلند ترقی در تشکیلات حزبی، دوران اقتدار نجیب الله در واقع پس از حمله نظامی شوروی آغاز یافت. در این دوره او در رأس اداره سازمان استخبارات یا اطلاعاتی دولت حزب دموکراتیک خلق (خاد) قرار گرفت. این اداره در روابط بسیار تنگاتنگ با عمده ترین ارگان قدرت در شوروی یعنی کی.جی.بی به سر میبرد. چه کسی او را در رأس این اداره گماشت؟

" اولگ گوردیفسکی" یکی از افسران کی.جی.بی که در کشورهای غربی ماموریت داشت و سپس در انگلستان پناهنده شد در کتاب: "کی.جی.بی؛ تاریخ عملیات بیرون مرزی" مینویسد: «به زودی پس

امریکایی می نویسد: «ختک در سال 1993 به من گفت که نجیب الله اهمیت تغییرات به وجود آمده در مسکو در زمان گورباچف را زود درک کرد و فرصت را به پیروزی کامل برای تصاحب پست ریاست جمهوری، از طریق همنوایی با سیاست جدید روس ها، مناسب دید.» (9)

البته برای شوروی ها انتخاب نجیب الله از لحاظ هویت قومی اونیزاهمیت داشت. در فصل چهارم از اظهارات سفیر شوروی به "دیه گوکوردووز" نماینده خاص سر منشی ملل متحد در امور افغانستان که از نیاز به رهبری یک عنصر پشتون به جای ببرک کارمل در حزب و دولت حزبی سخن رفت. همچنان از تمایل و خاست پاکستان به رهبری یک عنصر پشتون در حزب و دولت اشاره شد که گورباچف این تمایل را در جهت بیرون شدن از باتلاق افغانستان مد نظر گرفت. سلیک هریسن متخصص امریکایی امور شوروی نیز به این نکته انگشت میگذارد: «این واقعیت که نجیب الله یک پشتون بود، او را در نظر دیپلماتهای شوروی جالب توجه داد. چرا که کارمل یک پشتون "واقعی" نبود و سیاست های قومی رژیم او نارضایتی وسیعی در میان پشتونها ایجاد کرده بود. کارمل اگرچه خود را منسوب به پشتون میدانست، اغلب پشتونها با اشاره به منشأ فرهنگی او در میان نخبگان کابل او راجزی از خود نمیدانستند.» (10)

ما با سلطانعلی کشتمند روابط خوب داشتم. سید محمد گلابزوی طوریکه بعداً معلوم شد بر اساس مصلحت های قبلی موافقه خویشرا در مورد نجیب الله ابراز نموده بود. برای وطنجار اصلاً مطرح نبود که کی شود؟ زیرا او در تحلیل نهایی تابع نظر شوروی بود و کدام موضعگیری خاص از خود نداشت. به هر صورت در این جا نظر شوروی نقش تعیین کننده داشت.» (7)

مؤلفین روسی "افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک" نیز به نظر شوروی در مورد زعامت نجیب الله انگشت میگذارند: «درگزینش نجیب به عنوان جانشین کارمل شوروی هانقش سازنده یی رابازی کردند. نجیب را طبعاً اندروپف، اوستینیف و پونوماریف که ارزشیابی بالایی از توانایی های او میدادند، بسیار خوب می شناختند. در این زمینه رایزنیها این بود که در صورت تعویض کارمل تنها نجیب می تواند به جای او بنشیند.» (8)

شوروی ها چرا نجیب الله را بجای کارمل انتخاب کردند؟

افراسیاب ختک از چهره های چپگرای سیاسی پشتون های پاکستان که در بسیاری از سالهای دهه هشتادگونه یک تبعیدی سیاسی در کابل به سر میبرد و بانجیب الله روابط نزدیک داشت از سرعت درک وی (نجیب الله) در مورد تغییرات شوروی و همنوایی با این تغییرات سخن می گوید. هریسن خبرنگار و نویسنده

است و او در آینده بالای خلقیها اتکاء خواهد کرد. سیاست کادری و اعتماد بالای خلقی ها تضمین خواهد شد.» (12)

احراز رهبری حزب:

تدویر پلنوم هژدهم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در چهارم می 1986 برابر با 13 ثور 1365 در واقع انجام کودتای بدون خون ریزی نجیب الله علیه ببرک کارمل بود. در حالی که ببرک کارمل تحت فشار شدید شورویها و در فضای گسترش اختلاف درونی حزب بر سر رهبری جایش را به نجیب الله خالی کرد اما در بیانیه پلنوم هژدهم از تمایل کارمل در مورد رهبری نجیب الله گفته شد: «رفیق ببرک انتخاب رفیق نجیب را به حیث مناسب ترین جانشین خود معرفی کرد و گفت: ما و دوستان ما (شوروی) رفیق نجیب را به مثابه رفیق با صلاحیت، پر انرژی و اصولی میدانیم. ایشان در مقامات رئیس خادومنشی کمیته مرکزی نشان دادند که سازماندهنده خوب و وفادار به آرمان انقلاب ثور و انترنا سیونالیزم پرولتاری میباشند. پلینوم هجدهم کمیته مرکزی حزب انتخاب درستی انجام داده است.» (13)

گورباچف بلافاصله بروز پنجم می 1986 انتخاب نجیب الله را به حیث منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تبریک گفت و در نامه ای به او نوشت: «سهم شما در تحکیم دوستی شوروی-افغان، رشد و توسعه همکاری همه جانبه و ثمر بخش میان

شورویها فکرمی کردند که نجیب الله بیشتر از هر کس دیگر در میان جناح پرچم برای جناح خلق با توجه به هویت اتنیکی او قابل پذیرش و اعتماد است. نجیب الله نیز در دوران ریاست خاد این اعتماد خلقی هارا جلب کرده بود. مؤلفین افغانستان در منگنه ژئوپولوتیک به این نکته اشاره کرده می نویسند: «فراکسیون بازان حزبی هم از شاخه پرچم و هم از شاخه خلق می دیدند که نجیب تمایلات فراکسیونی ندارد (چون او مستقیماً در کشمکش بر سر رهبری در حزب میان تره کی و کارمل در سالها 60-70 دست نداشت). در دستگاه دولت روشن بود که نجیب در کرسی رهبری خاد جلو تمایلات موجود ضد خلقی کارمندان ارگانهای امنیت دولتی را میگرفت، با آنکه خود در نهانخانه دل به پیمانہ یی با آنان هم نوا بود. به یاری این گونه رفتار، او توانست مناسبات شخصی خوبی با شماری از خلقی های برجسته چون نظر محمد، تنی، وطنجار و گلابزوی داشته باشد.» (11)

شورویها نیز از چنین نزدیکی و مناسبات نزدیک به خلقیها اطمینان داده بودند: «شورویها در آن زمان برای ما (رهبری خلقی) چنین استدلال میکردند: اگر کارمل توسط یکی از رهبران خلقی تعویض گردد در آن صورت پرچمی هابا هم متحد میشوند و برای سبکدوشی ببرک کارمل پرابلم های زیاد ایجاد می نمایند. و در عین زمان آنها میگفتند که: نجیب الله نفر ما

که برخی درکنارنجیب الله و برخی دیگر در موضع مخاصمت با وی قرار گرفتند.
وضع رهبری پرچمی ها نیز بهتر از خلقی ها نبود. در نتیجه سیاست های دوگانه نجیب الله، اعضای رهبری پرچمی ها نیز به جناح هاتقسیم شدند.» (15)

برخی از فعالان ورهبران جناح خلق نیز از دوگانگی سیاست نجیب الله سخن می گویند: «نجیب الله اگرچه در روز های اول (منحیث ضرورت) بالای خلقی ها اتکا نموده، ولی بسیار زود در نتیجه فشارهای رهبری پرچمی خصوصاً نوراحمدنور و سلطانعلی کشتمند و طرفداران ببرک کارمل بخاطر آرام ساختن ویاتطمیع شدن آنهاچنین نشان داد که او (نجیب الله) هرگز به خلقی هاتسلیم نشده و مکتب پرچمی را بیشتر از کارمل حفظ و تقویه خواهد کرد. برای این منظور پلینوم 19 کمیته مرکزی راتدویر نموده و در آن اکثریت مطلق طی فهرست دور و دراز طرفدارن کارمل را به عضویت کمیته مرکزی و کمیسیون تفتش مرکزی حزب قبول می نمایند. اگرچه در پلینوم های بعدی نیازمحمد مومند و گلاب زوی را به عضویت بیروی سیاسی ارتقا داده و مرا (میر صاحب کاروال) به حیث عضوعلی البدل بیروی سیاسی باقی گذاشت
با وجودیکه نجیب الله تلاش کرد که برخی از کادرهای پرچمی ها را مانند (نجم الدین کاویانی، ظهور رزمجو، مزدک و حیدرمسعود را به عضویت بیروی سیاسی

اتحاد شوروی سوسیالیستی و جمهوری دموکراتیک افغانستان به خوبی آشکار است. به شما رفیق نجیب و تمام اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان مؤفقیت در امر تحقق اهداف ووظایف انقلاب ثور آرزومی نمایم.» (14)

گسترش نفاق درونی حزب دموکراتیک خلق:

نجیب الله در آغاز از رهبری جمعی سخن می گفت و تلاش میکرد تا از گسترش اختلافات درون حزبی بکاهد، اما در دوران رهبری او حزب درگیر تفرقه بیشتر شد. سلطانعلی کشتمند می نویسد: «پس از پلنوم متذکره (پلنوم 18) بگونه لاینقطع مبارزه درون حزبی ادامه داشت و هر روز اشکال نوین به خود می گرفت. از یکسو هواخواهان ببرک کارمل از مخالفت های خویش دست نمی کشیدند و باگذشت زمان متشکل تر و پر شمارتر می شدند، از سوی دیگر نجیب الله در ضدیت در برابر آنان می افزود و اشکال مختلف فشار بشمول زندانی کردنهای دسته جمعی آنان را بکار می گرفت. وی همچنان بخاطر ایجاد تضییقات، مخالفین دیرین ببرک کارمل اعم از خلقی ها و پرچمی ها را فرا میخواند و امتیاز میداد. ولی با احراز مقام رهبری از سوی نجیب الله، مخالفت های خلقی هانه تنها فروکش نکرد، بلکه شیوه های نوینی بخود گرفت. گروه بندی های جدیدی در میان خلقی ها بوجود آمد

حزبی و دولتی کنار کشیده و به نقادی پرداخته و بر ضد مشی مصالحه ملی گام بر میدارد.» (17)

سلطانعلی کاشغری در مورد استعفای کارمل از ریاست شورای انقلابی می نویسد: «او (نجیب الله) با پافشاری از شورویها تقاضا نمود تا ببرک کارمل را برای اقامت به اتحاد شوروی فرا خوانند. برغم اینکه از یکسو شورویها پذیرفتند و از کارمل چنین دعوتی را بعمل آوردند، ولی کارمل مقاومت جدی از خود بروز داد و تقاضای آنان را رد کرد. نجیب الله از پا نشست و کار زیادی انجام داد تا اعضای بیروی سیاسی را به ضرورت دوری کارمل از کشور متقاعد ساخت. هنگامیکه کارمل در برابر تصمیم بیروی سیاسی و کمیته مرکزی مبنی بر عزیمت خویش به اتحاد شوروی قرار گرفت، راه دیگری نداشت جز اینکه آنرا بپذیرد.» (18)

دستگیر پانزده نفر از رهبران جناح خلق پذیرش استعفای ببرک کارمل را از ریاست شورای انقلابی و خروج از افغانستان نتیجه پلان سر مشاوری شوروی ویکتور پلینچکو تلقی می کند که از سوی وزرای دفاع، داخله و امنیت به کارمل تحمیل گردید. (19)

هرچند بیرون راندن ببرک کارمل از کلیه مناصب حزبی و دولتی و حتی از افغانستان راه را برای رهبری انحصاری نجیب الله در حزب و دولت هموار کرد اما

ارتقا داد و یا اینکه عبدالوکیل رابه حیث عضو بیروی سیاسی و وزیر خارجه و محمد داود رزمیار را به عضویت کمیته مرکزی و مسئول شعبه اقتصاد کمیته مرکزی ارتقا و تعیین نمود) ولی در عین زمان میخواست که نقش رهبری کننده نور احمد نورو سلطان علی کاشغری را تضعیف نموده و طرفداران ببرک کارمل را زیر ضربه قرار بدهد.» (16)

برکناری ببرک کارمل از ریاست شورای انقلابی و تشدید خصومت در جناح پرچم:

حضور ببرک کارمل از 4 می 1986 تا 20 نومبر 1986 در ریاست شورای انقلابی برای نجیب الله مزاحم و غیر قابل قبول بود. او با موجودیت کارمل خود را در رهبری حزب راحت احساس نمی کرد. از سوی دیگر طرفداران ببرک کارمل به آسانی می توانستند علیه رهبر جدید حزب قرار بگیرند. معذرتاً نجیب الله در صدد آن شد تا از طریق شورویها به حضور کارمل در حزب و دولت پایان دهد: «رفیق نجیب در گفتگوها بارفیک وارنتسف و همچنان در دیگر گفت و شنودها در کابل، در روزهای آخر او به ویژه تأکید می کرد که هرچه زود تر باید ببرک کارمل را از عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و از ریاست شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان برکنار کرد. رفیق نجیب می گوید که کارمل خود را از کارهای

ازگزینه های عبور از این مانع پیوسته مدنظر داشت، اما با حضور نیروهای شوروی از استقلال عمل در این گزینش بهره مند نبود. میزان خصومت او در برابر ببرک کارمل و محدودیت میدان عمل او را ناشی از تأثیر شورویها می توان از این ادعای کارمل دریافت که از سوی میرصاحب کاروال عضو دفتر سیاسی حزب به نقل از ببرک کارمل ارائه می شود: «اگر موجودیت نظامی شوروی نمی بود، عین دارمه نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین در این جا تکرار میگردید. چنانچه در آخرین لحظات زندگی ببرک کارمل وقتی که اینجانب به احوال بررسی مریضی اش رفته بودم، برای من گفت: "نجیب الله را مانند فرزند سینه دادم و ارتقا دادم ولی او نامردحتی برای از بین بردن فزیکه ماچندین بار آمادگی گرفته بود ولی جانب شوروی موافقه نکرده بود."» (21)

نجیب الله در مسیر استحکام قدرت

الف - عزل و نصب در داخل حزب و دولت:

نجیب الله پس از بیرون راندن کارمل از شورای انقلابی به عزل و نصب جدید در کابینه پرداخت. ژنرال نظرمحمد وزیر دفاع از جناح خلق برکنار شد و جای او را ژنرال رفیع از جناح پرچم گرفت. عبدالوکیل از سفارت در ویتنام برگشت و به حیث وزیر خارجه توظیف یافت. سید محمد گلابزوی که عملاً رهبری جناح خلق

اوقادار نشد تا کلیه جناح ها و فراکسیون های حزب را متحد کند و از تفرقه بیشتر در درون حزب به خصوص در داخل جناح پرچم بکاهد. در نخستین روزها محمودبریالی و تعداد دیگری از هواداران کارمل روانه زندان شدند. فشار بر طرفداران ببرک کارمل نه تنها به بدبینی و خصومت علیه رهبر جدید حزب پایان نداد بلکه این خصومت را در مسیر غیرقابل برگشت میان دو طرف برد. هواداران کارمل کینه و خصومت شدیدی را در دل خود علیه نجیب الله نگهداشتند و تا آخرین روزهای حاکمیت او به این انتقام جویی و دشمنی ادامه دادند. آنگونه که ژنرال نبی عظیمی از هواداران کارمل می گوید:

«پرچمی های طرفدار ببرک کارمل، آرزومند دفاع از کشور بودند و با وصف آنکه نجیب را با دیده حقارت می نگرستند بخاطر حفظ حیات و زندگی خود و مردم خود، حاضر به هرگونه ایثار و قربانی بودند. اما فکرا انتقام گرفتن از نجیب و ضربه زدن به او لحظه یی آنها را ترک نمیکرد.» (20)

نجیب الله نیز با طرفداران کارمل در درون حزب و دولت با سیاست "چماق و هویج" و "یا قمچین و قیماق" عمل میکرد و از انتقام جویی و دشمنی آنها غافل نبود. شاید او فکر تصفیه و سرکوبی هواداران کارمل را از حزب و دولت حتی تا سرحد حذف فزیکه ببرک کارمل به عنوان یکی

مسکو گماشته شد به مخالفت بانجیب الله ادامه داد. افزون برآنکه این مخالفت ریشه در تقابل و دشمنی سنتی میان دو جناح خلق و پرچم داشت به رقابت ذات البینی میان طرفین برسر اداره ی استخبارات وزارت داخله نیز برمیگشت که هریک برای تقویت و نیرومندی ارگانهای مربوط خودبه شورویها نزدیک می شدند. نجیب الله در ریاست خاد مسکو را قانع ساخت تا اداره استخبارات وزارت داخله مربوط ریاست خاد شود که ریاست آنرا نجیب الله بدوش داشت. این امر برکینه گلابزوی افزود. گلابزوی در دوران حضورقوای شوروی، نیروهای مسلح وزارت داخله را باکمک ومشورت وزارت داخله شوروی تقویت کرد که دربسا موارد با"خاد" در کمکش بسر میبرد. اوکه عملاً رهبری جناح خلق را بدست گرفته بود توقع داشت که مسکو بعداز ببرک کارمل، زعامت حزب و رهبری حاکمیت آنرا به جناح خلق بسپارد. گلابزوی وبسیاری ازبلند پایگان جناح خلق، خلقي ها را بنابر نفوذ و قدرت شان در ارتش به این کار مستحق می پنداشتند. اما برخلاف آرزوی آنها، مسکو نجیب الله را به جانشینی کارمل برگزید. صعودنجیب الله در پله های بالایی قدرت از ریاست خاد به رهبری حزب و دولت، گلابزوی را بیش ازبیش عقده مند و ناراحت ساخت. سپس عقده و خصومت گلابزوی دربرابرنجیب الله که از پذیرفتن

رابدوش گرفته بود در 18 عقرب 1367 از وزارت داخله سبکدوش وبه حیث سفیر افغانستان در مسکو گماشته شد و به جای اواسلم وطنجاردررأس وزارت داخله قرار گرفت. صالح محمدزیری در میزان همین سال از عضویت دفتر سیاسی و دارالانشای کمیته مرکزی اخراج شد. تعقیب وگرفتاری هواداران ببرک کارمل ادامه یافت. در اکتوبر1986 (میزان1367) ده هاتن از طرفداران ببرک کارمل دستگیروروانه زندان گردیدند. تعویض، ترفیع و تنزیل اعضای ارشد حزب دموکراتیک خلق درعالی ترین ارگانهای رهبری حزب بخش دیگر از اقدامات نجیب الله درتحکیم پایه های قدرتش در درون حزب بود. اوازهمان آغاز پیوسته به این جابجایی ها درحلقه های رهبری حزب به ویژه دربیروی سیاسی وکمیته مرکزی ادامه داد. امااین اقدام شگاف های جدیدوعمیقی رادرحزب ودولت ایجاد کرد. همانگونه که نجیب الله در درون جناح پرچم نتوانست همبستگی و حمایت تمام عناصروشاخه های مختلف این جناح را در رهبری خود جلب کند درجناح خلق نیز به چنین توفیقی دست نیافت. بخش اصلی جناح خلق به رهبری سید محمدگلابزوی درمخالفت وخصومت با نجیب الله قرارگرفتند. گلابزوی در آغاز تعویض رهبری حزب ودولت از ببرک کارمل به نجیب الله، توافق خودرا به این تغیر نشان داد، اما بعداً که به سفارت در

کنترول خود را بر نیروهای نظامی و عملیات این نیروها در سراسر کشور تأمین کرد و در آغاز توان روحی و کیفی این نیروها را با همکاری مشاوران شوروی بالا برد. در جلسات این قرارگاه مشاورین ارشد نظامی شوروی مشارکت میکردند. سرمشاور نظامی نجیب الله ادعا میکند که: «من بارئیس جمهور طرح دستور های او را شامگاهان یا بامداد هر روز پیش از برگزاري نشست بود قومانندان اعلي بررسی می کردم. معمولاً من مسایل اصلي را که باید درباره آن دستور صادر میکرد، برایش می نوشتم...» (23)

نجیب الله پس از خروج قوای شوروی در جهت تقویت و تحکیم موقعیت خود تخریفات بیشتری را در نیروهای نظامی دولت ایجاد کرد. اوشماری از لواها (تیپ) را از مناطق مرزی با پاکستان بیرون کشید نیروهای این لواها را در فرقه های (لشکر) وزارت دفاع مدغم کرد و یا از ترکیب آنها فرقه های جدید بوجود آورد. افزون بر آن، تشکیل یک نیروی جدید در چهارچوب وزارت امنیت دولت به نام گارد ریاست جمهوری که سپس به گارد ملی تغییر نام داد یکی از گام ها مهم او در ایجاد یک نیروی قابل اعتماد در دسترس و فرمان خودش بود. میرصاحب کاروال افسر ارشد وزارت دفاع و عضو بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در سالهای نخست رهبری نجیب الله می نویسد که گارد ملی به حیث یک نیروی موازی

او به حیث معاون اول خود و قوماندان گارنیزیون کابل و تشکیل فرقه های جدید در چارچوب وزارت داخله مبتنی بر طرح برخی مشاوران شوروی جانبدار جناح خلق خودداری کرد، مضاعف گردید. دریک گزارش سری گروه عملیاتی وزارت دفاع شوروی گفته میشود: «رئیس جمهور به شدت در برابر گماردن گلابزوی به سمت رئیس گارنیزیون کابل و گذاشتن کلیه نیروهای مستقر در کابل از جمله گاردخاص در اختیار او موضعگیری کرد. رئیس جمهور خاطرنشان کرد گلابزوی می خواهد دستگاه بی سرو پایی بسازد که به آن نیازی نیست.» (22)

ب- تقویت نیروهای نظامی و استخباراتی:
تقویت نیروهای نظامی بگونه فزاینده در طول سالهای رهبری نجیب الله، ایجاد واحدهای مختلف نظامی در چهارچوب وزارت امنیت دولتی و افزایش نیروی گارد ملی بخش مهم عملکرد نجیب الله در مسیر استحکام پایه های اقتدار او بود. وی پس از احراز رهبری حزب و دولت قرارگاه قومانندان اعلي قوای مسلح را متشکل از نیروهای وزارت دفاع، داخله و امنیت بوجود آورد و خود به عنوان قوماندان اعلي، ریاست این قرارگاه را بدوش گرفت. او با کار مداوم در ریاست قرارگاه اعلي قوای مسلح و رهبری ارگان دیگری به نام شورای عالی دفاع وطن روابط و

ناخشنودی خلقیها و کادر فرماندهی ارتش و نیروهای انتظامی را برانگیخت. پنهان نبود که نجیب الله به وزارت امنیت دولتی تکیه میزد و به ارتش و وزارت کشور اعتماد نداشت.» (25)

گارنیزیون کابل نیز به عنوان یک نیروی جدید در تأمین امنیت پایتخت مورد توجه قرار گرفت و فرماندهی آن به سه فرقه هشتم، پنجم و دهم وزارت های دفاع، داخله و امنیت ملی که وظیفه دفاع از کابل را بدوش داشتند تعمیم یافت.

ج- گسترش نیروهای ملیشه یا شبه نظامی:

ملیشه سازی تأثیرات بسیار منفی بر روی نظام اجتماعی و سیاسی کشور بجا گذاشت و زمینه های گسست نظام اجتماعی، قانون گریزی و تفنگ سالاری رادر افغانستان مساعد ساخت. و نکته قابل توجه این است که سیاست ملیشه سازی سرانجام یکی از عوامل زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را فراهم کرد.

استفاده از نیروهای شبه نظامی و ملیشیدار دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از زمان رهبری و حاکمیت نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین آغاز یافت. در نخستین سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق مناطق مرزی مورد توجه دولت در ایجاد نیروهای شبه نظامی بود: «در آغاز، جذب نیروهای ملیشه در میان برخی از قبایل مرزی در پکتیا و

با نیروهای وزارت دفاع به مشورت و کمک کی.جی.بی و مشاوران شوروی ایجاد شد: «موازی با وزارت دفاع، گارد ملی را ایجاد نمود و برای اكمال پرسونل آن تقریباً یک سفر بری عمومی را در حزب و سازمانهای اجتماعی اعلان نمود. . . و رانتسوف سفیر فوق العاده شوروی در کابل می گوید: "یک گروه مخصوص به سر پرستی سه جنرال کی.جی.بی بوجود آمد تا اطمینان دهد که نجیب الله نیات شوروی رادرک کرده و برای خروج آمادگی می گیرد." به گفته و رانتسوف این گروه مخصوص ستاد مشترک متشکل از افراد کاردان در کابل بوجود آورد، طرحهای نظامی و اقتصادی را برای دفاع از رژیم تنظیم کرد، و در مورد یک سری توافقات با نجیب الله برای دریافت کمک های بهتر و بیشتر شوروی به مذاکره پرداخت. کی.جی.بی به نجیب الله هوشدار داد که متکی به وفاداری ارتش افغانستان نباشد. بنابراین پول و تجهیزات لازم در اختیار او گذاشت تا گارد ریاست جمهوری جدید با حقوق و مزایای بالا که چیزی کمتر از ارتش خصوصی او نبود بوجود آورد.» (24)

یکی از ژنرالان شوروی و مشاور نجیب الله نیز از اتکای وی به نیروی گارد ملی و قوای استخبارات سخن می گوید: «رئیس جمهور (نجیب الله) در مناسبات خود با نیروهای مسلح به "گارد خاص" وزارت امنیت دولتی اولویت قایل بود. این کار

8000 تن از جوانان در قالب گروه های مدافعین انقلاب مشغول فعالیت شده و از خدمت سربازی اجتناب می کنند. سپس در دوره رهبری و حاکمیت نجیب الله روند ملیشه سازی افزایش و تقویت یافت. و این افزایش در برخی ولایت حتی توازن میان نیروی منظم دولتی را که شامل نیروهای ارتش و پولیس می شدند برهم زد. به گونه مثال در ولایت هرات: «از مجموع 55000 نیروی دولت در ولایت هرات در سال 1988 (1367) بیش از 30000 تن را شبه نظامیان تشکیل می دادند. از این نظر وضعیت در دو سال بعد نگران کننده تر بود که فرقه 17 هرات شامل 3400 نیروی منظم و 14000 ملیشه بود و در همین حال در فرقه 21 شیندند، در مقابل همین تعداد شبه نظامی تنها 1645 نیروی منظم حضور داشتند.» (27)

به شمار نیروهای ملیشه در بسیاری از ولایات دیگر در سالهای حکومت نجیب الله افزوده شد. در ولایت قندهار به قول یک پژوهشگر انگلیسی: «والی قندهار در اقدام خود برای گسترش ملیشه کار رابه جایی رساند که دیگر برای ارتش نیرو جذب نمی کرد و در عوض برای کسانی که برای پیوستن به شبه نظامیان از خود تمایل نشان می دادند، مبلغ بیست هزار افغانی پول می پرداخت.» (28)

نیروهای ملیشه در حکومت نجیب الله صاحب اسلحه سنگین به شمول تانک های

ننگرهار، مهم تراز همه در بین قبایل افریدی، وزیر، شینواری و مهمند در ولایت کابل بیشتر از همه موفقیت آمیز بود. به ویژه پکتیا شاهد ایجاد نخستین فرقه یا لشکر قبیله یی در سال 1987 (از میان قبیله شخص نجیب الله) بود و ظاهراً نخستین واحد قبیله ای به شمار میرفت که میزان چشمگیری سلاحهای سنگین از جمله تانک دریافت کرد.» (26)

نیروهای مجاهدین که به دولت می پیوستند نیز در قوای ملیشه تنظیم می شدند. آنها سپس در دفاع از دولت بیشتر و سرسختانه تر از نیروهای ارتش و پولیس می جنگیدند، به همان حد آنها حقوق و امتیازات بیشتر بدست می آوردند. قوماندانان معروف نیروهای ملیشه چون عصمت مسلم از ولایت قندهار که در سال 1984 به دولت پیوست، شیرآقا و سید احمد از قوماندانان مجاهدین در ولایت هرات که در سال 1981 و 1987 تسلیم دولت حزب دموکراتیک خلق شدند نمونه هایی از این ملیشه ها بودند.

نیروهای ملیشه در آغاز به عنوان نیروی محلی و مردمی در حمایت از دولت حزب دموکراتیک خلق و نهادهای دولتی و حزبی در روستاها مورد توجه بودند، اما ضعف فزاینده ارتش و پولیس این نیروها را تقویت کرد. آنها در بسیاری از مناطق وظایف پولیس و ارتش را بدوش گرفتند. ژنرال محمد رفیع وزیر دفاع در سال 1984 به مشاوران شوروی خود شکایت کرد که

مجاهدین از اقوام دیگر برای جنگ اعزام می شدند.

د- مصالحه ی ملی:

نجیب الله پنج سال پس از اعلان سیاست مصالحه ملی نه به عنوان رفیق نجیب منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق بلکه به عنوان محترم دکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان که در سوم میزان 1370 خورشیدی در پارلمان سخن می گفت این پرسش را مطرح ساخت که سیاست مصالحه ملی از کجا ناشی گردید؟ سپس پاسخ داد:

«جواب واضح است. طوریکه بارها و به مناسبت های مختلف به این مسئله تماس گرفته ام که پنج سال قبل در نتیجه جمع بندی تجارب پس از تحولات 7 ثور (1357) وملاقات ها و نشست هایی با علماء روحانیون و شخصیت های مختلف افغانی بعمل آمد. نخستین مفکوره های مصالحه ملی از همین نشست ها و تبادل نظرها بوجود آمد و شکل گرفت.» (29)

امانجیب الله پنج سال قبل از اظهارات خود در جدی 1365 (جنوری 1986) که به پرسش های خبرنگاران خارجی پاسخ میداد در پاسخ به این پرسش خبرنگار "پرنسا لاتینا" که از او پرسید: «در امر تحقق برنامه آشتی ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان به کدام کمک مشخص دوستان بین المللی خود ضرورت داشته و در آینده ضرورت دارید، گفت: به طرز

زرهدار و محاربوی، انواع موشک و توپخانه شدند و پس از خروج نیروهای شوروی در سال 1988 در چهارچوب وزارت های دفاع وامنیت ملی در قطعات مستقل تا سطح فرقه تنظیم گردیدند. فرقه 53 پیاده به قوماندانی عبدالرشید دوستم که به بزرگترین نیروی ملیشه های دولت نجیب الله مبدل گردید در چهارچوب وزارت دفاع در شبرغان ایجاد شد. افزایش وتقویت ملیشه ها به افزایش اقتدار این نیروها در ولایات انجامید. مخالفت و خصومت میان نجیب الله و جناح خلق وهواداران ببرک کارمل در جناح پرچم، نجیب الله را اجباراً بسوی اتکاء به نیروهای ملیشه و قوت های سازمان استخبارات کشاند. بخش عمده نیروهای نظامی در ارتش متشکل از جناح خلق بودند ونظامیان جناح پرچم نیز بیشتر در هواداری از ببرک کارمل قرار داشتند. گسترش پایگاه اجتماعی دولت در بیرون از پایتخت و مراکز شهری بخش دیگری از انگیزه نجیب الله را در افزایش وتقویت نیروهای ملیشه تشکیل میداد. سیاست نجیب الله در تقویت وافزایش نیروهای ملیشه همچنان ایجاد رقابت میان این نیروها را مدنظر داشت که نتیجه آن تشدید و گسترش تفرقه قومی واجتماعی در افغانستان بود. ملیشه های ازبک در مناطق مختلف با مجاهدین پشتون و ملیشه های پشتون با گروه های مختلف

رهبری خود صرفاً بخشی از آن رابه مرحله اجرا گذاشته بود.» (31)

فقیر محمد ودان از جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و از هواداران نجیب الله و عضو کمیته مرکزی حزب که در سالهای 1367 و 1368 خورشیدی ریاست شعبه تبلیغ و فرهنگ کمیته مرکزی حزب مذکور را بدوش داشت نیز تیزس های ده گانه ببرک کارمل را مبنای تغییرات برنامه های سیاسی و فکری حزب دموکراتیک خلق معرفی می کند. هرچند او ادعا می نماید که سیاست مصالحه ملی به عنوان یک مقوله از سوی نجیب الله وارد قاموس سیاسی جهان گردید: «مفهوم "سیاست مصالحه ملی" برای نخستین بار درست بیست سال قبل (1365) از جانب دوکتور نجیب الله رئیس جمهور سابق افغانستان و رهبر آن وقت حزب دموکراتیک خلق افغانستان که این حزب در سرطان 1369 (جون 1990) با تدویر کنگره دوم خویش و تصویب مرام نامه و اساسنامه کیفیتاً جدید، بنام حزب وطن مسمی شد، وارد قاموس سیاسی جهان گردید.» (32)

اگر به قول فقیر محمد ودان تیزس های ده گانه ببرک کارمل مبنای تغییرات بعدی خطوط فکری و سیاسی حزب بود و با توجه به اظهارات سلطان علی کثمنند این تیزس ها در واقع بازتاب توصیه های و دیدگاه های گورباچف تلقی می شد، این پرسش مطرح می شود که شوروی

تفکر سیاسی نوین و فلسفه سیاسی نوین که ابتکار آن بدست اتحاد شوروی در رأس رفیق میخائیل سرگیوویچ گرباچف است.» (30)

از پاسخ نجیب الله در نخستین سال اعلان سیاست مصالحه ملی این واقعیت آشکار می شود که در واقع آغاز اندیشه و سیاست مصالحه ملی در کابل بازتاب همان سیاست گلاسنوست و پروستریکای گورباچف در مسکو بود. در فصل پیشین این نکته به تفصیل مورد بحث قرار گرفت که نه تداوم رهبری ببرک کارمل در حزب و دولت و نه تیزس های ده گانه او برغم آنکه برخاسته از مطالبات رهبر شوروی بود، اهداف گورباچف را در مورد افغانستان برآورده نمی ساخت. از این رو نجیب الله به جانشینی ببرک کارمل برگزیده شد. آنچه را که رهبر جدید حزب دموکراتیک خلق و دولت آن حزب انجام میداد همان تعدیل مورد نظر گورباچف در سیاست هایش بود تا راه برای خروج نیروهای شوروی از افغانستان هموار می شد. این تعدیل و تغییر در مجموعه ای از سیاست ها و عملکرد های دوران رهبری و حاکمیت نجیب الله بنام مصالحه ملی شکل گرفت که نقطه آغاز آن تیزس های ده گانه ببرک کارمل بود. و به قول "آنتونیو جیوستوزی" نویسنده و پژوهشگر انگلیسی: «نجیب الله در آغاز، قاطعانه در امتداد راهی گام برداشت که کارمل ترسیم کرده بود، اما تنها در سال آخر

تشکیل یک دولت ائتلافی را اساس و محور تبلیغاتی و سیاسی خود قرار داد. دفتر سیاسی حزب وهیئات رئیس‌ه شورای انقلابی در این مورد فیصله‌هایی را به تصویب رساندند. یک کمیسیون عالی مصالحه ملی ساخته شد که 295 نفر عضو داشت. بسیاری اعضای این کمیسیون اعضای حزب و یا اعضای جبهه ملی پدر وطن بودند که در دوران رهبری و حکومت ببرک کارمل تشکیل یافته بود. سپس در یک اعلامیه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان گفته شد در صورت پاسخ مخالفین دولت (مجاهدین) از تاریخ 25 جدی (1365) یک آتش بس شش ماهه برقرار شود. مناطق امن مشخص شدند و در این اعلامیه از بازگشت برخی قطعاعات نظامی دولت به مراکزشان سخن رفت. وی در جولای و آگست 1987 پس از یک سفر سه هفته‌ای به مسکو آمادگی خود را به تشکیل حکومت ائتلافی با تنظیم‌های مجاهدین اعلان کرد. اما تنظیم‌های مجاهدین سیاست مصالحه ملی و مطالبات نجیب‌الله را رد کردند.

کنفرانس سراسری حزب دموکراتیک خلق در جهت حمایت از مضمون مصالحه ملی از 18 تا 20 اکتوبر 1987 در کابل تدویر یافت. نکات اساسی و خطوط کلی سیاست مصالحه ملی در کنفرانس ترسیم و مشخص گردید. اتحاد سازمانها و گروه‌های چپ با دولت حزب دموکراتیک خلق، آزادی احزاب سیاسی، ایجاد ارگانهای ائتلافی با

ها در شکل‌گیری و تدوین سیاست مصالحه چه نقش داشتند؟

ژنرال گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان میگوید سیاست مصالحه ملی از سوی مشاورین شوروی تدوین یافت: «باگزینش نجیب‌الله به سمت دبیر کل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به یاری بلا فصل مشاورین حزبی شوروی استراتیژی تازه تدوین گردید که هدف آن زدایش رویارویی‌های داخلی در کشور بود. این استراتیژی در سراسر گیتی به نام مشی آشتی ملی (مصالحه ملی) شهرت دارد.» (33)

سوگالف از مشاورین نظامی شوروی و استاد در دانشگاه نظامی کابل مدعی است که متن سند مصالحه ملی را او نوشته سپس از طریق کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به کابل ارائه شده است. میرصاحب کاروال از جناح خلق نیز ادعای کند که: «ترجمه این سند (مصالحه ملی) که بار اول در بیروی سیاسی از جانب نجیب‌الله مطرح گردید کاملاً از سند روسی به زبان تاجکی ترجمه گردیده بود. بدین معنی که طرح اول مشی مصالحه ملی از جانب شورویها مطرح گردیده بود.» (34)

دگرگونی‌های سیاسی در پرتو سیاست مصالحه ملی:

نجیب‌الله در اول جنوری 1987 برابر با 11 جدی 1365 طرح آتش بس، مصالحه ملی و

مخالفتان مسلح و پذیرش آنها تا سطح معین وزیر در وزارت ها، تداوم آتش بس یکجانبه، تدوین قانون اساسی جدید، زمینه سازی برای انتخاب رئیس جمهور و تدویرکنگره دوم حزب دموکراتیک خلق بخش های مهم این خطوط رامی ساختند. گام های بعدی که از سوی نجیب الله در راستای خطوط متذکره برداشته شد در برخی موارد قابل توجه و گسترده بود. قانون اساسی جدید در 29 و 30 نوامبر 1987 (قوس 1366) مورد تصویب لویه جرگه قرار گرفت. نام جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تعدیل یافت. ده ها نفر از طرفداران حفیظ الله امین در جناح خلق که پس از سرنگونی حکومت اودر جدی 1358 زندانی شده بودند از زندان رها گردیدند و به مناصب دولتی گماشته شدند. احزاب سیاسی که بیشتر شان بقایایی از گروه های چپ دهه شصت میلادی بودند و تعدادی هم از سوی سازمان استخبارات دولت بوجود آمدند، اجازه فعالیت یافتند. عناصر غیرحزبی به کابینه راه یافتند و در ماه می 1988 محمدحسن شرق به جای سلطانعلی کشتمند صدراعظم تعیین گردید؛ هر چند که موصوف در فبروری 1989 از صدارت برکنار و دوباره سلطان علی کشتمند به جانشینی او انتصاب شد. در جون 1988 (جوزای 1367) شورای انقلابی به مثابه ارگان قانون گذاری جمهوری

دموکراتیک افغانستان جای خود را به شورای ملی داد که شماری از اعضای آن بگونه انتخابی تعیین شده بودند. در سال 1989 (1368) وزیر غیرحزبی تحصیلات عالی کار خود را برای زدودن تأثیرات شوروی ها بر دانشگاه کابل شروع کرد. اتاق های دوستی افغان شوروی در مؤسسات تعلیمی و تحصیلی تعطیل شد و اداره های مشاورین شوروی در دواير و دفاتر رسمی لغو گردید. نجیب الله در دوم ثور 1369 فرمانهای شورای انقلابی دوران نورمحمدتره کی را در مورد مصارف عروسی و اصلاحات ارضی، لغو کرد و با صدور فرمان تابعیت محمدظاهرشاه و خانوداه اش را برگشتاند. در 7 و 8 جوزای 1369 لویه جرگه، قانون اساسی جدید در 13 فصل و 143 ماده به تصویب رسید. نجیب الله برای هفت سال به عنوان رئیس جمهور برگزیده شد. در قانون اساسی، اقتصاد بازار مورد تأیید قرار گرفت. مناطق آزاد اقتصادی اعلان شد. فروش برخی فارم ها و مؤسسات دولتی در هر دو بخش زراعت و صنعت به شرکت های خصوصی به تصویب رسید. فضل الحق خالقیار به حیث صدراعظم با کابینه 36 عضوی ریاست حکومت را بدست گرفت. در کابینه تعداد از وزرای غیر حزبی طرفدار نجیب الله راه یافتند. حزب حاکم دموکراتیک خلق در جون 1990 (6 سرطان 1369) با تشکیل دومین کنگره نام

سرد می ساخت و حزب را از ماهیت مترقی و انقلابی اش تهی می کرد. (36)

دیدگاه و برداشت متفاوت و گاهی متضاد در داخل حزب دموکراتیک خلق از سیاست مصالحه ملی راه را برای تثبیت نقش نجیب الله به عنوان رهبر حزب بست. ناهمسویی درونی برسر سیاست مصالحه ملی تفرقه را میان عناصر مقتدر حزب عمیق ساخت و به دسته بندی های جدید در داخل حزب منجر شد.

عبدالقدوس غوربندی وزیر کابینه حفیظ الله امین که با سایر طرفدارن امین در دوران مصالحه ملی توسط نجیب الله از زندان رها گردید از انقسام حزب به بخش ها و نیرو های پنجگانه در زمان تدویر کنگره دوم حزب دموکراتیک خلق (سرطان 1369 جون 1990) سخن میگوید که از میان آنها تنها یک بخش به سیاست مصالحه ملی وفادار بودند. به گفته غوربندی چهار نیروی دیگر عبارت بودند از: طرفداران ببرک کارمل که توسط محمودبریالی رهبری می شدند. نیروی مربوط نجم الدین کاویانی و فرید احمدزاد که به قول غوربندی اعضای مخفی جمعیت اسلامی و وابسته به شورای نظار بودند. نیروی مربوط به سلطانعلی کشتمند که غوربندی آنها را بیروکراتان فاسد و وابسته به کشتمند میدانند. بخش اعظم جناح خلق که پس از کودتای شهنواز تنی بیشتر در زندان به سر می بردند. (37)

خود را به حزب وطن تغیر داد. در این کنگره تغیرات اساسی در برنامه و اهداف حزب ایجاد شد و حزب در واقع از یک حزب چپ دموکراتیک و مبتنی بر آیدئولوژی مارکسیزم لنینزم به سمت راست تغیر جهت داد. بیرق حزب از رنگ سرخ به رنگ آبی تغیر یافت.

تصویر متفاوت از مصالحه ملی در حزب دموکراتیک خلق:

ژنرال محمودقاریف مشاور ارشد نظامی نجیب الله در کابل از تفاوت دیدگاه ها در داخل حزب دموکراتیک خلق برسر سیاست مصالحه ملی می نویسد: «طرح مصالحه ملی را بسیاری از شخصیت های حزبی به عنوان از دست رفتن نقش رهبری کننده حزب در اداره کشور و بسیاری دیگر از اعضای رهبری به عنوان از دست رفتن کرسیهای شان ارزیابی می کردند. به عقیده آنان این طرح تأثیر بی ثبات کننده و خردکننده ای را نه تنها بالای رهبری، بلکه بر دستگاه حزبی و کارمندان رژیم کنونی در مجموع برجا خواهد گذاشت. . . . حتی شماری از کارمندان سفارت شوروی بر آن بودند که مشی آشتی ملی به سود اتحاد شوروی نیست.» (35)

به نظر سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم سیاست نجیب الله بگونه فزاینده روحیه مبارزه را در میان اعضای حزب

نمی برد و تلاش کرد موافقت جناحهای مختلف شوروی را در جهت تعقیب سیاست های خود جلب کند که در این راه موفقیت های قابل توجهی نیز داشت. نظراً و این بود که تا آنجا که ممکن است گروه های مسلح مخالف بیشتری به روند صلح بپیوندند و دولت قسمت بیشتری از قدرت را در سطح محلی به آنان واگذار کند، اما در همین حال دولت در مرکز به میزان هر چه بیشتری تحکیم شود. این استراتژی ظاهر اً منافع شخصی نجیب الله را تأمین میکرد و در جهت بقای دولت نیز کار آیی داشت.» (38)

بازتاب مصالحه ملی در اندیشه و عملکرد نجیب الله:

نجیب الله در 28 جدی 1365 خورشیدی مصالحه را صلح دو جانبه خواند و گفت: «مصالحه عبارت از صلح با کسی است و در آن حتماً دو جانب شرکت می کند. این پروسه مستلزم سازشها و گذشت ها، فرهنگ عالی سیاسی، توانایی تفکر دورنمایی و یا طوریکه مادوست داریم بگوئیم توانایی پیش بینی و به یک کلمه زندگی کردن برای یک روز نیست.» (39)

اما در میدان عمل، سیاست مصالحه ملی هیچگاه مشارکت برابر و دوجانبه با مجاهدین را در جهت رسیدن به توافق سیاسی برنتابید. اگر مذاکره و تفاهم نجیب الله با تنظیم های اسلامی و جهادی بویژه با فرماندهان مجاهدین در داخل

امفراکسیونهای حزب در این دوران تنها به پنج دسته محدود نمی شد. در داخل دو جناح اصلی خلق و پرچم دسته های بیشتری عرض وجود میکرد که بگونه فزاینده وارد منازعه و مخالفت با هم می شدند. خلقی ها سه شاخه شده بودند. دو دسته ی رقیب از هواداران تره کی و امین شمرده می شدند و شاخه سوم برهبری وطنجار و پکتین طرفدار نجیب الله بودند. هواداران تره کی بدور گلابزوی و سپس بدور شهنواز تنی گرد آمدند. طرفداران امین که هرچند توسط نجیب الله از زندان رهاگردیدند به راه خود میرفتند. در میان پرچمی ها نیز دسته های مختلف رقیب شکل گرفته بود.

مسکو و کابل نیز برداشت یکسان و هماهنگ از مصالحه ملی نداشتند. یک نویسنده غربی معتقد است: «در ارزیابی مصالحه ملی و پیشبرد آن در مراحل بعدی باید در نظر داشت که اهداف نجیب الله از آن با مقاصد دولت شوروی در این مورد یکسان نبود. رهبری شوروی و یا دست کم یک جناح مهم در درون آن عمدتاً در نظر داشت با اجرای این برنامه اعتبار بین المللی به دست آورد، اگرچه به نظر میرسید ادوارد شواردناده وزیر خارجه وقت شوروی تلاش میکرد از این طریق بقای رژیم نیز تا حدودی تضمین شود. نجیب الله برخلاف بسیاری از رهبران شوروی از این واقعیت آگاه بود که توافق تقسیم قدرت با مجاهدین راه به جایی

اودر جلسه پنجم حوت 1369 برای ژنرالان ارتش گفت: «نتایج عملیات محاربوی در پغمان، شمال کابل، قلات، بادغیس، جلال آباد و هرات مثبت و درخشان بود. ما به امید خداوند بزرگ به پیش میرویم. از مشکلات نمی هراسیم و مصالحه ملی را پیروز میگردانیم.» (41)

نجیب الله به صراحت پیروزی مصالحه ملی را در آتیه موفقیت های نظامی جستجو می نمود. وقتی عملیات محاربوی برای نجیب الله مثبت و درخشان تبارز نمی کرد، مصالحه ملی را نمی شناخت. حتی در اظهارات لفظی، مصلحت مصالحه ملی را رعایت نمی کرد و به همان لحن سالهای نخست حمله نظامی شوروی برمیگشت. بعد از سقوط خوست به افسران و ژنرالان حکومت خود گفت: «ماباید چنان ضربات قوی بالای خوست وارد کنیم و چنان انتباه بدهیم که در خوست دیگر هیچکس زندگی کرده نتواند. نباید اشرار حکومت مؤقت خویش را از پاکستان به خوست انتقال دهند. آنها نباید مصئونیت احساس نمایند.» (42)

حتی نجیب الله در نخستین اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی سیاست و دیدگاه خود را در مورد مصالحه بگونه متناقض با ترغیب و تهدید مخالفان در حمایت از شوروی و دوستان بین المللی خویش توضیح داد. او در یک بخش سخنرانی خود گفت: «مامتارکه راپیشنهاد می کنیم. ما صلح راپیشنهاد می کنیم.» اما بعداً اظهار

بخشی از موفقیت های سیاست مصالحه ملی تلقی شود، این سیاست در واقع نه توافق سیاسی با مخالفین بلکه تسلیمی آنها را به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و یا حزب وطن به رهبری نجیب الله به نمایش میگذاشت. اودر جنوری 1986 در پاسخ به پرسش خبرنگار تلویزیون مجارستان که: «آیا حزب دموکراتیک خلق افغانستان ارگانهای رهبری کننده قوای مسلح و ارگانهای امنیتی را با آنهایی که به این حکومت می پیوندند تقسیم خواهد کرد، گفت: شاید صحبت در مورد چنین جزئیات هنوز قبل از وقت باشد، مابه گروههای مسلحی که آماده مصالحه با حاکمیت انقلابی اند پیشنهاد مبنی بر پیوستن در ترکیب قوای مسلح افغانستان را نمودیم، منظور این است که قوماندانان این گروه ها شامل ترکیب قوای مسلح میگردند.» (40)

نجیب الله باتشدید جنگ و سرکوبی مجاهدین در فکر به ثمر رساندن مصالحه ملی بود. مصالحه ملی از نظر وی پذیرش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق توسط مخالفان مسلح آن حزب (مجاهدین) به رهبری خودش محسوب می شد. وی در صدد آن بود تا این پروسه را از طریق تضعیف نیروهای مجاهدین به سر برساند. در حالی که او از مصالحه ملی سخن می گفت به گسترش نیروهای نظامی پرداخت و به خصوص قوت های شبه نظامی یا ملیشه را در ولایات مختلف در هویت های قومی تقویت کرد.

داشت: «پروسه انقلابی در افغانستان برگشت ناپذیر بوده و آنرا نمی توان توقف داد. . . جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان زنده است، نیرومند می شود و مؤفقانه مبارزه می کند. . . بیرق دولتی مادریپایتخت های تقریباً بسیاری ازکشور های جهان در اهتزاز است. ما دوستان قوی وفادار و مطمئن یعنی اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی و غیرمنسلک و نیروهای مترقی رادرنار خود داریم. آنها همیشه باماکمک نموده و هرگز مارا در مصیبت تنها نخواهند گذاشت. ما این مطلب را با افتخار و سپاس گزاری بیکران از پدران و نیاکان خود که این دوستی را برقرار ساخته و از نسلی به نسلی و از قلبی به قلبی انتقال داده اند، تذکر میدهیم.» (43)

چرا مصالحه ملی به شکست انجامید؟ الف - پیروزی یا شکست؟:

اگر سیاست مصالحه ملی بر اساس تصویر نجیب الله از مصالحه به عنوان "صلح با کسی و بامشارکت دو جانب و با سازش و گذشت طرفین" مورد توجه قرار بگیرد، جذب برخی قوماندانان مجاهدین پیروزی سیاست مصالحه ملی رامتبلورنمی سازد. مذاکره با تنظیم های اسلامی-جهادی و پیوستن تعدادی از گروه های مسلح مجاهدین وقوماندانان جهادی به حکومت نجیب الله ویاخودداری آنها ازجنگ باقوای دولتی نتایج فعالیت های استخباراتی

وامنیتی حکومت مذکور بود، نه پیامد سیاست مصالحه ملی. دراین پیوستنها نه مشارکت دو طرف بر سر یک برنامه وپلاتفرم سیاسی بلکه انجام یک معامله ازسوی قوماندانان مجاهدین بر سرکسب پول و ثروت تحقق می یافت. این یک تجارت جنگی محسوب می شد که در طول دو دهه اخیر قرن بیستم و در نخستین دهه قرن 21هنوز ادامه دارد. یکی از ژنرالان مشاورشوروی طی آن سالها درافغانستان به این نکته نیز اذعان میدارد و می نویسد: «راستش باید گفت فرماندهان باتورپخته محلی نمی خواستند دامن خود را با همکاری با یک رژیم میرنده، آلوده و لکه دار سازند؛ بااین هم برخی از دسته های گروه های متوسط دست به چنین اقدامی می یازیدند، آنهم تنهابه خاطر پول پرستی و سود مالی، به دست آوردن اسلحه و مهمات و خوارو بار وغیره ازدولت. مگر این اتحاد بس ناپایدار بود. چون در صورت فراهم شدن هرگونه زمینه های مساعدبار دیگر از همکاری سرتافته و به اردوگاه شورشیان می پیوستند.» (44)

سیاست مصالحه ملی، هیچگاه بمثابه یک تفکر و سیاست فراگیر و قابل پذیرش در میان مخالفان مسلح حکومت نجیب الله راه خود راباز نکرد. در فرجام این سیاست به شکست انجامید. راز این شکست در چه نهفته بود و ریشه های این ناکامی به چه چیزی بر میگشت؟

سیاست مصالحه ملی تادویر کنگره دوم حزب (جدی 1365-سرطان 1369) "زمان" کافی" برای غلبه بر عادات و شیوه تفکر گذشته "حزب دموکراتیک خلق افغانستان نبود، بخصوص که تداوم جنگ و مداخلات خارجی نیز پروسه این غلبه را مغشوش و امکانات آنرا پیوسته تضعیف می نمود. این مختصات ("عادات و شیوه تفکر گذشته" و بقای ماهیت حزب - دولت)، علی رغم تصویب رسمی برنامه و اساسنامه جدید، از طریق نصب مجدد همان رهبری و کادر های حزب دموکراتیک خلق به حزب وطن که مظهر "عادات و شیوه تفکر گذشته" بودند، در حزب جدید ادامه بقایافت و در نتیجه "حزب وطن" علی رغم پذیرش برنامه و اساسنامه جدید تا حدود زیاد بمثابه نهادهای سیاسی حزب-دولت باقی ماند.» (46)

حزب دموکراتیک خلق در طول دوران حاکمیت خود درگیر جنگ و جنایات بیشماری گردیده بود. از زنده بگور کردن هزاران نفر در نخستین سالهای حاکمیت تا بقای حکومت در زیر چتر نیروهای شوروی. این امر هر گونه موقعیت حزب مذکور را به عنوان یک طرف قابل اعتماد مصالحه در داخل و خارج افغانستان از میان برده بود. نجیب الله که سیاست مصالحه ملی را با ایجاد تغییرات قابل ملاحظه در برنامه و اهداف حزب بمیان کشید از درون این حزب سر بر آورده بود و در تمام عملکرد حزب مذکور پس

ب- هویت و عملکرد پیشین حزب دموکراتیک خلق:

"کیم.م. تساگولوف" مشاور ارشد شوروی در افغانستان معتقد بود که اساساً اندیشه سیاست مصالحه ملی در زمان ارائه این برنامه، امری کاملاً منسوخ به شمار میرفت. صرف این واقعیت که این طرح از سوی یک دولت حزبی اعلان شد، به این معنی بود که چنین برنامه ای قطعاً به شکست منجر خواهد شد. تنها راه این بود که چنین برنامه ای از سوی یک نیروی سوم و به عنوان مثال علمای مذهبی مطرح می گردید. به گفته تساگولوف پیشبرد این برنامه به شیوه ای که به اجرا درآمد، هیچگونه دستاوردی به دنبال نمی آورد.» (45)

مشاور شوروی طرح سیاست مصالحه ملی را از سوی دولت حزبی عامل منفی در پیروزی این سیاست تلقی می کند. اما این نکته قابل بحث است که چرا سیاست مصالحه ملی از سوی حزب دموکراتیک خلق فاقد کارآیی و مؤثریت بود؟

یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب مذکور و هوادار سیاست مصالحه ملی ناکامی این سیاست را نه در اعلان مصالحه ملی از سوی حزب بلکه در ناتوانی آن به همسویی با تفکر جدید جستجو می کند: «رویدادهای بعد از کنگره دوم حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وضاحت نشان میدهد که مدت میان اعلان رسمی

شوروی همین رهبران و کادر هادر انقیاد به روسیه فدراتیف و برخی کشورهای دیگر محصول این فروپاشی باقی مانده اند، خصلت ملی بودن این حزب را زیر سوال میبرد. از جانب دیگر حزب دموکراتیک خلق افغانستان بنا بر گرایش حفظ انحصاری قدرت دولتی به مرور زمان با دولت مدغم و به یک نهاد جدید سیاسی (حزب-دولت) مبدل گردیده بود، بنابراین وجود خود را جدا از دولت و در بیرون از آن، تصور نمیتوانست و اصل تقسیم قدرت و انصراف از آن را که سیاست مصالحه ملی مطرح میکرد، معادل نبود خود می پنداشت.» (47)

اما این عضو کمیته مرکزی حزب چشم خود را به این واقعیت می بندد که نجیب الله رهبر همین حزبی به قول خودش "تربیت یافته با اندیشه های انترناسیو نالیزم مارکسیستی-لنینستی با گرایش به اتحاد شوروی" بود. او در چتر حمایت همان اتحاد شوروی به رهبری حزب رسیده بود و نخستین پله را در نردبان رهبری حزب از ریاست سازمان استخبارات دولت حزبی (خاد) پس از تجاوز نظامی شوروی آغاز کرد. وابستگی و شیفتگی نجیب الله به شوروی در همان دوران اعلان سیاست مصالحه ملی به حدی بود که و قتی شش ماه پس از اعلان این سیاست با خبرنگاران خارجی صحبت میکرد حتی واژه مداخله را در تجاوز نظامی شوروی نمی پذیرفت. او در برابر این پرسش

از حمله نظامی شوروی سهیم بود. این حزب و رهبران آن مظهر صلح و آشتی در جامعه محسوب نمی شدند. حزب وطن و رهبر آن نجیب الله کدام حزب جدید و شخصیت تازه ظهور نبود که جدا و بیرون از حزب حاکم دموکراتیک خلق با طرح مصالحه ملی وارد میدان شده باشند. حتی اگر آنها در سیاست جدید مصالحه ملی مظهر عادات و شیوه تفکر گذشته هم نمی بودند، مصالحه ملی در آینه اندیشه و عملکرد پیشین آنها مکرر و مخدوش نمایان می شد.

ج - وابستگی به شوروی:

وابستگی حزب دموکراتیک خلق به شوروی مانع دیگری در مسیر سیاست مصالحه ملی بود. فقیر محمد و دان عضو کمیته مرکزی حزب وطن و از جناح پرچم و هوادار نجیب الله وابستگی حزب به شوروی را یکی از عوامل شکست سیاست مصالحه عنوان می کند: «این حزب از یکطرف حزب تربیت یافته با اندیشه های انترناسیونالیزم مارکسیستی-لنینستی با گرایش به اتحاد شوروی و حزب طبقاتی بود، نه ملی. همچنان حضور عده یی از رهبران و کادر های دیکته پذیر از جانب اتحاد شوروی درین حزب-که تحت پوشش لباس مخملی برادر بزرگ" در جنبش بین المللی کمونیستی و کارگری بطور آشکار و ملحوظات دیگر نفوذی پنهانی آن کشور، صورت میگرفت که بعد از فروپاشی اتحاد

الله پس از تکمیل خروج نیروهای شوروی مینویسد: «اندکی پسانتر من از افراد نزدیک به رئیس جمهور دانستم که نجیب الله در باره یک رشته مسایل نظامی پس از گفتگو بامن با نمایندگان کی جی بی گفتگو و آنرا با ایشان به توافق می رسانید. روی هم رفته نجیب الله به عنوان کسیکه پیوندهای نزدیکی با نمایندگان کی.جی.بی داشت به میزان زیادی تابع نمایندگان کی.جی.بی بود. نجیب الله میتواند برای دیدار بارئیس ستادکل نیروهای زمینی ارتش شوروی که از کابل بازدید می کند وقت پیدا کند در حالی که چندین شبانه روز پیهم با ماموران کی.جی.بی که از کابل بازدید میکردند، به سر میبرد.» (50)

اگر وابستگی حزب دموکراتیک خلق به شوروی یکی از عوامل ناکامی سیاست مصالحه ملی است که کسی به این حزب اعتماد نمی کرد تا یک طرف مطمئن مصالحه باشد، آجای اعتمادی به نجیب الله من حیث رهبر این حزب باقی بود؟ و این بی باوری و بی اعتمادی در برابر نجیب الله و سیاست مصالحه ملی اوبه حدی بود که موصوف در سوم میزان 1370 در اجلاس پارلمان که در شرایط جدید این سیاست تشکیل شده بود ظاهر شاه رابه شدت مورد انتقاد قرار داد و از عدم مشروعیت سلطنت او و جمهوری محمد داود سخن گفت: «ما فرمان سلب تابعیت راملغی کردیم. ما گفتیم سلب تابعیت ملغی، پاسپورت ها

خبر نگار روزنامه لاس انجلس تایمز ایالات متحده امریکاکه: «بعد از مداخله اتحاد شوروی در سال 1979 شمار بزرگ افغانها کشور را ترک نمودند آیا آنها قبل از اینکه قوای شوروی خارج شوند، عودت خواهند کرد، پاسخ داد: بیاید کلمه "مداخله" را استعمال نکنیم، این کلمه با واقعیت مطابقت ندارد، حرف بر سر کمک برادرانه است. یعنی مردم به مردم بدون هیچگونه شرایط. بدون تعقیب هیچ شایبه یی کمک نمودند، مردم شوروی بخاطر ما به قربانی های زیادی حاضر شدند نباید چنین پدیده ها را زیر پا کرد، نمونه چنین پدیده ها در تاریخ وجود ندارد.» (48)

نجیب الله در دوران مصالحه ملی به ویژه پس از خروج کامل نیروهای شوروی از کمک های بی حساب نظامی و مالی شوروی برخوردار بود. در سال 1989 در اوج تبلیغات سیاست مصالحه ملی هواپیماهای نظامی و ملکی شوروی 7047 پرواز به کابل انجام دادند و در شش ماه نخست سال 1990 هواپیماهای شوروی 2647 بار به بگرام و کابل نشست کردند که همه حامل مواد نظامی و خوراکی برای نیروهای حکومت نجیب الله بودند. (49)

نجیب الله در دوران سیاست مصالحه ملی پیوسته در مشورت و مصاحبت مشاوران و ماموران کی.جی.بی قرار داشت. ژنرال محمود قاریف مشاور ارشد نظامی نجیب

داده شود. افغان هستند بیایند. از آن طرف آواز بلند می شود که صاحب ما این فرمان را به رسمیت نمی شناسیم. میگویند که نجیب هم تداوم کودتا است مشروعیت ندارد. مردم افغانستان یک تاریخ دیگر را هم دارند. 26 سرطان 1352. او هم کودتا بود. این دیالوگ است. پادشاه سابق راهیچ کس صدا نمی کند یک نجیب صدامیکند که بیا این کشتی شکسته را به ساحل نجات برسانیم. پنج سال است که گفته میروند راه برای باز است. باز است بیا. ببینید برای کودتای 26 سرطان استعفا نامه و وصیت نامه روان نکرد. اگر به این مترها گز کنیم؛ بسیار دور نمی رویم جمهوری داودخان و سلطنت محمدظاهر شاه را بگیرم. بدون شک لویه جرگه هادر دوران شان دایر شده اما برای حل و فصل مسایل دیگر ملی و سیاسی و اجتماعی دیگر دایر شد. برای من بگویند که برای به قدرت رسیدن پادشاه و سلطنت آیا انتخابات به سلطنت رساند؟ و یا لویه جرگه هابه آن رای دادند؟ اگر حافظه من کار نمی کند بگویند. اگر کودتارا بچه کاکای من انجام بدهد خیر است اگر دیگران انجام بدهند مشروع است. وقتی داود خان در 26 سرطان 1352 به قدرت رسید لویه جرگه رای داد یا در انتخابات انتخاب شد؟ همین طور تا آخر پیش بروید. کسی مشروع باقی نمی مانده است غیر مشروع است.» (51)

د - صداقت و عدم صداقت در مصالحه ملی:

ژنرال الکساندار لیخافسکی از مشاوران شوروی، مصالحه ملی را افسونگری و یاوه سرایی های دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله می خواند و از نبود میکانیزم عملی سیاست مصالحه ملی و هماهنگی میان بخش نظری و عملی این سیاست سخن می گوید: «میکانیزم پیاده سازی این سیاست سنجدیده نشده و تدوین نگردیده بود. مشی آشتی ملی به میزان بایسته با گامهای عملی همراهی نگردید.» (52)

نجیب الله وقتی در مورد مصالحه ملی در کنگره دوم حزب دموکراتیک خلق صحبت کرد، از عدم درک و عدم پذیرش برخی اعضای حزب از این سیاست شکایت سر داد: «برای عده یی از اعضای حزب که قدرت را بلامنازع در اختیار داشتند و مغرورانه در کرسی ها تکیه زده بودند، دشوار بود درک کنند که حاکمیت به مردم تعلق دارد و مردم در خارج حزب نیز زندگی و کار می کنند. آنان باید در همه امور دولتی بطور متساوی الحقوق با حزبی ها سهم گردند و قدرت به آنان بر مبنای معیارهای دموکراسی تقسیم گردد. برای آنانی که سالها حق موجودیت سازمانها و احزاب سیاسی دیگر را نفی کرده بودند و فقط در چارچوب سیستم یک حزبی قادر به تفکر بودند، دشوار بود که با همین سازمانها و

دموکراتیک خلق داشت، به نمایش میگذارد.

جناح ها و فراکسیونهای حزب به این باور بودند که نجیب الله مصالحه ملی را در جهت تحکیم پایه های اقتدار خود و تضعیف مخالفین درون حزبی و مخالفین در حال جنگ (مجاهدین) استفاده میکرد. یکی از اعضای بیروی سیاسی حزب مربوط به جناح خلق می نویسد: «نجیب الله از مشی مصالحه ملی کاملاً بخاطر تحکیم قدرت فردی خویش در حزب و دولت استفاده کرد. اگرچه در کابینه حکومت چندین تن را تغیر، تبدیل و تعیین نمود ولی موقعی ایکه از خط معین او گام مستقلانه تر بالامیکرد فردا او را سبکدوش میکرد.» (54)

اگر نام و اهداف حزب دموکراتیک خلق در چهارچوب مصالحه ملی به حزب وطن تغیر یافت، امارهبری آن تغیر نکرد. رهبران و مسئولان حزب وطن همان رهبران و مسئولان حزب دموکراتیک خلق بودند. حزب با این نام جدید نیز حاضر نشد به انحصار قدرت نقطه پایان بگذارد. بسیاری از احزاب مخالفی که در حاکمیت این حزب بر مبنای سیاست مصالحه ملی شکل گرفتند و به فعالیت پرداختند ساخته و پرداخته دستگاه استخبارات حزب حاکم بودند. حتی اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق به این امر اذعان میدارند: «احزابی که تشکیل گردید، به استثنای حزب انقلابی زحمتکشان

احزاب مشترکاً کار کنند و یا موجودیت آنانرا تحمل کنند.» (53)

صرف نظر از اینکه نجیب الله تربیت یافته و برآمده از درون همان حزبی بود که به قول خودش اعضای آن "در چارچوب سیستم یک حزبی قادر به تفکر بودند" و فراخوان رهبرچنین حزبی از کرسی حاکمیت به کسب اعتماد و باور سازمانها و مخالفین آن نمی انجامید، سیاست عملی موصوف به این بی باوری ها می افزود و صداقت او را در این عرصه زیر سوال میبرد. در حالی که نجیب الله در کنگره دوم حزب برخی اعضای حزب را به عدم تحمل حضور سازمانها و احزاب دیگر در قدرت متهم می کند و باین انتقاد خود را در مسند رهبری حزب و حاکمیت حزبی مجری سیاست جدید انحصار شکنی و دموکراسی خواهی معرفی می نماید، امام محمد حسن شرق رادریک اقدام ناگهانی و شتابزده از کرسی صدارت بر کنار کرد. محمد حسن شرق در آستانه خروج کامل نیروهای شوروی و اوج سیاست مصالحه ملی در می 1988 به عنوان صدراعظم تعیین شد و صرفاً 9 ماه در این کرسی باقی ماند. صرف نظر از هر انگیزه و عاملی که در توجیه برکناری او از سوی موافقان و مخالفان نجیب الله در داخل حزب دموکراتیک خلق ارائه شود، این اقدام نجیب الله نابردباری او را در تقسیم قدرت با چهره ی چون محمد حسن شرق که روابط نزدیک با روسها و حزب

می شد، قهرمانی آن سربازان و فراموش نا شدنی می خواند. او در 26 دلو 1367 حین خروج آخرین دسته های قشون شوروی خطاب به سربازان و افسران این قشون گفت: «سربازان انترناسیونالیست بعد از اجرای وظیفه انترناسیونالیستی شان به وطن صلحدوست خود عودت می نمایند ما در برابر شما فرزندان شجاع کشور لنین به خاطر همه آنچه برای مردم افغانستان، برای انقلاب ثور انجام داده اید، به خاطر مردانگی و شجاعت و هم بخاطر مهربانی و انسانیت شما سرتعظیم فرود می آوریم.» (57)

زمان دیگر، روز خروج همان فرزندان کشور لنین را از افغانستان روز نجات ملی نامید. باری می گفت که باید به اشرار درس داد و خشک و تر را سوختاند و زمان دیگر از مصالحه سخن میگفت و فریاد آشتی و دوستی سر میداد. گاهی نماز می خواند و تسبیح بدست مگرفت و به آیات قران استدلال می نمود و گاهی از مارکسیزم - لنینیزم صحبت میکرد. او پیوسته با سیمای متفاوت ظاهر می شد.

برای مخالفان دولت نجیب الله به خصوص برای احزاب مجاهدین این همه تبلیغات و ادعاهای نجیب الله غیرقابل قبول بود و در آن دورنگی و عدم صداقت رامی دیدند. حتی شوروی ها به این تبلیغات نجیب الله که رفته رفته در آخر لحن ضد شوروی

افغانستان (سازا) که تا حدود معین در چند ولایت شمال خصوصاً بدخشان و تخار امکانات داشتند ولی اکثریت دیگر آنها که نمایشی توسط ارگان امنیتی (خاد) تشکیل گردیده بودند اصلاً در دفاع از حاکمیت چندان تأثیری نداشتند.» (55)

در حالی که جارج آرنی خبرنگاری بی.بی.سی سیاست مصالحه ملی را "فریبکاری ماهرانه" می خواند، انتونیو جیو ستوزی پژوهشگر انگلیسی به این باور است که نجیب الله درصدد ایجاد یک سیستم چند حزبی نبود: «توسعه یک سیستم چند حزبی به هیچ وجه جزء طرحهای نجیب الله نبود. ارزیابی یک محقق شوروی که به نظر وی اهداف نجیب الله ایجاد یک دیکتاتوری واقعی بدون وجود مخالفین بود ممکن است افراطی باشد، اما به نظر میرسد نجیب الله دست کم در نظر داشت مدلهای رژیمهای نیمه تک حزبی جهان سوم، مانند مصر را دنبال کند که در آن نیروهای مخالف به دولت مشروعیت می بخشیدند و در همین حال وجود میزان قابل توجهی از آزادی را برای قشر روشنفکر شهری نیز تضمین میکردند.» (56)

نجیب الله شخصیت متضاد داشت و در واقع از میان انبوه تضادهای برآمد و در رهبری حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزب قرار گرفت. زمانی در برابر سربازان انتر ناسیو نالیست کشور لنین سر تعظیم فرود می آورد و جنگ آنها را در میهنش که موجب قتل هموطنان و ویرانی وطنش

سیاست مصالحه ملی ابزار بازی های درون حزبی میان عناصر وحلقه های مختلف جناح های حزب قرار گرفت. نجیب الله قبل از آنکه سیاست مصالحه ملی را در داخل حزب حاکم دموکراتیک خلق به پیروزی برساند و در داخل حزب در این روند صداقت ایجاد کند، مصالحه رابه عنوان یک سیاست کلی بیرون از حزب در رابطه به دشمنان و مخالفین حزب اعلان کرد. درحالی که او سایر رهبران حزبی در درون حزب نه در مصالحه و تفاهم بلکه در کشمکش و خصومت به سر میبردند و به شدت درگیر بازی های چندگانه در برابر هم بودند. حزبی که در کرسی اقتدار با خود نتوانست مصالحه و تفاهم ایجاد کند با دشمنان خود چگونه میتواند به مصالحه برسد؟

مخالفت با سیاست مصالحه ملی نجیب الله در داخل حزب دموکراتیک خلق بسیار گسترده بود. جناح خلق پیروزی سیاست مصالحه ملی را به معنی تقویت پایه های رهبری و حاکمیت نجیب الله و جناح پرچم حزب تلقی می کردند. کودتای جناح خلق به رهبری شهنواز تنی وزیر دفاع عمق مخالفت و خصومت جناح خلق یا بخشی از این جناح را با رهبری و حاکمیت نجیب الله به نمایش می گذارد. سید محمد گلابزوی وزیر داخله که عملاً رهبری جناح خلق را در سالهای حضور قوای شوروی بدست گرفته بود در اوایل سال 1989 در مورد مخالفت خود با سیاست

گرفت و خروج قوای شوروی را روز نجات ملی خواند بدیده تردیدی نگریستند و آنرا سالوس وریاکاری می نامیدند. یکی از مشاوران شوروی می نویسد: «یک اصل کهن دو باره تمثیل میگردد. هنگامیکه دزد خود بلندتر و رساتر از دیگران صدا میزند» دزد را بگیرید. «معراج دو رویی و سالوس. سخنرانی نجیب الله در جنوری 1992 به بهانه پنجمین سالگرد آغاز انفاذ آشتی ملی بود که اعلان کرد "آمدن سپاهیان شوروی علت اصلی قیام مردمی در افغانستان بود که منجر به تراژیدی گردید.» (58)

میر صاحب کاروال عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق از نجیب الله نقل قول می کند که او را شوروی هابه انتقاد از سیاست شوروی در افغانستان تشویق می کردند تا در داخل کشور شخصیت ملی و صلح طلب معرفی شود: «او (نجیب الله) در روزهای اخیر بسیار شدید از موجودیت نیروهای شوروی در افغانستان انتقاد میکرد و من یک روز در بیرونی سیاسی از او پرسان کردم و برایش گفتم که آیا شما در این رابطه افراط نمی کنید؟ او برایم گفت که خود آنها (رهبران شوروی) میگویند که شما مارا تخریب کنید تا در جامعه هویت ملی خویش را تثبیت نمایید.» (59)

ه - مخالفت با مصالحه ملی در داخل حزب و حاکمیت:

های درونی در حزب کاهش نیافته بلکه برعکس دامنه بیشترگرفت و فراقسیونیسیم درحزب نسبت به هم چشمی میان "خلق" و "پرچم" اهمیت بیشتریافت. درکنار جناح های سنتی، گروه بندی های تازه به میان آمد که پیرامون هرعضودفترسیاسی کمیته مرکزی حزب گردآمده و اهداف آزمندانه خود را دنبال میکردند.» (61)

م - مخالفت در بیرون حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزبی:

تنظیم های اسلامی و بسیاری فرماندهان مجاهدین در داخل افغانستان با سیاست مصالحه ملی به مخالفت برخاستند. این مخالفت ناشی از مخاصمت آیدئولوژیکی و دشمنی های دوران جنگ سرد میان دو ابرقدرت اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا بود که در زمان مصالحه ملی نیز این خصومت ادامه داشت. دولت حزب دموکراتیک خلق و مجاهدین در واقع در جنگ و دشمنی خود این خصومت را بازتاب می دادند. وقتی دشمنی دوران جنگ سرد میان دو قطب رقیب و متخاصم این دوران به قوت خود باقی بود، صلح در افغانستان و یا در میدان جنگ گرم میان طرف های مورد حمایت دشمنان جنگ سرد غیرقابل عملی می نمود. هرچند که تردید مصالحه ملی از سوی احزاب اسلامی و مجاهدین به ابعاد شرعی و اعتقادی نسبت داده می شد و صلح با حاکمان حزب دموکراتیک خلق

مصالحه ملی اظهار داشت: «با اشرار (مجاهدین) باید از زبان زور و قوت حرف زد، آنها از مصالحه ملی درکی جز عدم توانمندی و ضعف ماچیزی دیگری نمیتوانند داشته باشند. هرقدر مصالحه و سازش بگوییم آنها ما را تمسخر می کنند. ما باید به اشرارچنان درسی بدهیم که آنها خودشان مصالحه را عنوان کنند نه ما. بدون آن هرگونه حرفی در باره سازش به دشمن در شرایط حاضر خیانت به اهداف انقلاب ثور است.» (60)

در داخل جناح پرچم نیز مخالفت با سیاست مصالحه ملی که بسوی آن به عنوان ابزار استحکام رهبری واقتدار نجیب الله نگاه می شد بسیار شدید بود. در آغاز رهبری نجیب الله بسیاری از فراقسیونهای جناح پرچم و رهبران آنها از رهبری موصوف حمایت کردند، اما سپس به مخالفان نجیب الله در داخل جناح پرچم افزوده شد. صرف نظر از آنکه مخالفت های درون حزبی بانجیب الله برسر سیاست مصالحه ملی بود یا چیز دیگر اما این مخالفت ها قبل از همه راه را بروی کامیابی سیاست مذکور می بست و موقعیت نجیب الله را در پیروزی این سیاست ناهموار میساخت. شاید گستردگی مخالفت بانجیب الله را در داخل حزب بتوان از گزارش یکی از ژنرالان مشاور شوروی در افغانستان دریافت که به نقل از منابع اطلاعاتی نظامی شوروی می نویسد: «بارویکار آمدن نجیب الله کشاکش

قدرت باقی نماند. حتی شکست مجاهدین در جنگ جلال آباد در بهار 1989 (1368) با طرح و حمایت وسیع استخبارات نظامی پاکستان که پشتیبانی سازمان جاسوسی امریکا (سی. آی. ای) را با خود داشت آنها را متمایل به پذیرش مصالحه ملی و صرف نظر از تعقیب راه حل نظامی نکرد. مؤلف امریکایی کتاب "جنگ اشباح" مینویسد: «مرکزسی. آی. ای در اسلام آباد در زمستان سال 1990 تلاش کرد تا زمینه حملات هماهنگ علیه راه های اکمالاتی رژیم (حکومت نجیب الله) را آماده کند. در قسمتی از برنامه ریزی آی. اس. آی شامل بود؛ اما سی. آی. ای بطور مستقل با قوماندانان ارتباط برقرار نمود. افسران سی. آی. ای در زمستان 1989-1990 با افسران آی. اس. آی به خاطر آمادگی برای حمله پیش بینی شده بارها ملاقات نمودند. آن ها همچنین با حکمتیار ملاقات رو در رو نمودند و برای او امکانات آماده کردند. . . .» (62)

ارائه کمک های نظامی برای مجاهدین از سوی ایالات متحده امریکا و سایر متحدان آن در جنگ افغانستان، هرگونه تمایل مجاهدین را به سیاست مصالحه ملی تضعیف می کرد.

ن - شوروی و مصالحه ملی:

سیاست مصالحه ملی نجیب الله در کابل با سیاست گلاسنوست و پروستریکای گورباچف در مسکو رابطه مستقیم و متقابل داشت.

خیانت به اسلام و جهاد تلقی می گردید؛ اما این ادعا و تلقی بیشتر فریبکاری و تظاهر در جهت استفاده ابزاری از دین و اعتقادات دینی بود.

به همان حدیکه احزاب و تنظیم های مجاهدین سیاست مصالحه ملی را برغم روابط و مذاکرات پیدا و پنهان برخی از سران و فرماندهان آنها با دولت نجیب الله نمی پذیرفتند و از تداوم جهاد تا سرنگونی دولت مذکور سخن می گفتند، به همان حدحامیان بیرونی مجاهدین به این مصالحه نه می گفتند و راه حل نظامی را از طریق ارائه کمک های نظامی و مالی به مجاهدین تعقیب می کردند. حتی امریکایی ها سیاست مسکو به رهبری گورباچف را که به خروج نیروهای شوروی از افغانستان انجامید، مورد عنایت قرار ندادند و حاضر نشدند تا باروس ها بر سر افغانستان گفتگو کنند. جورج بوش رئیس جمهور ایالات متحده امریکا در مذاکره با گورباچف (1990) افغانستان را از آژندای مذاکره بیرون کرد. پیروزی برای ایالات متحده و هم پیمانانش در جنگ افغانستان در واقع سقوط دولت مورد حمایت شوروی در کابل بر رهبری نجیب الله بود. بنا بر این امریکا با وجود یک توقف کوتاه کمک نظامی چندماهه از دسمبر 1988 تا جولای 1989 به مجاهدین، این کمک هارا دو باره آغاز کرد تا حکومت مورد حمایت شوروی در نبود قوای شوروی دراریکه

هرچند اسنادی در این مورد از منابع رسمی و اطلاعاتی شوروی انتشار نیافت. شاید بتوان دوگانگی سیاست شوروی را در دورنگی حاکمیت و مراجع قدرت در شوروی مطالعه کرد. از یکسو گورباچف و همفکرانش که در شوروی مجری سیاست گلاسنوست و پروستریکا بودند، سیاست مصالحه ملی را در کابل به عنوان تبعیث از این سیاست مورد حمایت قرار می دادند و در طرف دیگر ارتش سرخ و کی.جی.بی قرار داشت که طرفدار نیرو مندی و بقای حزب دموکراتیک خلق در حاکمیت بودند. البته نجیب الله با هر دو منبع پیوند نزدیک داشت. باکی.جی.بی از سابقه طولانی حشرونشر بر خوردار بود و بانظامیان در ارتش شوروی نیز در جنگ علیه مجاهدین روابط نزدیک کاری ایجاد کرده بود. ممکن است نجیب الله روابط نزدیکتر با گروه اخیر می داشت که کودتای آنهارا در آگست 1991 به عجله تبریک گفت. کاری را که صدام حسین و یاسر عرفات نیز انجام دادند. بعداً که مخالفان کودتا در شوروی تقویت شدند چندان نجیب الله را مورد شفقت قرار ندادند. باری نجیب الله در یک مصاحبه با خبرنگار روسی گفت که "گورباچف شامابه ما خیانت کرد، همچنانکه به شما" خروج نیروهای شوروی برخلاف این تصور که به تقویت روند مصالحه در افغانستان می انجامد سیاست مصالحه ملی را تضعیف کرد. در حالی که نجیب الله می پنداشت

پیروزی مصالحه ملی در گرو پیروزی گلاسنوست بود. هدف اصلی سیاست مصالحه ملی تحکیم پایه های اقتدار و بقای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود. بقای حزب دموکراتیک خلق در حاکمیت متضمن نفوذ شوروی محسوب می شد. گورباچف با طرح این امر از یکسو فکر میکرد که حزب دموکراتیک خلق کماکان در قدرت باقی می ماند و از سوی دیگر زمینه برای خروج قوای شوروی مساعد می گردد. اما همانگونه که در مسکو دیدگاه یکسان و هماهنگ در داخل حزب کمونیست شوروی از برنامه و سیاست گلاسنوست و پروستریکا وجود نداشت، در کابل نیز شورویها سیاست یکپارچه در مورد مصالحه ملی نداشتند. صرف نظر از اینکه سیاست شوروی ها تا چه حد در ناکامی مصالحه ملی اثرگذار بود، آنها علی رغم تجویز نسخه مصالحه ملی از دیدگاه و سیاست مبتنی بر صداقت و حمایت بی شایبه از نجیب الله در این مورد برخوردار نبودند. اگر عناصر و یا فراکسیونهای درونی حزب دموکراتیک خلق به مصالحه مخالفت می ورزیدند و به کارشکنی می پرداختند این امر از نظر شوروی ها پنهان نبود. شوروی ها از کودتای تنی خبر بودند و برخی منابع از نقش آنها در این کودتا سخن گفته اند که این رامی توان از جدی ترین گام شوروی ها در تضعیف و تخریب سیاست مصالحه ملی تلقی کرد؛

کردند. مبنای خروج قوای شوروی در ظاهر امضای موافقت نامه ژنو بود. درحالی که این مذاکرات در زمان رهبری و حاکمیت ببرک کارمل آغاز یافت، اما کارمل در نخستین ملاقات با گورباچف نشان داد که بدون تضمین قابل قبول مبنی بر قطع دخالت پاکستان به امضای توافقنامه راضی نیست. برای گورباچف که خروج قوا بخشی از تصامیم غیرقابل برگشت او بود این موقف کارمل غیرقابل تحمل می نمود. این نجیب الله بود که به گفته افراسیاب ختک خود را با خواست گورباچف وفق داد و راه رابه امضای توافقات ژنو هموار کرد.

بسیاری از افراد و رهبران تنظیم های مجاهدین خروج شوروی هاراکه برمبنای توافقات ژنو انجام یافت یک پیروزی برای خود و نشانه های از پیروزی جهاد در افغانستان تلقی میکنند. اما نگارنده خروج قوای شوروی را به همان حد ورود این قوا که 9 سال قبل از آن، افغانستان را مورد هجوم نظامی قرار داد یک عمل نا درست و غیر مسئولانه می پندارم. شورویها با حمله نظامی، افغانستان را به میدان دخالت، تجاوز و تاخت و تاز خود و دخالت سایر کشورهای خارجی مخالف خود تبدیل کردند. اما پس از 9 سال جنگ و گسترش بی ثباتی بدون آنکه به توافقات عملی در جهت باز گرداندن صلح و ثبات با سایر کشورهای مخالف ورقیب خویش دست بیابند، بگونه

مسکو خروج کامل قوای خود را به پیشرفت پروسه مصالحه ملی ارتباط می دهد. او در پاسخ به خبرنگار تلویزیونی از امریکاشش ماه پس از آغاز سیاست مصالحه ملی گفت: "اگر مصالحه ملی به موفقیت بیانجامد، یک سرباز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کشور ما باقی نخواهند ماند". اما مسکو سربازان خود را بدون توجه به موفقیت و عدم موفقیت مصالحه ملی از افغانستان خارج کرد.

آینده حاکمیت حزب دموکراتیک خلق پس از خروج قوای شوروی مایه نگرانی بسیاری از اعضای حزب بود. این امر با موجودیت اختلاف و دسته بندی های درونی سبب می شد که اعضای ارشد و باصلاحیت حزبی در بخش ملکی و نظامی با مجاهدین ارتباط برقرار کنند و به بقای حاکمیت حزب بی باور شوند.

مذاکرات مستقیم شوروی بارهبران مجاهدین در اسلام آباد، طایف، تهران و مسکو (نوامبر 1991-عقرب 1370) به این نگرانی ها در داخل حزب دموکراتیک خلق یا حزب وطن افزود و در واقع آخرین میخ را بر تابوت مصالحه ملی کوبید.

موافقت نامه ژنو و خروج قوای شوروی:

اگر سیاست مصالحه ملی به عنوان بازتاب سیاست گلاسنوست در جهت خروج قوای شوروی از افغانستان مورد توجه قرار بگیرد، دو سال پس از مصالحه ملی نیروهای شوروی افغانستان را ترک

وزیران خارجه آنها از تداوم کمک با طرف های موردحمایت خود سخن گفتند. امریکا و شوروی هیچگونه تعهد و صداقت اخلاقی خود را در پایان دادن به جنگ و بی ثباتی افغانستان برغم امضاء در پای موافقت نامه ژنو به اثبات نرساندند. توافق نامه ژنو نه تنها به جنگ در افغانستان پایان نداد و موجب قطع دخالت خارجی و اعاده ثبات نشد بلکه بی ثباتی و منازعه را در ابعاد مختلف گسترش داد.

نجیب الله و خروج نیروهای شوروی:

نجیب الله در تجلیل از پنجمین سالگرد اعلان سیاست مصالحه ملی بروز 25 جدی 1370 (15 جنوری 1992) با صدور فرمان رسمی روز 26 دلو 1367 را روز نجات ملی و جشن ملی اعلان کرد. (64)

علی رغم آنکه فرمان نجیب الله نه در فردای روز خروج قوای شوروی بلکه سه سال پس از آن در زمانی صادر گردید که کشور و دولتی به نام شوروی دیگر وجود نداشت اما نکته قابل پرسش و بحث، دیدگاه و سیاست او در مورد خروج قوای شوروی در نخستین سالهای رهبری او در حزب و دولت است. آیا نجیب الله دولت شوروی را وادار به خروج نیروهای شان از افغانستان ساخت یا اینکه شوروی ها خروج قوای خود را به او تحمیل کردند؟ نجیب الله شش ماه پس از اعلان مصالحه ملی (جدی 1365) به این پرسش خبرنگار

غیر مسئولانه افغانستان را ترک کردند و در پشت سر خود یک کشور بی ثبات و فرورفته درویرانی و جنگ را گذاشتند که خودنقش اصلی در این بی ثباتی و جنگ داشتند. بی اعتنائی دوا بر قدرت شوروی و امریکا به سرنوشت سیاسی آینده افغانستان در زمان امضای توافق نامه ژنو این پرسش را مطرح می کند که آیا آنها از قبل بر سر تداوم بی ثباتی در افغانستان توافق کرده بودند؟ نکته ای که می توان آنرا از این اظهارات نماینده خاص سر منشی ملل متحد در مذاکرات طولانی ژنو استنباط کرد که می گوید: «یگانه ماموریتی که من داشتم این بود که مذاکرات را در مورد خروج نیروها پیش ببرم. من به هیچ وجه وظیفه ای نداشتم تا در باره آینده افغانستان گفت و گوهایی را به راه اندازم. اما این مسأله مهمی بود به این جهت من به ابتکار خود پیشنهاد هایی را در مورد آینده افغانستان مطرح کردم. در جولای 1978 من پیشنهاد کردم تا لویه جرگه ای برگزار شده و دولتی با پایه های وسیع را بوجود آورده فوراً بعد از خروج نیرو های شوروی قدرت را بدست گیرد اما متأسفانه دوا بر قدرت از این پیشنهاد من حمایت نکردند.» (63)

علی رغم آنکه هر دوا بر قدرت به عنوان تضمین کنندگان توافقات ژنو در پای این توافق نامه امضاء گذاشتند اما

باشد. پیش از هر چیز او سعی کرد طرح شورویها را برای آغاز خروج نیروهای شان در اپریل 1987 (حمل 1366) خنثی کند، اما پس از آن تصمیم به خروج سپاه چهلیم شوروی، در سال بعد بر او تحمیل شد. بر اساس گزارشها، وی در جنوری 1989 (جدی 1367) از شورویها خواست تا 3000 از 5000 نیروی خود را باز پس به قندهار بفرستند تا در نجات شهر که به محاصره درآمده بود کمک کنند. وی دو ماه بعد خواستار مداخله نیروی هوایی شوروی در جلال آباد شد که جنگ مهمی در آنجا جریان داشت.» (66)

گورباچف نیز این مطلب را بیست سال پس از خروج قوای شوروی تأیید می کند که نجیب الله در آغاز به خروج قوای شوروی از افغانستان باور نداشت: «من (گورباچف) بانجیب در تاشکند ملاقات کردم. او اعتماد به نفس نبود و باورش نمی آمد که ما به طور جدی (برای خارج شدن) تصمیم می گیریم. همه منتظر بودند که گویا ما از افغانستان بیرون نمی شویم. ولی لازم نبود که باقی می ماندیم.» (67)

مؤلفین کتاب خیانت به سوسیالیسم از مخالفت نجیب الله با خروج بدون قید و شرط از افغانستان سخن می گویند: «در پایان، نجیب الله، مخالفان تجدید نظر طلبی در رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و ارتش و متحدینی چون کوبا و انگولا به مخالفت با عقب نشینی (قوای

تلویزیون امریکا که اگر جنگ ادامه یابد آیا قوای شوروی به کشورشان باز می گردند، گفت: «تا کنون ده بار به این سوال پاسخ داده ام. فکر می کنم که دوستان امریکایی مابطنی الانتقال هستند. به هر حال یکبار دیگر تکرار می کنم که اگر مداخله و تجاوز از بیرون قطع گردد، اگر موافقات ژنو به امضاء برسد و اگر مصالحه ملی به توافق و موفقیت بیانجامد، یک سرباز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کشور ما باقی نخواهند ماند و به کشور صلحدوست شان عودت خواهند کرد.» (65)

با توجه به این واقعیت ها که نجیب الله خروج قوای شوروی را به اما و اگر های بسیاری که هرگز بر آورده نشد مشروط می ساخت و در مسکو از خروج قواچه با امضاء و چه بدون امضای توافقنامه ژنو سخن می رفت، آیا خروج قوای شوروی به نجیب الله تحمیل شد؟

آنتونیو جیوستوزی نویسنده و پژوهشگر انگلیسی می نویسد: «منابع شوروی ادعای کنند که دولت افغانستان واقعاً باور نمیکرد ارتش سرخ از این کشور خارج شود و اقداماتی که برای مقابله با مجاهدین توصیه شده بود تا آخرین روزها به کار گرفته نشد. در واقع، به نوشته ا. بوروویک، کار گزاران حزب و دولت به هیچ وجه نمیخواستند شورویها خارج شوند. شخص نجیب الله هم به نظر نمی رسید کاملاً به شانس خود باور داشته

شوروی از افغانستان بدون شرط بر
خاستند.» (68)

اگر خروج نیروهای شوروی از افغانستان
به دولت حزب دموکراتیک خلق و رهبر
آن نجیب الله تحمیل شد آیا این به معنی
رویگردانی شوروی ها از این دولت و
نجیب الله بود؟

هرچند شوروی ها پس از خروج نیروهای
شان با ارسال کمک های هنگفت نظامی و
مالی تا سه سال دیگر موجب بقای حاکمیت
حزب دموکراتیک خلق و نجیب الله در رهبری
این حاکمیت شدند، اما در واقع آنها
نخستین گام را در رویگردانی از نجیب
الله و دولت حزب دموکراتیک خلق با امضای
توافقنامه ژنو و سپس خروج قوای خود
برداشتند. شواردناده وزیر خارجه
شوروی که در پای این توافقنامه با
همتای امریکایی خود به عنوان تضمین
کنندگان امضاء گذاشت، بعداً از خیانت
با نجیب الله سخن گفت: «من در وقت امضای
این قطع نامه احساس بدی داشتم و این
کار برایم به شدت مشکل می نمود. و
در راه برگشت در طیاره فهمیدم که ما
بانجیب الله خیانت کردیم.» (69)

چرا شوروی ها چنین کردند؟ یکی از
افسران شوروی متخصص علوم فلسفی در
آگست 1987 در تحلیل مفصلی از اوضاع
افغانستان و حاکمیت حزب دموکراتیک
خلق، سیاست مصالحه ملی و مسیر تحولات
آینده را به دیمتری یازوف وزیر دفاع
شوری نوشت و از شکست محتوم حزب

دموکراتیک خلق و حاکمیت آن سخن گفت:
«هرگاه تجزیه و تحلیل وضع حزب
دموکراتیک خلق را بر پایه پدیده های
واقعی انجام دهیم، نه بر پایه گزارش
های خبرنگاران صدا و سیمای اتحاد
شوروی؛ روشن میگردد که این حزب متشکل
از اعضا نبوده، بلکه "حزب کارتهای
عضویت" کسانی است که تنهادرپی منافع
شخصی خود اند. حزب دموکراتیک خلق به
گونه عینی در راه نابودی سیاسی خود
گام برمیدارد. هیچ عملی که متوجه در
راستای آن باشد که به این حزب از
نفس افتاده روان دوباره ببخشد؛
رهگشا نخواهد بود. مساعی نجیب در این
راستا میتواند تنها کشت و کشتار
و خون ریزی را در کشور افزایش دهند.
مگر در هیچ صورت از مرگ حزب جلوگیری
نمی تواند. در این اوضاع بایست مساعی
را نه در دامن زدن به آتش به خاطر
نجات حزبی که مرگ آن محتوم است؛
بلکه در ایجاد زمینه برای رسیدن به
اهداف استراتژیژیک خود متمرکز
سازیم.» (70)

خروج قوای شوروی از افغانستان؛ پیروزی یا شکست؟

نیروهای شوروی از می 1988 به خروج آغاز
کردند و در 15 فبروری 1989 آخرین سربازان
شوروی که در عقب شان ژنرال بوریس
گروموف آخرین قوماندان ارتش چهلیم
قرار داشت، خاک افغانستان را ترک

هرگاه پیروزی نیروهای شوروی در پایان خروج این نیروها از افغانستان بر مبنای اهدافی ارزیابی شود که انگیزه یورش این نیروها و سالهای حضور و درگیری شان را تشکیل میداد، این اهداف هرگز برآورده نشد. شاید هیچکسی بهتر از آخرین قوماندان سپاه چهلیم شوروی سالهای بیهودگی جنگ و اقامت این سپاه را در افغانستان به تصویر نکشد: «من آخرین سپاهی شوروی بودم که سرزمین افغانستان را ترک میگفتم. در این لحظات واپسین در درونم خلاء بزرگی را احساس میکردم، زیرا در پیش رویم آینده گنگ و تاریک و در پشت سرم گذشته تهي و برباد رفته را دیدم.» (73)

صرف نظر از دیدگاه پیروزی و شکست روسها در جنگ افغانستان، این جنگ فروپاشی شوروی را که سالها قبل در درون نظام حاکم شکل گرفته بود، تسریع کرد. وقتی آخرین سربازان شوروی در پانزدهم فبروری 1989 افغانستان را ترک کردند، نیمی از قوای یکصدوبیست هزار نفری شوروی کشته و مجروح شده بودند. کشته ها به 14453 نفر، مجروحین به 49983 تن و ناپدیدشدگان به 330 نفر بالغ می گردیدند. نظامیان مقتول شوروی به همه جمهوریت های شوروی، ملت ها و اقوام مختلف در اتحاد شوروی سابق تعلق داشتند. بیشترین کشته ها از جمهوریت

گفتند. گروموف در حالی که معیار شکست و پیروزی را در جنگ مطرح مینماید اما جنگ افغانستان را برای شوروی جنگی بدون پیروزی و شکست تلقی می کند: «پایان هر جنگی، تعیین برنده و بازنده را در بستگی از مقاصد که هریک از جوانب درگیر می کوشیده اند بدست بیاورند، در قبال دارد... مبنایی برای تأیید این مطلب که سپاه چهلیم شکست خورده، وجود ندارد. به همان حد میزان تظاهر به پیروزی در جنگ افغانستان نیز بی پایه است.» (71)

جنگ نیروهای شوروی در افغانستان، جنگ در جهت تحمیل نظام سیاسی آیدئولوژیک بود که از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابه حزب چپ وابسته به آیدئولوژی حاکم در شوروی از طریق کودتای نظامی شکل گرفت. نیروهای شوروی در واقع برای نجات این حاکمیت به افغانستان یورش آوردند و در صدد آن شدند تا از طریق نظامی ناراضایتی و عصیان مردم را سرکوب کنند و به پیروزی برسند. آیا آنها به این پیروزی رسیدند؟ ژنرال گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی نیز این پرسش را مطرح می کند و سپس به پاسخ آن می پردازد: «آیا ما میتوانیم در مجموع در جنگ افغانستان پیروز گردیم؟ عقل سلیم پاسخ میدهد که در "جنگ در برابر مردم" پیروزی ممکن نیست.» (72)

فداریتف روسیه ومعلق به ملت روس بودکه شمارشان به 6888 نفرمی رسید.

نجیب الله پس از خروج نیروهای شوروی

1- پایداری و پیروزی در جنگ جلال آباد:

نجیب الله در نخستین سال رهبری حزب و دولت پس از خروج قوای شوروی اولین حمله مجاهدین رادر تصرف شهر جلال آباد درهم شکست.

جنگ جلال آباد را استخبارات نظامی ارتش پاکستان (ISI) در مشورت و همکاری سازمان استخبارات ایالات متحده امریکا (CIA) در آخرین روزهای حوت 1367 خورشیدی (فبروری 1989) برآه انداخت. مؤلف امریکایی کتاب جنگ اشباح مینویسد: «آی.اس.آی پنج تاهفت هزارتن رادر اطراف جلال آباد آماده کرده و خواهان راه اندازی حملات وسیع برای تصرف آن شهر بود. آن ها برای یک جنگ رودر رو آمادگی گرفته بودند که با جنگ های سابق مجاهدین که غالباً در آنها از تکتیک بزن و بگریز استفاده می شد، به کلی متفاوت بود. حمیدگل (رئیس آی.اس.آی) به بینظیر بوتو (نخست وزیر پاکستان) وعده داد که جلال آباد در ظرف یک هفته سقوط خواهد کرد. بوتومی گوید که حمیدگل چنان پرشور و با اعتماد صحبت میکرد که او فکر میکرد که ممکن جلال آباد در ظرف 24 ساعت سقوط کند.

حمیدگل می گفت آتش بس در جهاد علیه پیروان مارکسیست وجود ندارد. او می گفت: جنگ تا آن وقت باید ادامه یابد که دارالحرب به دارالاسلام تبدیل شود. سی.آی.ای در عملی کردن این برنامه وارد عمل شد. ماموران سی.آی.ای و آی.اس.آی برای عملی کردن برنامه ملاقات های زیادی ترتیب دادند. «(74)

هنوز یازده روزه خروج آخرین سربازان شوروی از افغانستان مانده بود که دیپلمات های اروپایی و امریکایی بیرق کشورهای خود را از فراز سفارت خانه هایشان در کابل پایین آوردند و از افغانستان خارج شدند. "چارلز ویلسن" عضو کانگریس امریکا پیشگویی کرد که با تکمیل خروج قوای شوروی، کابل در طول سه هفته سقوط خواهد کرد و ژنرال حمیدگل رئیس آی.اس.آی که تا 24 ساعت منتظر این سقوط بود.

امانجیب الله تاسه سال دیگر در کرسی حاکمیت باقی ماند. هرچند نجیب الله و دولت او پیروزی در جنگ جلال آباد را دفاع مستقلانه در نبود قوای شوروی خواندند، اما دولت مذکور با ارسال کمک های هنگفت نظامی و مالی شوروی به این پیروزی دست یافت. افزون بر آنکه مشاوران نظامی شوروی در این جنگ سهم عمده داشتند.

شکست در جلال آباد برای حکومت مؤقت مجاهدین و به خصوص برای آی اس آی یک شرمندگی آشکار محسوب می شد. رئیس

که برای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مردم افغانستان قابل قبول نبود. راه سیاسی را که در پیش گرفته بود، مورد پسند حزب، ارتش و مردم افغانستان نبود. همچنان ساختار اردوی افغانستان را از بین برد و آن را به ساختار خادستی، قومی و ملیشایی و هم چنان گارد شخصی تبدیل کرد و همه امتیازات مادی و معنوی ارتش را به این ساختارها و تشکیلات شخصی، قومی و ملیشایی داد. در نتیجه ما مجبور شدیم در مقابل نجیب قیام کنیم.» (75)

گلبدين حكمتيار رهبر حزب اسلامي كه به حمايت کودتای تنی برخاست تصویر و تحلیل مشابه با شهنواز تنی در مورد عوامل کودتای تنی می کند: «این حقیقت به همه روشن بود که قدرت جنگی اصلی رژیم در دست خلقی ها بود، اعضای حزب خلق اکثرأ از خانواده های بی بضاعت و غریب پشتون و اعضای حزب پرچم غالباً از خانواده های ثروتمند تاجک ترکیب یافته بود. در میدان جنگ، بیشتر خلقی ها حضور داشتند، مگر سهم آنها در قدرت به اندازه مشارکت شان در نبرد نبود. جنرال آصف شور توانست از این نزاکت بحداعظمی بهره برداری کند...» (76)

اختلاف و خصومت میان دو جناح خلق و پرچم و تمایل به تصاحب رهبری حزب و دولت از سوی خلقی ها که خود را بیشتر

دفتر افغانستان در آی اس آی جنگ جلال آباد رافاجعه خواند و برکناری حمیدگل را از ریاست آی اس آی به ناکامی این جنگ ارتباط داد. اما این پیروزی برای دولت نجیب الله، پیروزی پایدار و سرنوشت ساز نبود.

2- اشتعال آتش تفرقه و خصومت در داخل حزب دموکراتیک خلق:

هرچند دفاع از جلال آباد روحیه ارتش دولت نجیب الله را تقویت کرد و موجب اعتماد به نفس برای رهبری دولت و دولتمداران گردید، اما به همان حد انگیزه حفظ وحدت میان شاخه ها و فراکسیون های حزب حاکم را که در آغاز جنگ ایجاد شده بود تضعیف کرد. آتش تفرقه و خصومت در درون جناح های حزب دموکراتیک خلق پس از این جنگ زبانه کشید.

الف- کودتای شهنواز تنی:

نخستین شورش مسلحانه در داخل حزب و حاکمیت علیه زعامت نجیب الله از سوی جناح خلق به رهبری شهنواز تنی انجام یافت؛ هرچند که در این کودتای ناکام تمام افراد و نیروهای جناح خلق علیه نجیب الله قرار نگرفتند. شهنواز تنی وزیر دفاع حکومت نجیب الله از انگیزه خود در مورد کودتای تنی می گوید: «رژیم نجیب و حکومت نجیب به خود متکی نبود و به بیگانه متکی بود. به همین دلیل بود

نجیب الله ومخالفان کودتا در داخل حزب و حاکمیت راه های مقابله با کودتا را پیوسته با کی.جی.بی در میان می گذاشتند. این نکته به خوبی از اظهارات سرمشاور نظامی نجیب الله پیدا است که می گوید: «هنگام شورش مارس (1990) (کودتای حوت 1368) طوری که من بعدها دانستم، نماینده کی.جی.بی ما در باره بسیاری از آمادگی های جانب رئیس جمهور از پیش آگاه بود؛ مگر چنین برمی آید که آمران مسکو نشین او اجازه نداده بودند ما را در روشنی این باریکی ها قرار دهد. حتی وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش در مسکو را نیز در روشنی قرار نداده بودند.» (78)

اگر ادعای دخالت روسها در کودتا تنها به روابط مسکو با جناح خلق محدود ساخته شود و کودتاچیان به فرماندهی شهنواز تنی باتشویق و حمایت ارتش سرخ و سازمان استخبارات نظامی آن به کودتا متوسل شده باشند، کودتا چرا از همان آغاز مورد حمایت حکمتیار و آی.اس.آی قرار گرفت و تعدادی از رهبران سیاسی و نظامی کودتا چون شهنواز تنی و نیاز محمد مهمند که موفق به فرار گردیدند از پاکستان در کنار آی.اس.آی و حکمتیار سر بر آوردند؟ نکته قابل توجه این است که رهبران و افسران جناح خلق در وزارت دفاع حتی قبل از خروج قوای شوروی بر سرانجام کودتا با حزب اسلامی به رهبری حکمتیار

از جناح پرچم مستحق می پنداشتند، بخشی از انگیزه های کودتای تنی بود؛ اما بخشی از ریشه این کودتا را باید در بیرون از کشور جستجو کرد. هر چند برخی از نویسندگان به شمول شماری از طرفداران نجیب الله پس از فروپاشی حکومت او از دست روسها در عقب کودتای تنی سخن می گویند. در حالی که هیچگونه شواهدی در مشارکت و تبانی مسکو و اسلام آباد در این کودتا وجود ندارد؛ ادعای دخالت روسها در کودتا از سوی طرفداران نجیب الله در جهت اثبات مخالفت روس ها با رهبری و حاکمیت نجیب الله مطرح می گردد تا تصویر وی به عنوان گویا شخصیتی که در دوره رهبری و حکومت خود قوای شوروی را بیرون کرد و روز خروج این قوا را روز نجات ملی خواند، برجسته شود. اگر دست مسکو در عقب این کودتا قرار داشت چرا هواداران ببرک کارمل در جناح پرچم که از سوی طرفداران نجیب الله نزدیک به روس ها خوانده می شوند در کودتا سهم نگرفتند؟ علی رغم آنکه ژنرال محمد نبی عظیمی از هواداران کارمل در مورد کودتا علیه نجیب الله با سید محمد گلابزوی در مسکو (اوایل سال 1989) صحبت کرد و سپس به قول خودش این صحبت مبنای روابط صمیمانه میان او و شهنواز تنی گردید، اما در زمان وقوع کودتا در کنار نجیب الله ایستاد. (77) برخلاف آنچه که از دست روس ها در عقب کودتای شهنواز تنی سخن گفته می شود،

را در معرض تصفیه و سرکوبی نجیب الله و جناح پرچم قرارداد. هرچند نجیب الله باتوظیف اسلم وطنجار به عوض شهنواز تنی در کرسی وزارت دفاع و رازمحمد پکتین وزیر آب و برق به حیث وزیر داخله ازاعضای جناح خلق تلاش کرد تا ازگستردگی مخالفت وخصومت تمام اعضای این جناح باخود بکاهد اما او در مسند رهبری حزب وحاکمیت به موقعیت پیشین برنگشت. به شمار مخالفین نجیب الله در داخل حزب و دولت افزوده شد.

کودتای تنی ارتش دولت را ضعیف کرد و صدها نفر ازافسران خلقی قطعات مختلف ارتش که اکثرشان افراد مسلکی بودند دستگیر و زندانی شدند. تلفات مادی و تخنیکی ارتش نیز بسیار گسترده بود. ده هافروندهواپیمای بم افکن و شکاری درفرودگاه بگرام تخریب شدند.

شکست کودتا، جناح خلق را در ارتش که نیرومندتر ازجناح پرچم بودتضعیف کرد وموجب افزایش قدرت و صلاحیت پرچمی ها گردید. بسیاری ازاعضای جناح پرچم به جای افسران جناح خلق به کرسی های فرماندهی در قطعات ارتش توظیف گردیدند. اما نکته قابل توجه این بود که این افسران اکثراً ازهواداران ببرک کارمل درجناح پرچم بودند. آنها بااقتدار فزاینده که پس از کودتای تنی کسب کردند سپس به سرنگونی حکومت نجیب الله پرداختند. نیروهای ملیشیا به قوماندانی عبدالرشیددوستم که درجناح

وارد گفتگو وبرنامه ریزی شده بودند. سیدمحمد گلابزوی در کرسی وزارت داخله نیز بر سرکودتای مشترک باحزب اسلامی حکمتیارتوافق کرد. او پس ازآنکه به سفارت درمسکوگماشته شد، گفتگو باحزب اسلامی رادرمورد کودتا به شهنواز تنی محول کرد. یکی از مذاکره کنندگان حزب اسلامی حکمتیاربا گلابزوی در مورد کودتا می گوید: «مطابق توصیه گلابزوی من با شهنواز تنی ارتباط گرفتم. او پیهم پیام ونظریات حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان را دریافت میکرد. کار بسیار طولانی شد. برنامه قیام نظامی برای برانداختن حکومت نجیب الله را ژنرال تنی بروی خریطه ترسیم کرد و به حکمتیار فرستاد. پلان این بود که حکمتیار در لوگر بیاید وقوت های حزب اسلامی را در کمربند کابل در استقامت جنوب وجنوب شرق قرار بدهد وآنگاه با یک قیام همآهنگ از داخل و خارج ، کابل را تصرف کنند. اما پلان کودتا افشاء شد و ژنرال تنی بصورت ناگهانی و با عجله قیام را آغاز کرد. ولیکن در اثر کشته شدن سه تن از ژنرالان عضوحزب اسلامی در مقرر فرماندهی دردارالامان، قیام به ناکامی انجامید.» (79)

صرف نظرازهرانگیزه و عاملی که موجب کودتای تنی شد، این کودتا نه تنها خلقی هارا به قدرت نرساند، بلکه بسیاری از رهبران وافسران جناح خلق

طرفداران ببرک کارمل با آنکه نقش قاطعی در سرکوب کودتا داشتند، نمی توانستند عقده های شک و نفرت خویش را نسبت به وی از دل بزداينند.» (80)

در داخل جناح پرچم این تنها طرفداران ببرک کارمل نبودند که به نفرت و خصومت با نجیب الله ادامه دادند. چهره ها وحلقه های بسیاری از پرچمی ها در درون حزب و دولت سر مخالفت و مخاصمت با نجیب الله برداشتند. میرصاحب کاروال عضوبیروی سیاسی حزب واز رهبران جناح خلق که پس از کودتایاباگلابزوی به مسکو پناهنده شد می نویسد: «گروپ کارمل باوجود اینکه در سرکوب جناح "خلق" سهم گرفته بود ولی در عین زمان آنها نامردی و بی احترامی وحتى توطئه نجیب الله در برابر ببرک کارمل را از یاد نبرده ومنتظر موقع مساعد بوده تا چه وقت او راضی به بزنند در سرکوب جناح "خلق" همه گروپ های مربوط به پرچم متحدانه ویکپارچه با شمول طرفداران ببرک کارمل بخاطر حفظ مکتب پرچم سهم جدی گرفتند. ولی هر یک آنها روی مصلحت ها واهداف معین سهم گرفته بودند و بعد از پیروزی نجیب الله رازیر فشار قراردادند که باید طبق خواست آنها رفتار نماید. نجیب الله در مرحله اول محمود بریالی، پیگیر و غوربندی رابه عضویت بیروی سیاسی حزب ارتقا داده و محمود بریالی را به حیث معاون اول کابینه خالقیار تعیین نمود

پرچم قرار داشت و اتکای فزاینده نجیب الله به قوت های مذکور آنها را تدریجاً به یک وزنه مهم قدرت در تحولات آتی کشور تبدیل کرد.

شکست کودتای اثر بسیار ناگواری به موقعیت گلبدین حکمتیار گذاشت. حکمتیار درحالی که از طرف تمام گروه های مجاهدین متهم به خیانت در برابر جهاد و خون شهدا گردید، شانس مجدد او در رسیدن به کرسی قدرت از طریق کودتای جناح خلق به حداقل تنزیل یافت. اما برعکس، موقعیت احمدشاه مسعود که بخشی از افراد مربوط به جناح پرچم با او ارتباط داشتند در داخل ارتش نجیب الله تقویت شد.

ب- جناح پرچم و دسته بندی های جدید:

پس از شکست کودتای تنی جناح پرچم دچار تفرقه و دسته بندی جدید شد و پایه های اقتدار و اعتماد نجیب الله در درون جناح مذکور سست و ضعیف گردید. چرا چنین شد؟

محمدنبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزیون کابل از ژنرالان ارشد جناح پرچم در دولت نجیب الله پاسخ چنین پرسشی را اینگونه ارائه می کند: «کودتا خبر از انزوا و تجرید دوکتور نجیب الله میداد که از یکطرف گلابزوی، تنی و نصف اعضای بیروی سیاسی آنرا براه انداخته بودند و بصورت مستقیم یا غیر مستقیم در آن سهم داشتند و از طرف دیگر

کاهش اقتدار وی در درون حزب گردید. علمی درحالی که تدویر پلینوم هژدهم حزب دموکراتیک خلق را که به برکناری ببرک کارمل از رهبری حزب انجامید نخستین نارسایی تلقی می کند، در مواردی دیگر نارسایی هانجیب الله می گوید: «سیاست کادری نادرست در تشکیلات حزبی که از معاونین شروع می شد و تارده های پایین تر ادامه می یافت. کار خود را بر دیگران رجحان دادن و عدم اعتماد بر دیگران و دامن زدن مسایل حزبی، سازمانی، قومی، لسانی، محلی و غیره از طرف وی (نجیب الله) و اکثر هیئات رهبری و عدم رسیدگی و توجه به آن.» (82)

الکساندر لیخافسکی از ژنرالان مشاور شوروی در افغانستان هژمونیکم پشتونی را به رهبری نجیب الله عامل تشدید اختلاف در درون حزب تلقی می کند: «علت اصلی این مناقشه هژمونیکم (عظمت طلبی) پشتونی بود که سرپای حزب را فرا گرفته بود. هرگاه در دوره نورمحمد تره کی و به ویژه در دوره امین مشی پشتونیزاسیون را فراکسیون "خلق" پیش گرفته بود، حالاً دیگر با به قدرت رسیدن نجیب الله گرایش به سوی پشتونیزاسیون رهبری دولت و ارتش، فراکسیون پرچم را فراگرفته بود. این کارپرخاش و واکنش نمایندگان اقلیتهای تباری را بر انگیخت که "اکثریت" را در رده های پایینی و میانی نیروهای مسلح تشکیل

و بعداً نجیب الله را بریالی مجبور ساخت تا ببرک کارمل را به افغانستان دعوت نماید و او را به عضویت کمیته مرکزی حزب بپذیرد. ولی بعد از یک مدت اختلافات و کشمکش در میان رهبری پرچمی ها آغاز شد. سلطانعلی کشتمند را به بهانه اینکه گویایکی از رهبر ان تنظیم هابه حیث صدراعظم تعیین خواهد شد از پست صدارت سبکدوش کرد. برعکس خالقیار مریض و زخمی به حیث صدراعظم تعیین گردید. . .

گروپ دیگری تحت رهبری نجم الدین کاویانی، مزدک، پیگیر و... در ارتباط نزدیک به سازمان (سازا)، برخی از کادرهای گروه کار بخاطر دفاع از احیای حقوق ملیت های غیر پشتون تأمین نموده و رابطه استواری را با احمدشاه مسعود برقرار کردند... گروپ های کوچک دیگری تحت رهبری عبدالوکیل وزیرخارجه و ژنرال رفیع نیز از نجیب الله به علل مختلف ناراضی بودند و وکیل عملاً به گروپ ببرک کارمل پیوست.» (81)

درحالی که شکست کودتای شهنوازتنی به اقتدار بیشتر جناح پرچم در داخل نیرو های مسلح دولت انجامید اما چرا جناح مذکور از درون بسوی فروپاشی رفت؟ ژنرال نورالحق علمی عضو ارشد جناح پرچم و از هواداران ببرک کارمل از اشتباهات و نادرستی سیاست های نجیب الله سخن می گوید که موجب بی اعتمادی و

و موجب اشتعال آتش انتقام به جای تقویت احساس اعتماد در مناسبات خود با آنها گردید.

ج- بازگشت ببرک کارمل و تشدید خصومت در داخل جناح پرچم:

سیاست و عملکرد نجیب الله پس از راندن ببرک کارمل از رهبری حزب و دولت در مخالفت و مخالفت با رهبر پیشین خود و هواداران او در داخل جناح پرچم سیاست متوازن و ثابت نبود. او گاهی هواداران کارمل را به بند و زندان می کشاند و گاهی به آنها وزارت و ریاست می بخشید. نجیب الله در سایه چنین سیاست به بازگشت ببرک کارمل از مسکو به کابل موافقه کرد.

فقیر محمد ودان از طرفداران نجیب الله در جناح پرچم بازگشت ببرک کارمل را در 20 جولای 1991 (29 سرطان 1370) نتیجه فشار کمونیستهای شوروی حامیداند که او را به خاطر براندازی نجیب الله از قدرت به کابل فرستادند. به ادعای وی آنها می خواستند تا با انجام کودتا در مسکو قدرت را بدست بگیرند و در کابل ببرک کارمل را که با آن حلقه‌های ارتباط داشت به رهبری حزب و دولت بگمارند: «قرار گرفته نجیب الله به نگارنده، مقامات شوروی برایش گفته بودند: "ببرک کارمل یک تبعه افغانستان است و حق دارد در افغانستان زندگی کند. بناً هیچ کس او را از این حق محروم

می دادند. نبرد بر سر رهبری و میان گروه های قومی در حزب همگام با مبارزه فراکسیونی تشدید می یافت. این مبارزه کار را به فروپاشی تمام عیار حزب و نیروهای مسلح می کشانید.» (83)

نجیب الله پس از کودتای نافرجام شهنواز تنی تدریجاً در صدد آن برآمد تا تضعیف و کاهش نفوذ و حضور جناح خلق و هواداران خود را در ارتش و حاکمیت با تقویت نیرو و تفویض پست و صلاحیت بیشتر به عناصر و حلقه های پشتون هر دو جناح خلق و پرچم جبران کند. او نخست منوکی منگل را با رتبه دگر ژنرالی (سپهبد) به ریاست امور سیاسی ارتش تعیین کرد و سپس به انتصاب افسران پشتون و مورد اعتماد خود در بخش های نظامی و امنیتی ولایات شمال دست زد.

علی رغم هرگونه تحلیل موافق و مخالف در مورد سیاست نجیب الله، او نتوانست حزب و حاکمیت را بدور از جهت گیریهای فراکسیونی بر مبنای تمایلات قومی و غیره رهبری و مدیریت کند. وی نه تنها خود درگیر بازیهای فراکسیونی و قومی در رهبری حزب گردید، بلکه با سیاست های نوسانی در مقاطع مختلف و قهر و آشتی های موسومی در درون جناح های حزبی، بحران اختلاف و اعتماد را عمیق و گسترده ساخت. او با این سیاست به مخالفان درونی خویش در هر دو جناح خلق و پرچم حزب مجال بیشتر داد

نموده نمیتواند و نه باید محروم کند.» (84)

برای طرفداران کارمل که کینه نجیب الله را بدل داشتند و شماری هم تحقیر و زندان حکومت او را تجربه کرده بودند، حضور کارمل در کابل فرصت جدیدی مقابله با نجیب الله شمرده می شد. از این رو هواداران کارمل به رهبری برادرش محمودبریالی کوشیدند تا از بازگشت ببرک کارمل بصورت گسترده استقبال کنند. رفت و آمد و ملاقات با ببرک کارمل بصورت منظم ادامه یافت و در درون حزب حاکم که رهبری اش را نجیب الله بدوش داشت در واقع یک محور جدید زعامت ایجاد شد. شماری از پرچمی های ناراضی تحت نام هواداران وحدت اعلامیه ای را نشر کردند و خواهان آن شدند تا کمیته مرکزی سال 1369 حزب وطن جلسه کندور رهبر را از نوانتخاب نمایند. حتی ژنرال لیاخفسکی مشاور شوروی از توافق میان طرفداران کارمل در جناح پرچم بر سر تشکیل حکومت مشترک با ناراضیان و مخالفان خلقی نجیب الله سخن می گوید. (85)

واکنش نجیب الله در برابر هواداران ببرک کارمل خشونت مجدد بود. ژنرال لیاخفسکی به این باور است که ضعف و ناکامی های نجیب الله در میدان امنیتی و نظامی نابردباری او را در برابر طرفداران کارمل و مخالفان داخلی حزب بیشتر ساخت: «رئیس جمهور به عنوان تدبیرهای

بازدارنده به گونه منظم مشی برکناری کارملی هایی را که در میان نظامیان تکیه گاه های بالقوه به شمار میرفتند، پیش گرفت. . . . نیروهای امنیتی بسیاری از کارملی ها، خلیقه ها و احزاب چپ دموکراتیک را زیر کنترل گرفتند. فهرستی از ژنرالها و افسرانی ترتیب داده شد که به خاطر کار و پیکار فراکسیونی در هر لحظه ممکن بود از نیروهای مسلح برکنار گردند.» (86)

با بازگشت ببرک کارمل به کابل نجیب الله یکبار دیگر در درون جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در تقابل با کارمل و هواداران او قرار گرفت. اما این بار او از موقعیت چهار سال پیش که رهبری را با حمایت بسیاری از رهبران و اعضای ارشد هر دو جناح خلق و پرچم در بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب از ببرک کارمل بدست گرفت برخوردار نبود. بسیاری از رهبران جناح خلق به زندان افکنده شده بودند و رهبران پرچمی چون سلطانعلی کاشتمند، فرید احمد مزدک، نجم الدین کاویانی و غیره که در آن زمان از رهبری وی حمایت کرده بودند در صف مخالفان او قرار داشتند.

علی رغم آن نجیب الله به تداوم رهبری خود در حزب و حاکمیت مصمم بود و با برکناری و طرد مخالفان خویش در داخل نیروهای نظامی و امنیتی و انتصاب افراد مورد اعتماد به تحکیم ریشه ها و پایه های اقتدار خویش می پرداخت. اما

امریکایی اش دریای توافق نامه قطع ارسال اسلحه به دولت نجیب الله و مجاهدین امضاء کردند.

درحالی که نجیب الله ازحمایت نظامی و مالی بی دریغ وگسترده دولت شوروی به ریاست گورباچف برخورداربود؛ سقوط حاکمیت گورباچف و فروپاشی دولت شوروی او را ازاین حمایت محروم ساخت. یلتسین که پس از شکست کودتا به اقتدار فزاینده درمسکو دست یافت حمله نظامی شوروی را بر افغانستان تقبیح کرد. پارلمان روسیه نیزاین حمله را محکوم نمود و برخی از طرفداران یلتسین نجیب الله را "بریای" (رئیس کی.جی.بی در حکومت استالین) افغانستان خواندند.

برغم آنکه هیأتی ازدولت شوروی پس از خروج قوای شان بریاست یولی و رانتسوف معین وزارت خارجه شوروی و سفیر آن کشور در کابل وارد مذاکرات با تنظیم های مجاهدین در طایف، اسلام آباد و تهران (دسمبر 1988 قوس 1367) شدند، اما مذاکرات مستقیم آنها در هیئات جدا گانه شوروی و جمهوری فدراتیف روسیه پس از کودتای نافرجام تابستان 1991 با مجاهدین موقعیت نجیب الله و دولت او را به شدت تضعیف کرد. گفتگوهای که پس از کودتای ناکام در مسکو میان طرفین صورت گرفت حکایت از کاهش و پایان کمک های مسکو برای دولت نجیب الله داشت. هر چند که گزارش اختصاصی و محرمانه بخش بین المللی کمیته مرکزی

کودتای نافرجام آگست 1991 در شوروی و پیامدهای کودتا به استحکام آن ریشه ها و پایه ها نقطه پایان گذاشت.

3- شکست کودتا در مسکو و موقعیت رو به زوال نجیب الله:

اگر بازگشت ببرک کارمل در پیوند به کودتای نافرجام مسکو (19 آگست 1991) بررسی گردد و شکست کودتا خبر تلخ و ناگوار برای کارمل و هوادارانش تلقی شود، شکست این کودتا برای نجیب الله خبر تلختر و ترسناکتر از آن بود؛ هرچند که تا کنون شواهد و اسنادی در مورد رابطه کارمل با کودتای مسکو منتشر نگردیده است. برخلاف، کودتای مسکو را ولادیمیر کریچکف Vladimir Kryuchkov رئیس کی.جی.بی رهبری می کرد که نجیب الله با او رابطه تنگاتنگ داشت. اودربر کناری ببرک کارمل از رهبری حزب و انتصاب نجیب الله و سپس انتقال و تبعید کارمل به مسکو که ریاست اداره اول کی.جی.بی را بدوش داشت، نقش مهمی ایفا کرده بود. رویهمرفته شکست کودتا برای نجیب الله و کارمل پیامد مشابه داشت. شکست کودتا در مسکو هم ببرک کارمل را از بازگشت به مسند رهبری در حزب و حاکمیت حزبی محروم ساخت و هم نجیب الله را از استحکام ریشه ها و پایه های زعامت و اقتدار باز داشت. یک ماه پس از کودتادر سپتمبر 1991 بوریس پانکوف وزیر خارجه شوروی و جیمز بیکر همتای

تنظیم جهادی پشاور بریاست برهان الدین ربانی به استثنای تنظیم های حکمتیار، سیاف وخالص به دعوت حکومت فدراتیف روسیه دردهم نومبر1991 (29 عقرب1370) به مسکورفتند. آنها درمسکو با الکساندر روتسکوی معاون بوریس یلتسین رئیس جمهور و کازیروف وزیر خارجه فدراسیون روسیه و همچنان با پانکین وزیرخارجه شوروی مذاکره کردند. هر چند پانکین در مذاکرات از برقراری آتش بس درافغانستان و دیالوگ بین الافغانی سخن گفت اما وزیر خارجه روسیه به قطع کمک های نظامی به دولت نجیب الله تأکید کرد. دو دستگی و دیدگاه متفاوت میان نمایندگان شوروی و نمایندگان جمهوری روسیه در تمام روند مذاکرات مشهود بود. نمایندگان دولت شوروی به رهبری گورباچف که بسوی فروپاشی می رفت نفوذ و تأثیر چندانی بر مذاکرات نداشتند. آنها در پایان مذاکرات تن به پذیرش اعلامیه مشترک دادند که در آن انتقال قدرت به حکومت اسلامی انتقالی تأیید شده بود. کودتای ناکام مسکو و پیامدهای پس از کودتا به شکل گیری ذهنیت قطع حمایت کامل از دولت نجیب الله در میان مخالفان کودتاچیان و مخالفان گورباچف به رهبری یلتسین انجامید. زمانیکه در اول جنوری 1991 شوروی فروپاشید و بوریس یلتسین به عنوان رئیس جمهور فدراتیف روسیه فرمان توقف تمام کمک

حزب کمونیست اتحادشوروی در ماه جون 1991 ویک ماه قبل از کودتا از لزوم تغیر سیاست مسکو در مورد افغانستان سخن گفته بود: «... لازم است تاسیاست خود را در ارتباط با افغانستان تا حد نهایی روی آیدئولوژی زدایی متمرکز ساخته و انرژی حقوق بین الدول و حسن همجواری اساسگذاری نماییم. . اعضای جلسه نظر دارند که زمان آن فرا رسیده است تا در برخورد با مخالفین مسلح آشتی ناپذیر "شورای پشاور" (تنظیم های هفتگانه مجاهدین در پشاور ویا حکومت مؤقت آنها) تجدید نظر نموده و آنرا به حیث نیروهای موجود سیاسی به رسمیت بشناسیم.» (87)

شاید در اثر توصیه مذکور بود که نخستین مذاکره مستقیم از سوی اندری کوزیروف معاون وزیر خارجه شوروی با هیئاتی از تنظیم های مجاهدین به ریاست مولوی محمد نبی محمدی در 12 آگست 1991 در اسلام آباد صورت گرفت. علی رغم آن نه در این مذاکرات ونه در آن توصیه کمسیون بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به رهبران حزب مذکور، حذف حزب دموکراتیک خلق از حاکمیت وبه جای آن پذیرش انتقال قدرت به حکومت مجاهدین مطمح نظر قرار نگرفته بود.

دومین مذاکرات مستقیم مجاهدین با شورویها پس از کودتای نافرجام آگست در نومبر 1991 در مسکو صورت گرفت. هیئات احزاب مجاهدین شیعه در ایران و چهار

های نظامی و غیرنظامی را به دولت نجیب الله صادرکرد، سقوط دولت مذکور اجتناب ناپذیر گردید.

چرا روس ها به نجیب الله و دولت او پشت کردند؟

هواداران نجیب الله رویگردانی مسکو را از حمایت وی که با قطع کامل کمک های نظامی درجنوری 1992 عملی شد، سیاست جدید روسیه مبتنی برتشکیل دولت جدید متشکل از مخالفان نجیب الله در حزب وطن و برخی ازتنظیم های جهادی چون جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی واحمدشاه مسعودتلقی می کنند. گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی نیز دیدگاه مشابه ارائه می کند. فقیر محمدودان عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق وهوادارنجیب الله درجناح پرچم ازهمسویی دولت های فرانسه وایران بادولت روسیه درسیاست جدید روسها سخن می گوید: «فدراتیف روسیه با آنکه به اهمیت استراتژییک افغانستان برای حفظ منافع منطقوی خویش واقف بود ولی درحالتی قرار نداشت که بتواند مصارف اهداف خویش درافغانستان رابه تنهایی به عهده بگیرد زیرا بحران عمیق اقتصادی موجود در این کشور انجام چنین مصارفی را روز تا روز ناممکن تر میساخت. برای حل این معضله تیم سیاست سازان ایلتن در فکرآن شدند تاباعده از کشورهای ذیدخل در قضیه

افغانستان که وجوه متعدد میتوانست آنها را نزدیک سازد، تشریک مساعی نماید. شریک اول میتوانست جمهوری فرانسه باشد. زیرا این کشور قبلاً در زمینه امضای پروتوکول های متعدد میان قومندان پرآوازه "جهادی"کشور احمدشاه مسعود با ارگان های امنیت نظامی شوروی همکاری نموده بود. در عین حال ایران با داشتن عواید بزرگ نفتی میتوانست برای جمهوری فدراتیف روسیه چون عربستان سعودی برای ایالات متحده امریکا در قضایای افغانستان باشد.» (88)

انگیزه وعوامل رویگردانی روس ها از نجیب الله در درون و بیرون جناح ها و شاخه های حزب دموکراتیک خلق و درمیان عناصروگروه های رقیب ومتخاصم سیاسی وقومی افغانستان بگونه احساسی وعاطفی باتأثیر ازرقابت ها و خصومت های ذات البینی آنهاتحلیل وبررسی می شود. ممکن است پس از شکست کودتای آگست1991عناصر و حلقه هایی در روسیه که وابستگی به مراکز مختلف قدرت پیشین شوروی چون کی.جی.بی، جی.آر.یو ونهادهای حزب کمونیست داشتنددیدگاه وتمایل متفاوت در مورد جناح ها و فراکسیونهای مختلف حزب دموکراتیک خلق ارائه کرده باشند اما در میان حاکمیت جدید روسیه به رهبری یلتسن سیاست حمایت نظامی و مالی ازیک دولت

جدید در کابل هیچگاه مدنظر قرار نداشت.

دولت روسیه به رهبری یلتسین زمانی به ارسال کمک های نظامی و غیرنظامی به دولت نجیب الله پایان داد که دیگر نه از توانایی تداوم این کمک ها برخوردار بودند. انگیزه ای برای دوام این کمک ها داشت. اتحاد شوروی در درون بحران عمیق اقتصادی فروپاشیده بود. روسیه در گرداب بی ثباتی اقتصادی و اجتماعی دست و پا میزد. امپراتوری شوروی وجود نداشت تا برای حفظ امنیت مرزهای جنوبی اش از نفوذ امریکا و امپریالیزم غرب دولت مورد حمایت خود را در کابل با کمک نظامی بر سر قدرت نگهدارد. انگیزه آیدئولوژیکی مرده بود که حمایت از دولت حزب دموکراتیک خلق به عنوان وظیفه انتر ناسیو نالیستی حزب حاکم کمونیست شوروی توجیه شود. یلتسین با شعار دشمنی با این آیدئولوژی وارد میدان شده بود. او در ششم نومبر 1991 قبل از فروپاشی اتحاد شوروی فعالیت حزب کمونیست را در خاک فدراتیف روسیه ممنوع اعلان داشت و فرمان انحلال حزب مذکور را صادر کرد. حاکمان جدید روسیه که در واقع همان کمونیستان پیشین بودند خود را به دامن امپریالیزم انداخته بودند. آنها درمانده و گرسنه بودند. حتی سه سال پیش که قوای خود را از افغانستان خارج کردند ژنرال گروموف

قوماندان عمومی این قوا به عنوان آخرین سرباز شوروی وقتی از ذخیره های حیرتان باز دید نمود تأسف و تعجب خود را پنهان نکرد که شوروی خودش در نیازمندی و درماندگی چگونه این همه امکانات را به دولت افغانستان داده است: «انبارهای به این بزرگی را من پیش از این هرگز ندیده بودم. در آخرین لحظات می خواستم ببینم، چه چیزهایی در این انبارها انباشته شده اند. شهر (حیرتان) دوبرخس تقسیم شده است. نظامی و غیرنظامی. هر چه دلتان می خواهد، در این جامی توانید ببینید. از تراکتورها، ماشین و آلات و سیمان گرفته تا شکر و آرد که به صدها هزار تن انبار شده بودند و این درحالی بود که کشور ما خود به کمبود این مواد رو برو بود.» (89)

برای حاکمان جدید روسیه به رهبری یلتسین مهم این بود که بار سنگین حمایت از دولت نجیب الله را در کابل از شانه های خود دور سازند. آیا آنها این بار را با پذیرش حاکمیت دیگری همچنان حمل می کردند؟ درحالی که پس از سقوط حکومت نجیب الله تا قدرت یابی تحریک اسلامی طالبان هیچ شواهدی از حمل این بار توسط مسکو حتی در مشارکت با پاریس و تهران در دفاع از حکومت مجاهدین به رهبری برهان الدین ربانی به ظهور نرسید.

کردیم. به آنهایی که زندگی شان به خاطر رابطه بامابه خطر جدی روبرو می شد.» (90)

عصبانیت و واکنش منفی نجیب الله در برابر اعلامیه توقف سلاح ناشی از وضعیت متغیر سیاسی در داخل شوروی بود. او خطر را به خوبی تشخیص میداد که شوروی به سرعت بسوی فروپاشی می‌رود و در فردای سقوط شوروی و زوال حاکمیت حزب کمونیست شوروی او و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از اولین و آخرین تکیه گاه خارجی محروم می‌شوند. نتیجه این محرومیت که بدون تردید شامل توقف کامل تمام کمک‌های نظامی و غیرنظامی می‌شد، روشن بود. نتیجه ای که بیان آنرا می‌توان در مقاله ای یکی از هواداران نجیب الله که هر چند در پاسخ به مخالفان درون حزبی خویش نگاشته است، چنین خواند: «واقعیت این است که دولت آنزمان از سوزن تا کفن از طرف اتحاد شوروی تمویل می‌گردید، و کار اساسی حکومت و صدراعظم تقسیم همان کفن و سوزن بود، زیرا در کشور جنگ جریان داشت نه صنعتی به مفهوم واقعی وجود داشت و نه زراعتی، در این صورت موجودیت صدراعظم نیرومند مانند کشتمند و یا مرحوم خالقیار معیوب برای تقسیم کردن آن خیرات یکی بود، توقف خیرات میتوانست عامل فروپاشی گردد ولی نه تقسیم کننده آن» (91)

حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و نجیب الله در مسیر فروپاشی:

وقوع تحولات سریع سیاسی در شوروی پس از کودتای نافرجام آگست 1991 نجیب الله و رهبران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق (حزب وطن) رادر کابل غافلگیر کرد. تصمیم مسکو به قطع کامل سلاح برای کابل یک ماه پس از کودتا (سپتامبر 1991) که در توافق با ایالات متحده امریکا صورت گرفت، برای نجیب الله بسیار شگفت آور و ناراحت کننده بود. هرچند شوارد نادره وزیر خارجه شوروی سالها پس از فروپاشی شوروی امضای موافقت نامه ژنو را خیانت در برابر نجیب الله خواند، امابه نظر می‌رسید که تصویر واقعی خیانت پس از توافق سپتامبر 1991 در برابر چشمان نجیب الله مجسم شده باشد. رئیس اکادمی دیپلوماسی وزارت خارجه روسیه نیز از چنین خیانتی در برابر نجیب الله و حزب دموکراتیک خلق سخن می‌گوید: «ما و امریکایی‌ها از رساندن اسلحه به طرف‌های درگیر خود داری کردیم. اما از آن سو پاکستان و ایران به دادن و رساندن اسلحه به مجاهدین ادامه دادند و نجیب الله که عملاً تنها یک منبع تأمین اسلحه داشت و آن شوروی بود، تنها ماند و به بن بست رسید. وبعد از سه ماه کابل سقوط کرد. اما جنگ خاتمه نیافت. ما بادت‌های خود قایق افغانستان رابه دست موج‌ها سپردیم. مابه هزاران انسان خیانت

ظهور رزمجو و دسته های خورد و کوچک دیگر فراکسیون های مختلف جناح پرچم رامی ساختند که هرکدام در بازی های سیاسی دارای علایق و سلیق جداگانه بودند. طرفداران ببرک کارمل در داخل جناح پرچم که از سوی برادرش محمود بریالی رهبری می شد هنوز در هوای دسترسی به قدرت با اعاده رهبری ببرک کارمل در حزب و حاکمیت حزبی بودند. حتی بریالی تا دو سال دیگر که کابل در جنگ گروه های مختلف مجاهدین و بقایای حزب دموکراتیک خلق فرو رفت، در توهم احیای حضور و اقتدار از دست رفته حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل در پناه نیروهای عبدالرشید دوستم و ژنرالان حزبی در داخل دولت مجاهدین باقی ماند. این در حالی بود که بخشی از جناح پرچم به رهبری فرید احمد مزدک و نجم الدین کاویانی در صدد تسلیمی قدرت و امکانات درونی حزب و دولت به احمدشاه مسعود و جمعیت اسلامی بودند.

در چنین وضعیت حاکم بر حزب و دولت، نجیب الله با تمام هوادارانش در هر دو جناح پرچم و خلق در صدد آن بود تا از نیرومندی نیروهای غیر پشتون در داخل حزب و حاکمیت که پس از کودتای شهنواز تنی گسترده گی بیشتر یافته بود بکاهد. رقیبان و مخالفان او در دسته ها و فراکسیونهای دیگر حزب در صدد آن

فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق یا حزب وطن به عنوان تبعات فروپاشی شوروی برای هریک از رهبران حزبی و فراکسیونهای حزب مذکور قطعی شده بود.

گسترش تفرقه و تسریع فروپاشی:

نجیب الله رهبر حزب و حاکمیت حزبی و سایر رهبران و فراکسیونهای مختلف حزب که از مدت ها قبل به خصوص پس از کودتای ناکام شهنواز تنی از مواضع حزبی و آیدئولوژیک بسوی تمایلات قومی و زبانی لغزیده بودند، پس از کودتای نافرجام مسکوازیست حزبی و آیدئولوژیک خود بریدند و به شدت وارد بازی باکارت قومی و زبانی شدند. این وضعیت بی اعتمادی و خصومت را در درون جناح ها و شاخه های حزب بسیار عمیق و گسترده ساخت.

در حالی که ظاهراً منازعه اصلی در درون جناح پرچم میان نجیب الله و ببرک کارمل و هواداران آنها بود، اما پرچمی ها به دسته ها و گروه های مختلفی تقسیم شده بودند. بسیاری از پرچمی های پشتون، خلقی های حفیظ الله امین و بخشی از خلقی های که پس از کودتای تنی در درون حکومت نجیب الله باقی مانده بودند از هواداران نجیب الله شمرده می شدند. جانبداران ببرک کارمل، اطرافیان و همراهان نجم الدین کاویانی و فرید احمد مزدک، پرچمی های هوادار سلطان علی کشتمند، شمار معدودی از اطرافیان

سرپیچی ژنرال مؤمن قوماندان لوای (تیپ) هفتادحیرتان از فرمان نجیب الله آغاز شد. ژنرال مذکور در 25 جدی 1370 (15 جنوری 1992) با سه تن از ژنرالان پرچمی غیرپشتون شمال (ژنرال جمعه نظیمی قوماندان فرقه دهدادی، ژنرال هلال قوماندان مفرزه هوای و ژنرال احمدیار قوماندان پولیس ولایت بلخ) فرمان برکناری و احضار خود را به کابل دریافت داشتند. به جای آنها ژنرالان و افسران پشتون تعیین گردیدند. مؤمن از رفتن به پایتخت خود داری کرد و بیرق مخالفت در برابر نجیب الله را برافراشت. او در این مخالفت از سوی رهبران مخالف نجیب الله در درون حزب دموکراتیک خلق به خصوص در درون جناح پرچم حزب مورد تشویق و حمایت قرار گرفت. سپس دامنه شورش و مخالفت در اثرتحریک و دخالت عناصری از پرچمی های تاجک و مخالف نجیب الله، میان نیروهای عبدالرشید دوستم و سید منصور نادری کشانده شد. سرانجام با حمایت احمدشاه مسعود و سایر فرماندهان تنظیم های مجاهدین از نیروهای شورشی دولت، زوال و فروپاشی حکومت نجیب الله و حزب دموکراتیک خلق از مزارشریف آغاز گردید.

آمادگی به استعفا:

نجیب الله که در طول پنج سال پرش هر خبرنگاری را در مورد کنار رفتن خود از رهبری دولت با این گفته که "نه وقت

بودندا از تضعیف این نیروها جلوگیری کنند.

عمده ترین نیروی قومی و ملیشیای غیر پشتون در داخل دولت عبدالرشید دوستم بود. افزون بر این، بسیاری از افسران پرچمی های تاجکتبار در فرماندهی قطعات نظامی و امنیتی قرار داشتند. اما برای نجیب الله که بقای حاکمیت او پس از خروج قوای شوروی و به ویژه پس از کودتای شهنواز تنی به این نیروها وابسته شده بود راندن نیروهای مذکور از عرصه قدرت آسان به نظر نمی رسید. اقدامات او در ولایات شمال و شمال شرق درجابجایی افسران پشتون و هوادار به او چندان موفقیت آمیز نبود. این امر به همان حد رقیبان و مخالفان غیر پشتون او را در داخل حزب و نیروهای مسلح دولت نگران و آماده ساخت. اگر دیدگاه ها و فعالیت های مخالفان و رقیبان حزبی نجیب الله در درون حزب و دولت در مخالفت با او توطئه علیه رهبری حزب و حاکمیت پنداشته می شد، تصامیم و اقدامات وی در برکناری و تعویض رقبای و مخالفان وی از پست های نظامی و غیرنظامی توطئه رهبر حزب و دولت در جهت ایجاد حاکمیت انحصاری و خودکامه تلقی می گردید. تلقیات طرف های مختلف رقیب از نیات و عملکرد یکدیگر فضای سیاسی را مشتعل ساخت و هرگونه زمینه تفاهم و اعتماد را در میان آنها از بین برد. نخستین جرعه های این اشتعال از حیرتان با

کنار رفتن هابلکه زمان کنار آمدن نیروها است"، پاسخ میداد، با پذیرش طرح ملل متحد در هژدهم مارچ 1992 (28 حوت 1370) تن به استعفاء داد. این طرح از سوی سرمنشی ملل متحد در 27 جنوری 1992 اعلان شده بود.

استعفای نجیب الله ناشی از پیروزی سیاست مصالحه ملی نبود که وی به نفع این سیاست به ترک کرسی اقتدار پرداخته باشد. استعفای وی از موضع قدرت نیز صورت نگرفت. زیرا او زمانی به استعفا حاضر شد که شوروی به عنوان یگانه حامی بیرونی دولت وی فروپاشید و از هر گونه کمک نظامی و غیر نظامی مسکو محروم گردید. اقتدار او در داخل حزب و حاکمیت حزبی نیز پاشیده بود. مزار شریف و بسیاری از ولایات شمال از کنترل دولت خارج شده بود. بسیاری از اعضای شورای اجرایی حزب علیه او قرارداد شدند. دستور فرمان اوبر نیروها و قطعات مسلح دولت حتی در کابل و در میان نزدیک ترین قطعات نظامی مورد اعتمادش بصورت فزاینده تأثیر و نفوذ خود را از دست میداد. افزون بر این هامیکانیزم طرح ملل متحد در جهت ایجادیک اداره بیطرف و متضمن صلح در افغانستان عملی به نظر نمی رسید. بینن سیوان فرستاده سرمنشی سازمان ملل بر مبنای این طرح درصدد ایجاد یک اداره انتقالی و بیطرف بود. اما ملل متحد هیچ نیروی امنیتی پاسدار صلح

وحامی این اداره بیطرف را در نظر نگرفته بود. علی رغم آنکه نجیب الله از بینن سیوان تقاضا کرد تا یک نیروی هزار نفری پاسدار صلح ملل متحد برای انتقال قدرت به کابل اعزام شود، اما سیوان این را مشکل و غیر عملی خواند.

یکی از نکات قابل پرسش در نبود نیروی صلح ملل متحد این بود که آیا اعضای شورای انتقالی بدون چنین نیروی بیطرف حاضر میشدند تا با تقاضای سیوان به کابل بیایند و در حفاظت نیروهای نظامی و امنیتی دولت حزب دموکراتیک خلق اداره کشور را بدست بگیرند؟

علی رغم این همه موانع و مشکلات این پرسش مطرح می شود که نجیب الله چرا حاضر به استعفا شد؟ پاسخ این پرسش در اظهارات فلیپ کاروین Phillip Corwin یکی از ماموران ارشد ملل متحد در افغانستان که عضو هیئات سازمان ملل غرض انتقال قدرت از نجیب الله به اداره انتقالی بود به روشنی بیان می شود: «تصمیم سرمنشی در مورد وارد ساختن فشار بالای نجیب الله به استعفا، ناشی از خواست تمام بازیگران عمده در نبرد افغانستان بود. و به خاطر متقاعد ساختن نجیب به استعفا، سرمنشی باید صیانت او را تضمین میکرد. در غیر آن راهی نداشت جز اینکه به نجیب میگفت لطفاً "سرت رابه این ریسمان دار بگذار تا ما با پروسه صلح به پیش برویم. و تضمین مصئونیت نجیب ایجاب می نمود تا ملل

کرد تا مخفیانه از کشور خارج شود. وی می نویسد: «باور نمی کردیم که در بیداری به چنین حقیقت تلخی مواجه شویم. یک رئیس جمهور، یک رهبر حزب، یک قوماندان عالی اردو (ارتش)، صاف و ساده حقیقت را نمی گفت و در پی فریب ما بود. پذیرایی از سیوان در نصف شب با موتر مبدل، بدون محافظ و تشریفات معمول توسط یک رئیس جمهور، آیاممکن بود؟ آیا این فرار بود یا خیانت؟ چه نامی میتوانستیم به آن بدهیم؟ گریز مخفیانه، مفتضحانه توأم با خدعه و نیرنگ به قیمت گول زدن و فریب دادن بهترین رفقای خویش. بدون سرنوشت رها کردن یک حزب، یک دولت و یک ملت. این همان شخصی نبود که می گفت وطن یا کفن؟» (93)

امام فقییر محمد ودان عضو شورای مرکزی حزب وطن و از پرچمی های هوادار نجیب الله عزیمت وی را در رفتن بسوی فرودگاه تکذیب می کند و از رفتن وی در آن شب به وزارت امنیت دولتی سخن می گوید: «محمد اسحاق توخی دستیار رئیس جمهور بعد از آن بنا بر هدایت تیلیفونی رئیس جمهور از منزل خویش به دفتر سازمان ملل متحد آمده با او ملحق می شود. نجیب الله بعد از ورود به دفتر ملل متحد ذریعه تیلیفون دفتر مذکور با نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل در امور افغانستان آقای بین سیوان که در آن وقت در اسلام آباد بود تماس می گیرد.

متحد خروج محفوظ او را از افغانستان تأمین میکرد تا یک طعمه و غنیمت جنگی بدست جانشین خود نشود.» (92)

در حالی که نجیب الله از سوی سرمنشی ملل متحد در ازای تضمین صیانت و خروج محفوظ از افغانستان متقاعد به استعفا گردید، اما او چرا مؤفق به خروج از کشور نشد؟ چرا سرمنشی سازمان ملل متحد در تضمین مصئونیت نجیب الله و این سازمان در تطبیق پلان صلح خود در افغانستان ناکام ماند؟

تلاش نافرجام نجیب الله در خروج از کشور:

هواداران نجیب الله از کودتای درونی رقیبان و مخالفان حزبی علیه وی و در جهت ناکامی پروژه صلح ملل متحد سخن می گویند. مخالفان او را متهم به خیانت و فرار از میدان رهبری حزب و حاکمیت قبل از تشکیل اداره انتقالی و انتقال قدرت میکنند. ژنرال محمد نبی عظیمی از طرفداران ببرک کارمل که جانبداران نجیب الله انگشت اتهام را به عنوان گرداننده اصلی کودتا بسوی او دراز می نمایند حکایت دیگر دارد. او ادعا می کند که نجیب الله علی رغم اطمینانی که بروز 25 حمل 1371 (13 اپریل 1992) به او با حضور ژنرال آصف دلاور رئیس ستاد مشترک ارتش و شماری از ژنرالان دیگر در عدم خروج خود از کشور داده بود، نیمه شب به بهانه استقبال از بین سیوان نماینده ملل متحد تلاش

انکشاف جدید و مسئله پناهنده شدن خویش به دفتر نمایندگی سازمان ملل را برایش اطلاع می‌دهد. بینن سیوان به دوکتور نجیب‌الله اطمینان می‌دهد که ساعت یک شب به میدان هوایی کابل خواهد رسید، مگر قوت‌های دوستم و شورای نظار که کنترل میدان هوایی را بدست داشتند طیاره بینن سیوان را بعد از نشست محاصره نموده به او اجازه پایین شدن از طیاره رانمی دهند.» (94)

ولی فلیپ کاروین Phillip Corwin مامور ارشد ملل متحد که در آن شب (26 حمل 1371) بانجیب‌الله بود برخلاف ادعای فقیر محمد ودان از رفتن نجیب‌الله بسوی فرودگاه غرض خروج از افغانستان صحبت می‌کند. کاروین می‌گوید که در آن شب من را "عونی بوتسالی" Avni Botsali معاون بینن سیوان با خود به اقامتگاه نجیب‌الله (قصر نمبریک در محوطه ارگ کابل) برد و در آنجا با ژنرال توخی رئیس دفتری بر سربانیه استعفای رئیس جمهور کار کردند. سپس با عونی، دان کویرکی Dan Quirke کارمند اداری ملل متحد، "پیتر بایر" Peter Beier افسردنمارکی ملل متحد در سه موتر مربوط به دفتر ملل متحد با نجیب‌الله، برادرش، توخی که همه 9 نفر می‌شدند بسوی فرودگاه کابل رفتیم. وی می‌نویسد «بینن با طیاره ملل متحد در میدان هوایی نشسته و در داخل طیاره انتظار ما را می‌کشید.

من فکرمی کنم (میکردم) که با خود 15 نفر اعضای شورای بیطرف را آورده است. پلان اولی این بود که او آنها را در همین طیاره ای که نجیب پرواز میکند با خود بکابل بیاورد. با این کار انتقال قدرت دست به دست صورت می‌گیرد. هنگامیکه به پوسته (محل بازرسی) آخری رسیدیم توقف داده شدیم. سربازان محافظ ما را اجازه عبور ندادند. نام شب راکه با آن از چندین پوسته گذشتیم دفعتاً باطل شد...» (95)

در این تردیدی نبود که نجیب‌الله در آن شب (26 حمل 1371 برابر با 16 اپریل 1992) تصمیم به خروج از کابل گرفته بود تا هواپیمای ملل متحد از فرودگاه خواجه رواش پرواز کند. امانکته مورد پرسش این است که آیا نجیب‌الله توافق خود با ملل متحد را که در ازای استعفا، خروج محفوظ او از افغانستان تضمین شده بود با سایر رهبران حزب و حکومت وحتا با نزدیکترین افراد خود در میان گذاشته بود؟ سازمان ملل چه زمانی را برای خروج نجیب‌الله از کابل مشخص کرده بود؟ قبل از انتقال قدرت یا پس از آن؟

پاسخ پرسش‌های بالا را هواداران و مخالفان حزبی نجیب‌الله وحتی مامورین ملل متحد بگونه متفاوت و متناقض ارائه کرده اند. بینن سیوان یک روز پس از پناهندگی نجیب‌الله به دفتر نمایندگی سازمان ملل (17 اپریل 1992) که در سفارت ترکیه در کابل صحبت میکرد

انتقال قدرت سخنی نبود. از سوی دیگر تمام اعضای رهبری جناح های مختلف حزب حاکم پس از پناهندگی نجیب الله به دفتر سازمان ملل نجیب الله رامتهم کردند که او برنامه خروج خود را از آنهامخفی داشته بود. حتی سلیمان لایق از هواداران نجیب الله در شورای مرکزی حزب وطن یا همان دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق که در آخرین اجلاس رهبران حزب پس از پناهندگی نجیب الله به دفتر نمایندگی سازمان ملل رهبری مؤقت حزب را در اجلاس بدوش گرفت، نجیب الله را متهم به ترک وطن بدون اطلاع حزب و رهبران دولت کرد. او در این اجلاس به بین سیوان گفت: «چیزیکه شب گذشته حینیکه می خواستید او (نجیب الله) را از کشور به خارج انتقال دهید، اتفاق افتید تأسف آور بود. مخصوصاً که او توانست ملل متحد را شامل سازد. عملی را که نجیب الله انجام داد تاملانند یک دزدکشور را در نیمه شب ترک گوید، تأسف آور است. زیرا او نه با حزب و نه با دولت مشوره کرد.» (97)

پناهندگی به دفتر سازمان ملل:

نجیب الله با همراهنش و ماموران ملل متحد به دفتر نمایندگی این سازمان در کابل برگشت. او هنوز امیدوار بود تا زمینه خروجش از کابل توسط نماینده سرمنشی ملل متحد مساعد شود. آخرین رهبر حاکم حزب دموکراتیک خلق که پس

گفت که در بین تمام گروپ ها توافق نظر وجود داشت تانجیب الله استعفا داده و از کشور خارج شود، اما فلیپ کاروین اظهار میدارد که "جیانی پیکو" Gianni Picco مسئول بخش افغانستان در دفتر ملل متحد در نیویارک مخالفت خود را به چنین طرحی ابراز داشته بود: «او (جیان پیکو) در برابر تصمیم ملل متحد در بیرون کشیدن نجیب از کشور تا آن زمانیکه یک حکومت با اعتبار به عوض وی بوجود نیاید، مخالف بود. او می نویسد در اثنای یک کنوانسیون از بین پرسیدم اگر نجیب از کابل خارج شود چه کسی به عوض او قدرت را در دست خواهد گرفت؟ پیکو ادعای کند اگر بین نجیب را از کشور بجای دیگر اعزام کرده نتواند "راه گریز ندارد". بین خودش از این صحبت انکار می کند که گاهی اتفاق افتیده باشد.» (96)

در اعلامیه آمادگی رئیس جمهور به انتقال قدرت که در هژدهم مارچ از سوی نجیب الله در حضور بین سیوان بیان شد از خروج وی قبل از تشکیل اداره انتقالی و تحویل دهی قدرت صحبت نشده بود. در مصوبات و اعلامیه های هیئات اجرایی شورای مرکزی حزب وطن، وزیران و ژنرالان ارشد قوای مسلح، ستره محکمه یادادگاه عالی، سارنوالی و یا دادستان کل و رهبران احزاب سیاسی که در حمایت از اعلامیه رئیس جمهور انتشار یافت نیز از خروج نجیب الله قبل از

خود آغاز کرد تا زمینه را برای خروج نجیب الله از دفتر ملل متحد به خارج از افغانستان و یابه یکی از سفارت خانه های خارجی در کابل مساعد کند. او نخست به کارمند ارشد سفارت پاکستان در کابل تماس گرفت و از او خواست تا رهبران مجاهدین در پشاور به تشکیل شورای عاجل و مؤقت نظامی در عوض خروج مسئولان نجیب الله قانع ساخته شوند و سپس شورای بیطرف قدرت را از شورای نظامی تحویل بگیرد. وقتی این طرح غیر عملی به نظر رسید، بین سیوان از سفارت هندخواست تا به نجیب الله پناه سیاسی اعطا کند. این تقاضا مورد قبول دهلی نو قرار نگرفت. سپس بین سیوان دروازه های سفارت دیگر را در کابل تک تک کرد تا از آنها بخواهد به نجیب الله پناهندگی بدهند. بین سیوان اغلباً این تلاش ها را بدون آنکه نجیب الله را در جریان بگذارند انجام میداد. زیرا او دفتر ملل متحد را برای اقامت نجیب الله امن تلقی نمیکرد و حضور موصوف را انگیزه حمله بردفتر مذکور می پنداشت. او این نگرانی را به "جیانی پیکو" مسئول بخش افغانستان در نیویارک انتقال داد و حضور نجیب الله را در دفتریم ساعتی نامید و مخالفان مسلح او را قصاب، که هر زمانی امکان هجوم شان متصور است. از میان سفارت های ایران و پاکستان که بین سیوان به آنها تماس گرفت سفارت پاکستان حاضر شد تا به نجیب الله پناه

از خروج قوای شوروی تلاش بی حاصل کرد تا غربیهابه خصوص ایالات متحده امریکا گوش خود را به شنیدن فریادهایش در مورد خطر افراطگرایان اسلامی باز نگهدارند و از این زاویه به او توجه نمایند، در آن آخرین شب زوال حاکمیت خویش نیز ناامیدانه در این توهم به سر میبرد. او به فلیپ کاروین کارمند امریکایی سازمان ملل باردیگر به این خطر انگشت گذاشت. کاروین می نویسد: «مابانجیب و ژنرال توخی (نیمه شب 27 حمل 1371) در دفتر کار بین نشسته ایم. نجیب رو به من کرده می گوید: شما ملاحظه می کنید؟ اینان همان عناصر افراطی اند که بشما گفته بودم. و این هنوز آغاز کار است. [نجیب خود را به حیث یک فرد معتدل بین رژیم کهنه فیودالی و فوندامنتلیستهای مدرن می شمارد.]» (98)

اما شاید کارون نمی فهمید که "اینان" نه آن عناصر افراطی مورد اشاره نجیب الله، (بنیادگرایان اسلامی) بلکه ملیشه های دولت و حزب تحت رهبری او اند که برای جنگدن در مقابل آنان از سوی موصوف و دولت شوروی ایجاد و تقویت شده بودند.

بین سیوان از سوی ژنرال محمد نبی عظیمی و ژنرالان مخالف نجیب الله که در فرودگاه کابل توسط نیروهای دوستم در داخل هواپیما محصور شده بود به دفترش انتقال یافت. او بلافاصله به تلاش های

خروج نجیب الله را از کابل نگشود. وکیل به سیوان گفت: «آیاملل متحد علاقمند آسایش صرف یکنفر است؟ آیانباید توجه رابه تمام اعضای حکومت و برای همه کشور معطوف کرد؟ هرکس باید از کوشش های ملل متحد نفع ببرد. هیچکس در سایر افغانستان انتظار این عمل را نداشت. هیچگاهی در گذشته در تاریخ افغانستان چنین اتفاقی نیافتیده یک رئیس جمهور بدون اندکترین مشوره می گریزد. چرا باحکومت وقوای مسلح مشوره نکرد؟» (100)

سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق:

باپناه بردن نجیب الله رهبر حزب حاکم به دفتر نمایندگی ملل متحد در کابل حاکمیت این حزب فروپاشید. اما نمایش این فروپاشی بصورت آنی و یک شبه به وقوع نپیوست. بخش اصلی عوامل و زمینه های درون حزبی این نمایش از همان آغاز حاکمیت باکشمکش هاوتوطئه های رهبران حزب و فراقسیونهای مختلف آن آغاز یافته بود که آخرین پرده آن در پناهندگی آخرین رهبر حزب به دفتر سازمان ملل و سپس باجسد حلق آویز شده او در چهار راهی آریانا تبلور یافت. اعلامیه نجیب الله از آمادگی به استعفا و انتقال قدرت مبتنی بر پلان سازمان ملل و سایر اعلامیه ها از سوی نهادهای مختلف حزبی و دولتی در حمایت از آن درحالی انتشار یافت که تمام این

بدهد اماوقتی سیوان این موضوع را با نجیب الله در حضور دیپلمات های پاکستانی و ایرانی که به دفتر او آمده بودند مطرح کرد، نجیب الله آنرا نپذیرفت. فلیپ کاروین از مامورین ملل متحد میگوید که نجیب الله در این نشست با احساسات صحبت کرد و گفت: «من به پاکستان نمیروم! این راه حل نیست. من ترجیح میدهم در همین محوطه ملل متحد باقی بمانم. جوابگو، پلان صلح ملل متحد و شورای بیطرف است که بزودی ممکن بحيث ارگان انتقالی، قدرت را تسلیم خواهد شد. نجیب هنگامیکه صحبت میکرد، انگشتان خود را بسوی بینن و نمایندگان ایران و پاکستان نشانه میگرفت. آنها را در نقض وعده هایشان و دامن زدن به مناقشات اتنیکی در داخل افغانستان متهم می ساخت.» (99)

حتی تلاش بینن سیوان برای قانع ساختن شورای مرکزی حزب وطن یا حزب دموکراتیک خلق برای بیرون کشیدن نجیب الله از کابل در هفدهم اپریل 1992 (28 حمل 1371) بی ثمر بود. سلیمان لایق که حزب را سرپرستی میکرد تقاضای سیوان را در اجلاس شورای مرکزی مبنی بر خروج مصئون نجیب الله از کابل نپذیرفت. هرچندکه اونمی توانست نقشی در این مورد ایفاکند. مراجعه بینن سیوان به عبدالوکیل وزیر خارجه در حکومت نجیب الله در همراهی با دیپلماتهای روسیه و هند نیز دروازه

حاکم بود و کدام نیروی خارجی در آن دست داشت، او در اوج و گستردگی این ویرانیهای درون حزب و حاکمیت، در مسند رهبری قرار داشت. نجیب الله درچنین فضایی در صدد آن شد تا از پروسه صلح ملل متحد و پیش از تطبیق پروسه درجهت بیرون کشیدن سالم خود از معرکه استفاده کند. اما او چنان در دام بازی های خود و بازیهای رقیبان و مخالفان درون حزبی خود گرفتار آمد که حتی در آخرین لحظات رهبری و حاکمیتش گارد ملی از نزدیک ترین نیروهای وفادار به او راه را بروی نجاتش بست.

عوامل سقوط:

آیا حکومت نجیب الله از لحاظ نظامی سقوط کرد؟ این یک پرسش پیچیده و دشواری است که نمی توان پاسخ آنرا تنها با آری یا نه ارائه کرد. دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله در سال 1990 دارای چهارصد هزار نیروی مسلح بود. از این تعداد 220 هزار آن مربوط به ارتش، 93 هزار آن مربوط به پولیس و 90 هزار مربوط به سازمان امنیتی دولت (خادیاواد) می شد که گارد ویژه ریاست جمهوری نیز شامل آن بود. اسلحه و تجهیزات این نیروها عبارت بود از: 1568 چین تانک، 828 چین ماشین محاربوی، 4880 عراده توپ، 126 فروندهواپیمای جنگی شامل میک های شکاری و بم افکن

نهادها و مراکز قدرت نه در توافق و همسویی بلکه در مخالفت و خصومت به سر می بردند و مشغول توطئه در برابر هم بودند.

وجود فضای خصومت در درون حزب حاکم وطن از یکطرف راه رابه تطبیق پروسه صلح ملل متحد و تشکیل اداره انتقالی که هیچ میکانیزم روشن و تضمین شده ای در آن به نظر نمی رسد، می بست و از سوی دیگر عدم صداقت رهبران حزب حاکم را در تعهد به این پروسه منعکس می ساخت.

اگر مخالفان نجیب الله در درون حزب حاکم علیه وی دست به کودتا زدند و پروسه صلح ملل متحد را ناکام ساختند، نقش نجیب الله در این کودتا و ناکامی چه بود؟ اگر نجیب الله به انتقال قدرت و تطبیق پروسه صلح ملل متحد می اندیشید و به این پلان پابندی و صداقت داشت، اقدامات او در تعویض و تصفیه مسئولین نهادها و قطعات نظامی و امنیتی دولت بر مبنای وابستگی های قومی و زبانی که تنش و بی اعتمادی را در درون حزب و حاکمیت عمیق و گسترده ساخت چه نیات و اهدافی را منعکس می کرد؟ نجیب الله در حالی حاضر به پذیرش طرح ملل متحد در ازای خروج محفوظ خود از افغانستان شد که تمام پل های عقبی او در داخل حزب و حاکمیت ویران شده بود. صرف نظر از اینکه مسئول این ویرانی چه کسی و کدام جناح و فراکسیون در داخل حزب

رهبران پرچمی اعتماد جناح پرچم را نیز بدست نیاورد. نجیب الله در واقع هر دو جناح حزب را از دست داد و در داخل حزب خودش درگیر مخالفت های ژرف و گسترده شد. حتی نیروهای راکه به نام گارد ملی و از طریق سازمان جاسوسی دولت یا واد ایجاد کرد به او وفادار نماندند. خلقی های باقی مانده پس از کودتای شهنوازتنی چنان درمانده و ضعیف گردیده بودند که در آخرین جلسه شورای مرکزی حزب وطن یا همان بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق (17 اپریل 1992) راز محمدپکتین وزیر داخله و محمداسلم وطنجار وزیر دفاع از جناح خلق، اظهار داشتند که در دفاع از نجیب الله کاری انجام داده نمی توانند. پکتین گفت: «متأسفانه دگرجنرال عبدالعظیم زرمتی معاون وزیر داخله و قوماندان عمومی دفاع از انقلاب در موضع دفاع از کودتا قرار گرفته و موصوف در عین حال به قوماندانهای قطعات خود دستور داده تا با حزب وحدت و شورای نظار نیز همکاری داشته باشند. من اگر توان نظامی میداشتم رفیق محترم نجیب الله را از دفتر ملل متحد خارج میکردم. نوبت به وطنجار رسید موصوف در ارتباط به داکتر نجیب الله سخنان پکتین را تکرار کرد از خیانت لوی درستیز (رئیس ستاد مشترک ارتش) دلاور و فتاح قوماندان عمومی قوای هوایی یاد نموده و در پایان از خود و همچنان ازدکتور نجیب

های سو 22 وده ها فروند چرخبال جنگی و همچنان هواپیماهای ترانسپورتی حمل و نقل نظامی. این نیروها در روزهای سقوط دولتی که مسئول نگهداری آن بودند کماکان وجود داشتند. اما این نیروها در سالها و ماه های که حزب و دولت مورد حمایت آنها بسوی زوال می رفت به دوشکل لاینحل برخوردند که آنها را از انجام وظایف شان در دفاع از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بازماند. از یکطرف آنها در تفرقه و خصومت درون حزبی فرو رفتند و از سوی دیگر از کمک های "بیحد و حصر" اتحادشوروی سوسیالیستی محروم شدند. افزون بر این، بحران و زوال آیدئولوژی حزب دموکراتیک خلق انگیزه جنگ را از ارتش حزبی و آیدئولوژیک در دفاع از دولت حزبی و آیدئولوژیک گرفت.

تفرقه و خصومت در درون حزب حاکم دموکراتیک خلق بدون تردید یکی از عوامل فروپاشی بود. اما یکی از عوامل تشدید اختلاف و خصومت در درون حزب که به فروپاشی انجامید رهبری نامؤفق نجیب الله بود. صرف نظرا از هر دلیل و عاملی که اسباب این ناکامی را در رهبری موصوف فراهم کرد، نجیب الله نتوانست وحدت و یکپارچگی حزب را تأمین کند. در حالی که خلقی ها علیه او به عنوان اینکه او از رهبران پرچمی است سر به شورش برداشتند و به فرماندهی تنی دست به کودتا زدند، اما او به عنوان یکی از

گونه ای ضرر به می خورند. خلقی را از پرچمی می ترساند و پرچمی را از خلقی و هردو را از مجاهدین. بخش نجات را به خود اختصاص میدهد و زدن و کشتن را به دیگران می سپرد. از این گذشته او پس از خروج قوای شوروی تدریجاً سیاست حزبی خود را رها کرد. از یکسو به سیاست قومی روی آورد و از سوی دیگر در صدد آن شد تا به سیاست پیروزمند غرب راه پیدا کند. این اندیشه و عملکرد او رابه یک رهبر غیرقابل اعتماد در درون حزب بدل ساخت.

"آنتونیو جیوستوزی" نویسنده و پژوهشگر انگلیسی نیز به تغیر شیوه زعامت و مدیریت در اندیشه و عملکرد نجیب الله اشاره می کند که در صدد آن شد تا خود در این سیاست نقش شاه و جنگ سالاران ملیشه نقش رعایا را بازی کند. با ارزیابی واقعتهای تاریخی می توان چنین استدلال کرد که اگر وی می توانست پایه های دولتش را تقویت کند و برای مدت بیشتری دوام می آورد، به درجه ای از مشروعیت دست می یافت. قدرت در اغلب موارد اگر دوام و پایداری پیدا کند، خود سبب مشروعیت می شود. نجیب الله به خوبی دریافته بود که سیاست در افغانستان نه با حمایت توده های کارگری به سبک حکومت بلشویک ها تحقق می یابد و نه باتوسل به شهروندان به سبک غربی، بلکه باید به سراغ بزرگان و ریش سفیدان رفت و افغانستان هم نوعی

الله که شکارشیادان شده و قربانی اعتماد بی جای خودگردیدند بصورت ملایم انتقاد کرد و علاوه نمود که کدام امکانات نظامی چشم گیری که توان مقابله را با کودتایان و تنظیم های هفت گانه داشته باشد در دست ندارد...» (101)

نجیب الله در آخرین دقایق زندگی خود نیز قربانی کینه و خصومت درون حزبی گردید. هرچند که او ظاهرآ پس از چهار سال پناهندگی در دفتر سازمان ملل در کابل از سوی طالبان به دارآویخته شد، اما برخی از تحلیلگران قتل او را کار جناح خلق حزب به ویژه حلقه مربوط به شهنواز تنی می پندارند. (102)

اگر ریشه های اصلی ناکامی رهبری نجیب الله تنها در پیوند به ویژگیهای فردی او بررسی شود چه نکات منفی در وجود وی مانع موفقیت های این زعامت گردید؟ وقتی چنین پرسشی را با یکی از اعضای ارشد جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در میان گذاشتم، او بی صداقتی، چندانگی و ابهام در سیاست نجیب الله را عامل ناکامی وی در رهبری حزب و حاکمیت تلقی کرد. او گفت که نجیب الله سیاست روشن نداشت و بسیار مسایل را در پشت پرده وبدون مشارکت کسانی در داخل حزب پیش می برد که رهبری و اقتدار او مرهون حمایت آنها بود. او در دوران رهبری خود در حزب سیاست یکه تازی و شانناژ داشت. او سیاست ترساندن رادر پیش گرفته بود و تبلیغ می کرد که اگر او نباشد همه به

و عملکرد گروه ها و فعالان عرصه سیاست افغانستان چگونه ارزیابی می شود؟
حزب دموکراتیک خلق افغانستان بزرگترین و متشکل ترین جریان روشنفکری چپ دموکراتیک در نیمه دوم سده بیستم محسوب می شود. این حزب باشعار عدالت خواهی و پیشرفت و دفاع از حقوق زحمتکشان جامعه پا به میدان مبارزه گذاشت و با این شعار قدرت سیاسی را بدست گرفت. شمار اعضای اصلی و نامزد حزب (اعضای آزمایشی) در سال 1991 (1370)، آخرین سال حاکمیت بر اساس منابع رسمی به 155000 نفر می رسید. صرف نظر از اینکه این آمار تا چه حد بصورت مبالغه آمیز ارائه شده باشد، اعضای حزب مذکور در سالهای حاکمیت حزب به ده ها هزار تن بالغ می گردید. حزب دموکراتیک خلق در سالهای حاکمیت خویش از کمک های هنگفت شوروی در تمام عرصه های نظامی و غیرنظامی برخوردار بود. میزان این کمک ها از سوی شوروی برای یک حزب چپ دموکراتیک در کرسی اقتدار به حدی غیر قابل تصور گسترده و بزرگ بود. اما حاکمیت حزب دموکراتیک خلق علی رغم این همه کمک های بزرگ خارجی دوام نیاورد و فرو پاشید.
ناتوانی و شکست حزب دموکراتیک خلق تنها به سقوط حاکمیت حزب پس از یک و نیم دهه مقاومت و جنگ و با مرگ هزاران عضو حزب بر سر این حاکمیت خلاصه نمی

کشور فیودالی است که در آن می تواند نقش شاه را بازی کند و جنگ سالاران ملیشه ای نقش رعایا را.» (103)
بقای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به دوام کمک های شوروی در تمام عرصه های حیات این حاکمیت وابسته بود. نشانه های فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق پس از کودتای نافرجام آگست 1991 مسکو خود را نمایان ساخت. در این سال دولت نجیب الله تنها در صد مواد سوختی وعده داده شده از شوروی رادریافت کرد. مسلماً این ده درصد مواد سوختی آن ماشین عظیم نظامی دولت رابا چهار صد هزار نیروی مسلح به حرکت آورده نمی توانست.

پایان:

آری! فروپاشی شوروی و قطع کمک های نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نقطه پایان گذاشت. اما در آغاز این پایان، پیامد و دست آورد سالهای حاکمیت مذکور برای جامعه افغانستان به عنوان یک پرسش مطرح می شود. کودتای ثور و سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق چه ارمغان و پیامدی داشت؟ فرآیند کودتا و عملکرد دولت و دولتمداران حزب در تحولات عرصه های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان چه بود؟ درس ها و تجارب کودتا و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در پروسه سیاسی آتی

افغانستان، پی ریزی اساسات تساوی حقوق زن و مرد در قوانین و حتی در عرصه عملی، بنیان گذاری خطوط اساسی برابری و عدالت اجتماعی و اقتصادی چون اقدام به اصلاحات ارضی و لغو قروض و گروهی دهقانان و زارعین کم زمین، تعمیم تعلیم و تربیه و همگانی ساختن آن برای همه اقشار مردم و همچو مسایل مهم اجتماعی از نکات مثبت دوران حکومت حزب دموکراتیک خلق بود. در سالهای حاکمیت حزب بیشترین تعداد زنان در ادارات دولتی بکار گماشته شدند. در سال 1978 زنان شاغل به کار رسمی به 5000 تن بالغ میگردید در حالی که این رقم در سال 1986 به 270000 رسید. هرچند که این تعداد اغلب در شهرها بود و زنان روستاها در عقب ماندگی بیشتر فرو رفتند.

اما علی رغم تمامی پیشرفت های که در سالهای حاکمیت حزب در عرصه های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان رخ داد، کودتای ثورو حاکمیت حزب پیامد های بسیار منفی در جامعه افغانستان بجا گذاشت. افغانستان پس از کودتای ثورو حاکمیت حزب در بحران عمیق سیاسی و اجتماعی فرو رفت. تفرقه و گسست سیاسی و اجتماعی در جامعه تشدید یافت. نظام ودولتی راکه حزب دموکراتیک خلق ایجاد کرد منبعت از شرایط اجتماعی نبود. حزب در دوران حاکمیت خود کشمکش ها و تعارضات شدیدی را در جامعه بوجود

شود. شکست آیدئولوژیکی حزب بخش مهم این شکست را منعکس میسازد.

علی رغم ناکامی حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت، کودتای ثور و سالهای حاکمیت حزب پیامدهای متضاد و متفاوت داشت. وقتی از زاویه مثبت بسوی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نگاه شود، اقتدار حزب و برنامه های آن در واقع تلاش انقلابی و قهرآمیز در جهت متحول سازی افغانستان و گذار از حالت سنتی به مدرنیته و مدرنیزم بود. این در واقع دومین تلاش در جهت مدرن سازی جامعه قبیله ای و سنتی افغانستان در قرن بیستم میلادی بود. مساعی نخست را امان الله خان در تخت سلطنت در سالهای دهه سوم این سده انجام داد. علی رغم آنکه هر دو جریان همسانی هایی در خود نهفته داشتند اما تفاوت های فراوانی نیز همراه بودند. هرچند تلاش حزب دموکراتیک خلق در عبور از جامعه بدوی و محافظ کار قبیله ای و ایجاد نظام مدرن اجتماعی و اقتصادی، تلاش نافرمام و ناموفق بود، اما طرح و اندیشه مدرن سازی جامعه از نیازهای ثبات و پیشرفت و ازالزامات هر نظام سیاسی متعهد به توسعه و عدالت در افغانستان است.

برخی از صاحب نظران کودتای ثور و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را یک تجربه منفی تاریخ سده بیستم تلقی می کنند، اما برخی با دید مثبت به آن می نگیرند. مردمی شدن قدرت سیاسی در

ساخت؛ حاکمیتی که با کودتا شکل گرفت و با اختناق، کشتار، انحصارمستبدانه قدرت و درسایه تجاوز نظامی شوروی ادامه یافت.

مهم ترین درسی که می توان از کودتا و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق گرفت این است که جنبش های چپ دموکراتیک و هر جنبش سیاسی واجتماعی تحول طلب به جای شورشگری و انقلاب، متناسب با شرایط عینی و ذهنی جامعه و کشور خود بسوی دگرگونی های اجتماعی گام بردارند تحول را نه با انقلاب و احساسات بل با عقلانیت و اصلاح به انجام برسانند.

رویکردها:

- 1- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص. 709
- 2- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص. 144
- 3- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص. 30.4 .
- 9- افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، ص 44
- 5- پشت پرده افغانستان، ص. 253
- 6- در مورد بحث کشتن بر سر رهبری نجیب الله در حزب به صفحه 710 کتاب یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی مراجعه شود.

آورد. حاکمیت حزب نابدباری را در جامعه قبیله ای افغانستان که از قبل هم بخشی از فرهنگ بسته و کینه توزانه بود تشدید کرد. حاکمیت حزب دموکراتیک خلق موجب رشد تفنگ سالاری و تضعیف استحکام و گسترش طبیعی قانون و قانونمداری گردید.

پیامد دیگر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بیگانگی از جامعه اتکاء به منابع خارجی در رسیدن به قدرت و منزلت اجتماعی چون اقتداردولتی و حتی دسترسی به پول و ثروت بود. این پدیده هم در داخل حوزه حاکمیت حزب مذکور و هم در بیرون از آن میان احزاب و گروه های اسلامی و مجاهدین گسترش فزاینده یافت.

بخش مهمی از عوامل ظهور بنیادگرایی و افراطیت دینی دهه هشتاد در افغانستان که در میان برخی از حلقه ها و گروه های مختلف اسلامی به تفکر و عمل تروریستی و جریان تروریسم منتهی شد، ریشه در عملکرد حزب دموکراتیک خلق و حاکمان آن در کرسی اقتدار داشت. اگر ایالات متحده و کشورهای غربی و اسلامی مخالف دولت حزب دموکراتیک خلق و شوروی به جنبش و نهضت اسلامی درجنگ علیه دولت مذکور و قوای شوروی کمک کردند و مایه اشاعه و تقویت جنبش بنیادگرایی و افراطیت اسلامی شدند، این زمینه ها را حزب دموکراتیک خلق در دوران حاکمیت خویش بیشتر مساعد

- 7- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص.146.
- 8- افغانستان درمگنه ژئوپولیتیک، ص.59
- 9- پشت پرده افغانستان، ص. 209.
- 10- همان مأخذ، ص.208
- 11- افغانستان درمگنه ژئوپولیتیک، ص.59
- 12- درسهای تلخ و عبرت انگیزافغانستان، ص.147
- 13- روزنامه حقیقت انقلاب ثور، 15 ثور 1365
- 14- همان مأخذ.
- 15- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص. 980
- 16- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص. 152.
- 17- ارتش سرخ در افغانستان، ص.156
- 18- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص. 984.
- 19- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق بخش دوم، ص.126
- 20- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص. 397.
- 21- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص.151
- 22- توفان درافغانستان، ص.58

- 23- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص.153
- 24- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص.178
- 25- توفان در افغانستان، ص.57
- 26- افغانستان، جنگ، جامعه و سیاست، ص.239
- 27- همان مأخذ، ص.238
- 28- همان مأخذ، ص.249
- 29- ودان، فقیرمحمد، دشنه های سرخ، چاپ جنوری 1999، ص. 201
- 30- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های رفیق نجیب منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به سوالات ژورنالیستان خارجی، چاپ کابل، 28 جدی 1365، ص.40
- 31- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص.174
- 32- مصالحه ملی، دیروز و امروز، فقیر محمدودان، سایت پیام وطن.
- 33- ارتش سرخ درافغانستان، ص. 192.
- 34- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص.152
- 35- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص. 65.
- 36- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص.991
- 37- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص.116

- 38- افغانستان، جنگ، سیاست و جامع،
ص 206
- 39- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های
رفیق نجیب الله منشی عمومی کمیته مرکزی
حزب دموکراتیک خلق افغانستان به
سوالات ژورنالیستان خارجی، چاپ کابل،
28 جدی 1365، ص. 2
- 40- همان مآخذ، ص 14 .
- 41- اردو و سیاست درسه دهه اخیر
افغانستان، ص. 456
- 42- همان مآخذ، ص. 464
- 43- اسنادتاریخی در باره مصالحه
ملی، چاپ کابل، جدی 1365، ص.
- 44- توفان در افغانستان، ص. 10
- 45- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه،
ص 205 .
- 46- ودان، فقیرمحمد، مصالحه ملی؛
دیروز و امروز، سایت پیام وطن.
- 47- همان مآخذ.
- 48- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های رفیق
نجیب الله منشی عمومی کمیته مرکزی حزب
دموکراتیک خلق افغانستان به سوالات
ژورنالیستان خارجی، ص 20.
- 49- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان
شوری، ص. 172
- 50- همان مآخذ، ص. 155
- 51- آرشیف تلویزیون دولتی
افغانستان، بیانیه دکتورنجیب الله

- در اجلاس عمومی شورای ملی افغانستان
مؤرخ 3 میزان. 1370
- 52- توفان در افغانستان، ص. 54
- 53- دشنه های سرخ، ص. 153
- 54- درسهای تلخ و عبرت انگیز
افغانستان، ص. 154
- 55- درسهای تلخ و عبرت انگیز
افغانستان، ص. 154
- 56- افغانستان، جنگ، جامعه و سیاست
، ص. 182
- 57- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 308 .
- 58- توفان در افغانستان، ص. 164
- 59- درسهای تلخ و عبرت
انگیز افغانستان ص. 187
- 60- اردو و سیاست درسه دهه اخیر
افغانستان، 389 .
- 61- توفان در افغانستان، ص 33 .
- 62- ستیوکول، جنگ اشباح، مترجم:
مهندس محمد اسحاق، چاپ کابل، بنگاه
انتشارات میوند، سالچاپ 1386 (2008)،
ص. 201
- 63- افغانستان در پنچ قرن اخیر، ص 335
- 64- جریده رسمی وزارت عدلیه، 15 دلو
1370، نمبر مسلسل 761، ص. 37
- 65- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های
رفیق نجیب منشی عمومی کمیته مرکزی
ح. د. خ. ا به سوالات ژورنالیستان
خارجی، چاپ کابل، 28 جدی 1365، ص 39 .

- 66- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه،
ص. 196
- 67- مصاحبه میخائیل گورباچف با الکسی
ویندیکتوف از رادیو ایکو مسکو، سایت
دیدگاه.
- 68- خیانت به سوسیالیسم، ص. 258.
- 69- گروگانهای تاریخ، بخش دوم،
مزوروف، فارسی رو. www.farsi.rl
- 70- طوفان در افغانستان، ص. 20.
- 71- ارتش سرخ در افغانستان، ص. 222.
- 72- همان مآخذ، ص. 121.
- 73- همان مآخذ، ص. 230.
- 74- جنگ اشباح، ص. 181.
- 75- افغانستان در قرن بیستم، ص. 342.
- 76- حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان
چهره های عریان، چاپ ایران، سال
1379 خورشیدی، ص. 52.
- 77- برای کسب معلومات بیشتر در مورد
مذاکره میان ژنرال محمدنبی عظیمی
وسید محمد گلابزوی و سپس تأمین روابط
نزدیک میان ژنرال مذکور و شهناز تونی
به کتاب اردو و سیاست در دهه اخیر
تألیف ژنرال محمدنبی عظیمی به صفحات
389، 388 و 390 مراجعه شود.
- 78- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان
شوروی، ص. 179.
- 79- سالهای تجاوز و مقاومت، ص. 342.
- 80- اردو و سیاست در دهه اخیر
افغانستان، ص. 425.

- 81- درسهای تلخ و عبرت انگیز
افغانستان، ص. 217.
- 82- افغانستان در قرن بیستم، ص. 358.
- 83- توفان در افغانستان، ص. 57.
- 84- دشنه های سرخ، ص. 66.
- 85- توفان در افغانستان، ص. 157.
- 86- همان مآخذ، ص. 158.
- 87- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان،
ص. 397.
- 88- دشنه های سرخ، ص. 71.
- 89- ارتش سرخ در افغانستان، ص. 229.
- 90- مروزوف، گروگانهای تاریخ، سایت
فارسی رو، www.farsi.ru.
- 91- ک- کمال، فروپاشی از دورن آغاز
شد، سایت پیام وطن.
- 92- فلیپ کاروین، سر نوشت غم انگیز
در افغانستان، ترجمه حکیم سروری،
سال چاپ 2005، ناشر، ص. 33.
- 93- اردو و سیاست در دهه اخیر،
ص. 556.
- 94- دشنه های سرخ، ص. 96.
- 95- ص. 137.
- 96- همان مآخذ، ص. 35.
- 97- همان مآخذ، ص. 163.
- 98- همان مآخذ، ص. 148.
- 99- همان مآخذ، ص. 154.
- 100- همان مآخذ، ص. 179.
- 101- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک
خلق افغانستان، ص. 132.

102- برای تفصیل بیشتر در این مورد به کتاب "راز خوابیده، اسرار مرگ" دکتر نجیب الله" نوشته رزاق مأمون مراجعه شود. وی در این کتاب از قول داکتر محمد حیدر صفا ننگر هاری سابق عضو جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق نقل می کند که برای وی قدیر پسر ژنرال آصف شور از ژنرالان خلقی که در کودتای شهنوازتانی علیه نجیب الله نقش مهم داشت و در کودتا کشته شد، اظهار داشت که غرزی خواخوژی از افسران خلقی صبحگاه ششم میزان 1376 برای من گفت که نجیب قاتل پدرت را امروز کشتم. این افسر با طالبان بود ومدتی به حیث معاون اپراتیفی سازمان استخبارات طالبان کار میکرد. وی د حکومت حامد کرزی تا سال 2008 در کرسی معاونیت شهر داری کابل نیز ایفای وظیفه می نمود.

103- افغانستان، جنگ، سیاست، و جامعه، ص 263.